وقل جاء الحق وزهق الباطل
بکرامۃ اللہ المحق الحق الکتاب المسمیٰ
تذکرۃ الحق
حفظہ اللہ الحق عن شر الباطل
طبع فی مطبع سراج الفیض صیوہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

فہرست مباحث تذکرۃ الحق

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله مرسل محمد علی العالمین رحمة المسمی المخصوص من الله
الرحمن بقبالة بوجوده ومن الملائكة والمومنین جماعة بشهوده
اللهم صل وسلم علی محمد النبی الامی وعلی آله واصحابه واتباعه
اجمعین زیب پس آنست که دردمند مستمند نظر بدینها که مبادا
بتغیر دلالة در ربط الفاظ مقصودش از فهم قاصد دور افتد
بنوشتن شرح وحاشیه ما یحتاج الیه از دلالة و ربط بعض متن
کفایة بعض بعبارت وبعض بعلامت نمود پس علامة از فاعل
فا است واز مفعول مف واز مبتدا مب واز خبره خب

واز مضاف مض واز مضاف الیہ مضا واز موصوف
مو واز صفت صف واز ممیز مم واز تمیز تم واز ذوالحال ذ
پیوستہ واز حال حا واز معطوف علیہ مع واز معطوف مع
واز متعلق بہ متب واز متعلق متق واز مردود مر واز تردید
تر واز مبدل منہ مبد واز بدل بد واز اسم ان و مثلہا اسم
واز خبر ان و مثلہا خب بر لفظ واز متن م واز شرح متن شتن
واز حاشیہ ح میان سطر واز ربط بہدگر علامت ہندسہ
موافق بنیش واز مقدم م واز موخر خ بر علامت واز
مرکب در مرکب خطی بر علامتین واز مرجع ضمیر ہندسہ موافق
زینیش منتهی تا ثہ در متن و در شرح جدا از ان و در حاشیہ
جدا از ان و باید کہ ترتیب نگاہدارد و بضرورت رجوع بدو
سابق تکرار ہندسہ و چون بسر آید از سر آید و من اللہ العلی
التوفیق اللہم صل و بارک و سلم علی محمد نبی الرحمۃ و علی جمالہ
کما تحبہ و ترضاہ و تشفعہ فینا و ترحمنا بہ

دیباچه کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الضابط بنوره فنستعینه والصلوة علی رسوله محمد ن الباطن
بظهوره فنستشفعه وعلی آله واصحابه خصوصاً علی ابی بکر الصدیق
وعمر الفاروق وعثمان ذی النورین وعلی خاتم الولایة ولبنیها
والحسنین المحبوبین وعلی اتباعهم الذین هم متبعون پس باید دانست
الحمد مصدر مجهول است چه اسم مفعول مالم یسم فاعله در افادت مقصود
محتاج غیر نبود و موافق است بمعنی لغت بخلاف مدح که احتیاج غیر دارد
در وجود و حقائق محتویهٔ خطبه بفحوای آنست که جمل مطالب قرآن
مجید که در بسم الله الرحمن الرحیم است در باء است و حضرت علی کرم
الله تعالی وجهه نقطهٔ آن و کفایه کرد در صفات اصحاب و آل رضی
الله تعالی عنهم بترتیب تخصیص حقیقه شان که موفق این اسرار
را در محلش تواند دریافت والا کار دشوار تر از دشوار هم اما بعد

این مکتوب مسمی بتذکرة الحق از دردمند عائذ موسوم بہ محمد عبد الوحید
از والدیہ ش ابن محمد نور الاحد ابن مولوی محمد حسین ابن قاضی
محمد نعیم ابن مولوی محمد عبد القادر رحمہم اللہ تعالی هم و مخاطب
بہ امیر از مرشدیہ ش یعنی جناب حضرت سید شاہ غلام رسول
رضی اللہ تعالی عنہ و جناب حضرت مولوی محمد عبد الرزاق
رضی اللہ تعالی عنہ هم قریشی نسباً کیانی لقباً ش از عمی حضرت
عبد الاحد رحمہ اللہ تعالی شنیدم کہ یکی را از ابناء حضرت جعفر
طیار رضی اللہ تعالی عنہ سلطنت کیان مسلم بود از اولاد ش هستیم
ازین باعث قریشی نسب و کیانی لقب هستیم واللہ تعالی اعلم بالصواب
هم کرسوی وطناً ش کرسی قصبہ ایست قریب لکھنؤ هم اجمیری مسکناً
ش بامر خواجہ غریب نواز حضرت محمد معین الدین حسن رضی اللہ
تعالی عنہ بدار الخیر اجمیر مسکن گرفتہ هم حنفی شریعتاً و نقشبندی
مجددی و چشتی معینی طریقتاً سوی محبوبی است بارک اللہ تعالی
فی جمالہ کہ دل و جان در گرد جمالش باد تا باشد کہ سیاهیش
منور جمالہ بدار ... رساند کار خود بخداوندگار نعم المولی

و نعم النصیر و ازان ره که گذران تا آنجناب راقم با آب نگذرد
تنبیهاً للعوام بر قدر ضرورت ترجمهٔ آیات منیفه و اخبار شریفه
تصریح مدعا با زیادت دیگر منافع پرداخت و نکوشید مگر در
تحقیق حق که مذهب باطل است و آرزوی ندارد هر که توفیقش
کند یا تخالفش بر اوست مگر بحث استثنا هست از ندارد آ
آرزوی دارد هم بمتابعت کریمهٔ کتاب انزلناه الیک مبارکاً
لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوا الالباب ۵ و تدبر کلام منعوت بجوامع
الکلم و کلام قصیر المبانی کثیر المعانی دردمند که بیشتر با دعوی
متضمن دلیل است و با حکم غایة البحث و مطلب متأخر هم و با جواب
ایراد و حصول موارد نیز که خود ازان ناشی است اللهم انت حق و تحقیق
الحق فیا ایها الناظر لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال تنبیه باید
خیر کثیر که عبارت است از علم حقائق جز بما دبان نه بخشند کما قال سبحانه
ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین الآیه پس بی ادب را نسزد
که تعصباً با کلام دردمند درآویزد چه دلالهٔ لفظی بی علم ماهیت
مقصد نتواند شد بهما کریمهٔ یضل به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضل به الا

الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الایه تنبیه فرماست
بیت معشوقه چون نقاب ز رخ برنکرده است * نادان حکایتی بتصور چرا کند
و خطا تر انست بر انچه نداند صبر چون توانند تاهن آداب دانی فائز الحقائق
شوند العلم اکبر و تحقیق حقائق یا تعبیرش خطائی در یابد بکرم عمیم در اصلاحش
التفات فرموده بی محو عبارت محرره ربط مناسب تحریر فرماید بحیان
منت ازان انصاف شند و دعا بخیرش ازین در دمند تا خلق از خطیئاتش
بضلالت نرود و موجب دعای تحسین یا استغفار ازان محبوب
منظر الحق شود اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة و علی جماله کما تحبه
و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به

عرضداشت بسوی محبوب بارک الله تعالی فی جماله

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و اصحابه
و اتباعه اجمعین ای محبوب محبوبان حمدت از جمالت عیانست
و مدحت در جلالت نهان بارک الله تعالی فی جمالک و جلالک
بتمنای با سبیننا بجلوه دلربای خود ببین از دوری ضروری

چه توان ناچار بعرض ناله دل واله که گاه بیگاه سر میزند
خانه عجز بنهاده را پیش دست گرفتم تا سر نیاز بخط اظهار راز بنهاده
اشک درد می ریزد - شعر باشد که بدین بهانه روزی
بر خط نگری و یادم آری * روی ندارم که ترا خواهم روی دارم
که مرا خواهی و العذر عند المحبوب مقبول و الرحمة منه مامول کل یعمل
علی شاکلته والسلام علیک وعلی من لدیک اللهم صل وسلم
علی محمد نبی الرحمة وعلی صحابه کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت عقائد اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی عنهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و اصحابه
و اتباعه اجمعین درین وقت صراط مستقیم صحت عقائد محبان اهل
سنت و جماعت بجهت و معرفت محبوب حقیقی تعالی شانه که از مبلغ کمال
تحقیق حق است بحجاب اشکال اختلاف مبتدعان محرومش و اختلاط
مطالب شان مستور شد بیشتر خلق بمقتضای طیش سیرقی نا شناخته

با آشوبستان حرمان بدعت میروند چنانکه فرموده صلعم کل بدعة ضلالة و
کل ضلالة فی النار فیا اسفا علی الفراق شعر خلاف پیمبر کسی ره گزید
که هرگز بمنزل نخواهد رسید ، منتظر تائید الهی باظهار سببی بودم تا بمبشرة
السلامت رسند فمن این فیها امین ناگاه نامه سامیه عقائد نظامیه
زیب دست تمنا شد فطوبی للطالبین پس بعینها بمقابله شرح فقه
اکبر ملا علی رحمه الله تعالی بازیادت ترجمه و شرح نوشته شد

عقائد بسم الله الرحمن الرحیم نظامیه

حمد مجید و ثنای مجید مرخالق ودود جل شانه را و درود نامحدود
بر محمود کونین رسول الثقلین محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم و بر آل و
اصحاب او اما بعد سرگاه این مولف بی بضاعت محمد فخر الدین
که تولید صوری و معنوی از رئیس السالکین شیخ المشائخ تاج
الواصلین فخر العاشقین حضرت نظام الدین اورنگ آبادی
قدس سره العزیز دارد برای زیارت قدوة العارفین حریق
المحبة شیخ الاسلام والمسلمین حضرت مخدوم فرید الدین شکر بار مسعود
الاجودهنی ایدنی الله تعالی بلطفه الخفی والجلی که در حق طالبان حق

کبریت احمر است از اذرنگ آباد بحجت بنیاد بحضرت پاک پٹن رسیدہ
بہرہ یاب سعادت جناب ہدایت مآب گشت اکثر اوقات آنحضرت
از راہ کرم و عنایت فرمودند کہ عقائد اہل سنت وجماعت کہ بنہج قدوۂ
انام امام اعظم ابوحنیفہ کوفی رضی اللہ تعالی عنہ باشد بقید
قلم بعبارت سہل آرید کہ موجب یادآوری درجناب فیض انتساب
ش یعنی حضرت فریدالدین رح ہم شود حال آنکہ استطاعت
خود از جہت اختلاف مسائل اینقدر نمی یافتم و طاقت عدم قبول
سوال ایشان نیز نمیداشتم لہذا دست بدامن ملکی سمات قدسی
صفات ہادی الخلق الی الصراط المستقیم مرشد الانام فی
مناہج الدین القویم ش امام اعظم رحمہ اللہ تعالی ہم بواسطہ
فقہ اکبر کہ تالیف امام اکبر است رضی اللہ تعالی عنہ در زدم
و بعبارت آسان بیان نمودم و ہر مسئلہ را مضمون ش ای
پیش گرفتہ ہم بعقیدہ ساختم تا عوام و خواص از کلام امام انام
کہ بنای اہل سنت وجماعت حنفی است بہرہ یاب گشتہ این چند را
را بدجای متابعت اہل سنت نبوی صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم

و خیریت خاتمه افتخار بخشند تولا که اگر سهو سے یا نسیانی بنظر آید
بمقتضای العفو عند کرام الناس ماموں بخشند و اصلاح فرمایند
عقیده اصل توحید و تصحیح الاعتقاد به ترجمه چیزیکه صحت
می یابد اعتقاد بآن عه این است که زبان را موافق دل ساخته
بگوید که ایمان آوردم بتوحید حق تعالی در ذات و تفرید در
صفات و بملائکه که بندهای حق تعالی اند و مبرا اند از ذنوب و
معاصی و منزه اند از ذکورت و انوثت و بکتابهای حق تعالی
مثل توریت و انجیل و زبور و فرقان و غیرها بلا تعیین عدد و بجمیع
انبیا و رسل و بزندگی بعد موت و بآمدن قیامت و بقدر خیر و
شر از الله تعالی یعنی تقرر جمیع مخلوقات بمرتبه که یافته میشود
سش ضمیر عائد بسوی مرتبه هم از حسن و قبح و نفع و ضرر
سس انهمه بیان مرتبه بصله از بیانیه هم بقید زمان و مکان
عقیده حساب افعال و ترازوی اعمال و
بهشت و دوزخ و صراط و حوض حق است عقیده
حق تعالی واحد است سس نه بطریق عدد که توهم شود

ابدا او دیگر هم یعنی کسی اورا شریک نیست نه در ذات و نه در
صفات عقیده مشابه نیست او را کسی از مخلوقات قال
نعیم بن حماد من شبّه الله بشی من خلقه فقد کفر ترجمه گفت
نعیم پسر حماد هر که مانند کرد الله تعالی را بچیزے از خلق او
پس تحقیق کفر کرد عقیده همیشه بود و باشد و همیشه بود و باشد
باسماء خود و صفات ذاتی و فعلی خود و صفات ذاتی او هفت
اند حیات و قدرت و علم و کلام و سمع و بصر و ارادت و صفات
فعلی او تخلیق و ترزیق و انشاء و ابداع و صنع و غیر آن
عقیده و اسماء و صفات حق تعالی تمامها ازلی اند که نیست
آنها را بدایت و ابدی اند که نیست آنها را نهایت عقیده الله تعالی
عالم ست بصفت علم ازلی خود و قادر ست بقدرت خود که صفت
ازلی اوست و متکلم است بکلام نفسی خود که صفت اوست
در ازل و خالق است بتخلیق خود و فاعل است بفعل خود
که صفت اوست در ازل عقیده مفعول مخلوق است
و فعل الله تعالی غیر مخلوق است و قدیم عقیده و صفات است

حق تعالی ازلی اند غیر حادث و نه مخلوق پس هر که گفت
صفات حق تعالی مخلوق اند یا حادث یا توقف کرد یا شک کرد
درین مسئله یا بست که طرفین او مستوی باشند یا ترجیح دهد
یکطرف را پس کافرست عقیده و قرآن پس درینجا از قرآن
مجید کلام نفسی مرادست از شرح فقه اکبر ملا علی قاری که شان او
از همه بزرگ است در مصاحف مکتوب است بدستها بواسطه
نقوش حروف و اشکال کلمات و در دلها محفوظ است نزدیک
تصور متخیلات پس آنچه غائب باشند و شاید که این لفظ
متخیلات باشد هم بالفاظ متخیلات و بر زبانها مقروست
از حروف ملفوظ که مسموع میشود و بر نبی صلی الله تعالی علیه
و علی آله و سلم منزل است بواسطه حروف مفردات و مرکبات
در حالات مختلفات عقیده تلفظ ما بقرآن مجید مخلوق است
و کتابتهای ما قرآن مجید را و خواندنهای ما پس شاید که بجای
لفظ خواندنها لفظ حفظ باشد از شرح فقه اکبر ملا علی هم
ما قرآن شریف را مخلوق است از جهة آنکه گفتن و نوشتن

وخواندن از جمله افعال عباد ست وفعل مخلوق مخلوق است
عقیده قرآن مجید اسے کلام نفسی هم غیر مخلوق است
ونیست که حلول کند در مصاحف ونه غیر مصاحف بکتابت یا باشتا
عقیده و چیزیکه ذکر کرد الله تعالی در قرآن مجید از اخبار و آثار
حضرت موسی و جمیع انبیاء صلوات الله تعالی علی نبینا وعلیهم
السلام و از فرعون و ابلیس تمامه کلام الله تعالی قدیم و غیر
مخلوق است عقیده کلام موسی ولو کان مع ربه وکلام
سائر انبیاء و مرسلین و فرشتهای مقربین مخلوق است
وحادث عقیده قرآن مجید کلام حق تعالی است از روی
حقیقه نه از روی مجاز پس قدیم است مانند ذات حق تعالی
وشنید موسی کلام الله تعالی را قال الله تعالی کلم الله موسی تکلیما
ترجمه کلام کرد الله تعالی موسی را کلام کردن عقیده تحقیق
بود الله تعالی متکلم در ازل ونبود کلام با موسی بل اصل موسیٰ
عقیده تحقیق بود الله تعالی خالق در ازل پیش از پیدا کردن
خلق عقیده هرگاه کلام کرد الله تعالی با موسی کلام کرد الله تعالی

موسیٰ ع را بکلام قدیم خود که حق تعالی را قبل از خلقت موسیٰ ع بود

عقیده صفات حق تعالی تمامها واقع اند بخلاف صفات مخلوقینها

که صفات ایشان بهیچ وجه مشابه آنجناب نیستند اگرچه اشتراک اسمی

واقع است عقیده الله تعالی میداند حقائق اشیا را و کلیات

اشیا را و جزئیات اشیا را و ظاهر اشیا را و باطن اشیا را

بعلم ذاتی که ازلی است و ابدیست نه مانند علم ما زیراکه ما میدانیم

اشیا را بآلات و تصور صورتهائی که در ذهن ما موافق فهمهای

ما حاصل آید عقیده قادر است الله تعالی نه مانند قدرت ما

زیراکه قدرت او قدیم است بدون آلات و بدون مشارکت و

ما مخلوقان قادر نیستیم مگر ببعضی اشیا آنهم بآلات و مددگار

عقیده می بیند الله تعالی نه مانند دیدن ما و می شنود نه مانند

شنیدن ما زیراکه ما می بینیم اشکالها و رنگهای مختلفه را و می شنویم

آواز کلمات موتلفه را بآلاتی که پیدا کرده شده است در اعضای

مرکب و حق تعالی می بیند اشکال و الوان و صور مختلفه را بنظر

ازلی خود و می شنود آوازها را و کلمات مفرد ات و مرکبات را

بسمع خود که صفت ازلی اوست بدون آلات و بی مشارکت دیگری
از کائنات اگرچه صوتی و مسموع از حادث است عقیده میگوید
حق تعالی نه مانند کلام ما زیرا که ما کلام میکنیم از حلق و زبان و لب
و دندان و حروف و الله تعالی کلام میکند بدون واسطه آلات و
حروف از کمال ذات و صفات خود عقیده و حروف مخلوق است
مانند آلات و کلام الله تعالی نامخلوق است و قدیم است با ذات
عقیده الله تعالی و تبارک شئ است یعنی موجود است بذات و
صفات و نیست مثل اشیاء مخلوقه از روی ذات و صفات و
معنی بودن حق تعالی شئ نه مانند اشیاء است اثبات وجود
ذات حق تعالی بغیر جسم و بغیر عرض و جوهر است چنانچه اشیاء
صاحب جسم اند و عرض اند و جوهر و حق تعالی از همه منزه است
و لا شریک له در ذات و در جمیع صفات عقیده نیست حد و نهایت
حق تعالی را و نیست ضد و منازع و ممانع در بدایت نه در نهایت
و نیست شبیه مر حق تعالی را عقیده حق تعالی را ید است و وجه است
و نفس است چنانچه لایق ذات اوست مما ذکر الله فی القرآن

من ذکر الوجه کقوله تعالی کل شی هالک الا وجهه والید کقوله تعالی
ید الله فوق ایدیهم والنفس کقوله تعالی حکایتاً عن عیسی علیه السلام تعلم
ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک والصفات بلا کیف ترجمه از آنچه ذکر
کرد الله تعالی در قرآن از ذکر وجه یعنی روشن فرمودن او تعالی
هر چیز فانی شونده است مگر روی او و از ذکر ید یعنی دست مثل
فرمودن او تعالی دست خدا بر دستهای شان هست و از ذکر نفس
مثل فرمودن او تعالی حکایتاً از حضرت عیسی علیه السلام میدانی آنچه
در نفس من است و نمیدانم آنچه در نفس تست و برای او تعالی
صفات بی چگون هستند یعنی کیفیات صفات غیر معلوم اند عقیده
نباید گفت در مقام تاویل چنانچه بعض خلف که مخالف سلف اند
میگویند که عبارت از ید قدرت ست یا نعمت حق است زیرا که در
تاویل ابطال صفة حق است و آن قول اهل قدر و اهل اعتزال ست
ولیکن ید حق صفة حق است بلا کیف که ما نمی شناسیم کیفیه ید او را
که صفة اوست چنانچه عاجزیم در معرفة کنه بقیه صفات او و فضلاً عن معرفة ذاته
عقیده و غضب حق تعالی و رضای او دو صفة اند از صفات او لیکن بلا کیف

عقیدہ پیدا کردن حق تعالی اشیا را بغیر مادہ کہ سابق باشند
بر مخلوقات چنانچہ اللہ تعالی در قرآن مجید فرمودہ است خالق کل
شیء ترجمہ پیدا کنندہ ہر چیز است حالانکہ خلقت بعض اشیا از بعض
مواد منافی عقیدہ سابق نیست زیرا کہ اصل مواد از مخلوق غیر
موجود است عقیدہ بود اللہ تعالی عالم در ازل باشیاء
قبل وجود اشیاء در آن حال کہ مقدر کردہ است اشیا را موافق
ارادہ خود و حکم کردہ مطابق علم خود در اشیا پس علم اللہ تعالی
قدیم است و بعض متعلقات این علم حادث است چنانچہ نص
صریح دال اوست ولا یعزب عنہ مثقال ذرۃ فی السموات
ولا فی الارض ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب مبین
ترجمہ پوشیدہ نگردد از و برابر ذرہ در آسمانہا و نہ در زمین
و نیست خوردتر ازان و نہ بزرگتر ازان مگر آنکہ مکتوب ہست در
کتاب روشن یعنی لوح محفوظ خلاصہ از تفسیر حسینی عقیدہ
نمی باشد در دنیا و نہ در آخرت ہیچ موجودی حادث در ہیچ حال
مگر بمشیت او و علم او و قضای او یعنی حکم او و قدر او یعنی تقدیر او

تقدیر او و کتابت او در لوح محفوظ که بوصف است [illegible]
بوصف موجود حادث هم نه بحکم یعنی نوشته است حق تعالی در
جمیع اشیاء باینکه خواهد شد چنین و چنین موافق قضاء نه بر وجه آن
زیرا که اگر چیزی را در همان وقت بوجود می آمد و قضاء و قدر
یعنی حکم اجمالی و تفصیلی اوست و مشیة اراده حق تعالی
که متعلق بالست پس یعنی موجود حادث هم صفت حق تعالی را
در ازل بلا کیف عقیده هست اند حق تعالی معدوم را در حالت
عدم آن معدوم و دانسته اند که آن معدوم وقت موجود شدن
بکدام حال پیدا خواهد شد عقیده هست اند حق تعالی موجود را
در حالت وجود او و دانسته اند که بکدام نهج خواهد بود فنا او عقیده
هست اند حق تعالی قائم را در حالت قیام او پس هر گاه که می نشیند
قائم دانسته اند حق تعالی او را قاعد در حال نشستن او از تغییر [illegible]
علم او در ازل یعنی علم حق تعالی از نشستن او بجا است [illegible] حیات
و ممات و صلوة و صوم و سائر مقام موجود و تغییری [illegible]
نهج که در ازل نبوده باشد حالا حادث شده باشد بلکه [illegible]

پس یعنی باین قسم اختلاف احوال مذکور بالا هم دلیلست بر تغییر
و اختلاف احوال از قیام و قعود و امثال آن از افعال پیدا می‌شود
در بنجا همین عقیده پیدا کرد حق تعالی خلق را ساده از آثار کفر
و انوار ایمان بانکه گردانید ایشانرا قابل آنکه از ایشان عصیان
احسان پس عبادت بحضور دل هم واقع شود بعد ازان
خطاب کرد حق تعالی ایشانرا در وقت تکلیف پس این وقت
در شرع بلوغ است که تقدیر کردند بعض علما به پانزده سال
هم بعبادت و امر کرد ایشان را بایمان و طاعت و منع کرد ایشانرا
از کفر و معصیت پس هر که کفر کرد کفر کرد به فعل خود و اختیار
خود و انکار خود و اصرار خود بر جهل و استکبار خود بخذلان الله تعالی
یعنی بترک نصرت الله تعالی او را و هر که ایمان آورد ایمان آورد بفعل
خود و انقیاد خود و اقرار بزبان خود و تصدیق بجنان پس
بفتح جیم یعنی دل هم خود موافق امر الله تعالی از توفیق الله
تعالی آنرا و یاری الله تعالی او را بمقتضای فضل خود کما قال
الله تعالی ان الله لذو فضل علی الناس ترجمه تحقیق الله تعالی

ہر آئینہ صاحب فضل است بر آدمیان * عقیدہ بیرون
آورد ذریت حضرت آدم علیہ السلام را تا روز قیامۃ یعنی
ہر قدر کہ تا روز قیامۃ پیدا شدنی اند ہم طبقہ بعد طبقہ از صلب
حضرت آدمؑ اولاً بعد ازان از اختلاف اصلاب فرزندان
و ترائب بنات آدمؑ کہ بعض آن سپید بودند و بعض آن
سیاہ و پاشان ساخت بسوی یمین و یسار آدمؑ بعد ازان خطاب
کرد ذریات آدمؑ را بقول الست بربکم یعنی آیا نیستم پروردگار
شما و امر کرد ایشان را بایمان و احسان و منع کرد ایشان را
از کفر و عصیان پس اقرار کردند حق تعالی جل شانہ را
بربوبیۃ و ذاتہای خود را بعبودیۃ از قول بلی از روی
ایمان حقیقی یا حکمی فہم یولدون علی تلک الفطرت ترجمہ
پس آنہا پیدا کردہ میشوند برین آفرینش * عقیدہ شخصی کہ
کفر آورد بعد ایمان میثاقی تبدیل کرد و تغییر ساخت ایمان
فطری را بکفر و کسی کہ ایمان آورد و تصدیق کرد در اظہار
ایمان باین روش کہ ایمان لسانی را مطابق تصدیق جنانی

ساخت ثابت ماند. بر دین خود که اصل فطرت بود و مقرر

شد بر اقرار خود که بقول الست بلی بود عقیده جبر نکرده است

هیچکس را از خلق خود بر کفر و نه بر ایمان و پیدا نکرده است

الله تعالی ایشان را مومن و نه کافر بلکه پیدا کرده است ایشان

را اشخاص عقیده ایمان و کفر فعل عبد است یعنی با اقتضا

اختیار ایشان نه بر وجه اضطرار عقیده میداند الله تعالی

شخصی را که کفر میکند کافر در حالت کفر و هرگاه ایمان آرد

بعد از ارتکاب کفر میداند الله تعالی او را مومن در حالت ایمان

او از غیر تغییر علم او تعالی و صفة او تعالی مثل یعنی غضب

و رضا چنین است در شرح فقه اکبر ملا علی هم یعنی از کفر

بنده و ایمان بنده علم حق تعالی متغیر نمیشود و نه صفة

او تعالی مثل یعنی غضب و رضا هم عقیده جمیع افعال

عباد از کفر و ایمان و طاعت و عصیان کسب ایشان است

بر سبیل حقیقة و نیست بر طریق مجاز و نه بر سبیل اکراه

و غلبه بلکه اختیار ایشان است در فعل ایشان با اقتضا

اختلاف و سیلان ذاتهای ایشان لها ما کسبت و علیها
ما اکتسبت ترجمه برای آن باشد انچه کسب کرد از نیکوئیها
و بروی باشد انچه کسب کرد بجهد از بدیها ۃ عقیده
الله تعالی خالق افعال عباد است موافق اراده خود کما
قال الله تعالی خالق کل شی و فعل عباد نیز داخل در
تحت شی است عقیده تمام افعال عباد از خیر و شر
کسب ایشان باراده و علم حق تعالی و قضای حق تعالی ست
عقیده طاعة بتمامها ش از فرض و واجب و سنت و
هم قلیل و کثیر ثابت است از امر الله تعالی اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول ترجمه فرمان برید الله تعالی را و فرمان برید
رسول را صلعم ۃ و سبب محبت حق تعالی است ان الله
یحب المتقین ترجمه تحقیق الله تعالی دوست میدارد
پرهیزکاران را ۃ و از رضای حق تعالی است لقوله
تعالی فی حق المومنین رضی الله عنهم ترجمه خوشنود
شد الله تعالی از ایشان ۃ و علم و مشیته و قضا و تقدیر

حق تعالی است و معصیة بتمامها ناشی از کفر و شرک
و کبیره و صغیره هم از علم حق تعالی و قضاء حق تعالی و
تقدیر حق تعالی است و مشیة حق تعالی و نیستند بسبب محبة
حق تعالی چنانچه آیت قرآن مجید مشعر است ان الله لا یحب
الکافرین ترجمه تحقیق الله تعالی دوست نمیدارد کافران
را ه و نیستند معاصی برضاء حق تعالی لقوله تعالی و
لا یرضی لعباده الکفر و نه بامر او تعالی چنانچه در کلام مجید
واقع است ان الله لا یامر بالفحشاء ترجمه تحقیق الله تعالی
حکم نمیفرماید به بیحیائی ه عقیده ۵ جمیع انبیا علیهم السلام
پاک اند از صغائر و کبائر و قبائح مانند قتل و زنی و لواطت
و سرقه و قذف محصنه و سحر و فرار از جهاد و ظلم بعباد
و قصد فساد در بلاد من عمداً و سهواً از کبائر نه سهواً
از صغائر بعد تشرف به نبوت نه قبل و معصوم اند از
کفر قبل از نبوت و این همه بالاجماع است خلاصه از
شرح فقه اکبر ملا علی هم عقیده ۶ تحقیق بود از بعثت انبیا

علیهم السلام قبل از ظهور نبوت یا بعد مناقب رسالة زلات
وخطیئات عقیده محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن
عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم بن مناف بن قصی بن
کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک
بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن
مضر بن نزار بن معد بن عدنان بس درین قدر نسب
آنحضرت صلعم اختلاف نیست و در روایة کرده شد از آنحضرت
صلعم که منسوب فرمود نفس مبارک خود را تا نزار بن معد
بن عدنان از شرح فقه اکبر ملا علی هم خاتم الانبیاء است
و حبیب الله تعالی و بنده خاص حضرت جل و علا و
رسول الله تعالی و تبارک و عبادت نکرده است صنم را
و شریک نکرده است با لله تعالی کسی را گاهی نه
قبل از نبوت نه بعد از نبوت و نه مرتکب شده است صغیره
و کبیره را بس نه قبل از نبوت نه بعد هم عقیده
افضل الناس بعد وجود مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه

علیه و علی آله وسلم حضرت ابوبکر صدیق بن قحافه است رضی
الله تعالی عنه بعد ایشان حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه
بعد ایشان حضرت عثمان ابن عفان رضی الله تعالی عنه بعد ایشان
حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه ابن ابی طالب عقیده
بعد خلفاء اربعه رضی الله تعالی عنهم باقی دوام بشیعیت حق اند
چنانچه بودند در زمان ماضی یعنی حضور جناب نبوی صلی الله تعالی
علیه و علی آله وسلم بی تغیر حال ایشان و نقصان در کمال ایشان
ش نقصان عظمت بیتغیر یعنی بی نقصان پس بوقوع
مشاجرات وغیرها تغیری بحال و نقصانی در کمال واقع نشد
هم عقیده دوست میداریم اصحاب رضی الله تعالی عنهم را
ش آن بزرگان اصحابست هم و نشتم میکنیم کسی را
از ایشان بخلاف روافض و خوارج بقوله تعالی والسابقون
الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم و رضوا عنه ترجمه پیشی کنندگان پیشینیان
که از هجرت کنندگانند از مکه بمدینه و از مددگاران که اهل مدینه

ہ وکرونہ دانانکہ متابعت کردند سابقان را در ایمان و طاعۃ
مراد ند سائر صحابہ خوشنود شد خدای تعالی از ایشان بقبول
طاعۃ ایشان و خوشنود شدند ایشان از خدای تعالی بانچہ یافتند
از نعیم دینیہ و دنیویہ خلاصہ از تفسیر حسینی ہ ... ولقولہ علیہ
السلام لاتسبوا اصحابی ترجمہ برای فرمودن پیغمبر علیہ السلام
زشت نگوئید اصحاب مرا ہ عقیدہ یاد میکنیم ہر یکی را از اصحاب
رضی اللہ تعالی عنہم بخیر اگرچہ صادر شد از بعض ایشان انچہ
در صورت شر است بنا بر حسن ظن بایشان لقولہ علیہ السلام
خیر القرون قرنی ترجمہ بہترین ہر قرنیکہ گذشت و گذرد
قرن من است ہ ولقولہ علیہ السلام اذا ذکر اصحابی
فامسکوا ترجمہ و برای فرمودن پیغمبر علیہ السلام ہرگاہ
ذکر کردہ شوند اصحاب من پس خاموش باشید ش ازین
حدیث شریف اشارت است کہ در معاملات صحابہ از ہیچ
مشاجرات وغیرہا حذر کنید و نیز از نکوہش وافراط و تفریط
بجز دعائی ہم عقیدہ تکفیر نمیکنیم ہیچ مسلمانی را از ذنوب

اگرچه مرتکب کبیره باشد مادام که معتقد حلت معصیتی که حرمت
آن بدلیل قطعی ثابت شده باشد نیست چنانکه خوارج میگفتند
ش ای تکفیر میکنند مرتکب کبیره را از شرح فقه اکبر ملا علی
هم عقیده زائل نمیشود از مسلم بسبب ارتکاب کبیره اسم
ایمان ش ای وصف ایمان از شرح فقه اکبر ملا علی
هم چنانچه معتزله گویند ش که مرتکب کبیره بیرون شود از ایمان
و نه در آید در کفر پس ثابت میکنند مرتبه میان کفر و ایمان
با آنکه اتفاق دارند بر اینکه صاحب کبیره همیشه در دوزخ ماند
از شرح فقه اکبر ملا علی هم بلکه نام میداریم مرتکب کبیره را
مومن از روی حقیقت نه از روی مجاز عقیده نمیگوئیم
که ضرر نمیکند مومن را گناه بعد حاصل شدن ایمان و
مومن گنهگار داخل نخواهد شد در دوزخ پس چنانکه مرجئه
و ملاحده و اباحتیه گفته اند از شرح فقه اکبر ملا علی هم عقیده
مسح بر خفین ثابت است از سنت برای مقیم یک روز و یک
شب و برای مسافر سه شبانروز عقیده تراویح سنت

شبہای ماه رمضان سنت است عقیده و نماز عقب صالح و طالح از مومن جائز است عقیده مومن گنہگار ہمیشہ در دوزخ نخواہد ماند اگرچہ فاسق باشد درانحال کہ مرده باشد بحسن خاتمہ عقیده ما قائل نیستیم باینکہ تحقیق حسنات ما مقبول اند و سئیات ما مغفور مانند قول مرجیہ لیکن میگوئیم کسیکہ عمل خواہد کرد حسنہ بشرائط مصححہ آن حسنہ درانحال کہ خالی باشد از عیوب مفسده ظاہری و معانی مبطلہ باطنی چون کفر و عجب و ریا تا آنکہ خارج شود از دنیا ضائع نخواہد شد پس ای این عمل حسنہ ہم اللہ تعالی در قرآن مجید میفرماید ان اللہ لایضیع اجر المحسنین ترجمہ تحقیق اللہ تعالی ضائع نمیکند اجر عابدان حاضر دل ہد بلکہ قبول خواہد کرد از عابدان عمل را حق تعالی بہ فضل و کرم خود و ثواب بران خواہد داد عباد را باقتضای وعده خود عقیده کسیکہ کرد سئیات را سوای شرک و کفر و توبہ نکرد تا آنکہ مرد مومن غیر تائب پس او متعلق باراده حق سبحانہ و تعالی است اگر خواہد عذاب کنیم

بعدل خود مستعد از استحقاق عقاب آن یعنی خلود در نار نباشند
و اگر خواهد عفو کند بفضل و کرم خود **عقیده** ریا هرگاه که ثابت
شود در عملی از اعمال پس باطل خواهد شد اجر آن عمل بلکه
ثابت نخواهد شد **ش** ای آن عمل هم و همچنین عجب ضلالت
کنند عمل است **ش** از اختصار بر ریا و عجب از سائر آثام
اشعار است باینکه دیگر سیات ابطال حسنات نمیکنند از
شرح فقه اکبر ملا علی هم **عقیده** معجزات از انبیا علیهم السلام
و کرامات از اولیا رضی الله تعالی عنهم ثابت گردیده است
از کتاب و سنت **عقیده** خرق **ش** دریدن یعنی خلاف
عادت که ظاهر شود از اعدا حقتعالی مثل ابلیس در طی
ارض و فرعون در روانی نیل و دجال در کشتن و زنده
کردن و چنین روایت کرده شده است در اخبار که بود
بعضی خوارق از ایشان پس نام نمی نهیم آن خوارق را
بمعجزات زیرا که معجزات مختص بانبیاء علیهم السلام اند و
نه بکرامات زیرا که کرامات مختص باصفیا اند لیکن نام مینهیم

آن خوارق را از قضاء حاجات مر اعدا را از روی استدراج
مکر بہم فی الدنیا وعقوبۃ لہم فی الآخرۃ ترجمہ فریب است با ایشان
در دنیا و عذاب است برای آنہا در آخرت + کما قال اللہ
تعالی سنستدرجہم من حیث لا یعلمون ترجمہ زود باشد
کہ بگیریم ایشان را پایہ پایہ یعنی اندک اندک و بہلاکت نزدیک
گردانیم از انجا کہ ندانند یعنی ہرگاہ کہ گناہی میکنند نعمۃ مر
ایشان را زیادت میگردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند
از تفسیر حسینی + پس در غفلت می افتند و فریفتہ میشوند
بآن سبب ازانکہ قضاء حاجات کہ از روی استدراج است
ہم و می پندارند آنرا انعام و احسان و زیادہ میشوند از روی
عصیان اگر باشند فجار و از روی کفر اگر باشند کفار
عقیدہ ہست اللہ تعالی خالق پیش از پیدا کردن مخلوق
و ہست رازق پیش از رزق دادن سبب باشد کہ
تکرار فرمود امام علیہ الرحمۃ این مطلب را برای آگہی اینکہ
واجب ہست برین اعتقاد از شرح فقہ اکبر ملا علی

هم عقیده مومنان خواهند دید حق تعالی را در جنت
بچشم سر بلا تشبیه و بلا کیف و یکیه عقیده نخواهد شد میان
حق تعالی و خلق مسافت یعنی نه در نهایت از قرب و نه در
نهایت از بعد و نه بوصف اتصال و نه بنعت انفصال
و نه بحلول ش درآمدن در چیزی هم و اتحاد ش یکی
شدن هم عقیده ایمان اقرار بزبانست و تصدیق
بجنان عقیده ایمان اهل ایمان از ملائکه و اهل جنة و
اهل زمین از انبیاء و اولیاء و سائر مومنین زیادت
و نقصان نمی پذیرد عقیده جمیع مومنین مستوی اند در
اصل ایمان توحید و متفاضل اند در اعمال عقیده
اسلام تسلیم ش ای قبول باطن هم و انقیاد ش
فرمان بری ظاهر هم امر و نهی الله تعالی را میگویند
پس در طریق لغت اسلام و ایمان فرق است لیکن در
شریعت یافته نمیشود ایمان بغیر اسلام پس ایمان و اسلام
مانند شتی است که هرگز از یکدیگر جدا نمیشود چنانچه پشت با شکم

عقیده در بیان اطلاق مثل گفتن یا ضد تقدیم کرده شود
بر ایمان و اسلام و شرائع تمامه عقیده می شناسیم حق تعالی را
چنانکه حق معرفت است حسب مقدور خود و طاقت خود و چنانچه
وصف کرده است حق تعالی نفس خود را بتمام صفات ثبوتیه
مثل ای صفاتیکه در ذات اوست تعالی هم و سلبیه مثل
ای صفاتیکه در ذات او تعالی نیست هم در کتاب خود و در
قرآن مجید آمده است لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر ترجمه
نیست مثل او سبحانه چیزی و حال این است که او شنوا
و بینا است عقیده نیست قادر کسیکه عبادت کند الله تعالی
را چنانچه او سبحانه سزاوار اوست لیکن بنده عبادت میکند
الله تعالی را باور او تعالی چنانکه امر فرموده است عقیده
تمام مؤمنین مستوی اند در معرفت فی نفسها و یقین و در امر دنیا
و توکل بر خدا و محبت برای خدا و رسول و رضا بتقدیر و
قضا و خوف از غضب و عقوبت و رجا برای رضا و
مثوبت و ایمان یعنی ایقان به ثبوت ذات او تعالی و تحقق

صفات او تعالی و متفاوت باشند مومنان در ما سوای ایمان
در چیزیکه ذکر کرده شده است بتمامه مثل امی در غیر تصدیق و اقرار
بسبب تفاوت ابرار در قیام بارکان مع اختلاف فجار در مراتب عصیان
از شرح فقه اکبر ملا علی و تواند شد که اند ما سوای ایمان مراد تصفیه
و تزکیه و تخلیه باطن باشد از ما سوی الله تعالی باستقامت بر یقین
عقیده و الله تعالی فضل کننده است بر بعض بندگان بفضل خود
و عذاب کننده است بر بعض بندگان بعدل خود بلی زیادت بر
استحقاق و گاهی عطا میکند از ثواب و اجر دو چندان چیزیکه
مستحق است آن از فضل خود و گاهی می پوشد گناه را از فضل
خود بواسطه شفاعت یا بلاواسطه عقیده و شفاعت جمله انبیا
علیهم السلام و شفاعت پیغمبر ما صلی الله علیه و علی آله و سلم
برای مومنین گنهگاران و برای اهل کبائر از مومنین
که مستوجب عقاب اند حق است عقیده و شفاعت ملائکه
و علماء و اولیاء و شهداء و فقراء و اطفال مومنین
صابرین علی البلوی ثابت است عقیده و وزن اعمال

بہتر از وکہ ہر دو کفہ خواہد داشت در روز قیامت حق است
عقیدہ قصاص میان نوع انسان در روز قیامت حق است
یعنی حسنات ظالم بمظلوم خواہند داد بمقابلہ ظلم از لیس ہناک
الدراہم والدنانیر ترجمہ برای اینکہ نیست اینجا درہما و دینارہا
عقیدہ حسنات اگر نخواہد بود ظالم را سیات مظلومین بگردن
ظالمین نہادن حق است عقیدہ حوض پیغمبر صلی اللہ علیہ
وعلی آلہ وسلم حق است وپل صراط حق است عقیدہ جنت
ونار کہ موجود اند الیوم قبل از قیامت حق اند و فانی نخواہند شد
پس بعد دخول جنتیان و دوزخیان بخلاف جبریہ عقیدہ
عقاب و ثواب اللہ تعالی فانی نخواہد شد ہمیشہ ہست بخلاف جبریہ
عقیدہ اللہ تعالی ہدایت میکند براہ راست بردن میکند سوی ایمان
وطاعت از فضل خود ہر کسی را کہ میخواہد و ضلالت میدہد بکفر و معصیت از عدل
خویش یعنی عدل یا بحکم خود ہر کسی را کہ میخواہد عقیدہ اضلال اللہ تعالی عبارت
از خذلان است و تفصیل خذلان این است کہ توفیق نیاید بندہ
آن چیز را کہ راضی است حق تعالی از آن چیز و آن خذلان از

عدل ش ای عدل بالحکمة هم است و همچنین عقوبت به مخذول
بر معصیت از عدل ش ای عدل بالاستحقاق هم عقیده
نیستیم قائل اینکه شیطان سلب میکند ایمان را از بنده مومن
قهر و جبر لیکن میگوئیم بنده میگذارد ایمان را باختیار خود باغوای
شیطان یا بهوای نفس پس هرگاه ترک میکند بنده ایمان را
پس سلب میکند ایمان را از آن بنده شیطان عقیده
سوال منکر و نکیر من ربک و ما دینک و من نبیک ترجمه
کیست رب تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو + در قبر یا در مستقر
حق ای جای قرار یعنی هر جا که باشد چنانکه غریق و حریق
و خورده گرگ و غیره هم حق است عقیده اعاده روح
بسوی جسد بنده در قبر حق است عقیده ضغطه ش
دبانا ضغطه قبر برای مومن مانند معانقه مادر شفقه است
از شرح فقه اکبر ملا علی هم قبر جمیع مومنان را حق است
عقیده عذاب قبر حق است و جمیع کافران را و بعضی
عصات مومنین را و همچنین تنعیم بعض مومنین حق است

عقیده و تعبیر تمام اسماء که ذکر کرده اند آنرا علماء بزبان فارسی
از صفات حق تعالی عزت اسمائه و تعالت صفاته جائز است بگوید که تعبیر
ید بفارسی جائز نیست عقیده جائز است که بگوید بدست
خدا بلا تشبیه بلا کیف عقیده و نسبت قرب الله تعالی از ارباب
طاعة و بعد الله تعالی از اصحاب معصیة از طریق طول و قصر
و مسافة و نه بمعنی کرامت و هوان ولیکن مطیع قریب است
از حق تعالی بلا کیف و عاصی بعید است از حق تعالی بلا کیف
امی بوصف تنزیه حق قرار داد امام علیه الرحمة قرب و بعد
حق تعالی را از بنده و قرب و بعد بنده را از حق تعالی
از باب متشابهات بلا تاویل از شرح فقه اکبر ملا علی
هم عقیده قرب و بعد و اقبال حق ضد اعراض هم الله
تعالی بمناجی و همچنین مجاورت بنده در جنت و وقوف بنده
در قیامة میان یدین حق تعالی بلا کیف است عقیده قرآن مجید
که نازل شده است بجناب رسول الله تعالی صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم و مکتوب است در مصاحف ما بین دفتین

کلام الله تعالی است علی ما هو المشهور عقیده آیات قرآن مجید
که تمامها در معنی کلام است یعنی در مقام مقصود است برابر است
که در ان ذکر رحمت الله تعالی و مدح اولیاء الله تعالی
باشد یا ذکر غضب الله تعالی یا ذم اعداء الله تعالی باشد
مستوی اند در فضیلت افضلی و عظمت معنوی ولیکن بعض آیات
را فضیلة ذکر و مذکور است مانند آیة الکرسی زیرا که مذکور در
آیة الکرسی جلالت و عظمت الله جل جلاله و صفة الله تعالی است
که خاص بذات حق تعالی است پس جمع شد در آیة الکرسی
دو فضیلة یکی فضیلة ذکر دوم فضیلة مذکور و بعضی آیات را
فضیلة ذکر است فقط نه فضیلت مذکور چنانچه سورة تبت یدا
و مانند این از احوال کفار عقیده اسماء الله تعالی چنانچه
الله واحد و صفات حق تعالی چنانچه له الملک وله الحمد تمامه
مستوی اند در فضیلة و عظمت حق مطلقا یعنی بقطع نظر از
وجوه فضیلة بعض بر بعض هم نیست تفاوت در اطلاق
آنها بر ذات و صفات حق تعالی و این منافی عظمة بعضی اسماء

وصفات بربعضی اسماء وصفات نیست ش عظمة جزئیة
یعنی بلحاظ وجہ فضیلة وعظمة بعض بربعض ھم عقیدہ والدین
رسول اللہ تعالی صلی اللہ علیہ وسلم مردند برکفر ش ودرین مسئلہ
اختلاف علماء است وجانب صحة ایمان والدین المکرمین صلعم
مرجح بدلائل وزیادة فریق است ھم رسول علیہ السلام
انتقال ازین عالم بر ایمان کردند ابو طالب عم حضرت رسول اللہ
تعالی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم مرد کافر حضرت قاسم حضرت
طاہر وحضرت ابراہیم بودند فرزند رسول خدای تعالی صلی
اللہ تعالی علیہ وسلم عقیدہ حضرت بیبی فاطمہ وبیبی زینب
وبیبی رقیہ وبیبی ام کلثوم بنات رسول خدای تعالی
صلی اللہ تعالی علیہ وسلم بودند عقیدہ ہر وقتیکہ مشکل شود
بر ایشان اہل ایمان شیئی از دقائق علم توحید پس واجب است
بر آن ایشان اینکہ اعتقاد کنند چیزیراکہ صواب است نزد حق
تعالی بطریق اجمال ش یعنی ہرچہ صواب است نزد حق تعالی
ہمان مقبول ومختار من است وتفصیل نکند ھم مادام کہ یابد

عالم را می عارف بحقیقۃ احوال را پس سوال کند ایمان تفصیلی
بر وجہ کمال و تاخیر کند عقیدہ خبر معراج حضرت غوث الثقلین محمد
صلے اللہ تعالی علیہ وسلم بجسد در بیداری بسوی آسمان حق است
و ثابت است بطریق متعددہ پس کسیکہ رد کند آن خبر را و ایمان
نیارد بمقتضای آن خبر ضال است و مبتدع عقیدہ
خروج دجال و یاجوج و ماجوج و طلوع شمس از غرب
و نزول عیسی علیہ السلام از آسمان و سائر علامات روز قیامت
بنا بر چیزیکہ وارد است بآن اخبار صحیحہ بلکہ آیات صریحہ حق است
و ثابت است عقیدہ اللہ تعالی ہدایت میکند ہر کسرا
کہ میخواہد بسوی صراط مستقیم ش ختم شد عبارت فقہ اکبر
از شرح ملا علی زین پس دعا است از مترجم و صلوٰۃ از وی و ہو
ہم اللہم اہدنا صراطا مستقیما و دینا قویما بحرمتہ صاحب
الصراط آمین یارب العالمین اللہم صل و بارک وسلم دائما
ابدا علی محمد رسولک و حبیبک و علی انوارہ کما تحبہ و ترضاہ
و شفعہ فینا و ترحمنا بہ ۞

ذکر کیفیة الاصول العاصمة عن خطیئات الفهم فی الحقائق الحقة والکلام فیها

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه واتباعه
اجمعین اعلم ان الکلام فی اصول تعصمک عن خطیئات الفهم فی الحقائق الحقة
والکلام فیها اصل ان حقائق الاشیاء ثابتة بمعنی انها متغایرة
علی انواع الاضافة تامل فیها والشیء یطلق علی ماله وجود فیهما وقیامًا
بنفسهما وان نفیتا فثابتتان لثبوت متقدم للنفی هم والعلم بها
متحقق بمعنی فیه اشارة الی ثبوتها بل ثبوتها بالاضافة اذ العلم
لا یتحقق بالعدم فاذا تحقق فصح الحکم هم فالحقیقة اما بمعنی الذی هو
مصداق متقدم لحصول شیء لنفس شیء فهو ثابت واما بمعنی علت
معلول کما فی قیام محتاج بمحتاج الیه قیامًا حقیقیًا او مجازیًا
وهو اظهر بمعنی ای لا یحتاج الی دلیل هم واما بمعنی ماهیة
شیء وهی وجوده لنفسه الواقعی فان تکن وجهیة ای متحصلة من وهم

بمعنی وہمیۃ اما ان لا یکون لہا وجود مطلقاً فالعدم مجہول
فکیف حکمہ و اما ان یکون لہا وجود منتزعاً غیر مستقر بذاتہ فالوجود
بہذا الوجہ واقع ش وان لم یکن واقعاً فالعلم ممتنع م و امنا ن
التغیر منتزع ش من حیث الاتحاد م من متغیر ففی العلم موجودا
واقعاً ش ای وجوداً واقعاً ہذا دلیل علی واقعیۃ وجود
المنتزع م والا ش ای ان لم یکن بمعنی وجود واقع م
فبالمعنی الاول للواجب تعالی توہم ش ای علم العدم م
م نفی لہ وحق انہ الوہم علم غیر مستقر معلومہ لا معلوم
غیر مستقر فی وجودہ فالمعلوم بحقیقتہ کما ہو ہو فان الماہیۃ
الموجودۃ بین عدمین تسرع الی فنائہا حتی لا یستقر علیہا
بہا فہذا حقیقۃ الوہم والوہمیۃ لا تحققہ من شعلۃ جوالۃ لانہا
بحقیقتہا معدومۃ ووجود الحلقۃ من جولان الشعلۃ یلزم
انتہا کہی حدوثاً وقدماً فلا یصدق التشبیہ لوجود حادث
من قدیم فاما الکلام فی وجود خارج من العلم ووجود ذہنی
فان لم یکن للمعدومات حادثۃ وجود خارج فالحس ای

الشمس وان کان مشعراً بالقیام المجازی من حاس ومحسوس او بالقیام
حقیقی من روح وجسد باطل لان الحس لا یوجد الا فی وجود خارج
وهو متفرع علی وجوده بداهتاً وانا بمعنی اثر شیٔ مثلاً فی شیٔ یرد بعد ثبوت
فان قیل الاثر بالنسبة لا بالحقیقة فتحقق الاثر بالنسبة بسلب
الاثر بالحقیقة من الطرفین باطل بالکلیة وانما الثبوت متقدم
علی السلب ش لان السلب لا یوجد الا بتقدم الثبوت م فحقق
انه ثابت بحقیقته ومسلوب بنسبته ش لان الحقیقة اقدم من
النسبة اذ النسبة لا تقوم الا بالحقیقة م وانما التاثیر وسلبه
بالنسبة لا بالحقیقة اصل ان الانتزاع لیتحقق من جهة وجه
اتحاد ش مجازیه وذال فوقانیتین والاتحاد یفید علی تخصیص
المخصص ممتنع الجواز م شیٔ من شیٔ اتحاداً ش مجازی وذال
مهملتین م فلا یحتاج فی حده بشیٔ آخر منه لعدم الاشتراک
بای وجه وقد یحتاج بتحققه الی شیٔ آخر منه فمن جهتین او جهات
ش ای فیتحقق من جهتین او جهات م وان قیام شیٔ لشیٔ علی وجهین
حقیقی وهو تحقق النسبة بین القائم والقائم به ای المنسوب والمنسوب الیه

نفس تعلقیتہ بوجہ مع زیادت القائم علیہ ش ای علی القائم
متعلق زیادت هم والزیادت شرطت فیہ لان الانتساب لا تحقق
الا فی الموجودین و مجازی و ہو لیس کذلک ش ای تحقق
النسبة بالعینیة بوجہ مع الزیادت هم بل مع المغایرت ولا تحقق
الا تحقق و سطہا بالقیام التحقیقی الذی سببہ فہو حاجب موصل
بین القائم والقائم بہ لہما من جہة ش ای الانتزاع الذی
یتحقق من جہة هم الا نفسی و ہو انتزاع من الوجود من حیث
ترتب الوجود و تضمنا منہ ثانیا ثانیا حقیقیا کالفعل من الصفة
والصفة من الذات فلزم حدوثہا ش ای المنتزع والمنتزع
منہ هم او قدمہا علی حکم منتزع منہ و تعددت منتزع کوجود
ای حاجب الموصل هو قدم منتزع منہ علی حالہا ش حدوثا او
قدما هم و اما مجازیا فہما علی حدہا کوجود حادث مخلوق قدیم
شبہا عنہ و اما التزامی وہو انتزاع من جادم لا ادم متحقق عنہ
بوجود حادث تضمنا منہ من حیث ترتب الوجود و الفوائد
من وجود شبہا عنہ فمن وجود خارج ملتزم الا فی ہذا

التزامی متعلق بالوجود ووجه تضمنی متعلق بالعدم فاحفظ النظر
عن الزیغ وہذا الاحتیاج متحقق الی جہة اخری واما من جہتین
کالتحت والفوق وہذا یحتاج بانتزاعہ الی جہة وبتحققہ الی جہة
اخری واما من جہات کالقرب والبعد وہذا لا ینتزع الا من
جہتین محکوستین فی حکم واحد لا انتزاع ولا تحقق الا بجہة ثالثة
اصل ان اختصاص شئ بشئ علی قسمین احدہما حقیقی ہو احتیاج
بینہما اما قیاما حقیقیا واما قیاما مجازیا کما فی الانتزاع من جہة
وہذا ش ای الاختصاص الحقیقی م لایحتاج فیہا فیہ ش
ای فیما وقع فی الاختصاص الحقیقی م الی اختصاص مخصص
فیشترط علم محتاج من جہة محتاج الیہ ضرورة ش ای وجہ ا
م لا محکمہ وہذا ش ای الاختصاص الحقیقی م بمعنی ربط
بینہما ش ای بین الشیئین او بین المحتاج والمحتاج الیہ م و
ہنا الاختصاص بمعنی لازم ش الذی بمقابلہ متعد م
وبمعنی اختصاص مخصص ایضا فیشترط علمہا بربطہا الدائر
ش ای بینہما قبل اختصاص المخصص م وہنا الاختصاص

بمعنی متعدد ش الذی بمقابلۃ لازم ھم فیشبہ مجازی ش الذی
بمقابلۃ الحقیقی ھم و مجازی وہو اختصاص مخصص شیا بشی و
لا احتیاج بینہما فیما حقیقیا ولا مجازیا فہنا یشترط علمہا معاً وقت
الاختصاص مع شرط المعلومین من قبل و یکون بمعنی ربط بینہما
بعد اختصاص مخصص مجازا فیشبہ بحقیقی و نیز ش ای الاختصاص
المجازی ھم لا تحقق الا تحقق واسطۃ ما باختصاص حقیقی الذی
لیس فلا بد للمخصص من فعل لیستجمع الربط بینہما ش الضمیر الی الشیئین
یحتملان الربط مجازا ھم مجازا و ہما ش ای الشیئان ھم مفعولاً
فکان الفعل فی نفس المخصص باختصاص حقیقی فما یشبہ بمجازی
فی حکمہ وما یشبہ بحقیقی فی حکمہ فیفی ما یشبہ بمجازے لا یکون
تقدم علم للماہیتین معاً ضروریا الا الماہیۃ محتاج فالی تقدم ضروری
ش ای تعاقب العلم الی تقدم ہو محتاج الیہ محتاج ضروری
لحصول الدلالۃ القطعیۃ ھم فیتحقق الاختصاص بتحقق شرط المعلومین
بمعاوقت الاختصاص لا بشرط المعلومین معاً قبل الدلالۃ و الی
الممکن لیس کذلک ش ای تعاقب العلم الی محتاج الیہ ہو الممکن

بحثا ان ليس الشيء يوري لعدم حصول الدلالة القطعية هم فيتحقق الاختصاص
فتحقق فيتقدم المتغايرين معا مع شرط المعلومين قبل الدلالة وفي ما يشبه
فتحقق في كون التقدم تقدم للمابين معا ضروريا وا لبحث مشتمل في
الاختصاص الذي يدلالة والذي لا يهاش اي يدلالة هم اصل
ان الجوهر والعرض لموجودان معا بالخصوصية ش اي
خصوصية النسبة فيها وخصوصية اللفظ للمعنى هم والا فماهيتان
موجودتان وبالحال لا حاجة في تعبيرها بينة بانها جوهر او عرض
فتلك كذلك الجوهر على تعنيها لا يراد فيها الخصوصية المذكورة
التي لا تتحقق اذ هي غير متحققة في عدد وجودها من عدم وجوبها
ش كما ذكر في شرح ذكر كيفية توحيد الله تعالى هم ولما لم تجز
لا يصح في تعبيرها لفظ الجزء اذ هو يقتضي مقابلة الجزء ش كما ذكر
في ذكر كيفية الاصول في اصل كيفية الكل والجزء هم فهو مجرد تعبير
بعرض نسبة قيام كمش اي بحصول نسبة القيام هم باعتبار
حقيقتها وجودا ثابتا فالعرض في الحال موجود واقع زائد
على الذات وان لم يكن هكذا فكيف تثبت نسبة القيام بين

معدوم وموجود معاً اى العرض المعدوم والجوهر الموجود
اذ لا يكون موجود واقع حيثما هو او غيره بغير موجود واقع من
اى جهة بعينه هم فبطلت نسبة القيام معاً هى وجه التعبير بالعرضيه
فالعرضية بالملازم وكيفية العينية والزيادة مجهولة فى التحقيق
والمسئلة تشير الى مسئلة قيام الافعال بالصفات والصفات
بالذات والصورة بالهيولى فى وجه القيام كليهما كما تقررت
على الاشارة فان قصدت جهة كليهما لبطلت ان معه
حوادث واسمائه وصفاته سبحانه توقيفية فلا يجوز اطلاقها
فى ذاته وصفاته واسمائه سبحانه او مجازا فنفى الاطلاق موجود
واقع لانه اذ لا منافى فى حقيقته لا تتحقق عينيته فالمجاز لا يتحقق
الا بان يتصف بالقيام حقيقى فى موجود آخر وهو مستعد له
لقيام المتصف به والآخر يجوز معاً اى الجوهر جوهر هم و
محل قيام عرض فقط فالمجاز لا يتحقق بجهته قديمه والحاصل
ان معنى المصدر هو صفة المبنى عليه من فعل فاعله لا تحقيقا
انتزاعه بل منعه واستعداد بانفعاله فى فاعله لا فعاله

فنفسه مرتبتان ترتیبیان تقدم الفاعلیة و تاخر المفعولیة فیتقدم
من فعل فاعله الا امتیازه به مش ای لا یتقدم من فعل فاعله
لا قیامه بفعل فاعله فلا ینتزع منه بل مبنی منه اصل
ان الوجود المبنی علیه من الموجود و هو ضد عدم فلا یقتضی عدما
بمقابلته و لا یجتمعان فی محل واحد فالوجود بدیهی اصل
ان الثبوت المبنی علیه من ثابت و یفرق من الوجود بجریان
نفی و سلب علیه کما سنذکره ان شاء الله تعالی و لا یقتضی
نفیا بمقابلته الا سلبا فالثبوت هو موضع خارجا بمقابلة سلبه
عن موضع فالثبوت بدیهی اصل ان العدم لضد الوجود
فلا یقتضی الوجود و لا یجتمع به فمبنی علیه من معدوم حقیقی او حکمی
مش الحقیقی بعدم لاحق والحکمی بعدم سابق هم ملتزما لوجود
حادث من جهة حدوثه لا ینتزع منه لان الانتزاع لنفی
اتحاد فالعدم نظری اصل ان النفی لا یجری علی عین
ثابت و مش الواو حالیة لبیان حالت الثبوت و حکمه یتبع
فی ضمن الثابت عطفا هم الثبوت المبنی علیه منه

ولا علی عدم فقط لکنه یجری علی ترتب اثره متأخر من ثبوت

ذهنی کان صالحاً للترتیب بانتزاعه منه فی خارج شبیهاً بالصنعة

ثم لا حاصل ضروری وهو موقوف الحکم للاثر ش فان

لم یحصل لا یمکن حکم النفی للاثر هم من ثبوت متقدم خارج

س اصلاً ان ترتب اثر متأخر فیعین ثابت وان لم یترتب

فعدم فان النفی لترتب اثر متأخر من ثبوت ذهنی کما هو

المذکور حصراً لا من غیره هم فیقتضی الثبوت قبله لا بمقابلته

خارجاً فمبنی علیه من منفی ملتزماً بثبوت ما ثبت س ای

ثبوت حاصل ما ثبت هم فالنفی نظری فاعلم ان النفی

بالوصف هو مخبر به لا بالذات هی مخبرة عنها اذ هی ثابتة

ولا بالوصف المنطبق بالذات عیناً اذ هو مع الذات عین

ثابت فحاصل ان السلب لا یجری الا علی ثبوت الذی

هو مبنی علیه من ثابت ویقتضیه قبله وبمقابلته خارجاً

فالسلب هو عن موضع بمقابلة ثبوت بموضع خارجاً

فمبنی علیه من مسلوب ملتزماً بثبوت ما ثبت ش ب

بثبوت حاصل ما ثبت ہم فالسلب نظری اصل ان الوضع
بالتخصیص ش شیٔا لشی حال الوضع ہم لتحقق دلالۃ ش من شی
علی شی ہم لیقتضی دلالۃ استلزاما و الدلالۃ لا توجد الا بالوضع
ش المعرف علی وجہ التخصیص ہم اصل ان اللفظ بالوضع
الدال ان اعتبر فیہ دلالۃ علی معنی مفرد فہو کلمۃ و لو کان مرکبا
علی اصل معنی فان دل علی معنی قائم بنفسہ و لم یفہم بہ تقیید زمان
کالذات فہو اسم و ان دل علی معنی قائم بالغیر اصلاً
فہم بہ تقیید زمان کالوصف الواقع فہو فعل و ان دل علی
معنی قائم بالغیر عرضا و لم یفہم بہ تقیید زمان کالاستدا
و الانتہا فہو حرف فان اشترک اللفظ بالمعنیین
ش اسے بمعنی فعل و بمعنی اسم ہم کالفاعل و المفعول
فہو صفۃ مشبہۃ ش باسم ہم و لذا قد یجرد بواحد منہا و لما کان
الوضع یقتضی الدلالۃ و الدلالۃ موجودۃ بالوضع فلا یمکن ان الوضع
لیس بدال و ما لا یدل فخرج من الوضع و ان اعتبر فیہ دلالۃ علی
معنی مرکب فہو کلام و لو کان مفردا علی اصل لفظ اصل ان الاسم

قد يكون معرفة وقد نكرة اصلا فالنكرة قد تعرّف او تخصّص
عرضا والفعل والحرف بهما وصفان قائمان بغيرهما لفقد كانا نكرة
اصلا فليحكمان معرفا او مخصصا عرضا على حكم ماقام به اصل ان
الصفة تكون عينا للذات من جهة قيامها الحقيقي بها فيها الاخبار
اثباتا او نفيا فقد تكون عينا منطبقا بالذات ش كالوجود
م فلا يمكن نفيها للزومه نفي الذات وعينها الاخبار اصل
ان الاسناد هو قيام ش على المجاز م شي مبني نوعان ش
احدهما الاسناد م الحقيقي وهو بقيامه الحقيقي بمسند اليه ولزمه
التنكر بمسند به اصلا فحكم معرفا او مخصصا على حكم مسند اليه عرضا
ش ثانيهما الاسناد م المجازي وهو بقيامه المجازي
بمسند اليه ولكن الاسناد المجازي لا يتحقق الا بان تضمنه بالاسناد
الحقيقي فهما يصحان في المعرفة بالاصل ش كالعلم
م من جهة لا في المنكر لانه لها الا التخصيص بالعرض
ش كما بالاسم او بحرف او بقرينة م من جهتين فضرورة
التخصيص لابد منه استقامة للمعنى قرينة كافية فتنبها

الاسناد حتی یجرہ الی ان یستقیم المعنی بہ فکانا مفیدین
لشبہتہما فی حدیہما ش فمثال الحقیقی فی معرفۃ بالاصل
من جہۃ زید قائم والمجازی فی غلام زید ومثال الحقیقی
فی المخصص بالعرض من جہتین فباسم ہذا الرجل قائم و
بحرف الرجل قائم وبقرینۃ رجل قائم والمجازی ہذا
الغلام للرجل والغلام لرجل وغلام رجل فالمقصود فی
الکلام الاسناد المخصص بقرینۃ من ہو قائم ومن ہو
مملوک لرجل مالکہ لا الجنسیۃ فتعلق العلم بالمعلوم لوجہ الذی
لایزیل العموم ص فالتعریف تعیین من حیث الذات فلا
یقبل التعمیم اصلا فالمعرف سنہ والتنکیر تعمیم من حیث الوصف
فلا یقبل التعیین اصلا فالمنکر سنہ والتخصیص تعیین یقتضی
العموم بمقابلتہ لایزیلہ فتعریف المعرف تاکید وتعریف
المنکر مہمل ش لاقتضائہ التعمیم اصلا فالتعارض ولکن
جاز تخصیصہ لاقتضائہ العموم ص وتخصیص المعرف یشید
الی زوال اقتضائہ ش ای لایقبل التعمیم اصلا

م عرضا ش تمییز من الزوال ای بعرض التخصیص
م فیقبل التعمیم لا اصلا ش تمییز من الزوال اے
لا یشیر الی زوال اقتضائہ من اصلہ م وتخصیص المنکر
یشیر الی زوال اقتضائہ ش اے لا یقبل التعیین اصلا
م عرضا فیقبل التعیین لا اصلا ش شرح الممیزین
کما تبیّن م ولا یفرق فی وجہ المقصود من التعریف
والتخصیص ھ لکن فیہما اشارۃ الی اقتضائہما وفیہما مطلب
آخر ھو تعیین فی حد ذات المعرف وتعمیم فی حد وجود
المنکر ش نیظر اہل النظر فی محلہما م ویجوز نفی المنکر المخصص
بالوصف عن نفسہ ش اذ نفی الوصف جائز والمنکر المخصص
شامل بہ م لا ش یجوز نفی المنکر م المخصص بالاسم
والحرف اذ ہما کمعرفۃ بالذات فی ثابت ش ولا نفی عن
نفس ثابت م اصل ان معارض الثابت باول
بما لا یعارضہ لا الثابت لتقدمہ علی المعارض والا الثابت
باطل وکیف بطلانہ اصل ان نفیا بعینہ ثابت باطلا

سے از لا یجری سے نفسے بضد ثابت سے علیے ثابت عدم
والعدم لا یحکم فبا طل ہم وبتخالفہ سے اسے ثابت ہم
ما ول من ادلۃ الوجوب فیحکم تباویل ہم بما لا یعارض ثابتا
فلیتامل فی الضد والتخالف فیصیب ان شاء اللہ
تعالی اصل ان الامر طلب لترتب اثر جاز امکان
من ثبوت ذہنی صالح لہ حاصل من ثبوت متقدم
خارج معلوم من آمر و مامور ہم ممن ہو اہل للطلب
والقصدہ ولا یجوز الجواز باختیار المامور ولا دلیل علی
استعلاء الطلب وعدم استعلائہ ظاہر المتن ہو قاصدہ
تاکید احتمالا لا امکان فقد القصد لا الطلب فالامر
بعین موجود معلوم والممنوع امکان طلبہا وترتبا
لغو وفقدہ ایضا سے اسے الممنوع امکان فقد
القصد لغو لکنہ قد یاول تشریفا بالخطاب
والمجہول ثبوت متقدم خارج موجودا او معدوما
ممتنع فالمامور بہ نظر سے اصل ان اسمائہم

منع عن ترتب اثر جائز امكان من ثبوت ف
صالح له حاصل من ثبوت متقدم خارج معلوم
ش ناه و منهي م ممكن هو اهل للمنع والقصد
ولا يجوز الجواز باختيار للمنهي ولا دليل على استحالة المنع
وعدم استحالته ظاهر فممكن هو لا القصد تنبيه حتما لا
لامكان القصد لا المنع فالنهي عن عين موجود معلوم وعن
ممنوع امكان منعا وترتبا لغو وقصدا ايضا ش اي
عن ممنوع امكان قصد لغو م لكنه قد يأول تشريفا بالخطاب
وعن مجهول ثبوت متقدم خارج موجودا او معدوما ممتنع
فالنهي به نظري اصل ان الخلاف حقيقة فيه ش الضمير
الى الخلاف اي وجود غير مثله وليس الضده
فيقتضي وجودا غير مثله م وليس بعكسه فيوجدان في
محل واحد اصل ان المعارض بالخلاف يأول بالضد لا
ش يأول م لان الخلاف يقتضي وجودا غير مثله بمقابلته
فيصح تأويله والضد لا فلا ش اي لا يقتضي وجودا غير مثله

فلا یسع التاویل ۳ فلزم التاقط ا اصل ان العکس
وجود مثلہ فی العکس اصل ان الوجود الخارج ما ہو
مصداق لما فی علم متقدما منہ ۲ش ای المصداق متقدما
مما فی علم ای الشبہ ہو معلوم ۳ اومتاخرا ش اے
المصداق متاخرا مما فی علم ای الشبہ ہو مصنوع ۳
جیسا ادغیرہ ۲ اصل ان الوجود الذہنی فی حصولہ
موقوف علی مصداقہ المتقدم ۳ فلیس مستقلا فی وجودہ و
لا مصداق ولذا یمکن ان یقال لیس للذہنی وجود
ای وجود مستقل وان یقال للذہنی وجود اے
وجود غیر مستقل فان یفہم کذا فلا نزاع والا فالقولان
باطلان وعلم من ہذا ان الذہنی فی حال معلومیتہ خارجی
لانہ مصداق متقدم لما فی علم حاصل لہ ش اے الذہنی
ہو مصداق متقدم لما فی علم حاصل آخر لہ ۳ ولا یحصل الذہنی
ان کان مصداق متقدم معدوما لا متاخرا اصل
ان الوجود البدیہی ما یتحقق وجودہ ۲ واقعا جیسا اوغیرہ ۲

وان كان الحكم الغير حسي بديهيا فما اطلق على انتزاعي منه ش
اي قولهم ان البديهي ما يدرك بنفسه والنظري ما يدرك
بدلالة غيره بديهي وغير حسي نظري فيقول المحققين ان نظرت
في تعريف النظري وجدته بعرض دلالة وتفكر كما قالوا
توقف ادراكه على دلالة وتفكر فقط لكن ماهيته التي توقف
ادراكها على دلالة في تحقق وجودها واقعة بذاتها كما هي
وان تحصيل نظري آخر كانتزاع من النظري الاول
اي غير حسي وشرط ان ننظر بالتحصيل الا بديهي على قولهم
فما الحكم على الاول ولا يمكن احكام البداهة والنظر على حقيقة
واحدة فما الحكم على الوجود الانتزاعي من غير حسي ص وان
يشترط وجود واقعا فغير حسي فيه ش اي داخل في
البديهي لوجود واقع ص اصل ان الوجود النظري
ما هو بانتزاعه في عالم ش حال الانتزاع او معه اي
ليس بخارج من علم فليس بواقع ص كما خصصنا فاذا تحققت
انتزاعيته فخارجية من علم وواقعية بعضها فهو في الحال

ش ـــــ کا ینافی حال تحقق انتزاعیتہ خارجۃ من علم
هم بدیہی ہٰذا تحریفہ ہٰذا ش اعلم ما قال فی المتن فاذا
تحقق وجود ما ہو باخذ انتزاعہ خارجا من علم فواقع بوصفہ
فہو فی الحال بدیہی بل قال ما قال ففیہ نکتۃ ای ما ہو بالانتزاع
فی علم حکما عقلیا الی ان تحقق انتزاعیتہ خارجۃ من علم نظری
فاذا تحققت خارجۃ من علم فواقعۃ بوصفہا فہو فی الحال
بدیہی لان منشاء الثبوت للنظر ہو الانتزاع الحال بین
المنتزع والمنتزع منہ لا وجود المنتزع المتحقق ولکن
لما تحقق فتحقق انتزاعیتہ خارجۃ من علم یجعلہ بدیہیا
هم وکذلک نسبۃ وابناء ش مثلا ان الملک مفہوم
انتزاعی من جہتین من مالک ومملوک فالی ما ان لا تحقق
خارجا من علم نظری فاذا تحققت انتزاعیتہ خارجۃ من
علم فہو فی الحال بدیہی فہذا مثال للنسبۃ والانتزاع
والابناء کلہا فی الجہتین ومثلا ان فعلا لازما مفہوم انتزاعی
من جہۃ من صفۃ وذات فالی ما ان لا تحقق بنفسہ

من منشتزع منه خارجا من علم فنظری فاذا تحققت
انتزاعیته خارجة من علم فهو فی الحال بدیهی فهذا مثال
للنسبة والانتزاع والابناء کلها التحلیلی فللنظری
حالة قبلیة م فالنظری قبل البداهة ش اے اذا کان
الامر کما قیل فی النظری والبداهة فالنظری ثابت
قبل البداهة م فما استجمعها ش الفاء بجزاء الشرط
المحذوف ای اذا کان الامر کذا ای النظری قبل البداهة
والاستفهام للانکار فالحاصل ما من شئ استجمعها..
ویمکن ان یکون ما نافیة والمستتر الی ما ہو بالانتزاع
فی علم ہذا شامل لجواب سوال متوہم من عبارة المتن
ای النظری ما ہو بالانتزاع فی علم فاذا تحققت انتزاعیته
خارجة من علم فواقعة بوصفها فهو فی الحال بدیہی + ہو
ان استجمع النظری والبداهة شئ واحد ای ما ہو
بالانتزاع فی علم فجوابه انما اذا کان النظری قبل البداهة
فما استجمعها م وعلی الاصل العلمیات.. بدیہیة فی حدها

اصل ان تعبیر الخارجی والذهنی بوصفهما مع لحاظ
العلم بوجودهما اصل ان تعبیر البدیهی والنظری
بوصفهما بلحاظ وجودهما فقط ولو بالمحمولین اصل
ان التجدد لا یوجد بوجود الذی وجد الا بوجود الذی
یتجدد مجازا ش تمییز من تجدد الذی مصدر للفعله
ای تجددا مجازا م بمثله باتحاد مجازی لا حقیقتا
ش تمییز من تجدد الذی کما مر فاعلم ان التجدد صفة
لوجود الذی یتجدد بمقابلة وجود الذی وجد لا لوجود الذ
وجد م فلا بغیره ش ای اذا کان التجدد بالمثل
باتحاد مجازی فلا یوجد التجدد بغیر مثل وجود الذی
وجد م فی العوارض مع الذات ش لان تجدد العوارض
یلزم التجدد فی الذات لقیامها الحقیقی بها وهی منشأتها
م فالتجدد والتجدید بها ش ای هو مفهوم جدید
متعلق ثابت م ووقع بازائه مفهوم قدیم منشأ من موجود
وجد متعلق به من جهة صفة التجدد به لا من جهة اخری فیهما

ش اى فى نفسهما دون تعلق بصنعة التجدد ومع اشارة
الى التنافى بينهما هـ ولو وجد فيهما وكيف التقابل بينهما
ش اى ليس التقابل بالجهة الاخرى فى نفسهما هـ
فالحدوث بالتجدد اظهر ش لان التجدد يستلزم عدما سابقا
هـ فللحادث حالة فارقة غير قارة بين عدم سابق ولاحق
منطبقين عليهما هـ فيهما وجود الحال ش اى وجود الزمان
الحال هـ مع بقاء تشخص حاصل زائد على الماهية منهما
ولا هو عين نفسهما ش التشخص هو تعين مستفيض من غير
اعتبار عرض باى وجه من زيادة على الماهية فلا تجدد
معهما او تخصيصه بالماهية فيتجدد معهما هـ فالتجدد مبتذل
فانى حق لا بعود فانى عن المحل وان لم ش اى
ان لم يكن التجدد مبتذل فانى وهو يستلزم عدما سابقا
خصوصا او كان عود الفانى عن المحل هـ فبقاء غير محتاج
فى مستقر ش المجرور متعلق ثابت خبر المبتدء فجزاء الشرط
هـ ففى جهة الموجود مشتركا فعال وفى جهة الموجد فعقل وهذا باطل

لان ش تحلیل نفی عقود فانی عن المحل و بقائہ فی محل
عن المحل م ش فنا العوارض ش دون الماہیۃ م ش
المحل انتقالا ش لا فنائہ لنفسہا م یقتضی بقاتہا فی محل
والمحل ما قامت بہ ش ای الماہیۃ التی قامت بہ العوارض
بقیامہا الحقیقی م لاقامت فیہ ش ای الزمان والمکان
م و بقاء العوارض بقیامہا الحقیقی بماہیۃ اخری دون
ما قامت بہ ممتنع فان فی محل ش اے ان بقت فی
محل من الزمان والمکان م بما قامت بہ فنفی المحل لیس الفنا
عن ما قامت بہ فاذا البقاء غیر محتاج ش فنفی المحل اے
فی ہذا الزمان والمکان متعلق مقدم علیہ جزاء شرط واذا
للتفسیر واذا للشرط علی الجملۃ المحذوفۃ ای اذا کان لا
کذا والبقاء غیر محتاج جزائہ م والماہیۃ لا تقوم الا بنفسہا
فلیس لہا محل ش المقصود ان ثبت التجدد فی الماہیۃ
ولم یسلم فنائہ نفسہا کما ہو قولنا فما لہا من محل اے
ما قامت بہ و نفی ما قامت فیہ کما ہو المذکور فکیف م وان

ما قامت فیہ فلغو ولزم البقاء غیر محتاج ش لان التجدد
واقع فی نفس المتجدد لا من حیث انتقال من المکان والزمان
والقیام فیہما ولزم البقاء غیر محتاج لعدم التجدد فی نفسہا
م والتجدد باطل ش ان تفرض انتقال المکان والزمان
والقیام فیہما فالتجدد الذی انما لا یقع الا فی نفس المتجدد
باطل م ولیس المحل للمحل ش ولو من ما قامت بہ او ما قامت
فیہ لان المحل متجدد ولیس لہ محل آخر لقیام ما فیہ م و
انّ العلم بالمعلوم فی حدہ ان انتقل منہ فساد الذی
فی علم المعلوم الذی لا ینفک عنہ ولولا الجہل فی حدث
الانتقال الی العود ش وان معطوف علی انّ مجرور
اللام علۃ نفی عود فانی ومن لا ابتداء الانتقال والی
لغایۃ العود م فالدہر موجود واقع فی زمان حال واقع
ش لان التجدد لا یقع الا فی وجود واقع فی زمان حال
م فالماضی بعدم لاحق بہ یستلزم فنائہ ش الضمیر المجرور
یرجع الی موجود واقع فی زمان حال متعلق لاحق صفۃ

لعدم مجرد متعلق ثابت غیر متجدد ویستلزم فنا صفۃ لہا
اے للموصوف والصفۃ معا م والمستقبل بعدم سابق بہ
یستلزم تجدد اش ترکیب الجملۃ کترکیب جملۃ سابقۃ
علیہا م وتحقق الدعوے بالتجدد ش ای تحقق الدعوے
لوجود زمان حال وعدم ماضی ومستقبل بالتجدد اے
الحادث لانہ یستلزم الضدین م وان لم یکن کذا فیتسل
بالدہر الباطل للدہریۃ فی بقاء غیر محتاج ولزوم التناسخ
فی العود ش بعدم الضدین م وممن دونہ ان فنا رفالی
بنفسہ والتجدد بمثلہ بدیہی ش لما یدرک ان بداہتہا فلا
یحتاجان بدلیل م وان تفرض بقائہ فی محل آخر
والعود فلیس علیہا دلیل ش اے علی بقائہ فی
محل آخر وعود نفس الفانی م فاعلم الحق وممن قولہ تعالیٰ
علی ما تدعی ما ننسخ من آیۃ او ننسہا نات بخیر منہا او مثلہا
الم تعلم ان اللہ علی کل شئے قدیر ہ فاعلم ان النسخ یتناول
بخیر منہا او مثلہا لا ش ای لا یتناول م التجدد الا یصدق

بشانہا فقط فتحیر منہا والقدیر منہا یرفع لبس تحیر فی خلق متجدد بالنفوس

س ش متعلق بلبس م کما قال اللہ سبحانہ افعیینا بالخلق

الاول ط بل ہم فی لبس ای التباس بالفانی بتجدد مثلہ ذاتا

وعرضا او فی لباس اخر قیل للترقی او ہم الی الکفار وفی

لبس اسے فی شک من خلق جدید اسے خلق یوم البعث

قیل للاضراب علی قول الکفار فاعلم ان التجدد حسی س ش

کما ہو ظاہر م ونظری باستدلال منع لتبا غیر محتاج

فیارب کیف خلقتنی فی الخلاف س ش ای فی خلاف ہذہ

المسئلۃ وغیرہا م وانی اخافک س ش ای فی التخالف

م وما توفیقی الا بک س ش علی الحق م وتوکلت علیک

س ش لتہدینی م فافتح لی ابواب رحمتک س ش وہی الحق

م وانت خیر الفاتحین وصل وسلم علی محمد نبی الرحمۃ

وعلی انوارہ س ش یراد بانوارہ وجود الانبیاء والاولیاء

والملائکۃ حتی ما فیہ نورہ صلعم م وشفعہ فینا وترحمنا

بہ وانت خیر الراحمین اصل ان الکثرۃ تقتضی التغایر

والاتحاد فالتغایر ظاهر والاتحاد لا یوجد الا فی شیئین

مجازا فاشتراک حقیقتین حقیقتا فی ما به امتیازان ممتنع

الامجازا ش لانهما ان تغایرتا حقیقتا فالاتحاد بینهما

مجازا فکیف المتغایران فی حدهما یتحدان حقیقتا یا رب

الامجازا بوصف جامع هو حقیقة واحدة لا تقتضی

التغایر والاتحاد فی حدها فکیف هی دائرة فیما به

الامتیاز وهو التغایر وفی ما به الاتحاد وهو فی شیئین

واما اشتراک العارضین فالعارضان اما بقیام حقیقی

واما بقیام مجازی علی حقیقة او حقیقتین فیما منع اشتراک

الحقیقتین ممتنع الامجازا ومن ثمه ان یکن العارضان

فی ماهیة قدیمة فلزم حدوثهما بتغیرهما عن حدهما فرضا باطلا

ش لان لا اشتراک بغیرهما عن حدهما الذی یمتازان

به عن ... لا یتغیران هو وان یکونا فی ماهیة حادثة فالفنا

لا یمهلهما حتی یستحیلا وما تری مستحیلا ش کما فی قوله

تعالی ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة

فحاققنا المضغة تحفظا ما الآية فالقى عصاه فاذا هي
ثعبان مبين الآية وفي غيرها ايضا م ههنا التشخص الخ
على الماهية يمنع بتغير شيئها وان يحتمل تفرضنا باطلا فنقاتها
غير محتاج فافهم ما قيل ش اي امتناع اشتراك
الحقيقتين حقيقتا فيما تمتازان م ومن دراية ان
الكلام دائر في الاشتراك وهو في المتغايرين من
حقيقتين او عرضين على حقيقة او حقيقتين فان
تعارض المتغايران للاشتراك فنقاتلها وهما و
حقيقة هو يقومان بها فيارب كيف تبقى حقيقتهما ذاته
ويصير ما ذكرنا فافهموا يا اولي الالباب ما قيل ش
اي ما رد وما اثبت م وقيل استحالة المادة
نارا بديهي فافهموا ان فنارفضه بديهي ام فناته عن
المحل استحالته وعلى القائل ان يأتي عليهما بدليل
وان الشك لا يغني من الحق شيئا اصل ان التمايز
في المتغايرين تمايزهما فهو وصف قائم في نفسهما

لا الثالث بینهما یستجمع بوصفهما والدلیل علیه لفظا وجود
المتغایرین ومعنا مفهومه وہذا برزخ حقیقی ولا یحتاج
الی غیرہما للفرق والمعرفة وان یکن ثالثا بینهما یستجمعا بوصفهما
کقولهم فقولهم لا یستجمع المتغایرین فی وجه التغایر وهو مانع
فلا یمکن ان یکون عین الآخر ش اے التغایر الآخر
م فلما کان التغایر بماہیته عینهما فلا یمکن عینیتهما بوصف التغایر
الآخر انتهی وان یکن ثالثا بینهما یستجمعا بوصفهما علی وجه
مجهول بقیامهما الحقیقی او المجازی فالوجود یستجمع المتغایرین
فی نفسه ومتغایر المتغایرین غیرہ فلزم برزخ بینهما یستجمع
لتغایرہما فکان التسلسل والدور وما ثالث بینهما غیرہ جامع
وفی نفسه ولا غیرہ ش لا کلما فالجملة مع تقدیرہ اے
لا غیرہ ثالث بینهما غیرہ وفی نفسه عطف علی الجملة الاولی
م والعجب من ان الثالث بین الاثنین انما هو الثانی
بین الثلث والا ہذا الکلام فی برزخ حقیقی وهو المفرق
والبتة وجود بسیط متاخر من المتغایرین ش من من

اشارت الی الانتزاع من المتغایرین هم مستجمع
باثار الطرفین وصفا بقیامهما الحقیقی به او المجازی الذی
یحتاج بالحقیقی فهی وصف جامع فی الوجود ش اے
ہذا الوجود المتاخر هم فی نفسه س ش تاکید فی الوجود
هم فرقا ومعرفتا لهما س ش ای للفرق والمعرفۃ للمتغایرین
هم لاهو واقعا بینهما للفصل او الوصل حقیقۃ فهو برزخ
فی حد نفسه متخضما ازلا اے مستجمع وہذا برزخ مجازی
ویحتاج الی غیرہ لفرقه ومعرفته وان قیل هو موصل
الطرفین او مفرق حقیقۃ فیرد ما قیل فی الصدر علی نفسه
وفیه س ش اے فی معنی البرزخ المجازی هم
برزخ مثالی وهو علم مستجمع مثال الطرفین فالمثالان
لا یتحدان فیما یمتازان به الاحجاز او س ش المثال هم
الواحد لا یوافق لمصداقین متقدمین لعلم الا المصداق
متقدم ومتاخر لصنع متوافق مجازی بجامعیته لا لحقیقی
بمانعیته ولا لیا وبان فی حدیهما وان کانا ماهیته وحدۃ

فلزم الدور بان الماہیۃ س ش الالف واللام للعہد الذکر
ھم کانت ماخذ وجود التشبہ و التشبہ س ش الالف واللام
للعہد الذہنی ھم کان ماخذ وجودہا و مثال الذہنی ..
یصنع یحتاج الی مثال الذی یعلم وفی المثال برزخ ..
حقیقی کما ذکر ولطافۃ المقاصد فی البحث لایدرک الا المطیف
اصل ان المنع لیس بخصوصیۃ علی تعمیم مسلم فی وجہ الاشتراک
لان الممنوع منہ فکیف س ش ای فکیف المنع علی المسلم
ھم الا فی وجہ غیر مشترک اصل ان التخصیص لمقابلۃ
تعمیم فنفید المقصود فلا ینفی جواز التخصیص لغیر مخصص لہ
لاشتراکہ فی عموم ان لم یکن ممتنعا لغیرہ س ش لان الوجہ
الممنوع لا یشترک فی العموم ھم وان لم یخص فاشتراک
العموم باطل ومغایرت مخصص من سلم فی وجہ التخصیص
تم الخاص بل اشتراک الذی فی عموم ولا یعارضہ ولا یعتبر
عموم ولا خصوص الا فی العوارض س ش لا فی الذات
ھم اصل ان الاستثناء محصور فی وصف وما قام بہ حقیقتا

س ش ہو فاعلہم او مجازا س ش ہو مفعولہم فالوصف
وجہ الاستثناء وما قام بہ حقیقتا او مجازا مستثنی منہ و
مستثنی والمتعلقات الزائدۃ غیر الوصف س ش الذی
حصر الاستثناء فیہم المستثنی منہ والمستثنی شامل لہا لا
لوجہ الاستثناء فتغایر وجہ الاستثناء بالشیء المعنی
المذکور وتغایر المستثنی منہ والمستثنی بالخلاف ضروریا
وان لم فبطل الاستثناء وابطل معناہ فالاستثناء یفید
الحصر والتحقیق لما فیہ من اثبات لا من نفی اذ لیس الحصر
والتحقیق الا فی موجود س ش مثلا جاء فی زید ان العالم
الاعمر ان الجاہل وحاکم ص اصل ان الاستدراک
محصور فی وصف وما قام بہ حقیقتا س ش ہو فاعلہم
او مجازا س ش ہو مفعولہم فالوصف وجہ الاستدراک
وما قام بہ حقیقتا او مجازا مستدرک فی الجملۃ الاولی
ومستدرک منہ فی الجملۃ الثانیۃ والمتعلقات الزائدۃ
غیر الوصف س ش الذی حصر الاستدراک فیہم

للمستدرک والمستدرک منہ لا لوجہ الاستدراک لمقصود
الاستدراک الثانیة لا الاولی لصراحتہما ولکن الاستدراک
لا تحقق بغیر ذکر الاولی فلذا قیل مستدرکا ش تامل فی
معنی لفظ المستدرک والمستدرک منہ فوضح تعبیر الماتن فیہما
م فتغایر وجہ الاستدراک بالخلاف للمعنی المذکور ضروری
فان تغایر المستدرک منہ من المستدرک فذکر وجہ
الاستدراک والمستدرک والمستدرک منہ وجوبا لعدم
دلالة علیہم تفناسیہم س ش مثلا جاءنی زید لکن عمروا
ذہب الی خالد م اولم تتغایر س ش المستدرک منہ
م فقد یحذف جوازا فصاحة بوجود الدلالة علیہ فتوحدہ
س ش مثلا ما جاءنی زید لکن ذہب الی عمرو ولکنہ ذہب الیہ
م وقد یحذف وجہ الاستدراک العام س ش الذی
ما یستقیم المعنی بہ م فی الجملة المستدرکة وجوبا فصاحة وبلاغة
لتوسعہ س ش مثلا ما زید الا عالم م وان کان تغایر
وجہ الاستدراک بالضد للمعنی المذکور فلہ ان لم تتغایر

المستدرک منه من المستدرک ش و الا فهو الاستثناء مثلا
جاء فی زید لا عمرو و ما جاء فی زید الا عمرو م فالاستدراک مہمل الا
المقصد آخر الذی یذکر بعد المستدرک منه ففی الحال الا الاستدراک
استفادة الحصر و التحقیق فی جهة الثبوت لا فی جهة النفی اذ لیس الحصر
و التحقیق الا فی موجود ش و لم یذکر وجه الاستدراک بوجود الدلالة
علیه بضد بینه م مثلا لا ینفع سعیهم الا بمشیة الله تعالی ای ینفع سعیهم
بمشیة الله تعالی بخلاف لکن ش لا یستفاد منه الحصر و التحقیق م
الا یستفاد منه الحصر و التحقیق فی الثبوت المتغایر بالضد من النفی السابق
ش اذ الثبوت بعد النفی بالضد یفید للحصر و التحقیق مثلا ما کان زید اخا
احد منکم و لکن امیر و عادل م و ان لم یتغایر وجه الاستدراک المعنی
المذکور فمهمل الا استثناء فالمقصد آخر الذی یذکر و لم یذکر ش
وجه الاستدراک م بوجود الدلالة علیه بعدم التغایر فصاحة
جواز ش مثلا لو شئت لضربتکم لاکن لاکرامکم و لو شئت لضربتکم ای لو قدرة
لاکن اذ فیکم زید ای ما ضربتکم لاکرامکم و اذ فیکم زید م اصل
ان فی المفضل و المفضل علیه تغایرا حقیقیا و اتحادا مجازیا ش

کما زید اعلم من عمرو ھم وقد یحذف المفضل علیہ للتوسع ش کما
واللہ اکبر ھم والافضل اصل ان الحصر ھو حصر المحصور فلیس خارج
شیٔ س ای ثابتا من بعض المحصور ھم فلا یجری علیہ انتقاض فان
استثنی او استدرک او خصص بعض منہ فی الکلام فھو بمعنی جمع لا حصر
ش فالحصر لا یرجع الی المستثنی والمستدرک والمخصوص ھم والتاکید
کالحصر فی الحکم اصل ان الربط فی مصدر متعد لا یتحد فی فاعل ومفعول
لانہ بقیام حقیقی فی فاعل وبقیام مجازی فی مفعول اذ ھما متغایران
بنسبۃ لھما لکنہ یقتضی الدلالۃ ای کل واحد منھما بہ فلا یدرک کل واحد
غیرہ الا مجازا والکلام فی ادراک الذی بالربط المصدری لا
بوجہ غیرہ اصل ان الجانب الاول فی المجاز قوی لانہ موجود
اصل ان الذات لا تبحث بنفسھا لمفھومیتھا بالوجدان بل بالضرورۃ
الا بعوارضھا فلا تتتبع الا بعوارضھا وھکذا العوارض لا تتتبع بنفسھا
الا بما قامت بہ لانھا لا تقوم الا بماھیۃ والعرض علی العرض
ممتنع فان اعتبر ماھیۃ فالعرض مفقود وان وجد فنا نقول
اصل ان التعمیم لا یقع فی الذات نفسھا الا فی اختصاصھا

بوجه ما جائزة س ش ہی لیست بضروریة فیجوز سلبها م او واجبة
ش ہی کانت ضروریة فلا یجوز سلبها م اصل ان التبیین یقع
من العوارض لا من الذات فمن عوارض جائزة س ش ہی لیست بضروریة
فیجوز سلبها هم لرفع الابهام فی وجه مخصوص ومن واجبة س ش ہی کانت
ضروریة فلا یجوز سلبها م لرفع الجهل عن وجه مخصوص ووجب التوحد
فی المتبین والمبین من وجه والتغایر من وجه وهما ظاہران
منهما فوجه التوحد مبین اصل ان التشبیه باضافته لا بحقیقته
اذ وجه التشبیه وصف مانع بحقیقته س ش فالتشبیه بحقیقته
ممتنع م اصل ان مفهوم کل لیستعلق باجزائه بمعنی جمیعها
فمفهوم کل یقتضی مفهوم جزء له ومفهوم جزء یقتضی مفهوم
کل له وهما متخالفان فی مفهومهما فلا ینطبق بعضهما علی بعضهما و
بقطع نظر عن مفهومهما لا بحث فیهما فان مفهوم کل متوقف علی
مقابلة مفهوم جزء له ومفهوم جزء علی مقابلة مفهوم کل له فان
کان ما به مفهوم کل موجودا حقیقیا ضروریا فی حده وجودا
حقیقیا فکان ما به مفهوم جزء له موجودا حکمیا ش ای غیر موجود

مستفرضا بالوجود ہم غیر ضروری فی حدہ متلبسا بوجود ما یہ مفہوم کل
ان لم یکن امکان جواز وجودہ ممتنعا وہو افراد حکمیہ وان کان
بایہ مفہوم جزئی موجودا حقیقیا ضروریا فی حدہ وہو افراد حقیقیہ فکان
بایہ مفہوم کل موجودا حکمیا ش اے غیر موجود مستفرضا بالوجود
غیر ضروری فی حدہ متلبسا بوجود ما یہ مفہوم جزئی ان لم یکن امکان
جواز وجودہ ممتنعا وہو واحد حکمی فان لم یکن التتبع لامتناع الوجود
الحکمی فالتوقف ش الفاء تفید معنی العطف علی التتبع والجزاء
لشرط مقدر ای اذا لم یکن التتبع بامتناع الوجود الحکمی یبطل بعضہا
فلم یکن التوقف بینہا المتوقف علی وجودہما ہم یبطل مفہوم کل وجزئی
لعدم وجود بعضہا لعدم التتبع ولعدم وجودہما لعدم التوقف فاعلم
ان مفہوم جزئی لا یتحقق الا بمقابلۃ مثلہ ش ہو جزئی ہم بخلاف
فرد واحد فلا یحصل الجزئی الا بافراد ولو مختلفین ش فلیس
اتحاد مجازی فیہما شرطا فی ہذا الوجہ ہم ولما الاجزاء بمقابلۃ
کلہا والافراد بمقابلۃ بینہا فالاجزاء لیست بافراد والافراد
باجزاء واذ التوقف مفہوم بعضہا علی بعضہا ففی ای وجہ ش

من الوجهین المذکورین اسے ان کان بمفہوم کل موجودا
حقیقیا ضروریا فی حدہ وان کان بمفہوم جزء موجودا حقیقیا
ضروریا فی حدہ م لا تحقق الا وجودا حکمیا مش اسے الا تحقق
مفہوم بعضہا وجودا حکمیا م فالحاصل انما مفہوم کل یا موتحیس علے
کثیرین لو مختلفین وقعیة من حیث انہم اجزاء لہ فہذا وصف الماہ
اصل ان مفہوم جنس مش ثابت م بافراد حقیقیة مش اسے
لہا وجود واقع م متقابلة موصوفة بعینیة منطبقة او غیر منطبقة
توصفا عارضیا بوصف بمعنی مصدر جعلی او اصلی بنی علیہ بہا
یکون اتحاد مجازی بینہا فلا بفرد مش اسے لا یثبت مفہوم
جنس بفرد واحد م فالاتحاد المجازی مشروط یثبت لمفہوم جنس
لمغایرت مجازیة فی افراد مجازیة مش اسے یا لہا وجود
واقع م لا تحقق افرادیة حقیقیة فبطل مفہوم جنس حقیقیة
الا مجازا فافراد الوصف المقیدة بافراد موصوفة بہ توصفا
عارضیا موصوفة توصفا ذاتیا جنس ایضا تمقصد جعلی وما
موصوف بہ جنس علی اصل المعنی واللفظ ومقصد اصلی وما

موصوف به جنس علی اصل المعنی لا اللفظ و لذا یقال مصدر
اصلی وصفا عاما و فاعل ومفعول اسما عاما باعتبار الذات وصفة
عامة باعتبار الزمان فالحاصل انما مفهوم جنس ما هو یعم علی کثیرین
متفقین من حیث انهم متقابلین فهذا وصفه المانع اصل ان مفهوم
نوع ما هو یعم علی کثیرین متفقین من حیث وصفهم فهذا وصفه المانع
اصل انما ماهیة التی یظهر منها عارض تعبر بهیولی والعارض
بصورت فی محاورة قوم فقط فانی اصرح اسے ان کان العارض
زائدا علی الماهیة بقیام حقیقی بها اصلا لمنشائیتها له وهو صفة
ذاتیة لها فلیس بحادث منها وان کان زائدا علی صفة ذاتیة
بقیام حقیقی بها اصلا لمنشائیتها له فبالماهیة عرضا بواسطة الصفة
الذاتیة فهو حادث منها ش کما زید قائم وقاعد فلا تغیر صفته
الذاتیة ولا ماهیته لاکن تغیر قیامه وقعوده قائمان بقیام حقیقی
بصفته الذاتیة اصلا لمنشائیتها لها فبماهیته بواسطة صفته الذاتیة
عرضا فهما یحدثان منها ص فما هو بقیام مجازی لیس بصورة لها
اذ هو ماهیة او عارض فان کان ماهیة فهی قائمة بنفسها فی معنا ما

من ش ای ماہیۃ لا عارض هم وان کان عارضا فلہ محل قیامہ
قائم بقیام مجازی وہی ماہیۃ قائمۃ بنفسہا فی معناہا فہما علی
نسبۃ بقیام حقیقی بینہما فی معنی ہیولی وصورۃ فلا علی نسبۃ بقیام
مجازی فاعلم ان ما ہو بقیام حقیقی من صفات التی ثابتۃ فی ماہیۃ
وما ہو بقیام مجازی من صفات التی مسلوبۃ من ماہیۃ فان
انکرت مسلوبۃ التی بدیہیۃ لزم اجتماع اضداد بالتی ثابتۃ اصل
انما الاطلاق بمقابلۃ التقیید وعکسہ ش ای انما التقیید
بمقابلۃ الاطلاق هم وہما علی ماہیۃ واحدۃ والاطلا
فالتقیید علی ماہیۃ بقیام حقیقی من جہۃ اخری بمغایرت حکمیۃ
بالاطلاق فزاد علیہا لا الاطلاق ش کما ذکر فی ذکر کیفیۃ
العلم والمعرفۃ الخ بزیادۃ شئ من ہذا هم وتقیید الذات لیس
من حیث اوصافہا بمغایرت الوصف بالذات حقیقۃ فی حکمہا
لکنہ من حیث نفسہا بالوصف لا بالذات اصل ان الاضافۃ
لا تصح بین عام وخاص وعامین ولا بین موجود ومعدوم ومعدو
الا بین موجودین متباینین فعلیک تامل فی البیان اصل انما الدلالۃ

سے الے مدلولہا قاطعۃ عن غیرہ فتضمنت اخبارا محتمل تصدیق
ش لا تکذیب ھم فالتصدیق متضمن بتسلیم فحصل یقین ش
ھو علم بدیہ اسے واقع ھم فقد یکون ش تام ھم علم الیقین
باضافۃ الی مفعول و قد عین الیقین باضافۃ بیانیۃ ش اے
نفس الیقین ھم و قد حق الیقین باضافۃ الی فاعل للمحصل
اصل الحکم ھو تیقین شے یدور بین فاعل و مفعول فحکم
تصدیق باجمال مصدق ھو لازم تفصیل وجود واحد فی حدہ
فتفصیل مصدق لازم اجمال وجود متکثر فی حدہ فمن ھنا توحد
مع تکثر و تکثر مع توحد ش اسے توحد وجود حکم تصدیق باجمال
مصدق مع تکثر وجود حکم تصدیق بتفصیل مصدق و عکسہ
اسے وجود حکم تصدیق بتفصیل مصدق مع توحد وجود
حکم تصدیق باجمال مصدق فحکم تصدیق باجمال مصدق
ابو لنا انفع للمصدق ش کما تقول امنت باللہ کما ھو باسمائہ
و صفاتہ و قبلت جمیع احکامہ ھم اللھم صل و بارک وسلم دائما ابدا علی
محمد رسولک حبیبک و علی انوارہ کما تحبہ و ترضاہ و شفعہ فینا و ترحمنا

ذکر کیفیت توحید الله سبحانه وتعالی عما یصفون وشرحها

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی اله واصحابه
واتباعه اجمعین اعلم القول عمن یهدین ان الحادث یقتضی قدیما
واحدا احدا متوحدا بالضرورة وان لم یکن فالحادث ممتنع والتوافق
ممتنع وبالتفرض الباطل توافقا لا دلیل علی المتوافقین والمتوحد
لیس بمتعدد وانتزاع الحادث بقیامه الحقیقی من قدیم متباین
وجمعیه بکل الوجوه باطل وانما الله اله واحد سبحانه وتعالی عما یصفون
اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی انواره کما تحبه وترضاه وشفعه
فینا وترحمنا به فشرحه بسم الله الرحمن الرحیم حامدا ومصلیا ومسلما
اعلم انما علم توحید قدیم متوقف علی دلالة الحادث بنفسه الیه
فقال هم ان الحادث من اعلم ان معرفة حدوث وقدم
متوقفة بعدمین ح اے عدم سابق وعدم لاحق من

فالحادث بالوجود مسبوق بين عدمين والعدم بالتغير سوی فکیفیة نظمه
مجهولة والمادة له معدومة ولا تجزی نفسه ح ای لا ینقسم
س ولا بغیره ح اے الترکیب س من بدو وجوده من عدم
ح سابق س الی فنائه الی عدم ح لاحق س وجوبا و التجزی
بغیره لازم ترکیب والترکیب یتحقق فی الاجسام لا فی البسائط فثبت
الدعوی من جهة والکلام فیهما مطلقا فان ترکیب لزم موجودا ان
للترکیب من قبل ح الترکیب س فلابد والوجود للترکیب ح
وکلا منافی بدو الوجود س وان بدا وجود الترکیب من عدم لزم
موجودان سابقان للترکیب فی مرتبة عدم او عدم مرتبة عدم وهما
باطلان ولزم الترکیب للموجودین السابقین للترکیب فلزم تسلسل
لا ینتهی بنفی الوجود من عدم الذی منه بدایة الوجود فالوجود
ازلی بلا بدایة فذلک شرک حقیقی فی قدم او دهر لا خلا ابد الوجود
وفنائه وان انتهی بالوجود الذی لا ترکیب له حصل انه لا تجزی بنفسه
ولا بغیره من بدو وجوده من عدم الی فنائه الی عدم وجوبا
مع ان الوجود الذی فانتج عدم ازلی بلا بدایة لا تجزی بنفسه

ولا بغیره فالکلام فی تحقیق کیفیة تجرده بنفسه وبغیره فانها سے
مرتبة تشخص زائد علی ماهیته لا فی مرتبة تشخص ماهیته اذ هی مرتبته
فی فنائها ح کما نبینها ان فی ذکر کیفیة الاصول فی اصل ذکر کیفیة
تجرده س حتی لا محل للترکب ففی حال الترکب ماهیته التی فی مرتبة
تجرده وجودها غیر تجرده مطلقا ح بنفسه وبغیره س ولوجوده
الی غیره محتاج کما قال سبحانه بدیع السموات والارض الآیة
والبدیع من تخلیق المخلوق من غیر مواده کما قال سبحانه
ام خلقوا من غیر شیء مع عدم العلم ان الشیء یطلق علی ما له وجود
فتغیره عدم فثبت خالق بوصف بانه وجده بتخلیق من عدم
ای من غیر مادة فاذا الاستبعاد فی خلق جدید فصدقت اسماءه
بتحقیق المقالة والعدم قول راجح عندی من اقوال فی التفسیر
الکبیر وغیره منظور فیه عند متامل فی النظم والدعوی تعنی قول من
غیر شیء ای من غیر خالق نظرا بان لفظ خلقوا یقتضی خالقا بجسم
بکیف الاستفهام من خالقهم المخصوص بتوجده ۔ وفی قول من
غیر شیء ای من غیر مادة باستفهام لنفی فحاصله خلقوا من مادة نظرا

بان لا یثبت خالق بوصف مانع لاشتراک خالقین سے نفی وصف
جامع بخلق من مادہ وان اللہ احسن الخالقین بابداعہ من غیر مادہ و تکلیف
یثبت دعوی حشر و دعوی رسالتہ بتحقیق المقالۃ ام ہم الخالقون
بوصف مانع ہم یقتضی سن لاحتیاج وجودہ ہم قدیماً سن اسے
ماہو لیس بین حدین فکیفیتہ قدمہ مجہولہ و ازلی بلا بدایت و ابدے
بلا نہایت ولیس لہ مواد و لایحتاج لوجودہ الی غیرہ ولا تتجدد ہم
واحداس ہو یتصف بصفات لہا زیادۃ علی ذات بغیریتہا منہا
لتمایزہا نفسہا بنا لکانہا تحدث ولایقابلہ عدد وہو واسطۃ احداث
لفاعلیتہ ح اللام الجارۃ لعلۃ والضمیر المضاف الیہ الی واحد س
لفظ ح تمییز من الفاعلیۃ اسے بنائہ علی لفظ فاعل الذے
یستعمل لحدوث فعل فہذا ولیس علی معنی کانہا تحدث س معنا
ح معطوفہ ای بنائہ علی معنی فاعل الذی یحتاج الی شبہ مفعول
و شبہ الذات لایحصل الا بعوارضہا التی ہی لاعینہا فواحدیتہ
سے ہی مصداق متقدم لحصول شبہ لصنع من ذات بصفات التی
ہی لاعینہا فتکون واسطۃ احداث ہم احداس ہو یتصف بصفات

التی ہی فی واحدیۃ عینیۃ فلا تمیز لہا زیادت علی ذات بغیرتہا
منہا ہہنا ولا یقبل تجزی فی وجودہ ولا ہو واسطۃ احداث
للزومہ ح اللام الجارۃ لعلۃ والضمیر المضاف الیہ الی احد س
لفظاح تمیز من اللزوم اے بناءً علی لفظ صفۃ مشبہۃ التی
تستعمل للزوم صفۃ فہذا دلیل علی لزوم صفات عینیۃ فی احدیۃ
لاغیریۃ س وسعناح معطوفہ اے بناءً علی معنی احدیۃ
فیہا لیس تمایز صفات بلزومہا بعینیۃ فلا یحصل شبہ لصنع من
ذات فلا تکون واسطۃ احداث م متوحدا س ہو بلزمہ حدۃ
فی وجودہ فلیس بمتعدد م بضرورت س متعلق بفعل المقتضی
م وان لم یکن س الواو حالیۃ فحال من قدیم او للعطف
علی الجملۃ وان شرطیۃ ولم یکن تامۃ والضمیر المستتر الی قدیم
واحد احد متوحد فاعلہ او ناقصۃ موجودا خبرہ محذوف م
فالحادث ممنوع س فہذا الحادث بعدم القدیم او تنازع
فیہ لعدم وحدت ممنوع الوجود وانما ہو بدیہی م والتوافق
ممتنع س الواو للعطف علی الجملۃ والتوافق اتحاد مجازی

فان قيل لو اتفقا في خلق الحادث فكيف امتناع وجوده قيل
توافق المتخالفين في وجه تخالف في ما شيء ممتنع وتوافق المتوافقين
في ما شيء بلزوم احتياج رفع معارضة جائزة مبطل قدرتيهما القديمة
فقدم وان لم يقدر المعارضة فعجز بما ح مبطل قدرته القديمة
فقدم ش لاقتضائه عدمهما بقاؤ ولا احتياجهم وبالتعرض
الباطل توافقا ش الواو كالاولى والتعرض ما تجويزه العقل
وقد ما وجد ثم تخلف باطل اي لا يجوزه العقل على ما ذكره
توافقا تمييز للتعرض الباطل هم لا دليل على المتوافقين ش
لان ليس اشتراك في نفس نسبة قيام ولو حقيقيا اوجبا زائد
ليس الوجود مشتركا في نسبتين لقيامه ولا تحقق وجه لوجود
تحقق من نسبة اخرى وان تفرض خالق فرداً لكل فرد وهم
لا يعارضون في خلق على وجه مفارقة نسبة قيام فاحتياج رفع
معارضة ظاهر ولا دليل على المتوافقين الا على واحد منهم وما اتحد
ليس بتعدد ش الواو كالاولى والجواب عن التثليث ان الموحد
لا يقبل التجزي عددا واعلم ان حد ما في كثرته وعكسها فمعناها

اما ان وحدتاً في نفس كثرت وعكسها ح اى ان كثرتاً في
نفس وحدت س فباطل واما ان وحدتاً في كثرت اى في نفس
كل فرد من الافراد يقتضيهم فحق لا عكسها ح اى ان كثرتاً في نفس
وحدت س لان توحد الشي في نفس تعدد وعكسه ح اى
تعدد الشي في نفس تعدد هم وانتزاع الحادث بقيامه الحقيقي
من القديم سيبطله س الواو كالاولى والرد على توحيد الفلسفة
والتثليث لان انتزاع الحادث المخلوق الذى اثر لامره تعالى
تكوينه بقيامه الحقيقي من القديم سيبطل القديم هم فتثنيته وجمعه
بكل الوجوه باطل س هذا جزاء شرط محذوف وهو اذا
كان الامر كما ذكر في رد الملتجا صمين والتثنيه مثل الواحد في صفته
والجمع مماثل الواحد في وصفه واعلم ان المثل يقتضى اتحاداً
وتغايراً ولكن التغاير حقيقي والاتحاد مجازى فان فقد احد
الوجهين بطل المثل فقيد واكد بقى وصفه لان الاتحاد اقوى
في وجه التثنيه والجمع لانه وجه تشبيه في المثل وهو مقصود واتصفهم
فيهما الى القديم هم وانما الله واحد س الواو حالية

عن مقولة القول او کالاولی فما ثبت بعد الرد بالتحقیق انما الله الخ

م سبحانہ وتعالیٰ عما یصفون ش ہذا تخفیف الکلام علی

سبیل المحاورة ای سبحتہ سبحانا والواو حالیة والجملة الفعلیة حال

عن ضمیر لاحق فی سبحانہ وضمیر مستتر فی یصفون عام الی معہود ذہنی

اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی انوارہ کما تحبہ وترضاہ وشفعہ

فینا وترحمنا بہ

ذکر کیفیتہ منع جواز نفس تصور مفہوم الواجب کلیا

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ وعلی الہ واصحابہ

واتباعہ اجمعین اللهم قیل جواز نفس تصور مفهوم الواجب کلیا

فجاز لک شریک ولا الہ الا انت وحدک یا ایہا المستفہم ان

المفهوم ہو المصداق والتصور بعینہ وان مفهوم کل متوقف

علی مفهوم جزئہ فان کان ما بہ مفهوم کل موجود احقیقیا

ضروریا فی حدہ ہو ہو واحد حقیقی فکان ما بہ مفهوم جزئہ

موجودا حکمیا غیر ضروری فی حده تبعا لوجودها به مفهوم کل
ان لم یکن امکان جواز وجوده ممتنعا وهو افراد حکمیة و مفهوم جزء
لا یتحقق الا بتمامها لتشکله وهو جزء فلا یحصل الا بافراد وافراد الواجب
ممتنعة بان معرفة الواجب بدلالة الحدوث فان کان افراد الواجب
فان توافقوا فی اراداتهم لاحداث فبطلت قدرته قدرتهم عنهم الاحتیاج
رفع معارضة جائزة توافقا ش مشغول له لرفع م فالوجوب
ش .. اے فبطل الوجوب ببطلان القدرة م وان لم یقدر
علی معارضته فالعجز ش متعلق لبطل ای فبطل الوجوب للعجز م
لاقتضائه عدم استقلاله ولاحقا وان تخالفوا فکان وجود ایجاد
ممنوعا بتنازع وانما الحادث بدیهی فلا تثبت دلالته علیهم الا
علی واحد کما قال سبحانه فی سورة الانبیاء ولو کان فیهما
آلهة الا الله لفسدتا ہ فبامتناع وجود الافراد حقیقتا وحکما
الذی حصلت به الاجزاء فالتوقف ش الفاء یفید للعطف
علی الاجزاء والاجزاء بشرط مقدر اے اذا حصلت به الاجزاء
فحصل التوقف الذی لمفهوم کل علی مفهوم جزء له وبالعکس ح

اسے لمفہوم جزء علی مفہوم کل لہ ثم بطل مفہوم کل و جزء من ش
ارجع لتوضیح حقیقة مفہوم کل و جزء الی اصل تی ذکر کیفیتہا مع شرحہا
فتوضح ثم قال سبحانہ فسبحان رب العرش عما یصفون ٥ فاعلم
ان البحث مشترک فی منع جواز مفہوم کل للواجب ذہنا و خارجا اللہم
صل وسلم علی محمد نبی الرحمة و علی جمائہ کما تحبہ و ترضاہ و تشفعہ فینا و ترحمنا

ذکر کیفیة الجبر والقدر وما یوحق

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی آلہ و اصحابہ
و اتباعہ اجمعین اعلم ان للعرض الحادث محلا حادثا لقیامہ ای التحقیقی
لا بد منہ فلہ نسبة الی خالقہ فینسب بہا الیہ و نسبة الی ماہیتہ ای التی
قام بہا فینسب بہا الیہا فہی ناسبة لہ کما قال سبحانہ خلقکم
و ما تعملون الایہ ولکم ما کسبتم الایہ فلا بد من ان ہو للمنسوب الیہما
فان نزاع من نسبة الی خالقہ ہو قدر للقدریة وان نزاع عن
نسبة الی ماہیتہ التی قام بہا ہو جبر للجبریة فلیس لنا الجبر و القدر

لكن من لنا هم قدرتا اضافية ش اے مخلوقة هم تستلزم
عجزا حقيقيا مبنيا عليه منها فالاضطرار والاختيار من كيف تكسب
المضاف ش اى المخلوق هم تمايزان منها لكاسب ان تفكر
فيهما اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى آله وازواجه كما تحبه وترضاه
وتشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية اسماء الله تعالى وصفاته وذاته تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله و
اصحابه واتباعه اجمعين اعلم ان اسماء الله تعالى
قديمة فنعتصم باسم الله القديم فنحتجب بحدوث الحروف
لتركيبها والصوت لتكلمه تعالى به في مرتبة الحجاب وما هما
بحادثين لا لصفته تعالى القديمة المنزهة عن الكيف كالافعال
المنزعة من الصفات والمتشابهات لانه سبحانه يستجمع الصفات
في استعداده تعالى فان اعرض عن هذا فانما اسماءه حادثة
مخلوقة فيلزم نسبة خلقها من الواجب اولا واعرض عنه فكيف خلقها

واعجب القول ان اسمائه تعالى عين الذات ومع هذا حدوث
الحروف الا النظر الى دلالة لفظية وهي باختصاص مجازي في
شيئين معلومين قبل الاختصاص بفعل مخصص فانما هذا الاختصاص
بفعل مخصص قديم بعلمه بما فيه الذي يشبه بمجازي فالاسماء قديمة
قائمة بالقديم متمائزة في مرتبة زيادتها على الذات لا في مرتبة
عينيتها في الذات ولا بد للاسماء من الحروف والتركيب
فظاهره للتكليم من الصوت لوجوب تعديته بمفعولين لان الثاني في التعبير
قوة الى فعل للاول وما فيه الا صوت تضمن حروفا وتركيبا فكيف
حدوثها اعلم ان تعرض قوة الى فعل بفعل فاعل الى غيره فان
احتاج الى غيره فليس يحق الا الى الذي هو قائم به فلزم ان
مفعولا ثانيا في تكليم لتعرض قوة الى فعل بفعل فاعل الى غيره
لقائم به واعلم ان سجع الكلام ان كان بمخاطب بغير صوت وحروف
وتركيب لم تحصل به استماع ولفظه يفيد معناه للمستمع وكيف كتب
الله تعالى وانها من كلامه سبحانه مع صوت وحروف وتركيب
فلفظه يفيد معناه واسمائه القديمة مع حروف وتركيب وان

الله تعالى وجوده عين ذاته وقدم في مرتبة القدم وقيل هي كلها
من المتشابهات ولا تاويل بل يختار في معنى موضع مع مجهولية
كيفيتها فكذا ان يختار الصوت والحروف والتركيب في مرتبة القدم
من المتشابهات لا يخالف المختار ش نعم وافق القول قول طائفة
من اهل الكلام والحديث انه اي الكلام ش حروف واصوات
ازلية مجتمعة في الازل كما في شرح الفقه الاكبر لملا علي القاري فما
نحن بصدد التحرير م وان الصفات على ثلثة فعلية وحقيقية و
شانية فالفعلية هي اضافات ذاتية مقتضية الحقيقية احتياجا
لوجودها انتزاعا منها والحقيقية هي مقتضية الذات بقيامها الحقيقي
بها من حيث انها لا هي عين س اي نفس م الذات ش
اذ الوصف ليس نفس الموصوف م ولا غيرها ش من حيث انتزاع
الوصف بقيام حقيقي بالموصوف م وتحدد ش بالحاء المهملة
م الذات عليها فلذلك سميت صفة ذاتية فقرار تشخص لنفس
عليها والشانية هي اضافات ذاتية مقتضية الذات ولا احتياج
في وجودها الى الحقيقية انتزاعا كالفعلية الا احتياجا لوجه تشخص

الذات علیہا فمحتاجۃ الیہا فی تضمن الذات لاحاجۃ خاصۃ لوجودہا
الیہا فالاحتیاج الیہا بوجہ غیر معتبر فتحققت اصالتہا بمقابلۃ
الحقیقیۃ فمتساویۃ بالحقیقیۃ فی استقرارہا فی تضمن الذات و
الاتحاد والذات علیہا وسبب لاعینہا ولاغیرہا والفرق بین
الحقیقیۃ والثانیۃ بتجدد الذات وتوصف الحقیقیۃ بالثانیۃ
کالسمع بالوجود والقدرت بالعظمۃ ولاتوصف الثانیۃ بالحقیقیۃ
کالوجود بالسمع والعظمۃ بالقدرت وتوصف الثانیۃ بالثانیۃ
کالرحم بالوجود والعظمۃ ولاتوصف الحقیقیۃ بالحقیقیۃ کالسمع
بالبصر وقس علی ہذا وقدم الحقیقیۃ والثانیۃ بالعینیۃ
والقطعیۃ بانتزاعہا من الحقیقیۃ بقیامہا بالحقیقی فاعلم ان
الترک وجود نظری ملتزم من اختیار منتزع متضمن من
صحت فعل بخلاف الترک ای الترک لیس منتزعا متضمنا
من صحت فعل ثم فسلب الاختیار بعد ثبوتہ ترک فلیس الترک
مساوی صحۃ فعل فی صفۃ قدرت نوضح حقیقتہ من عدمیات
والمنتزعات العدمیۃ النظریۃ لیست مقاومۃ بصحۃ فعل

والفرق بین الحقیقیۃ والثانیۃ

ان الترک وجود نظری ملتزم من اختیار

ففی القدم یمنع سلب الاختیار انتزاع الترک ممنوع الوجود کالعدم

وما یشتبه بالترک هو صحة فعل فی عدمها من قدرته تعالی فی علمه

تعالی فالقدرة صحة فعل منه فقط کما قیل انه تعالی علی کل شیء

قدیر ای لترتب وجوده من صحة فعله ولا یحسبن منع الترک مستلزم

جبر واضطرار فیه سبحانه لانهما من خصائص الحوادث وهو سبحانه

منزه عن شوائب الحدوث فعلمه تعالی به من ابناء الحوادث به

لا بمقابلة القدم والارادة بتخصیص فعل منه لصحته فقط

تهار فیها کما قال سبحانه فاراد ربک ان یبلغا اشدهما الآیة

وما تشاءون وفعال لما یرید ویخلق ما یشاء فالمفعول یل

الی تخصیص صحة الفعل به والبتة المشیة بوقوع القریب

قیل التکوین بالایقاع صحة فعل مخصص منه حقیقته

فقیل لیس بحقیقیه لان صحة فعل سبب الایقاع

والا الحقیقة فی وصفها تحتاج الی الحقیقیة ولیس کذلک

فالتکوین من اضافات ذاتیة متضمنة الحقیقیة انتزاعا فالفرق

بین التخلیق والتکوین کالانشاء والابداع والبتة ان لا فعال

القدیمہ نظراً لصحۃ ربط بینہما و مفعول بہ یتحقق حدوثہما او قدم مفعول بہ و انتزاع الفعل حدوثاً یلزم الحدوث بالصفات و لذا یحکم منشأیتہما ہی تعالت و تقدست عنہ او قدماً القدم بمفعول بہ بس اسے انتزاع الفعل قدماً یلزم القدم بمفعول بہم فالخدشۃ علی الطرفین ہیں اسے انتزاع الفعل حدوثاً و انتزاع الفعل قدماً م محمد فرعہ بامر فعل حجابتین ہیں کما ذکر حقیقتہما فی ذکر کیفیۃ اثبات مرتبۃ الحجاب بین القدیم والحادث المخلوق م الی معلوم متعلق بفعل فاعل قدیمین کما ہو معلوم و لیس بموجود خارج و مخلوق من عدم و لیس لہ مواد ففی الایجاد بقطع نظر عن الامر بصحۃ الفعل خطاء و عن صحۃ الفعل بالامر غطاء فاعلم ان للحقیقۃ مادۃ الکشف و ہی ہو وصفہا کفی البصر البصریۃ ہی عینہ وقس علی ذلک فمادۃ الانکشاف فی حد کل واحد من الصفات محدودۃ غیر مشترکۃ بغیرہا لان الاشتراک حقیقۃ ممنوع و مجازاً العدم وصف جامع فیہم باطل کما لیس البصر بسمع فمادۃ الکشف معہ فلا یجوز تقدم المادۃ

عن الوصف لعدم انفكاكهما عنه ولذلك اشتراكهما بغيرها ايضا
باطلا ايضا ووحدتهما ايضا ش اي لذلك العينية لا يجوز اشتراكهما
بغيرها ووحدتهما ص فيا رب كيف يمكن التقدم بين الحقيقي والز
ص والاشتراك والوحدة وان قيل كلها اعتبار ليس الفرق
في حد هم حقيقيا يا رب عجزت ان اكون مسلم اعلم ان الجواب
على بنائهم نعم ان تغير الفرق اعتبارا نفى الفرق ما قيل
في الدعوى والحق ان تمايز الاعتبار في شان الذي صدق ا
بين مرتبة زائدة والذات لقيامها بها ودحصلها بها عينية
مجهولة لا في حد الزيادة هي موجودة واقعة ولا في الذات
البحت فما قيل في الدعوى ثبت في الزيادة وان تغير الاعتبار
محضا لا من حيث الوجود فالعلم بالعدم واعلم ان الفرق

في الزيادة حسبها وفي الاعتبار حسبه فليس غبار عن الفرق فلما
سلم سلم الدعوى واعلم ان الذات مستجمع المتغايرين عينية
مجهولة ولا تتعدد باستجماعهم وان قيل بتقدم المادة الواحد
على ما قيل اي لم يكن مستجمع المتغايرين في وحدة المتغاير

ومبدا المانع فلما كان التغاير بماهيته عينها لا تمكن عينيتها بوصف
التغاير الآخر لانها ليست عينية المتغايرين في حدهم فتعدد والنقيض
ش في الجواب م ان التغاير تخالف معنا والتخالف يقتضي
وجود المتقابلة فيمتنع اجتماع الضدين في محل واحد كما هو بديهي
في نفسك لا اضداد اذ الضد لا يقتضي وجود المقابلة ووجد
مادة الكشف والاشتراك فيها نظر بان لم يسبقها تعارضان البتة
فبطلان وقيل ش في الجواب م تعرض اجل لقولهم لزم
تعارض خلاف في القولين ش اي ان الذات تجمع المتغايرين
الخ ولم يمكن تجمع المتغايرين الخ او تعارض فيه ففي الخلاف
كيفية الزيادة معروفة او العينية فلا هو ان اتسلم معروفية كيفية
الزيادة مع مجهولية كيفية العينية اذ الزيادة اظهر لا معروفية
كيفية العينية مع مجهولية كيفية الزيادة اذ العينية اخفى
وفي الضد كيفيتها مجهولة لما اذا تعارض العلم والجهل في شيء
فبقي الجهل لانه لو عرف فقطعي فرفع النزاع فلا نسلم ان لا يخاض
فيها لان المجهول لا يخاض وههنا العجز عن درك الكنه درك

فان لا ینزعک التعصب تفکرت فاصبت بالحق ان شاء الله
تعالی فاعلم ان مفهوم الذات وجدانی علما مع وجوده خارجا بتفسیره
بدلالة عوارضه فالوجه بنفسه لا یحاط به کنه الشیء ماهیته لا یتقدم
ولا یتاخر منه شیء فان تقدم منه لیس کنهه وان تاخر منه لیس کنهه
لا لکن یمکن ان یکون به صفة قائم به فلیس کنهه ثم قیل لا یدرک
کنه ذات الله تعالی وصفاته وقیل یدرک لانه سبحانه لا یجهل
عن کنهه فیجاز فی طلبه فیمکن الاختلاف بحسب حال فالعلم به سبحانه
کما هو بالتنزیه والتشبیه لا بنیل التنزیه ویمکن ان یأول الدرک
بالجهل عن کیف التنزیه والجهل عنه بالدرک فالجهل درک والدرک
جهل فتوافق القولان فقوله صلعم ما عرفناک حق معرفتک ای
عرفناک من حیث وجوده لا من حیث کنهه ای ما هو وعرفناک
حق معرفتک مع الجهل عن معرفة الکنه او مع معرفة الکنه علی
حسب حال فتوافقا ویمکن ان یکون هذا قوله صلعم من المتشابهات
اذ تعارض العلم والجهل فی شیء فبقی الجهل وهو فی حاله صلعم
ممنوع واعلم انه سبحانه وراء الوراء عن درک حادث لا فی

حد ذاته وصفاته والاشارة الى ان كان وراء الوراء فی
حد ذاته وصفاته فالثبوت من نفی النفی المذکور ثم لزم لکیفیة
عین الثابت علی التسلسل فلا تثبت القدم فما یدرک بالکیف ہو
بتشبیہ حادث وما یدرک بلا کیف ہو عدم سابق ولاحق
او دلالة وربط فتم حد الادراک وہو سبحانہ وراء الوراء عن
درک حادث فہذا حق حد الانتزاع والاستقرار علیہ اہون والله
بالغ امرہ قد جعل الله لکل شئ قدرا۔ اللہم صل وسلم علی محمد
نبی الرحمة وعلی اتباعہ کما تحبہ وترضاہ وتشفعہ فینا وترحمنا بہ

ذکر کیفیة اثبات مرتبة الحجاب
بین القدیم والحادث المخلوق

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ وعلی آلہ وصحابہ
واتباعہ اجمعین قال سبحانہ انما امرہ اذا اراد شیئا ان
یقول لہ کن فیکون الآیة اصل اذا موضوعة لزمان فتضمنہ

لمعنی الشرط فوجود شرط بوقت فعل فاعل مقید بزمان
وجزائه متصل بزمان شرطه کما یوم یقول له کن فیکون الآیه
مصرح زمان فان کان فعل متعدیا فمفعول واقع بین فاعله ومفعوله
تعلق خارجی لا ذهنی وخلاف الشرط والجزاء دلیل علی حدوث
الشرط والجزاء فوضح تعلق بین الامر والارادة والمقول کلها
منهم حادث الذی ظاهر من فعل فاعل قدیم بقیامه الحقیقی به
اذ اذا تقتضی فعلا وفاعلا خارجین قبل ایقاع الفعل والا لا ایقاع
من معدوم ممتنع عقلا لا حادث الذی کان اثر الامر بقیامه المجازی
به فالظاهر الذی وصف فاعل زائد علی صفة زائدة علی الذات
حادثة غیر مخلوق اذ وصف الموصوف لقائم به بقیام حقیقی
لا مخلوق قدیم اذ المخلوق بقیامه المجازی هو والکائن الذی
اثر امره وفعل فاعل حادث مخلوق فالحادث الذی غیر مخلوق
حجاب بین فعل وفاعل قدیمین والحادث الذی مخلوق محفوظ
عنهما والحادث المخلوق دلیل علی الحجاب والقدیم وحفظ
المحدثین متعلق القدیم بلا واسطة الحجاب حادث مخلوق ممتنع عقلا

فلیحفظ العاکف عن الزیغ و من ورائہ ان کان الامر قدیما فکان
الذی اثرہ معہ فی القدم تعاقبا رتبیا لا حقیقیا و الا الامر ناقص وضعیف
حتی الامر والاثر متعاقب تعاقبا حقیقیا لا رتبیا فلیس الاثر قدیما
فلیس الامر قدیما وقال صلعم کان اللہ ولم یکن معہ شیئ الحدیث
غیر قدیم وان کان الامر حادثا مخلوقا لزم فوقہ امر آخر فتسلسل
فثبت ان الامر حادث غیر مخلوق من حیثیۃ وصف آمر نریاتہ
علی صفۃ زائدۃ علی الذات فہو حجاب کما ذکر والکونیۃ الحادثۃ
التی ہے اثر للامران لم تکن بایقاع فعل الذی حجاب من
فاعل لزم استعداد الکونیۃ فی الکائن خارجا قبل الامر والایقاع
فلزم قدم استعداد کونیۃ الکائن فلا شک یلزم م عدمہا ش
اسے الکونیۃ والکائن ہم فکیف امر الوجود علی الموجود وکیف
قدم استعداد الکونیہ فی شیئ الذی موجود من العدم وقولہ
سبحانہ الا لہ الخلق والامر تبارک اللہ رب العالمین ۰ دلیل
علی کونیۃ الکائن تخلیقہ فقط والظروف متضمنۃ مشروطہ
علی الاصل المذکور فالتجلی المذکور فی قولہ سبحانہ فلما تجلی ربہ للجبل

حجاب حادث وکذلک فیما لم تذکر ظروف او مستضمنۃ شرط علیہ
فتجد علی الاصل المذکور فاعلم ان الحجاب صعب بظل کما قال سبحانہ
کیف مد الظل الایہ والظل بقیامہ الحقیقی بہ والمخلوق ظل الظل
بقیامہ المجازی فیمکن ان الظل المذکور فی الایۃ الکریمۃ یعبر
باحد منہما مع لحاظ تفاوت فیہما من قیاما حقیقیا ومجازیا کما
فی ذکر کیفیۃ تفسیر الکریمۃ الم تر الی ربک کیف مد الظل الخ
واللہ تعالی اعلم بالصواب اللہم صل وسلم علی محمد نبی الرحمۃ
وعلی جمالہ کما تحبہ وترضاہ وشفعہ فینا وترحمنا بہ

ذکر کیفیۃ تحقیق حقیقۃ القران المجید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ وعلی
آلہ واصحابہ واتباعہ اجمعین فاعلم ان فی تحقیق حقیقۃ القران
المجید انواعا منہا انہ قدیم من حیث انہ کلام اللہ تعالی ہو وصف
لنفسہ الکریم القدیم زائد علی الذات فلا یمکن ان یسمعہ الحوادث
ویدرک حقیقتہ ولا ینتقل ولا یتکثر ولا یتبعض ولا ینفی و

هو سبحانه مع صفاته ورا الورا عن المدرک الحادثة ومنها
انه حادث غیر مخلوق فی مرتبة الحجاب من حیث انه ظهر مع
حروف وترکیب وصوت یلیق بشانه تعالی من کلامه تعالی
فهو وصف قائم بنفسه الکریم القدیم بقیام حقیقی زائد علی الصفة
الذاتیة وان لم یکن بحروف وترکیب وصوت فلا یمکن استفادة
وافادة للمستفید وهذا معنی ماکان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا
او من وراء حجاب الایة کما یکلم الروح بصفتها الذاتیة بزیادة
حادثة علیها بقیام حقیقی بها وفی انفسکم افلا تبصرون مع
تفاوت کیفیة بقیام فیهما ش ای کلام الله تعالی الذی
هو حجاب وکلام الروح الذی هو حجاب هم قیاما حقیقیا
ومجازیا به سبحانه فانه یسمع من سمع عالم المثال ویفهم
حقیقته کما قال سبحانه لا یمسه الا المطهرون ای لا یسمعون
ولا یفهمون حقیقته الا المطهرون من حبس الاثام الظاهرة
والباطنة اذ هو یتعلق بعالم المثال ولا یکون اهله الا المتقون
فلا یمس مصانع وتقعل وتکثر وتبعض وتنفی کما قال سبحانه

لا یکلمهم الله یوم القیامة الآیة فکتب الله تعالی وکلامه تعالی بالانبیاء
والاولیاء والملائکة علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام من هذا ش ای
من انه حادث غیر مخلوق فی مرتبة الحجاب من حیث انه ظهر مع حروف
وترکیب وصوت یلیق بشانه تعالی من کلامه تعالی وفی سنن ابی داود
والبیهقی فی کتاب الاسماء والصفات عن عبد الله ابن مسعود رضی
الله تعالی عنهما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تکلم الله بالوحی
سمع اهل السماء الدنیا صلصلة کجر السلسلة علی الصفا ولا یزالون
کذلک حتی یاتیهم جبریل حتی اذا فزع عن قلوبهم قالوا یا جبریل ماذا قال
ربک فیقول الحق فینادون الحق الحق ص ۳ الا فکیف یحیط الحادث
قدیما وکیف ینفی وینبعض وینقل ویتکثر قدیم ربنا هو متکلم به علی
وصفه حدوثا وقدما ش هذا یوافق بقول صاحب المتبر والرازی
فی المطالب العالیة ان کلامه یرجع الی ما یحدثه من قدرته وارادته
القائم بذاته کما فی شرح الفقه الاکبر للملا علی القاری انتهی ای
ان کلام الله تعالی الذی یرجع الی ما سے مرتبة التی یحدثها
الله تعالی من قدرته وارادته القائم بذاته تعالی ص وان کان

الحجاب غیر ما ذکر فقیام مجازی ش ای مخلوق قائم فیرجع الکلام
فی تحقیق ما وراء الحجاب وسمع الحادث کلاما قدیما فیری بالتعال ومنها
انه حادث مخلوق من حیثیة الکتابت والقرءة من مخلوق والمعنی فی
ذهنه مع نسبة الحادثه لکلام الله تعالی من الحجاب وصلبه فالآیة
الکریمه لا یمسه الا المطهرون علی معنی آخر ای لا یمسه الا المطهرون
من الحدث ش الکبیر والصغیر هم فلا یمس نهی والله تعالی اعلم
بالصواب اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحبه وترضا
وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیة معیة الله تعالی وقربه واحاطته بخلقه تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله وصحابه و
اتباعه اجمعین اعلم انما الله اله واحد موجود خارج ش ای ما هو
مصداق لما فی علم مستقد ما منه هم بوجوده القدیم کما هو باسمائه و
صفاته بغیر عرضیته وجوهریته وتقیده بزمان ومکان واتحاده
وحلوله بغیره ولم یکن محل للخلق فبعضه محل لبعضه من حیثیة تشخصها

الذات علی تشخص ما هیتہا مں لا من حیثیۃ تشخص ماہیتہا اذ ہو سریع فناتہ

ہم فاللہ سبحانہ معی بخلقہ وقریبہ ومحیطہ فی آن واحد ولا منافات بینہا اذ

لکل واحد منہا وجہ خاص لا یعارض غیرہ فالمعیۃ مستفادۃ بموجودین

بغیر استیعاب اجزاء المعی والقربۃ مستفادۃ بموجودین باستیعاب اجزاء

القریب والاحاطۃ مستفادۃ بموجودین بغیر استیعاب اجزاء المحاط

فالفرق بین المعیۃ والاحاطت بمعناہما فالمعیۃ والقربت والاحاطت

کلہا ذاتیۃ معہم ش ای اللہ سبحانہ معی وقریب ومحیط بذاتہ تعالت و

تقدست ہم فوصفیۃ مع ش اے معیۃ وقربۃ واحاطہ صفاتہ ایضا

ہم منہا مں اسے مع الذات ہم وجہا قد دلت النصوص القرانیۃ

علیہا صراحۃ کما قال سبحانہ ان اللہ مع الصابرین الایہ واللہ

معکم اینما کنتم الایہ وانی قریب الایہ ونحن اقرب الیہ الایہ وان اللہ

بکل شئی محیط الایہ وان اللہ قد احاط بکل شئی علما الایہ ومع ہذا

استواتہ تعالی شانہ علی العرش بحالہ کما ہو عند اللہ تعالے

علی مذہب امامنا الاعظم رحمۃ اللہ تعالی وانما فرق مخالفۃ

لاہل سنۃ وجماعۃ قائلۃ بمعیۃ وقربۃ واحاطۃ کلہا وصفیۃ نفی ذاتیۃ

بحجج عقلية بلزوم الجهتين في الذاتية وليس قرارها بمقابلة النصوص القرآنية ويرد عليهم في الوصفية ما يجوابه من اسے لزوم الجهتين لهم وبدلائل الاحاديث الشريفة وهي ما ولة بمقابلة النصوص القرآنية وبالاستدلال بان الله قد احاط بكل شيء علماً وهو لا يعارض الاحاطة الذاتية وكذا المعية والقرب الذاتية بل تثبت الذاتية والوصفية بدلالة النصوص القرآنية فقول بعض من اهل سنة وجماعة بمعية وقرب واحاطة كلها وصفية بنفي ذاتية محمول على تشويش الفكر بمقابلة النصوص القرآنية الدالة على الذاتية فالمعية من مرتبة فعلية والقرب من مرتبة حقيقية والاحاطة بينهما فان لم تكن معية وقرب واحاطة كلها ذاتية لزم مكان للمكون قديم والكائن مخلوق والظرف مقدم على المظروف فانظر ما ذا ترى في الطرفين ولزم فيما يرد على المخالفين الذي جوابه موجود من ضمن هذا فالمعية والقرب والاحاطة تجاوز بين مرتبتين لا جهتين لنفي المكانين وما ترى من مكان للكائن فانما هو نسبة بينهما لا نسبة بين المكون والكائن لا ينافي نفي المكانين على الاصل المذكور فهو سبحانه ليس

مداخل فی شیئ غیرہ ولا بخارج منہ ولا مجال فیہ ولکنہ سبحانہ
معی وقریب ومحیط کما ہو مذکور فاعلم انما المعیۃ والقربۃ والاحاطۃ
علی نوعین ہے من مرتبۃ قدیمۃ فکیف کلہا مجہول وعامۃ لکل شیئی
ومضبوطۃ فی عقائد اہل سنۃ وجماعۃ ومن مرتبۃ حجابیۃ فکیف
کلہا معلوم وخاصۃ للنبی والولی وغیر مضبوطۃ فی عقائد
اہل سنۃ وجماعۃ لخصوصیتہا واذا تحققت المعیۃ والقربۃ
والاحاطۃ کلہا فی الموجودین فلا فی موجود واحد والله سبحانہ
مع صفاتہ الذاتیۃ موجود واحد وصفاتہ الحجابیۃ قائمۃ بہ
بقیام حقیقی لا مخلوقۃ منہ فی الجملۃ اذ فاع زعم الذین
زعموا مرتبۃ قدیمۃ الی صفاتہ الذاتیۃ ومرتبۃ حادثۃ مخلوقۃ
تاویلا باطلا الی صفاتہ الحجابیۃ مع نفی وجود ومنہا خلقہا
وحکموا علیہا ما حکموا نعوذ باللہ تعالی منہ والحق ان صفات
الموصوف لیست مخلقۃ بل قائمۃ بہ تعالی اللہ عما یصفون
ثم اللہم صل وسلم علی محمد النبی نورک وعلی الوارہ کما تحب
وترضاہ وتشفعہ فینا وترحمنا بہ

ذكر كيفية منع تعبير الهيولى من ذات الله سبحانه والصورت من خلقه

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستغفره وعلى آله
واصحابه واتباعه اجمعين انما الماهية التي يظهر منها عارض
تعبر بهيولى والعارض بصورت في محاورة قوم لا في الشريعة
الشريفة فاني اصرح اسے ان كان العارض زائدا على
الماهية لقيام حقيقي بها اصلا لمنشائيتها له وهو صفة ذاتية
فليس بحادث منها وان كان زائدا على الصفة الذاتية لقيام
حقيقي بها اصلا لمنشائيتها له فبالماهية عرضا بواسطة الصفة
الذاتية فهو حادث منها مثل كما زيد قائم وقاعد فلا تغير
صفة الذاتية ولا ماهية لكن تغير قيامه وقعوده قاما ان
بقيام حقيقي بصفته الذاتية اصلا لمنشائيتها لها فبماهيته
بواسطة صفته الذاتية عرضا فهما حادثان منها ام فما هو

بقیام مجازی لیس بصورت لہا اذ ہو ماہیۃ او عارض فان
کان ماہیۃ فہی قائمۃ بنفسہا فی معناہا ش اسے ماہیۃ لا عارض
ھم وان کان عارضا فلہ محل قیامہ قائم بقیام مجازی وہو ماہیۃ
قائمۃ بنفسہا فی معناہا فہما علی نسبۃ بقیام حقیقی بینہما فی معنے
ہیولی وصورۃ لا علی نسبۃ بقیام مجازی فہذہ محاورتہم
توافق فی الشریعۃ الشریفۃ فی ذاتہ سبحانہ وصفاتہ الذاتیۃ
حتی مرتبۃ الحجاب منش کما ذکرت فی ذکر کیفیۃ اثبات مرتبہ الحجاب
ھم ولکن بالمنان نتبع محاورتہم فی الکلام ونور محمد مخصوص
بذاتہ صلعم مخلوق من عدم منتزع من تضمن موجود اتہ وتجمید
شبہا عنہا بقیام مجازی بہا وغیرہ صلعم مخلوق من عدم
منتزع من تضمن موجوداتہ صلعم شبہا عنہا بقیام مجازی
بہا او من تضمن مسلویاتہ صلعم بقیام مجازی ملتزما بموجوداتہ
صلعم منش کما تعرف فی ذکر کیفیۃ تخلیق نور محمد صلعم
من نور اللہ سبحانہ والمخلوق کلہ من نورہ صلعم ھم فلا توافق
تعبیر الہیولی من موجودات قدیمۃ والصورۃ من نور محمد

صلعم ومن غیرہ صلعم ش لقیامہما المجازی وان الصورۃ بقیام
حقیقی ھم الافی حد ذاتہ صلعم وعوارضہا بقیام حقیقی بہا وکذا فی غیرہ
صلعم فالہیولی مع صورتہا حادثۃ مخلوقۃ فان لا یسلم فانکار من
مرتبۃ الخلق الثابتۃ النصیۃ بقولہ سبحانہ ما تری فی خلق الرحمن
من تفاوت الآیۃ ش عموما الخلق ھم ولقولہ صلعم اول ما
خلق اللہ نوری وخلق المخلوق کلہ من نوری الحدیث ش
خلق نورہ صلعم وغیرہ صلعم کما ذکر ھم والنقلیۃ بدلالۃ متغیر
لازم العدمین ش السابق واللاحق ھم مقتضی موجدہ
ولزوم مسلوبات لہیولی قدیمۃ بصدور من مسلوبات بدیہیۃ
عقلیۃ ونقلیۃ کما ہی ظاہرۃ الا تفہم ش کالتوالد والسنۃ
والنوم وغیرہم ھم وہو باطل واجتماع نقیضین فی ہیولے
بصور متضادۃ لمنشاتہا لہا وہو غیر معقول وان قیل
للتحذر ش اسے لتحذر من انکار مرتبۃ الخلق الثابتۃ و
لزوم مسلوبات لہیولی قدیمۃ بصدور من مسلوبات واجتماع
نقیضین فی ہیولی بصور متضادۃ ھم صورت بقیام

مجازی هیولی قدیمة مع خلافت باصلهما فلا لزوم المسلوبات لكن ادعاء
وحدت وجود هیولی قدیمة مع صورتها بنفی وجودهما بالكل اذا ثبت
الثنية بقيام مجازي قائمة بنفسها في معناها مع عوارضها فليست بمعارضة
لها بقيام حقيقي فليست بصورة لها والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم
اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى جماله كما تحبه ترضاه وشفعه فينا وترحمنا

ذکر تحقیقة الرسالة والنبوة والولاية والاعجاز والاستدراج والاستعانة وما فيهما من مطالب اخرى

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وصحابته
واتباعه اجمعين اعلم انما رسالة هي ارسال فرسول نعته منها
بمعنى مفعول ففيها تعرض فذات بنفسها من جهة الى جهة ونبوت
منقوصة الواو سے رفعت او مهموزة لام هي انباء فنبي على الوجهين
نعته منها بمعنى فاعل او مفعول ففيها تعرض فذات بوصفها من
الى جهة وقد تعبر الرسالة بالنبوة والنبوة بالرسالة لامتزاجهما بامتزاج الذات

بالصفات فالاصطلاح فی معناهما شرعا ش اسے هما ر
الله سبحانه الی خلقه علی معناهما لغتا فالرسالة والنبوة مرکزیة
تعینیهما افادت منتزعا تهما معا التحقیقی والمجازی ش تقتضی علیهما
ش اسے علی الرسالت والنبوت هم حقیقتهما والا انهما الیهما
بطلیتها منهما فیهما عما سال مجموعهما لما تحت مرکزیتهما من موجود
ومسطورات ومخصوصتان بخصوصیتها بالانس والجن عما تحت
مرکزیتها بحکمته تعالی وآزلیتان فی تعینهما فی علمه سبحانه ووجوبا
فی ازل حادث وان لم تکونا مسطورتین لکان الرسول مجهولا
تکلیف فی المیثاق مسطور لا ومتقدم التعینات تعین ذات کما عرفتها
ش اسے انها مهوم ومدالی علمات وجودها خارجا لضرورة
هم فصفات حقیقیة کما عرفتها ش اسے هی متضمنة ذات لقیامها
التحقیقی بها من حیث انها لا هی ولا غیرها ومتحدد ذات علیها فقرار
تشخص نفس علیها هم فثانیة کما عرفتها ش اسے
اضافات ذاتیة متضمنة ذات ولا تحتاج فی وجودها الی حقیقیة
انتزاعا کفعلیة الا اعتبارا بالوجه لتحدد ذات علیها فتحتاجه الیها

سے فی ضمن ذات لا حاجة خاصة لوجودها الیها فالاحتیاج
الیها بوجه غیر معتبر فتحققت اصالتها بمقابلة الحقیقیة فمتساویة
بالحقیقیة فی استقرارها فی تضمن ذات ولا تحدد ذات علیها وهی
لا عینها ولا غیرها ثم تفصیلیة کما عرفتها من ش اے یعنی اضافات
ذاتیة متضمنة حقیقیة احتیاجا لوجودها انتزاعا منها ثم قشریة
انتزاعا وصفا للموصوفة لا احتیاجا لوجوده مستاذیا بذات سے فی
استقراره لاستجماعه کذات ففی کل واحد منها تعین اول لا انشائی
منشاء اولی عزم وثانی لغیره من ش اے تعین ثانی لا انشائی
منشاء لغیر اولی عزم ثم علی تعدد صفات الا فی تعین ذات
لعدم تعددها من ش اے لیس التعین الثانی فی تعین ذات لعدم
تعدد ذات ثم تحقیقه من الحقیقة بمعنی علة معلول سے علی
سببیتها ثم ابراہیمیة التی تصطلح عن تعین صفات حقیقیة لسیدیة
تعینه عم من لسیدیته تعین صفات حقیقیة لتعین ابراہیم عم
ثم فی اولیته منشاء ثبوت استقلالا ثم اصلا من لما یعبر
بالجبل ذا الاصل بمقابله فرع واصلا ای لا یحتاج الی غیره

فی استقراره فالاصل بمقابلة تبع فالاصل على المعنيين
فيشير الى الفرع والتبع بها للاولياء هم وحقيقة موسوية
التي هي مصطلحة عن تعين شانية لمبدئية تعينه عم في اوليته
منشاء نبوت استقلالا اصالت وهي منشاء نبوت لحقيقة ابراهيمية
كما عرفته من اي التابعي هم فتعين فعلية مبدء لتعين آدم عم
في اوليت فيصطلح حقيقة آدمية وتعين تنزيه مبدء لتعين
عيسى عم في اوليته فيصطلح حقيقة عيسوية فينكشفان باستقلالهما
بالاستتباع احتياجا لوجودهما فعلا ووصفا وحقيقة محمدية التي
تصطلح عن تعين ذات لمبدئية تعينه صلعم في اوليته منشاء
رسالة استقلالا اصالة تضمن مبتنى نبوت باعتبار رهنا بمن حيث
قيامها به فاستكملت محبوبية محمدية باستجماع الحقيقتين المستقلتين
والمتفرعتين المذكورتين بالاصالة من متعلق استجماع ومعناها
ان ليس احتياج في استجماع الحقيقتين المستقلتين والمتفرعتين
المذكورتين الى الغير في استقرار استكمال المحبوبية اصالتا
ل الغير احتياج في استقراره الى الحقيقة المحمدية تحققا من جنب قيامها

هم فصدق قوله صلعم انا اول الاولين وانا آخر الآخرين الحديث
فالاولية على الوجود والآخرية على الظهور فالرسالة بمعنى مصدر ربط
بين مرسل ومرسل رسول فهي نسبة معروفة لاشتباه والاشتراك وموصلة
الى مرسل فلا تعرف ولا توصل ش الضمير المستتر في الفعلين
الى النسبة هم الا بتعريف رسول وهكذا الظلية ظل من ذي ظل
ش اي كرسالة رسول من مرسل اي بينهما ربط الظلية فهي نسبة
معروفة لاشتباه ولاشتراك وموصلة الى ذي ظل فلا تعرف
ولا توصل الا بتعريف ظل م وحقيقة ش الحقيقة بمعنى
ماهية هم نبوت ايضا في حكم الرسالة والظلية فالرسالة افضل
من النبوت ثباتا وتنفتا والنبوت افضل من الولاية هي قربة
مخصوصة حقيقية ونظرية واستحالية بقطع نظر عن المناسبة وعن
غير الاتصاف بصفات الله سبحانه فالاتصاف المحض
مقصود في الولاية فكل من الرسالة والنبوت والولاية جامع
اتصافا ومانع حدودا ش اسے تعريفا بوصفه م فاصلا
ش اي لا احتياج الى الغير بل غيره محتاج اليه م لبنى رسول عم

وتخلقنا ش اي بوقيام مجازي مع مراقبه في ضمن النبي صلعم
اتصافا بالتحقيق هم وتعاملنا ش اي الاتصاف بصفات الله سبحانه
في تبع صفات النبي صلعم ولي وتفرق نظرا بان لم تتصرح
الى اعتبار الرسالة والنبوة من اعتبار الولاية ومع تجمع البعض
وبان تصرح فلم تنزل البعض فلم تجمعا بهما فالاول ناظر التفصيل
الولاية من الرسالة والنبوة وان تنزل فاستجمعهما فدليل بذاته
ش اي ليس يحتاج الى غيره هم على دعوى رسالة الرسول
حسنه الذاتية ش اي ليست بعرض فلا تحتاج الى غيرهم
بالاصالة ش اي ليست تبع هم في تبرع عما حجب ش الضمير
المستتر الى التبرع هم فلما ثبت حسنه الذاتي بالاصالة فضده
مسلوب عنه فحصل دليل الى الدعوى بقول رسول لا اله الا الله
ش لان هذه الحسنة حسنى الحسنات وهذا التبرع خير التبرعات
ولبحث التعليم في اثبات لا اله الا الله هم وانه رسول الله ش
لان لا يعرف رسولا الا رسولا دليلا بذاته هم والبحث احتياج
عنده اليه ش اي احتياج غير رسول الى رسول هم فكشف حقائق

دعوی رسالة الرسول

معصومة والعصمة غير منقطعة منها س ش اى النبوة م حجة
قاطعة عن غيرها س ش اى الحجة م ولا تشتبه بغيرها س ش
اى النبوة م فالعصمة على اللزوم س ش مقابل تقديره م صفة
سبحانه لذاته تعالى ليس نفيها عنه تكلف من ظلها س ش اى تكليف
ممكن نفيها من ظلها م فما وجد من صفته فى اى وقت اعجاز
له من الله الرحمن الرحيم فلا تشترط س ش اى الاعجاز م بالتحدى
س ش اى بالمعارضة م والاعجاز فى البرزخ س ش اى القبر
م وليس التحدى هنا بل مخصوص بوقته فالتحدى وقت من اوقات
س ش اى من اوقات ظهور الاعجاز م وكذا الولاية التابعة صفة
تابعة باضافة س ش من الله تعالى اى مخلوقة م مشتركة
لنفس الولى فهى كرامة له فى مقابلة غيره فهذه الصفة فيه ما دامت
نفسه محفوظة والحفظ غير منقطع منها س ش اى الولاية التابعة م
يقينا على انها س ش اى الولاية التابعة م من جهة قاطعة عن
غيرها س ش اى الحجة م ظنا على انها س ش اى الولاية التابعة
م مجهولة الحقيقة فى انها س ش اى الولاية التابعة م من جهة

او من متشابهة فما من متشابهة ليست بولاية حقيقة ؟ والله تعالى

اعلم بصوابها لكن الحكم على الموجود وبطنا هر ش فالحكم على المعدوم

باطل وعلى الحقيقة مجهول هم فالحفظ على تعديته ش بمقابلة لزوم

هم صفة له سبحانه لغيره تعالى فنفيه جائز عن غيره تعالى وفي التجويز

جانب اول قوي فما وجد من صفة حسنا في اي وقت كرامة له

من الله العزيز الرحيم باتصاف جامع من رسوله وكذلك الايمان

ش هو في الشرع لتشريف صحبة الحق فلازمها التصديق به هم

وصف مانع باضافة ش من الله تعالى الى المخلوق هم

مشترك وبعض لتفسيرها او من المعاني فهو صفة له في مقابلة غيره

فهذا الوصف ما واسطة لنفسه [illegible] والمعونة [illegible] ش

اي الايمان هم يقينا على انه ش اي الايمان هم قاطع عن [illegible]

قطعا على انه ش اي الايمان هم مجهول الحقيقة في انه حسن [illegible]

متشابه فما متشابه ليس بايمان حقيقة والله تعالى اعلم بصوابه لكن

الحكم على الموجود وبطنا هر ش فالحكم على المعدوم باطل وعلى الحقيقة

مجهول هم فما وجد من صفة حسنا في اي وقت معونة له من الله العزيز

باتصاف جامع مع رسوله والكفر ش هو في الشرع الشريف ستار
الحق وانكاره م وصف مانع مشترك اي يوجد مسلوبا تبا الترا افراعيا
عن موجودات تضمنا للكافر باضافة ش من الله تعالى اي بخلقه م
فهو استدراج له في مقابلة غيره فهذا الوصف فيه يا وامت لقصد مستدرجة
والاستدراج غير منقطع منه ش اي من الكفر م يقينا على انه من مسلوب
قاطع عن غيره قطعا على انه مجهول الحقيقة مما وقع في الازل ش
من سجدة العبودية م والله تعالى اعلم بها لكن الحكم على الموجود والظاهر
ش فالحكم على المعدوم باطل وعلى الحقيقة مجهول م فما وجد من وصفه
في اي وقت استدراج له من الله العزيز الحكيم فالفرق بين الاعجاز
والكرامة والمعونة والاستدراج بالوصف المانع اعلم ان الاستعانة
تقتضي الدعوة حقيقتا ش اي هي نفس النداء الاستعانة م
او مجازا ش اي ما يفهم به الاستعانة م فمن غير الله تعالى فيما يجوز
في المضافات ش من المخلوقات م الميت لشرك مخصوص
ممنوع كما في سورة الصف يا ايها الذين امنوا كونوا انصار الله
كما قال عيسى ابن مريم للحواريين من انصاري الى الله في الاية

باقتضاء واشارت اعلم ان التشبیہ بالقول المقولۃ لوجوبہا اینست
سے ثابت بالقول المقولۃ لوجوب المقولۃ للقول ھم فیقتضی مشبہا محذوفا
تعظیما لہ صلعم بالاحتراز عن کالمشبہ بہ المذکور علی مقصود ش تعظیما مفہوم الیہ
للمحذوف ای حذف المشبہ لعظمت شانہ صلعم لانہ صلعم لا ینبغی لہ صلعم
ان یقول من انصاری ویومر بہ فامر بالمومنین بنفسہ سبحانہ لنفسہ سبحانہ
فجاز لہ صلعم ان یقولہ و بالاحتراز بتعلق تعظیما او محذوفا علی مقصود
متعلق بمقتضی والمقصود تعظیم نبیہ حبیبہ صلعم و ما فی علمہ سبحانہ ھم
وفی المشبہ بہ المذکور اضافۃ الی یاء المتکلم وہی مفعول بہ خص للنصرت
والی اللہ حال من فاعل الناصرین فیہ اشارۃ بابناء ایمان بالوجوب
تعالی ورسالتہ علیہ السلام فلا تجرد الفعل من نسبتین بل تضمنت
الاولی الثانیۃ فقالوا نحن انصار اللہ لا تجرد ترک النسبۃ الیہ ھم اظہارا
لاخلاص اللہ سبحانہ فی ضمن نصرتہ ھم للاعراض عنہا فثبت استغاثۃ
ھم لنفسہ ھم فیما یجوز فی المضافات فیما عجز عنہ وفی ہذا حکمۃ للہ
سبحانہ وہو اعلم بہا وفی تعمیم الخطاب برائت عن الاستغاثۃ
من غیر المومنین بہ استطلاع علم ہو یستحب فہو مومن فان لم یسلم

ما فسّر فكيف ينطبق وجه التشبيه ما من وجه لحذف المشبه المقتضى
بالضرورت و تعميم الخطاب مع انهم قوم مخاطبة مخصوصة و كيف
يثبت ايمان الحواريين باعراض عن نصرته عم و هو كفر الا من نصرت الله
سبحانه في ضمن نصرته عم ش لان لا تحقق حقيقتها غيرما امر به
عليه السلام وقد كفر ما امر فكيف نصرت الله تعالى بدون تضمنها
في نصرت النبي عم و هي مطلوبه م و في سورة المائدة انما وليكم الله
و رسوله و الذين امنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم
راكعون ه و من يتول الله و رسوله و الذين امنوا فان حزب الله هم
الغالبون ه فتحققت الولاية العامة على اختصاص اللغة بالمعاني
ش هي قربة و تكفل و خلة و مالكية و تصرف و نصرت م بالتعميم
و التحقيق ش من انما م ثابتة لله سبحانه و رسوله تعالى صلعم
و المؤمنين الصالحين للمخاطب العام المؤمن في كل حال و زمان
و مكان على العطف ش متعلق لفعل تحققت و فيه اشارة
الى تحقق اتحاد المقصود م لقدرت الله سبحانه و لاعجاز النبي
و كرامة الولي بتقارب صفاتهم مع توسعها و تعلقهم بمن في ولايتهم

معلوما او مجهولا لبشارة الله سبحانه ش ثبيت المدعا اقتضاء
لان الولاية في كل حال وزمان ومكان لعموم المخاطب تقتضي الاعجاز
والكرامة ببقاء صفاتهم بحياتهم وتعلقهم بنفسه ولابتهم معلوما
او مجهولا لبشارة الله تعالى هم لا المغيرين من الفاسق والكافر وتخصيصهم
بالركوع اشارة الى خشوعهم واستغنائهم عن اليهود والنصارى
لان صلوتهما ليست بالركوع فلا تحقق الولاية لهما كنايةً فاعلم ان
الصلوة تستجمع العبادات البدنية كلها والزكوة تستجمع العبادات
المالية كلها فالصلاح يستجمع كليهما خشوعا لله سبحانه فاباح
التولي لمن يتولى ش يدل على ان التولي مباح هم الله
رسوله والذين امنوا في كل حال وزمان ومكان ش باستلزام
من تعميم لشخص صراحتا فتعميم الزمان والمكان اقتضاء هم على العطف
ش متعلق بفعل اباح فاشارة الى تحقق اتحاد المقصود هم
لقدرة الله سبحانه والاعجاز النبي وكرامة الولي ببقاء صفاتهم
مع توسعها ودوام حياتهم وتعلقهم مستعين معلوما او مجهولا لبشارة
الله سبحانه ش ثبيت المدعا باقتضاء الان التولي في كل حال

وتر بان به مرکان الحسیم المخاطب یقتضی الاعجاز والکرامة سقیا صفاتهم
بسجیاتهم وتعلقهم بمستعین هم والتولی بمعنی تحویل تکفل المهمات علی المتعدیه
لا بمعنی المحبة لانها واجبة الی جهة الله سبحانه مقصدا والی جهتین غیره سبحانه
سببا ش لقوله تعالی یا ایها الذین امنوا امنوا بالله ورسوله الایه
وقوله صلعم الا لا ایمان لمن لا محبة له الحدیث هم ولا بمعنی القرب
لانه من جهة الله سبحانه ش لقوله تعالی انی قریب هم فبالاضطرار
من جهة العبد والا باحة بالاختیار ش غلبت اباحة القرب
من جهة العبد هم فالتولی یقتضی الولایة العامة بمعانیها و نفی
بعضها یلزم ان یبطل التولی من جهتین ش ای من جهة من تولی
لنفسه من غیره ومن جهة من تولی لغیره من نفسه هم للزومها
للتولی ش اذ لا تکفل من بعید ولا ممن لا اهل للتکفل ولا من
عدو مخالف ولا من غیر مالک للتولی هم ویقتضی شعورا من
جهتین لمن یتولی وما به التولی ش اذ لا تکفل من جاهل بمن
یتولی وما به التولی ش اذ لا تکفل من عاجز لما به التولی هم
فان حزب الله هم الغالبون ۵ اعجازا وکرامة خبیار بیت

[illegible]

ش لله تعالى لرسوله تعالى صلعم وللمؤمنين الصالحين هـ فان
لم يفصل الاستقلال والاضافة في المستعان فانه الاستقلال ليس فيشرك
او انه اجاز الله سبحانه شركا وهما ممنوعان نقلا وعقلا منه فيلزم التفصيل
ايضا انه ش اى الاستقلال الاضافة هـ والا ش اى ان
لم يفصل هـ فحكم بغير تفصيل في منع وجواز الولاية والتولي في
نسب مختلفة اقوال الشيخ الا نظر لما جاز فهي الاول شرك وفي الثاني
يحضر على الحاكم في الانتصار والنصرت لمن يتولى الله تعالى ورسوله تعالى
صلعم والمؤمنين الصالحين تحقيق الثابت بالدليل والا فتكليف بالباطل
ش اى خلاف ما هو الثابت من خلافة الله تعالى ورسوله تعالى
صلعم والمؤمنين الصالحين لانتصار المستنصرين والنصرت بادلة
بما هو سبع الخلاف وبالانتصار والنصرت حقيقيا في علم الله
تعالى وحكمته وان لم يادل فيلزم ان الثابت باطل وانه الباطل
هـ ولا يمكن ان يثبت خلاف هذا الثابت ش اى خلاف ثبوت
جواز الاستعانة منع عموم جواز الاستعانة هـ في ثابت وبادل
تعالى انه لان المنع تخصيصه على تعميم مسلم ش لان الممنوع من جوازه

التمیم المسلم م و المتولی بالولی یلزم تبعه فخلافه خلاف فیه ش ای خلاف
تبع الولی خلاف المتولی م فکیف ترجی النصرة من ش ای لمانع
خلاف المتولی فکیف ترجی النصرة م ولما تحقق انتصار المستنصرین
لرسوله تعالی صلعم والمؤمنین الصالحین بالغلبة من اضافة الله تعالی
اختیارا فانه صلعم کاشف الشدائد ودافع المکائد فالاولیاء
فاستعانة بهی فی التولی تجوز حتی من الفاسق لشموله الایمان
ش ای حتی تجوز من الفاسق م مع سلب الکرامة ان
لم تتجاوز الی الفسق بالکلیة لعدم تحقق ولایته الا من الکافر
ش ای لا تجوز من الکافر م لسلب الایمان وان لم تتجاوز الی
الکفر کما قال سبحانه یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء
من دون المؤمنین الآیة وهی سبب الخیر والشر فی حدودها
فی الخیر والشر قال الله تعالی تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا
علی الاثم والعدوان الآیة فالمعول به هو المتعین الا انتظر
فی الممکنات لا بد منها فاستعانة من الانبیاء والاولیاء ای
لحسنهم وقربهم بالحسنات وتعظیمهم کما نشیه فان خیر باسمهم

س ش ای تشیر الآیة الی اولویة الاستعانة من الانبیاء والاولیاء.
وحبهم وتعظیمهم هم ویؤیده قوله تعالی فی سورة النساء ولو
انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول
لوجدوا الله توابا رحیما ۵ اعلم اذ تدل علی تعمیم الزمان فالآیة
علی استعانة س ش ای الآیة تدل علی استعانة هم منه صلعم
دواما واستواء س ش عطف علی استعانة هم حالة موته وحیاته
صلعم وانه صلعم لحی باعلی الحیات کما سنذکره ان شاء الله
تعالی واجابة س ش عطف علی استواء هم استغفاره لتحقق
س ش من صیغة ماض ای استغفر هم والتاکید والتحقق س ش
من لام وماض ای لوجدوا هم لوجدهم الله تعالی توابا رحیما
فی حال استغفار الرسول تعمیم لتخصص صراحتا س ش ای تعمیم
تخصص الرسول علی دلالة اللفظ صراحتا علی الوصف العام هم
وتخصیصه سوق الکلام ومحل النزول س ش ای تخصیص تخصص
الرسول من سوق الکلام ومحل النزول هم هو صلعم س ش ای
من هو مخصص بسوق الکلام ومحل النزول هو صلعم هم لا باستغفارهم

ش وهم كانوا منافقين هم مجردا عن وساطة الرسول كما
في السورة ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا
رحيما ٥ بغير التاكيد والتحقيق فيما للمومنين لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك
فاستغفروا واستغفر لهم وانه صلعم بالمومنين رؤف رحيم فيجاز الحكم
الى شيوخ الطريقة واعلم ان التاكيد والتحقيق تعلق بفعل الواحد
صريحا وبفعل الله تعالى تلميحا بالمفعول الثاني لاستغنائه عن التقدير
فهذا هو المعتقد فالتواب مبالغة لفعله تعالى عليهم بخلاف الغفور
فاعلم ان في الاية الكريمة تخصيص على تعميم ولا يزيله ومنها انه مذهب
اهل سنة وجماعة وتدرك ان القصص في مقصد الاية من الحياة
صلعم وهو في البرزخ في كتبهم ان شئتم ش ذكره حافظ عبد الله
في المصباح الظلام جاء اعرابي وقف على قبر النبي صلى الله عليه وسلم
بعد ثلثة ايام من وفات النبي وقبض التراب من القبر وصبت
على راسه وقال يا رسول الله ظلمت على نفسي جئت في
حضورك لتطلب الاستغفار لي فجاء النداء عن القبر قد غفر الله
لك هم ومن باعده فهيهات هيهات وعليها من الى صلى

بما یفهم من الآیه اذا جاءه صلعم رجل متمنیا للعین فقال صلعم من له
حاجة فلیحسن وضوءه ولیصل رکعتین ولیقل اللهم انی اسئلک واتوجه
الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی
هذه لتقضی الی اللهم فشفعه فیّ الحدیث قال الترمذی هذا حدیث
حسن صحیح غریب وصححه البیهقی وزاد فی آخر الحدیث فقام
وقد ابصر وفی روایة ففعل فبرء وفی معجم کبیر طبرانی عن عثمان رض
بن حنیف انه فی خلافة عثمان رض بن عفان علمه رجلا فقضت حاجته
فقال رایت رسول الله تعالی صلعم علمه ضریر البصر و اظن ان قوله
صلعم لیصل حمل قوله سبحانه واستعینوا بالصبر والصلوة الآیه او علی
ما اراده صلعم والله تعالی اعلم بالصواب والحدیث الشریف
مع اختلاف بعض اللفظ فی الروایات ان شئتم ترجعوا الی کتب
الحدیث الشریف واعلم تعمیم من یقتضی تعمیم الوقت کما هو ظاهر
فانظر فی الاعجاز والکرامة الی المستعین فتدرک وان تکن
بشرک فلم توجد من مستعان من الانبیاء والاولیاء لبداهة حسنا لهم
عصمة وحفظا مستعین من اصحابهم حق کما مذکور ومن خالد

رضی اللہ تعالی عنہ فی معرکۃ یا محمد یا منصور اجب فی

فتوح الشام ھ وقال اللہ تعالی فی آخر سورۃ یوسف قل ہذہ

سبیلی ادعوا الی اللہ علی بصیرۃ انا ومن اتبعنی ط وسبحان اللہ

وما انا من المشرکین ٥ اذ انتقض الحصر المدعی المستفاد من تخصیص

الذی فی ایاک نستعین ش فی سورۃ الفاتحہ ھ لمنع استعانۃ

بوجوہ عامۃ لغیر اللہ سبحانہ والحصر لا ینتقض فبطل الدعوی انما

ش الاستثناء من نقض ـــــــ ما انتقض الحصر المستفاد

من تخصیص ایاک نستعین لمنع استعانۃ ھ بوجوہ خاصۃ

ش کالوہیۃ تامۃ وقدرۃ کاملۃ وہدایۃ خاصۃ ہی توفیق مرضیات

ھ للہ سبحانہ وہو المراد وآن تدبرت قولنا فیما یجیز فی

المضافات لقد اصبت خیرا وقال سبحانہ فی سورۃ یونس و

لا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک ج فان فعلت فانک

اذا من الظالمین ٥ فہی الدعوۃ المختصۃ لغیرہ تعالی عبادۃ کما

لا تدع مع اللہ الہا آخر ش ای لا تعبد ویدل علی المعنی الہا

ھ لانہ ش ای غیرہ تعالی ھ لا ینفع ولا یضر عموما

في الدنيا والآخرة استقلالا فهذا دليل على نقصانه لوجود غير
مستقل في بحث الالوهية يقدم الى الكافر وبامن غيرها لاشتباها
ش اے مالیقدم من بحث الالوہیۃ لیقدم لاثبات الالوہیۃ
وان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو ج اى كشفا استقلالا
او اضافيا متعارضا بارادته سبحانه لااضافيا تابعا بها ولئن
يردك بخير فلا راد لفضله ط اى ردا استقلالا او اضافيا متعارضا
بارادته سبحانه لااضافيا تابعا بها وان لم يشترط كشفا وردا
استقلالا او اضافيا متعارضا فتعارض مما يجوز في المضاف
الثابت ش ثابت نعت صفة لموصوله مجرورة مع صلتها م
يصيب به من يشاء من عباده ط وهو الغفور الرحيم ○ فهذا
والتنبيه والاطمينان مقصود للنبي صلعم كما يشير اليه يصيب به من
يشاء من عباده ط ولانه صلعم معصوم من كل ذنب فلا يصح
النهي له صلعم لامتناع قصده صلعم للمنهي عنه الا التنبيه صلعم
ومحفوظ من كل ضر لقوله تعالى والعصر ان الانسان لفي
خسر الا الذين امنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا

بالصبر فكيف اشرف الانسان كلهم بالايمان وعمل الصالحات
ومراد بكل خير لقوله تعالى وللآخرة خير لك من الاولى فيما اراد
الرسول صلعم فيما اراد الله تعالى ولقوله تعالى قل هل تربصون
بنا الا احدى الحسنيين الاية فلا يصح التنبيه له صلعم الا لغيره صلعم فتخصيص
الخطاب على تخصيص اللطف بالمحبة فهذا النهي عن الشرك الحقيقي
الممنوع لا عن استعانة من الانبياء عم والاولياء رض فيما يجوز
في صفاتهم من الموجودات فتصل الى الله تعالى لتضمنها بها
ش اي لما كانت صفاتهم من الموجودات فهي
او الاستعانة تصل الى الله تعالى لتضمن صفاتهم بالموجودات
م ولكنها ش اي الاستعانة م لا تجوز من الاصنام
والخبائث لانها صفاتهم من المسلوبات فلا تصل الى الله تعالى
لتضمنها بها ش اي لما كانت صفاتهم من المسلوبات
فهي او الاستعانة لا تصل الى الله تعالى لتضمن صفاتهم
بالمسلوبات م الا تنظر في المسئلة على البناء فتصيب خيرا
فالاستعانة بالانبياء وغيرهم في كل وقت ش من الشهود والبرزخ

هم صحیح علی دوام الاعجاز بالعصمة واما الاستعانة بالاولیاء
وندائهم فان قیل لا یسمعون ولا یعینون مطلقا ش ای فی الشهود
والبرزخ هم فهذا انکار کرامتهم وتعجب لان السمع والقدرة من صفات
قائمة بالذات بالعینیة وهی بسیطة فزوالها یستلزم زوالها ولا
خصوصیة بزوالها عن دونها فکیف وکیف یثبت بشعور نعمة وعذاب
فی قبر مخصوصا وسبب بشعورها دونها مخصوصا ومن قوله تعالی حکایة
عن صالح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد هلاک قومه فتولی عنهم
وقال یا قوم لقد ابلغتکم رسالة ربی ونصحت لکم ولکن لا تحبون
الناصحین ٥ وحکایة عن شعیب علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
بعد هلاک قومه فتولی عنهم وقال یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی
ونصحت لکم ح فکیف اسی علی قوم کافرین ٥ کما قوله
صلعم فی المشکوة عن قتادة الی ان قال فجعل نبیا یدعوهم باسمائهم
واسماء ابائهم یا فلان بن فلان یا فلان بن فلان ایسرکم
انکم اطعتم الله ورسوله فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل
وجدتم ما وعد ربکم حقا فقال عمر یا رسول الله ما تکلم من اجساد لا ارواح

ثبات تسمیة عن السمع ای القعدة قبلها الا الفاظ الشرکیة قول الی الاعلام الواقعة

ش
دوام الاعجاز بالعصمة لفظ مهمل
لم یعنی له ولیس له تعلق بالاستعانة
بالابنیاء ونداءهم

لہا قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفس محمد بیدہ ما انتم
باسمع لما اقول منہم وفی روایۃ ما انتم باسمع منہم لکن لایجیبون متفق
علیہ ٭ المراد بالسمع معناہ الموضوع لا المجازی ہو اجابۃ ایمان
بالحق اذ ہو معارض الثابت الشرعی البدیہی لقولہ تعالی لاتسمع
الموتی وما انت بمسمع من فی القبور ٭ وغایت البحث ان الفاء
علی قولی التعقیب بعد الختم لعدم صحۃ غیرہ منتظم سابق کما لایخفی
علی متامل وتلک اقوال الانبیاء علی نبینا وعلیہم الصلوۃ والسلام
کقولہ سبحانہ لمن الملک الیوم للہ الواحد القہار ٭ ومن حدیث فی المشکوۃ
عن ابن عائذ قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ رجل فلما وضع
قال عمر بن الخطاب لاتصل علیہ یا رسول اللہ فانہ رجل فاجر فالتفت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی الناس فقال ہل رآہ احد منکم علی عمل
الاسلام فقال رجل نعم یا رسول اللہ حرس لیلۃ فی سبیل اللہ فصلی علیہ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وحثی علیہ التراب وقال اصحابک یظنون
انک من اہل النار وانا اشہد انک من اہل الجنۃ الحدیث ومن حدیث
عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا مامن رجل یزور قبر اخیہ فیجلس عندہ الا استا

حتی یقوم ـه ومنه قوله صلعم السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا
ولکم وانتم سلف ونحن بالاثر اخرجه الامام الحافظ الترمذی فی سننه دلالة
الی السمع والشعور واهلیة الخطاب وقوله صلعم ل ما احد من اصحابه صلعم حتی
الان ممن تبعهم والا کشف منهم ... ان لم یکن غیر مخصوص له
صلعم کشف کان منهم ای من اصحابه صلعم وممن تبعهم فالسمع والشعور
واهلیة الخطاب امر اجماعی هم فخلاف الثابت باول بما لا یعارض
الثابت ثش الخلاف بما استدل به المخاصمون فی عدم السماع
والشعور فهو باول بما لا یعارض الثابت هم وقال رسول الله صلعم
ان اراد عونا فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی یا عباد
الله اعینونی ط حصن حصین فحرف النداء للقریب والبعید فلا محذور
للبعید من الانبیاء لاعجازهم والاولیاء لکراماتهم وقال رسول الله صلعم
اذا انفلتت دابته فلیناد اعینوا عباد الله رحمکم الله موصل
حصن حصین والعباد عامة والاستعانة والنداء لوجود قدرتهم و
سمعهم فلا خصوصیة الاستعانة والنداء ووجود القدرت والسمع
لاحیاءهم فلا منع لامواتهم فان الاستعانة والنداء لثابتین لو

من عباد خاصة واحياء فقوله تعالى لا تسمع الموتى الاية تصريح
ش صفة لقوله تعالى لا تسمع الموتى هم بقوله تعالى وما انت بمسمع
من فى القبور الاية اى حسب حيث والمراد به الكفار وهم احياء و
يا ول المعنى مجازى الذى يدل عليه نظم القران المجيد تشبيها استعارة تا
وجه مقصود تخصيصا سن اى فى وجه مقصود انفاع بالاسماع
لمن يومن على البعث هم لا تعميما سن اى لا فى وجه مقصود به اسماع
من كل مسمع لكل مستمع بمعنى موضوع هم لا محالة كقوله تعالى
صم بكم عمى فهم لا يعقلون وهم يسمعون ويتكلمون ويبصرون
ويعقلون وقوله تعالى وما انت بهادى العمى عن ضلالتهم والا
يكون مهتدين لقوله تعالى عبس وتولى ان جاءه الاعمى وما يدريك
لعله يزكى او يذكر فتنفعه الذكرى الاية فكيف على ظاهر اللغة سن
اى بمعنى موضوع هم فالحاصل ان الاسماع خاص بناء على مقصود
ش الذى متعلق ببعث النبى عم هم فما ول بمعنى مجازا اى انفاع
باجابة الحق لمن يومن بالاسماع على ما ذكر السبب مقام المسبب
صحيحة للنفى والبعث بثبوت متقدم سن فليس عاما بلا خصوص بعث

النبی صلعم علی المقصود الذی یتعلق ببعث النبی صلعم بمعنی موضوع اذ هو

غیر مقصود منها والنفی مخالف لثابت ای اسماع الموتی بمعنی موضوع

ولکنه اثبته المقصود وتحصیل البعث صلعم وموتی ومن فی القبور موجب لا مستعطل

ای بعث النبی صلعم الاسماع والاسماع علی البعث

خصوص العمل منها من اذ الموت علی مقصد التعطیل من آثار الدنیا

فالتعطل خاص عملا منها صلعم فیراد بها الکفار استعارة علی المبالغة

فی وجه التشبیه بمعنی مجاز لبطلان معنی موضوع منه ش لموتی اذ اسماع

الموتی بمعنی موضوع ثابت صلعم فاصح تصریح آخر قال سبحانه

فانک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ۝

وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ط ان تسمع الا من یؤمن بآیتنا

فهم مسلمون ۝ اعلم ان الاسماع بمعنی موضوع عام من کل مسمع له

مستمع بمعنی موضوع ولا یختص بالمقصود الذی یتعلق ببعث النبی صلعم

فما یختص منه ش بالمقصود الذی یتعلق ببعث النبی صلعم کما قال سبحانه

موصولہ

ان تسمع الا من یؤمن بآیتنا فهم مسلمون ۝ صلعم اول بمعنی مجاز بمعنی الانتفاع

باجابة الحق لمن یؤمن منه ش ای من اهل باجابة ایمان بالحق

صلعم بالاسماع علی ما ذکر السبب بمقام المسبب فالانتفاع قد یکون

بالاسماع وقد یکون بالذی یفیده من ای الانتفاع هم مشتغل
سمعنا بالاسماع علی غلبة المحاورة بالاسماع فسوف تعرف بحجة قاطعة
وان الموت قد یکون بمعنی مجازا ای التعطل اذ الموت یعطل کما قال
سبحانه کیف یحیی الارض بعد موتها ای تعطلها عن الانبات منها
فالموتی متعطلون عن اجابة الحق لما فات عنهم وقت اجابة الحق
فلا یفیدهم الاسماع والذی یفید الاجابة فعلی هذا مفعول ثان للاسماع
متوسع بحذفه فالموتی بمعنی مجازهم الکفار استعارة فی وجه تعطلهم التام
عن اجابة الحق والصم بمعنی مجازا ای متعطلین عن استماع شیء ای
استجابتهم الحق والدعاء دعاء الرسول صلعم الی الحق حقیقة او
مجازا ای بالتفهیم به الدعوة کالاشارة ولکن الصم یفیدهم الاشارة
فلذا قال اذا ولوا مدبرین فالادبار بیان التولیة علی نهایته فاذا
لا تفیدهم الاشارة وهما بمعنی مجازا ای انکار الحق نهایة الانکار
فهم الکفار استعارة فی وجه تعطلهم التام عن استماع الحق بالاسماع
واستفادة الحق بالاشارة واعلم ان لا یتوقف الجزاء المقدم علیه
الشرط المذکور وهما بمعنی موضوع اذ لیس عدم اسماع الصم علی شرط التولیة

والادبار بمعنی موضوع فی الشرط بمعنی مجاز یشیر الی التعطل التام
بما لا یستفیدون بالاشارة فی حالة الادبار یلزم ان الجزاء بمعنی مجاز
استقامة المعنی ش ای لاستقامة المعنی ص وما انت بهادی العمی
بمعنی مجاز ای هادی الی الحق للعمی ای المتعطلین عن اهتدائهم علی صراط
مستقیم الحق والاعمی الضال لا یهتدی علی صراط مستقیم بالاسماع
والاشارة والضلالة ضد الاهتداء فهم الکفار استعارة فی وجه تعطلهم
التام عن اهتدائهم علی الحق بالاسماع والاشارة فاختلاف التشبیه
علی اختلاف کیفیة المشبه والمشبه به فان قلت ربت صحبت ان شاء الله تعالی
ش ای الموتی لیستمعون لاینتفعون بالاسماع بخلاف الصم لا
یستمعون فلا ینتفعون بالاسماع ولکن یمکن ان ینتفعوا بالاشارة فاشد
من الموتی فی وجه عدم الانتفاع بخلاف العمی لا ینتفعون بالاسماع والاشارة
فاشدون من الصم فی وجه عدم الانتفاع هو الحجة القاطعة
اعلم ان نفی اسماع الذی مذکور فی الآیة الشریفة ان تسمع الا من
یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون الآیة لایمکن ان یکون بمعنی موضوع اذ الذی
سمع
عام من کل یستمع لکل مستمع الذی بمعنی موضوع ولا یختص للمؤمنین

بل هو شامل العموم فلا يصح النفي لعدم ثبوت ما تقدم ولا يصح الاستثناء
لاثبات من منفي ونفي من عموم ولا يصح البعث فلا يصح العموم فخصوص الذي
في نظم لاحق هو اي الا من يؤمن بآياتنا فهم يلزم ان نفي اسماع بمعنى
مجاز الذي خاص لمن يؤمن استقامة المعنى هو انتفاع باجابة الحق لمن
يؤمن ش اي من هو اهل اجابة ايمان بالحق هم بالاسماع وبالذي
يفيده فهم مسلمون على التاثير والتاثر فحينئذ يصح ش بالخصوص هم
لا يصح ش بالعموم اي النفي والاستثناء والبعث هم ومفعول الاسماع
متوسع بحذفه وهو الموتى والصم والعمي وهم الكفار على خصوص المحل من
نظم سابق بمعنى مجاز فحاصل الكلام الشريف ان ما بعثت مسمعا وهاديا
الا لمن يؤمن اي من اهل اجابة ايمان بالحق فقوله لا تسمع الموتى وما انت
بمسمع من في القبور ولا تسمع الصم وما انت بهادي العمي كقوله تعالى
لست عليهم بمصيطر وما انت عليهم بوكيل والله تعالى اعلم بالصواب وهو صلى
الله تعالى عليه وسلم يحي الموتى ويسمع الصم ويبصر العمي ولو بمعنى موضوع
او مجاز باعجازه صلعم فليعلم النفي اعلم ان كلام البعض في نفي السماع
والاسماع للموتى بمعنى موضوع باستدلال الاية الكريمة وللموتى حالة

معروفة فی السمع والاسماع ویتعلق الروح بالجسد بکیفیة اخری یمکن
ادرکی کیف یشاء الله تعالی فلما لم یثبت النفی فی الوجه المخصوص ش
ای فی السمع والاسماع للموتی بمعنی موضوع لوجود حاله معروفة للموتی وعدم
دلالة الایة الکریمة علیه هم بقی الثبوت العام ش فی السمع والاسماع ولو
للحی ورمیة بمعنی موضوع هم علی حاله واما ذکر ش فی النص هم نفی اسماع
من سمع بمعنی مجاز الذی قد ثبت لا اسماع بمعنی موضوع الذی قد ثبت
فکیف نفی سمع من سامع وتعذر اسماع من سمع هم لا یلزم تعذر سمع
من سامع هم وان قیل یمکن ان لا یعینوا ولا یسمعوا فی وقت ش ا
لبعض وقت هم لعدم العصمة والحفظ یحتمل سلبه فلا دلیل علی نفی الاعانة
والمساعدة وسلب الحفظ فی الوقت ش ای وقت الاستعانة والنداء
هم وهذا الاحتمال الی النهایة یلزم نفیها ش الضمیر الی الاعانة والمساعدة و
سیما من الکرامة والی الحفظ والکرامة هم فی کل وقت وهذا خلاف الثابت
بالخبر ش ای ادعاء ان یمکن ان لا یعینوا ولا یسمعوا فی وقت هم من الکل
ش ای هذا الاحتمال الی النهایة یلزم نفیها فی کل وقت هم وان قیل
یمکن ان یعینوا ویسمعوا فی وقت بوجود الحفظ ویحتمل ثبوته لتقدمه

من السلب فالثبوت اقوی ش لان الثبوت مقدم علی السلب و
فی الجواز جانب اول قوی لوجوده وهو الثبوت م فدلیل امکان الاعانۃ
والمساعدۃ موجود فی الوقت ش ای وقت الاستعانۃ والنداء م
وہذا الاحتمال الی النہایۃ یلزم تفویتہا ش الضمیر الی الاعانۃ والمساعدۃ
وبہا من الکرامت او الی الحفظ والکرامۃ م فی کل وقت وہذا ہو الثابت
والجزء ش ای دعوی ان یمکن ان یعینوا ویسعوا فی وقت
م من الکل ش اے من ہذا الاحتمال الی النہایۃ یلزم تفویتہا
فی کل وقت م فالقول علی قولہ سبحانہ الا ان اولیاء اللہ لا خوف
علیہم ولا ہم یحزنون ۝ الذین امنوا وکانوا یتقون ۝ لہم البشری
فی الحیوۃ الدنیا وفی الآخرۃ ط لا تبدیل لکلمات اللہ ط ذلک ہو الفوز
العظیم ۝ ویثبت اللہ الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوۃ
الدنیا وفی الاخرۃ ۝ وان اللہ لا یخلف المیعاد الایہ فکیف
یحتمل سلب الحفظ وفی زاد اللبیب وخزانۃ الجلالی قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اہل القبور
الحدیث ش قال حجۃ الاسلام محمد الغزالی کل من یستمد فی حیاتہ

ليستمد بعد وفاته انتهى وفي مختصر الطيبي واما الاستمداد باهل
القبور فقد انكره بعض الفقهاء فان كان الانكار بانه لا سماع لهم
ولا علم لهم ولا شعور بالزائر واحواله فقد ثبت بطلانه وان كان بانه
لا قدرة لهم ولا تصرف لهم في ذلك الموطن حتى يمدوا بل هم
عن ذلك ومشغولون بما عرض لانفسهم من المحنة فليس ذلك كليا
خصوصا في شان المتقين الذين هم اولياء الله فيمكن ان يحصل لارواحهم
عند الرب من القرب في البرزخ والمنزلة والقدرة على الشفاعة
والدعاء وطلب الحاجة لزائريهم المتوسلين بهم كما يحصل لهم يوم القيامة
انتهى هم فيا ايها الغافلون لا تشهدون على الحق واعلم ان الاعجاز
والكرامة محيطان من بدايته الى نهايته فعلى الحادث الخارج خارجا
ش اي محيطان في الوجود الحادث الخارج من الذهن خارجا
م وعلى الحادث الذي ذهنا ش اي محيطان في الوجود
الحادث الذهني ذهنا م على مركزيتها اصلا ش اي المركزية
ليست تبع فللانبياء عليهم م وذاتا ش اي المركزية ليست بعرض فللانبياء
عليهم م وعرضا وتبعا ش اي المركزية ليست باصل ولا ذات فللاولياء

بحرف الشرف وانقسامهم من سعداء واشقياء هو من افعال الله تعالى
قد بينا بيانا مشهورا باشرتها مشهورا في العالم كما نبه الله تعالى في سورة ابرهيم
الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها
في السماء ۝ تؤتي اكلها كل حين باذن ربها ط ويضرب الله الامثال للناس
لعلهم يتذكرون ۝ ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض
ما لها من قرار ۝ يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا
وفي الاخرة ج ويضل الله الظالمين قف ويفعل الله ما يشاء ۝ الم تر
الى الذين بدلوا نعمت الله كفرا واحلوا قومهم دار البوار ۝ جهنم ج
يصلونها ط بئس القرار ۝ اعلم ان المراد بكلمة طيبة لا اله الا الله و
بشجرة طيبة شخص محمد رسول الله تعالى صلعم روحا وان قيل القران
المجيد ومحمد صلعم اقرب للاول لكن لا ينطبق التمثيل كما حقه لانه مثل
اي القران المجيد صلعم تبيان من تواريخه صلعم في وجه لا مثله صلعم
وفي وجه عكس مثل اي محمد صلعم تبيان للقران المجيد مصداقا
من تواريخه صلعم هم بخلاف لا اله الا الله لان محمد رسول الله
مثله وصفا وتعريفه له وهو المقصود من ضرب المثل فكان مصداقا

للسلوبات منفية الالوهية انتزاعها منه صلعم ووجود ابيه صلعم و دليلا
على موجودات منزهة نقبة الالوهية منظهر تيابها ش اى بالموجودات
المنزهة هم اصلها ثابت فى موجودات قديمة من حيث انتزاعها لتضمنها
منها ففى شرك المستتر اشارة الى ان للامكان لهم و فرعها فى السماء من
حيث تمكنها فى عالم الشهود اشارة الى توسعها وان كلا من سفليات
يستفيضون من علويات وهما فى تضمنه انتزاعها منه صلعم تؤتى اكلها
اى اثمارها بى ما يترتب من تضمنها من اضافاتها اختيارية او اضطرارية
متوسع مفعول ثانى بحذفه كل حين فى الدنيا والاخرة باذن ربها
تعالى كما اشار فمن الاذن جواز اختيار مضاف ش من ابعد تعالى
اى غير مستقل هم فى الاتيان وسلبه لتشريفها وتعظيمها وتوا توقف
الاذن مقصود فلا يظهر خلافه وورد فى الحديث الصحيح انما انا مبلغ
والله يهدى انما انا قاسم والله يعطى ذكره السيوطى فى الجامع
الصغير اعلم ان التبليغ والهداية والقسمة والاعطاء عام المفعول
بما صدر من الفاعل و بما صدر عليه لمركزية صلعم موجود لا للاهم لنظم
ش قال ابن الحجر المكى فى شرحه على الهمزية ان النبى صلعم هو الخليفة

الاعظم عن الله تعالى في جميع شئوناته لاسيما في قسمة الارزاق والعلوم

والمعارف والطاعات ومن ثم قال في الحديث الصحيح انما انا قاسم

والله المعطي والاجل هذا عد وامن خصائصه انه اعطى مفاتيح الخزائن

انتهى مختصرا وفي الدر المنظم بين جواهر المنظم انه خليفة الله الاعظم الذي

جعل خزائن كرمه وموائد نعمه طوع يديه وارادته يعطي منها من يشاء

ويمنع منها من يشاء والعالم بالصواب هو الله تعالى هم وقال سبحانه

لسليمان عم هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب ه الاية منتهى

لمعان منها قال ابن عباس رضي الله تعالى عنهما اعط من شئت

او امنع من شئت بغير حساب اي ليس عليك حرج فيما اعطيت

وفيما امسكت تفسير كبير وكذا في جلالين ولما كان الاختيار في

الاعطاء والامساك لسليمان عم فكيف كان لسيد الرسل حبيب

الله تعالى صلعم وليضرب الله الامثال في المستقبل للناس كما

المذكور بوجود الاولياء لعلهم يتذكرون ه ترجيحا باسكان

اختيار مضاف شفقتا ورحمة لانه لذو فضل على الناس والمراد

بمثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة ضد طيبة اجتثت من فوق الارض ما

اى لا اصلها فى موجودات قديمة الا فى مسلوبات ثبتت عليها
من موجودات ممكنة التراب منها فما لها من قرار فى مقصد تعليم
ان البيت الشجرة غيرها ذكر فيه ترك الاعجاز والكرامة كما قيل فيا ايها
العارفون احفظوا انظاركم عن الشيخ يثبت الله الذين امنوا بالقول
الثابت فى المثل اى لا اله الا الله محمد رسول الله فى الحيوة الدنيا
وفى الاخرة اى بعد الحيوة الدنيا فى البرزخ فلا يحتمل سلب الايمان
المتحقق كما قال سبحانه هم المؤمنون حقا الاية ويضل الله الظالمين
اى المشركين بخذلان حكمته ويفعل الله ما يشاء من هدايت
قوم وقيامهم عليها ومن اضلال قوم فتنبيه عن المضلين الم تر الى
الذين بدلوا نعمت الله وهى كل الشجرة الطيبة كفرا واحلوا قومهم
اى تبعهم دار البوار جهنم يصلونها اى هم وقومهم
تاكيد وتفسير على احلوا قومهم وبئس القرار ظاهر فاعلم انما الرد
ان من الامر منتزعة منه استشهادا فى ترتيبها وتقديرا فى تقاديمها
او تشبيه لرفع جهل عن تناسب لها ومرجوديتها وقدم لدلالة
من الجواب لا لرفع ابهام عن وجه جائز لها وهو انها كان المتقدم

ودلالة من ذلك شيء اي كونها مبنية من سبق الامر الى الاشياء
والانكشافات عين الامر على التعين فتكاثفت من الحجاب فلبست تخلقت وذا باطل
حقيقيا فتضافت الى الله تعالى تضمنا والتزاما بالموجودات لتوقف
ترتب وجودها سبحانه فمن الموجودات الاشياء كما قال سبحانه ونفخت
فيه من روحي الاية باضافة مغايرة من المسلوبات غيرها والامر من
حجابات حادثة لا مخلوقة وان لم يكن حجابا فخذهم لتسلسل بالخلق الامر
وان يكن بمعنى لا هو عين ذات ولا هو غيرها فانهم قدم لا شره وتجد
حقيقة تجليات عينها فلا تموت فتعبد بعبودها وتصرف من وصفها
متضمنا الموجودات او بطريات بها شار الله تعالى من عالم المثال
وعالم الشهود فصحت الاولية بعيدا بتحقق كسب الذي في المثال
ففي الشهود من المثال ولا شيء تخصيصه على تقسيم مسلم يسمى من
اي الكسب المثالي ثم اوليتها تشبيها باحتياج اوليس شرفي ثم
بجسمهم مثاليا وقد يعطي جسدا مثاليا الذي لا يراه غير صاحب
المثال وقد يعطي جسد الشهود يا ولا يدري ام هو الاول او الثاني
فيها تنمو آثار عالم الشهود فيه عموما وقد لبعض الاعيان فاهم

من المثال او لا ویعرف بالاول او مثله لا تخلا فه س ش کما ذکر

حضور حوا و آسیه و مریم وقت ولادت حضرت رحمة للعالمین صلعم

— فی مولد النبی من سید جعفر البرزنجی ومن غیره فی تالیفهم

وہذا لیس من الذم ممنوع للتناسخ والموت ہو موجود بوجوده یحضر

وینتج هم لا ہو محض نزع روح عن جسد بل ہو یعرضه س ش ای الموت

یعرض الجسد هم فتنزع فی الحال ولا یحتاج بعروضه الی سبب

بل یعرض شئی فی حال عروضه او لا ویبقی تعلق الروح بالجسد

بکیفیة اخری عن اولی کیف یشاء الله سبحانه قال الله تعالی و

لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات ط بل احیاء ولکن لا تشعرون

۵ فقتل النفس التی ہی یعنی من ہو تعطیلها عن مرادها الذی من مسلوباته

تعالی باتصافها بما من موجوداته تعالی فمنه قتل جسد غایة التعطیل

کما قال سبحانه فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم ط وان لم یرد

ہذا فکیف قتل النفس بعدم تجربتها فکیف التخییر س ش ای التخییر الموقوف

علی قتل النفس هم والموات کنایة من تعطل النفس عما تعلق بالجسد

لانه تعطیلها عنه س ش ای عما یتعلق بالجسد هم فهی س ش الموت الذی

هو مطلق مقصود في النفي حقيقتا لا القول هم بنيا ش ... مجهول ...

مفعول مطلق هم خاصا بقتل في سبيل الله تعالى لا عاما بغيره بل احياء مخصوصا

بالحي من حيات التي بغير قتل في سبيل الله تعالى تصريحا كما قال سبحانه بل

احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله فعند ربهم متعلق بما قبله

فالحيوة خاصة التي لا تشعرونها ولولا ش اي لا متعلق بما قبله هم فخاصة

تشعر لا اي متعلق بما بعده فيرزقون بعموم الرازق فكان الرزق من الله

تعالى ومن غيره تعالى بما شاء الله تعالى فالرزق مطلق وعام من الدنيا والآخرة

باطلاق وعموم رازق ومرزوق به وما آتيهم ش كما يقال اللهم ارزق

علما نافعا وعملا صالحا فلا يكون مخصوصا بالماكولات والمشروبات والملبوسات

الا ما فيها هم فيثابون بالحسنات ويعصمون من السيئات ومنهم المدبرات

امرا ش اي يدبرون لما يؤمرون هم ولولا ش كذا اي لا متعلق

بما بعده فمتعلق بما بعده هم فخاص لا يشعر ولا دليل عليه ش اي على انه

خاص لا تشعر اذ ما قال الله تعالى ولكن لا تشعرون كما قال احياء ولكن لا تشعرون

هم ولا يراد حيات التي هي صفة ذاتية لانها بانزالت هي آكل باي صفة ذاتية

من كل روح عموما ش فانية وما موعودا لانها باقية بالروح في البرزخ

ے علے السویۃ للمقتول وغیرہ عموماً التی خصت للمقتول المخصوص م وان
یُرد قتل جسد فیُرَد قولنا ش ای صح لنا ان قتل جسد غایۃ لتعطل والحیوۃ کماذکر
م وان لم ش ای ان لم یرد قولنا م فالخیر فیہ فالحیوۃ لقولہ تعالی
ثابتۃ والموت اشارۃ الی التعطل فلا یلزم التعطل للجسد وان لم ش اے
ان لم یکن الموت اشارۃ من التعطل م تکییف النہی عما ثبت
ش اے عروض الموت م والاثبات عما زال ش اے
تعلق الروح بالجسد والحیوۃ کما فے الدنیا م
فما الاستبعاد فی التصریف من الجسد الشہود وجی المثالی لانہ لا یستبعد ممن
قتل نفسا فی الحیوۃ الدنیا وجسد ش الواو حالیۃ ای لبیان حالہ جسد اشارۃ
الی ان لا استبعاد فی التصریف وجسد المثالی بالعطف علی نفسا م منہ
ش اے بعض من قتل النفس م فالانبیاء علی الاحیاء بالقتل الاول
المذکور اصلا لا الثانی المشہور حصرا والاول یستجمعہ ش ای الثانی م فاکبر
ش ای لا یستجمع م الثانی الاول فاصغر قال رسول اللہ تعالی صلعم رجعنا
من الجہاد الاصغر الی الجہاد الاکبر وقال صلعم الانبیاء احیاء فی قبورہم یصلون
الحدیث ش وقال الحافظ السیوطی فی التنویر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

حی بجسدہ و روحہ وانہ یتصرف و یسیر فی اقطار الارض و فی الملکوت وہیئتہ التی کان قبل وفاتہ ولم یبدل منہ شیئ و ایضا فیہ واذن لہم ای لانبیاء فی الخروج من قبورہم والتصرف فی الملکوت العلوی و السفلی وایضا قال الحافظ فی انتباہ الاذکیاء بحیوۃ الانبیاء ان حیاۃ النبی فی قبرہ وحیوۃ سائر الانبیاء معلومۃ عندنا علما قطعیا لما قام عندنا من الادلۃ القطعیۃ فی ذلک وتواترت بہا الاخبار منہا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الانبیاء احیاء فی قبورہم و یصلون و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حرم اللہ علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء و اخرج ابو نعیم فی اخبار المدینۃ عن سعید بن المسیب قال لم ازل اسمع الاذان والاقامۃ فی قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایام الحرۃ حتی عاد الناس ہم وقال اللہ تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین اعلم ان الیقین مصدر کالنذیر وہو تحقق علم البدیہ و حتی للتبیین و العبادۃ تتعلق بالجوارح والقلب ویدل علیہ الیقین والاحسان وان قیل علی الاختلاف ہو الموت فلیس للقائل تحقق الیقین بما ہو حق بالموت عموما فیراد بہ موت فی مقصد فلیسقط تقیید الفرض والوجوب علی العبادۃ علی تقیید الموت وقاش اسے وقاسقید اتقیید الموت ہم لا العبادۃ المطلقۃ علی اطلاق الیقین وقاش ای وقا مطلقا باطلاق الیقین ہم فلا منافاۃ

تعبا بانبا به مما جاز استحضاره وقد غاب مما جاز عدم استحضاره قد حضر لا تحققان

في حضور الله سبحانه بوجوب الاستحضار الا الذات بسلب الحضور وثبوته فهو بعرضه فان تعجز

فلا تغيب الغيب في علم الله سبحانه لكن النوعين ش الغيب الحقيقي والمجازي م تحققان

في حضور غيره تعالى م بمعنى خلاف الشهود المثال والروح والقدم فعالم الاجسام

وعالم المثال غيب وعالم الروح غيب الغيب والقدم غيب الغيوب وهكذا الكملا

الشهود والمثال والروح مناسبا لهم فعالم الملكوت عندنا كالمثال وعندهم

او يدركونه بحواس ظاهرة فالغيب عندهم مثالهم وغيب الغيب وراءه ولا تخرج

الانسانية من حدها باتصافها بالصفات الملكية بل تخرج من الملكية بافضليتها

منها في اتصافها طلا بموجودات قديمة ولا تدرك مرتبتها بنفسها الا

في حدها فالشهود يدرك بحواس ظاهرة اي ما يتعلق بالشهود والمثال بحواس

باطنة ش بمقابلة حواس ظاهرة م اي ما يتعلق بالمثال وهي مرتبة صفة

ظاهرة له والروح بصفة باطنة للمثال وهي صفة ظاهرة للروح لان الظاهر

والباطن لا يمتازان الا بالنظر فهما على ماهية واحدة تتقابلهما ش المجرد

متعلق بيمتازان محذوف بعد حرف الاستثناء م بينهما والمثنية ينزل

الادراك من الروح الى المثال ومنه الى الشهود ويعرج من عكس النزول

الغائب والغيب هم بانباء من حاضر بشرط جواز استحضاره وحضوره
غائب بمعنى خلاف شهود ونسبته الى من لم يحضر لتحصيل شغبه لان الغائب سم منهما
يتحقق بنفسه وينكشف المغيبات برفع الحجب لمن شاء الله تعالى اعجازا او
كرامة ومعونة بتصفيته وتزكية النفس بتقوى الله تعالى باتيان ما اتى به الرسول
من الايمانيات والاحكاميات فالرسول اولى بتشبعها ورسولنا صلعم اعلى
ش لعلوه في خلقه صلعم استجماعه الخلق كله باثنا فهنا كما هو شيوا انه
المخلقت على تفاوت درجاتها بسببه الله تعالى احق بعلمها لكن احاطة علم
بكلها في آن هو بالغيره تعالى ممنوعة في اوان جوازه صلعم جائزة ش
كما ذكر في ذكر كيفية احاطة علمه صلعم ش فاما انكشاف المغيبات مع خلاف
بما اتى به الرسول فهو استدراج وتحصيل بانواع وتصل بالمسلوبات فمشترك الا ان هم
بخلاف ما في اتيان ما اتى به الرسول انه يتصل بالموجودات فمشترك الوصف
والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم وليس تعارض في المسئلة لان
علم الغيب بالاضافة ثبوتا وسلبا فتحال فيما دل ثم رفع التعارض في
منعه وجوازه من العقل ش اى بادراك العقل اصالتا هم ونقل ش
اى لا يدركه العقل اصالتا لعدم لطافته الا بنقل الناقل الذى ايده الله تعالى

بالاستثنا من المستثنى منه یدل علی منع الاستقلال عن غیر اللہ سبحانہ تعمیما تحقیق فلا دلیل علی منع علم الغیب لغیر اللہ سبحانہ الا علی جوازہ و

سورۃ القصص واوحینا الی ام موسی ان ارضعیہ ج فاذا خفت علیہ فالقیہ

فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی ج انا رادوہ الیک وجاعلوہ من المرسلین ج

وفی ال عمران اذ قالت الملائکۃ یا مریم ان اللہ یبشرک بکلمۃ منہ اسمہ المسیح

عیسی ابن مریم وجیہا فی الدنیا والاخرۃ ومن المقربین ہ من الآیتین

علم الغیب لغیر الرسول ثابت ش عند اہل سنت وجماعت خلافا للمعتزلین م

وفی سورۃ الجن عالم الغیب فلا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول

فانہ یسلک من بین یدیہ ومن خلفہ رصدا ہ اعلم انہ تعالی عالم الغیب

ش الذی بخلاف الشہود ونسبۃ الی من لم یحضر الیہ العام لہ سبحانہ

وغیرہ ش عادتا او بغیرہا وبدل علی عمومہ عدم اختصاصہ المختص

بالاظہار بمعنی الامداد الذی یقع فیما وقع قبلہ ش ای الاظہار م

فلا یظہر علی غیبہ الخاص لہ سبحانہ ش لا لغیرہ سبحانہ عادتا ویدل

علی الغیب الخاص اضافۃ الغیب الی الضمیر م الا من ارتضی من

رسول فلا نفی من علم الغیب العام لعام من الانبیاء وغیرہم من المؤمنین

الی المرام فی فصاحۃ الکلام مع التوسع للمقاصد وان الرسول غیر الملک ش
عند اہل سنت وجماعت خلافًا للمعتزلین فعندہم ہو ملک صم وانہ انسان بدلالۃ یسلک من
بین یدیہ ومن خلفہ رصدًا الا ان الملک غنی من الملک فی امرہ وفی سورۃ النحل

ویوم نبعث فی کل امۃ شہیدا علیہم من انفسہم وجئنا بک شہیدا علی ہؤلاء ۵ و
لیس الشہادۃ الا بالعلم المشہود بہ فما لشہید فکیف یجہل فہذہ تدل علی ان الرسول
عم کثیر العلم بالمغیبات فی آن ش لکثرت المعلومات فی ان فی حد مرکزہ
واخرج البزار والطبرانی فی الاوسط وابو نعیم بسند صحیح قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم الی ان قال رایت ما تعمل امتی بعدی فاخترت لہم الشفاعۃ الحدیث
صلعم وکم من آیۃ فی القران المجید تدل علی المدعی والآیات فی المنع ش
ای منع علم الغیب صم فی سورۃ النمل قل لا یعلم من فی السموات والارض
الغیب الا اللہ ط وما یشعرون ایان یبعثون ۵ وفی سورۃ لقمان ان اللہ
عندہ علم الساعۃ ج وینزل الغیث ج ویعلم ما فی الارحام ط وما تدری نفس
ماذا تکسب غدا ط وما تدری نفس بای ارض تموت ط ان اللہ علیم خبیر ۵ و
فی سورۃ الانعام وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ہو ط ا. غیرہ لیست
معارضۃ للاولی لان الغیب باضافۃ اللہ سبحانہ ثابت فاول ش

الضمیر المستتر الی ایات فی المنع والاصل ان معارض الثابت ان کان
خلافہ لاضده یادل بوجود غیر مثله لان ما ثبت لا ینفی الا الذہنی الذی یصلح
لوجود خارج وہو غیر ثابت بنسبۃ اخری فما دل النفی لا الثبوت لتقدمہم
بوجہ بالخلاف فدفع التعارض باستثناء بحسب المحال او بحسب العادت
المخصوصۃ فلا ش ای فلا یثبت ہم منعا مطلقا والا التعارض مخالفۃ
البداہۃ مما فی نفس المعرض من الاعجاز والکرامۃ فی المغیبات ش الالف
واللام للجنس ہم لازم افلا یتدبرون القران ط ولو کان من عند غیر اللہ
لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا ہ فالجملۃ المشہورۃ من المغیبات افرادہا وارد
منہا فی الاعجاز والکرامۃ الا ما عدہ ش فارجع لثبوتہا الی کتب
من الاحادیث فی اعجاز النبی صلعم ومن غیرہا فی کرامۃ الاولیاء
فتدرک ہم واللہ تعالی اعلم والموفق والحفیظ اللہم صل وسلم علی محمد
نبی الرحمۃ وعلی جمالہ کما تحبہ وترضاہ وشفعہ فینا وترحمنا بہ

ذکر کیفیت العلم والمعرفۃ والعارف والمعروف
ومتعلقاتہا وما فیہا من المطالب الاخری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ش فلا اصل للسوال المشهور ای ان علم العالم القدیم عدما فی مرتبة
العلم الحضوری فلزم ان العدم علیه وان لم یعلم فلزم الجهل فی السوال مستبعد
لان العدم المطلق لا یحکم بمعلومیته الا ان یقال الحادث مفعول علم
الا ان لما علم غیر نفسه فهو حصولی ولما علم نفسه فهو حضوری علی تعریف الحصولی
والحضوری کقولهم فلا یرد علیه شیء هم وعلم نفسه وحادث من علم عدم
نبنی علیه منشأ المبنی علی عدم مطلق بتجلیته ش المجرور متعلق علم الحادث
والضمیر الی الحادث هم مفعول عالم مستتر فیه تضمنا والتزاما حصولیا
وحضوریا ضروری معاد فی خلافه ش ای خلاف ما عرف بعلم حصولی
وحضوری هم کما هو المشهور یلزم عینیة غیر العالم به فی علم حضوری وغیریة
عین العالم به فی علم حصولی والا الجهل من جهته منه حدیها ...
ضمیمة مناسبة للمحل اعلم ان ربط خلق الذی بین خالق ومخلوقیها
باعث للعلم والحکم منها ش ای من مخلوق الی خالقه ومن خالق الی
مخلوقه هم والا لبطل العلم والحکم اعلم ان الله تعالی علم نفسه من حیث
مع صفاته حتی الفعل الحجابی مع اثره بموضوعه من حیثیة حدوث ش
المجرور من مع صفاته الیه یتعلق العلم ای یتعلق بمفعوله الضمیر فی

راجع الی مفعوله والی الفعل الحجابی وبها مرادان ولم تختلف معناهما باختلاف
مرجع الضمیر فلیس الفعل الحجابی ومفعوله قدیما ام ولو فی علمه تعالی ولو بوجه
خارج من علمه تعالی فعلمه تعالی متعلق بما هو قدیم وبما هو حادث ولم تتغیر
باختلاف المعلومات حتی یا بلغ العلم فاعلم ان المعرفة موقوفة فی نفس عارف
فلا یعرفها فی غیرها فالمعرفة حقیقیا بما قام بقیامه الحقیقی فی نفس عارف
وهو شبهه الذی هو وجه معرفة فاعلم ان الشبه لتکیف علم فی مرتبة مثالی بکیفیة
معلوم لا بما یقوم فیه وعلیه کصورة فی مرآة وعلی غیرها فیحتاج الی وجود متقدم
منه فان حصول شیئ صنعا یحتاج الی شبه متقدم منه وعلما ش عطف
علی صنعا ای حصول شیئ علما هم علی وجهین بنفسه من حیث ان الشبه
لیحتاج الی النفس شیئ وهو مقصود ومشبه ش عطف علی بنفسه هم
من حیث ان معرفة شیئ لتحتاج الی شبه الذی هو وجه معرفة فلا نزاع
والحق انهما معا متاخر شیئ فلا یعرف عارف غیرها هو متقدم من شبه متقدم
ش من مصنوع هم لصنع متقدم من شبه متاخر هاش من معلوم
هم لعلم فوسیلة معرفة لها ش ای لما هو متقدم من شبه متقدم لصنع
متقدم من شبه متاخر لعلم هم وصف جامع ومانع والجامع

الى مراد من المسميات و تتوجه من محل التصور اليه و تتعلق به فتحصيل شبهه

في محل التصور تصديقا التحقيقي فيتحليم في محل التصديق توسعا او اختصاصا و اثباتا

او نفيا او الى غيره من المعقولات بدلالة عليها و كيفية الانبعاث لتعلق

و الحصول تصوير له على التحقيق فالتصديق متقدم مقصودا و قريبا بعلاوة و حصول

حصولا منه اي حصول شيء ما في حد اعتباره و التصور متقدم سببا و

متقدم في حد اعتباره حصولا سببيا منه اي حصول شيء شيء بسببه

فليس مقصودا لذاته الا السببية لتقلب في الحال منه اي حال التصور و لا يسماه

سماه و التصديق من افعال اختيارية بخلاف المعرفة منه اي ليست باختيارية

هم فيشرفه حواس ظاهرة في عالم الشهود باقراره و الاقرار ما هو في عالم الشهود

من اثر ما هو في عالم المثال تصديقا فتصديق الذي يفيد الايمان الشرعي

بقبول الصدق و اقرار الذي يدل على صحة التصديق باتيان اثر التصديق

و هو مصدق حقيقة و ان لم يكن في التصديق مصدقا لكنه و ليلحظنا

و لا يكذب به في عالم الشهود لتكميل المعرفة و الحكمة فالاقرار في حكم التصديق

في حكمه فرضا و وجوبا و استحبابا شرعيا و عقليا و ليس اقرار اللسان بدليل

على التصديق الا ظنا و مجازا و لا يكذب به و لا يدل التصديق نزوا

على الشخص الذي هو معين ماهيتها اذ هو يتحد معها الا على العلم معرفته وعليها
تصديق وعليه توصيف وتكميلهم على حسابه معقولهم في عالم الشهود فضلا عن
حدهم ش اي زيادة تميز من التكميل اي هذا تكميلهم زائد عن حد تعينهم م
لانتهاء معرفة المقصودات بدلائل التي في عالم الشهود فلا قرار درجات
على وجه ما في عالم المثال شش اي من العلم والمعرفة والتصديق واليقين
م وهذا الكلام في وجه لطيف فان اشتبه فاستكثرت في الخير وان نزعت
فلاك مالك فاعلم ان المومن من شش من تشبه الى انتزاع وتبعيض م
ظل موجودات قديمة متضمنا بها بقيامه المجازي عنها فالوجود مش
اي وجود المومن م مشترك بها شش اي موجودات قديمة م صفاتها
وهي منشاءه فتابعيته ومتبوع له وعابدية ومعبود له من هذه مش
اي هذه الموجودات القديمة م فالتوفيق مش الذي مصطلح الشرع
الشريف م ثابت شش بتوفيق المومن بموجودات قديمة م والتوفيق
متعلق بالفعل والموفق مفعول متعاقب لا متقدم اذ هو غير معقول ولا
متأخر اذ هو فقاعد ممنوع ولا معه اذ هو في ثابتين بلا احتياج بينهما فافهم
لا ظن ان يراد معه بمعنى متعاقب وابطل لتقتضى قربته ورويته وفناه

کلہا نظریۃ فی حد اعتبارہا مع قربۃ حقیقیۃ غیر ملتفات بحسب حقیقۃ
مقرب الیہ و مرتبی ہو غنی بہ وموجود ظلی فی الدنیا ش متعلق نقیضیۃ
ثم یجر الی رویۃ حقیقیۃ مع قربۃ حقیقیۃ و فناء نظری فی حد اعتبارہا
فی الجنۃ ش متعلق بجرم قال سبحانہ وجوہ یومئذ ناضرۃ الی ربہا
ناظرۃ و کل ذلک ما ذکر فی الرویۃ بحسب ارادۃ المعبود لا متناش مجازیۃ
رویۃ حقیقیۃ فی الدنیا لانہ تعالیٰ قادر علی ان یخلق بصر الذی یراہ تعالیٰ
فی الدنیا کما یخلقہ فی الجنۃ لرویۃ حقیقیۃ و قیل فی الکلام کیف سوال
الرسول علی الممنوع ای رب ارنی فقیل نعم کیف علی الممنوع اے لیست
رویۃ حقیقیۃ فی الدنیا ممنوعۃ بل ہے جائزۃ بدلیل رب ارنی
ثم یجوز العبد نظری المجاز نفی قربۃ نظریۃ لا عبد حقیقی لوجوب قربۃ حقیقیۃ
و لا فناء حقیقی لامتناع فناء فی غیرہ حقیقتا و ما نسب فی طاعۃ ہو
نظری او القائی یوصل الی حقیقی او حجابی معلوم او مجہول و قیل
من متشابہات و التعبد فی المعصیۃ ہو سلب المذکورہ فاعلم ان غایۃ
التحقیق فی مسئلۃ رویۃ فی الدنیا کما یشرف الداعی بہا انہا واقعۃ
فی عالم المثال لانہ غایۃ تشبیہ ظل الاش تقع ہم فی عالم الشہود و

لو وقعت فی رویا او یقظۃ وانما یکشف عالم المثال لبعض اولیاء اللہ تعالی

فی یقظۃ فلا منع لہا فی الیقظۃ وہذہ الرویۃ بحجاب بشوبہ البتۃ فما من تنزیہہ تعالی

او تشبیہہ تعالی ولا تحصر بصورۃ معینۃ حتی تمتنع فی غیرہا تحدث بحکمتہ وقدرتہ

تعالی کمالیشاء وہو الحکیم القدیر کما ذکر فی تقریرہ فی مجلس ش آگے ذکر کیفیۃ

اثبات مرتبۃ الحجاب بین القدیم والحادث المخلوق م وقد تاول الصورۃ

بما شاء اللہ تعالی فہہنا مسئلۃ وحدت الوجود ش الاشیاء قد یعنی م

مصطلحہ متصوفین فی عروج نظرہم الی موجودات قدیمۃ من غیر تمائیز مسلوباتہا

لان تمائیز مسلوباتہا موقوف علی اثباتہا من حادث فہہنا ش آگے الکائنات

والمسلوبات التی مثبتۃ علیہا من الحادث م یقینیان من علم الذی

ظل من علم موجودات قدیمۃ بقطع نظر عن غیرہا اعتبارا من جہۃ قلیا یقابلہا

غیرہا فی العلم ش ای علم الذی ظل من علم موجودات قدیمۃ بقطع

نظر عن غیرہا اعتبارا من جہۃ م لکن تامل فی ظل علم موجودات قدیمۃ

بقطع نظر عن غیرہا ان لا یعلم موجودات قدیمۃ بنفسہا لحدوثہ فیحتاج

الی دلالۃ بنفسہ لا بغیرہ لاکن لا یہمل الی تمائیز نفسہ فتعذر فالصوفی

باتن بما فنی وکان فیما بقی وما ہو مع تمائیز مسلوبات وحدت الشہود

ش بمعنے مقابلہ والاضافۃ بمعنی فی ص لان مسلوبات مثبتۃ علیہا من حادث
منہا س ای الحادث والمسلوبات التی مثبتۃ علیہا من الحادث ص بیقیان فی
علم الذی ظل من علم موجودات قدیمۃ وغیرہا مستجمعہا اعتبار اس جہتین فیقابلہا
غیرہا مع روابطہا التی منہا ش ای موجودات قدیمۃ وغیرہا من حادث
ص منہا احوال فتجید وحدت الوجود الواجب سبحانہ والاتہ من غیرہ سبحانہ
الی ما نصیبہ من الولایۃ الخاصۃ فتجید کلہ منہ سبحانہ فتجید انہ ہو العارف والمعروف
بنفسہ سبحانہ فینزل باستجماع العلم المذکور مع معیتہ وقرب واحاطہ
مع تجاوز رتبی فی حدود ہم تحت الیقین فلا یطیق النطق فی حالہ فقد
صدق قولہ صلعم من عرف ربہ کل لسانہ ہ فقد حق قولہ صلعم المومن
مرءۃ المومن فی الوجہین ش ای جہۃ وحدت الوجود وجہۃ وحدت
الشہود ص مع تفاوت وجہ فیتبین الاصل ش ای المومن عن مرءۃ المومن
ص فی فروعہ حتی ما شاء اللہ تعالی سنذکرہ ان شاء اللہ تعالی فاعلم
فی وحدت الوجود اختلاف الحال فمنہ المذکور ومنہ ان لو لم یتمایز مسلوبا
کالمذکور لابد لہ ش ای لبعض الحال من غیر المذکور ص من وجود مطلق
متمایز من تقیید اعتبارات لہ وہما علی ماہیتہ واحدہ لا علی ماہیتین فنفیہ

ش ای وجود مطلق ثم انکشاف بداهته وجود الذات تعالت
فی مرتبة حق الیقین حتی انمحی ما دث من علم حادث فلا یمیز حاس ومحسوس
الا الذات تعالت وغیرها معقول علی اعتباره والتحقیق ان الذات تعالت
لیست بحاسته ومحسوسته بل هی موجودة ببداهتها مع صفاتها تنزلا وغیرها
حاس ومحسوس لا کنه انمحی من علمه فتعذر وانتساب الحس الیها المنقوضة
فناء غیرها وهذه الحالة اللاحقة فی شهود قرب الذی بمقربه من اجل
الولایة الثانیة ولما تم الفناء لا یبقی فی علمه الا الله تعالی بلا دلالة له
تعالی فلا یمتاز الحس ولکن فیها نظر ای اذا فنت دلالة لا یصل الی
الله تعالی تحقیقا وما قیل اذا وصل الیه تعالی لا یحتاج الی دلالة لیس
بحق ش اذ حقق ان الله تعالی لا یعرف الا بدلالة اذ لا یحیط به تعالی
علم حادث فتعارض فیما قیل ثم فعل العارف تعلق حادث مخلوق مستتر ع
فناته لوجوب الدلالة ش الی المعروف الموجود بداهتها ثم وفیه ش ای
وجود مطلق ثم انکشاف مرتبة حجاب الذی حدث من اسمائه وصفاته
تعالی بقدرته تعالی وهو غیر مخلوق وللحجاب اضافة مجهولة الکیف فی
حدوثه تحقیقا الیه سبحانه وبتشابهه حادث مخلوق تحتاج لکونه حجابا

ش اے صحیحا هم ولا يميز حدها بالتعذر فلا يفهم سر قوسين الذی تقدم فی ذکر کیفیة
السلوک المعنوی س ش الذی فی معرفة النفس لمعرفة الله سبحانه هم وفیه س ش
ای وجود مطلق هم انکشاف حقیقة س ش ای ماهیته هم الانسانیة الجامعة لحقیقتها
س ش ای علتها هم تضمنا بوجوداتها والتزاما بها ولا تدری س ش ای حقیقة الانسانیة
الجامعة لحقیقتها هم فی حدها ای تعذرا فاعلم انما الوجود وصف مطلق
بالعینیة بما قام به وهو موصوف مضاف الیه فهو اما خاص س ش ای مانع الغیر
کوجود زید هم فلا کلام فیه واما عام س ش ای لا یمنع الغیر کوجود زید وعمرو هم
فمشترک فمتحد مجازی فی الوصف ومتغایر حقیقی فی الماهیة لا عکس س ش ای
متحد حقیقی فی الوصف ومتغایر مجازی فی الماهیة هم اذ الاتحاد الحقیقی ممتنع
س ش کما ذکر فی ذکر کیفیة الاصول الخ فی اصل ذکر کیفیة الاشتراک هم والوصف
قائم بالموصوف المتقدم رتبة وهو محقق العموم تغایره الحقیقی س ش اعلم انما
اذا کان وصف عاما لزم له تغایر ماهیاتها التی قام بها الوصف حقیقة اذ هو
محقق العموم الذی فی الوصف واذا کانت ماهیة عامة لزم لها تغایر اوصافها
التی قامت بالماهیة حقیقة اذ هو محقق العموم الذی فی الماهیة هم لا عکس
س ش ای الموصوف قائم بالوصف المتقدم رتبة هم اذ هذا محال فاعلم

ان الوصف قد يكون مصدرا بانتزاع الاوصاف منه مع شي اخر ش

وان لم يكن مع شي اخر فلم ينتزع منه الاوصاف فلم يكن مصدرا هم والوصف

لا يلاحظ بالانتزاع فمصدريته لا تصدق الا مع شي آخر فلا تصدق في القدم

اذ لا يثبت في القدم شي آخر الا ش يصدق هم الوصف س ش في القدم هم

فاعلم ان تمايز الاطلاق بالتقييد س ش البار للمقابلة هم والتقييد بالاطلاق

س ش البار للمقابلة هم وثبتا على ماهية واحدة فنفس التقييد عليهما بالقيام حقيقي

من جهة اخرى لا من جهة واحدة س ش لا انهما لا تحققان من جهة واحدة فعليك

التامل هم فالاطلاق بازاء على ماهية اذ لا ينتزع من ماهية لكن تحكم بمقابلة

التقييد والتقييد زائد على ماهية اذ ينتزع منها من جهة اخرى فالتقييد شي

آخر منها س ش وان لم يكن شي آخر منها لا تحصيل هم فثبوته بانتزاع الكلي

في المصدر وهو ممتنع في القدم فبطل س ش الاطلاق والتقييد هم فالله

سبحانه في ذاته وصفاته تعالت وتقدست منزه عن الاطلاق والتقييد

في مرتبة القدم واعلم ان الاطلاق والتقييد يتميزان على ماهية واحدة بتقابلهما

لا على ماهيتين لعدم التقابل والوصف مغاير في حده من ماهيته في حدها فلا

يصدق الاطلاق بالماهية والتقييد بالوصف فلما كانا على ماهية واحدة

فتغير التقييد يلزم حدوث ماهية المقوم بها وعدمه قدمها ش اي عدم تغير التقييد
يلزم قدم الماهية م فحينئذ عدم الحدوث والقدم او اجتماع النقيضين الا وجودهما
س اي القدم والحدوث م على حدتهما فعلى ماهيتين في الرابع ش اي وجودهما
على حدتهما م حق اذ لا تحقق غيره س اي غير الرابع هو القدم المحض والحدوث
المحض او اجتماع النقيضين م واعلم ان الحجبة الاخرى ان كانت من الصفات
الثبوتية فثابتة في القدم ش فليست حادثة م وان كانت من الصفات السلبية
فمسلوبة في القدم ش فليست قديمة م فكيف مسلوبة الا ثبتة عليها ش حادثة
فمعدومة فكيف الاطلاق قدما والتقييد حدوثا وهما على ماهية واحدة
ش فيبطل العدم تحققهما على ماهية واحدة م ولا التقييد التنزل والصورة
على الهيولى كما تعارفهم جهلاء الحقائق لكن تقيد الذات باعتبار تقيد
صفاتها ـــ لا غيرها وتنزل الذات باعتبار تنزل صفاتها هي لا عينها
متعينان في حدتهما قدما و تنزل الصفات هي لا عينها الى مرتبة الحجاب
حدوثا صحيح والصورة على الهيولى تصدق على مرتبة الحجاب مع اصله
فلا التقييد والتنزل في ذات بحت ولا الى مرتبة سفلية التي تحت الامر كما هو
تعارف جهلاء الحقائق فظن المتعصبون على الدرطن الجاهلية وسبحان الله

عما یصفون فتحقق واما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة
وابتغاء تاویله ج وما یعلم تاویله الا الله فیا ایها المستفهم فهم کلامنا علی اصول تعصم
عما یقدح فی ایمان المحکمات فاعلم ان لو تعارضت المسئلتان قطعا فجانب الاعتقاد
ولو تخالفتا فاعتقاد ما جدی منهما فی نادیهما واجب لها ولا ترجیح للمختار فما بقی ل
للاخری وللمعتقد غیرها واجب او یقوی عن ضعیف منها فیاول الضعیف بالقوی
ز القوت لتحقق وحدت الشهود بمحکمات منصوصات به فیصف لتحقق وحدت الوجود
التی متشابهات واردات والمتشابهات تاول بالمحکمات ولو ردت احدیهما
فرقة ما من الشریعة او من الطریقة فضلها فکیف تثبت اخریهما الا انه
ردها بردها وعکس هذا وثبوتها بثبوتها وعکس هذا فاعتقاد ما هو من علم
الذی ظل من علم موجودات قدیمة بقطع النظر عن غیرها اعتبارا من جهة
لا یقدح فی ایمان المحکمات وما هو لا بد له من وجود مطلق علی حکم المعذور
لمن تعذر باستیلاء حاله لا المتعصب تعصبا فانه الحد وتزندق ومن انه
ان الاختلاف فی المتکلمین فی کیفیة ربط الحادث بالقدیم بانه مشتر
بقیامه الحقیقی به او بقیامه المجازی لا فی القدیم کما هو باسمائه وصفاته
الا یبتنی کما فی الصفات فی کیف غیرتها وعینیتها بالذات وهل الایمان

فی التوحید بالقدیم لا مع کیفیة الربط فلا نزاع فی اعتقاد التوحید اجمالا
وهو مقصود فان اخطا فی تفصیل الحق بطلت صحته صواب الاجمالی مع الاخطا
بانه مع تشبیهم حقیقی من تشابهات نظریة لصوفی صافی حقیقی فی عروج
نظره الی موجودات قدیمة فهو معذور وان شاء الله تعالی مغفور ومن تشیع
وتعصب وتعقد به التحدد وتزندق بانکاره التحد وثبت قیامه المجازی بالقدیم
نعوذ بالله تعالی منه وتحقق الدعوی لقیامه المجازی بالقدیم لوجود المسلوبات
حینئذ کما فی تنبیه الذی فی ذکر کیفیة سلوک الذی فی معرفة الخفی المعروف
الله سبحانه هم فایاک وخطوات المتعصبین والکافرین ش متعلق بایاک
تشیر الی انتزاع تبعیضهم ظل مسلوبات ثابتة علیها من موجودات حادثة
تضمنا ش تمییز من مصدر خبر محذوف ای ثابت متعلق به من ظل هم
بها الظرفیة ش حال من الکافر الی تضمناهم عن موجودات قدیمة لقیامه
عنها فالوجود مشترکة بها اسما وهی متشابه فتأتعدد ولتعدد له
وعایدیة وتحدید له من هذه ش المسلوبات هم فالخذلان ش الکذ
مصطلح الشرع الشریف هم ثابت ش بخذلان الکافرین عن
موجودات قدیمة هم والخذلان متعلق بالفعل والمخذول مفعول تشبیها

لا متقدم عن ش اذ ہو غیر معقول ھم ولا متاخر عن ش اذ ہو قبلہا عند منع ھم

ولا معہ ش اذ ہو فی ثابتین ولا احتیاج منہما فانی لا الحق ان یراد

متعاقب ھم فقد احتجب عن الموجودات لتستر بالمسببات قال سبحانہ کلا

انہم عن ربہم یومئذ لمحجوبون فما ش یقصد المستقیم ھم یصل وصل الی اصلہ تضمنہ

لکونہ بالتضمن علے الالتزام فان تغیر فقد حق قولہ تعالی یمحو اللہ ما یشاء

ویثبت وعندہ ام الکتاب ۵ وہو یصل الی اصلہ فقد حق قولہ صلعم کل شیء

یرجع الی اصلہ و قد حق قولہ صلعم کل میسر لما خلق لہ و قد حق قولہ صلعم

من عرف نفسہ ش من حیث حدوثہا وتعلیلہا من ربہ ظل باضافتہ

تعلیلیۃ فی نفسہ ھم فقد عرف ربہ ش من حیث قدمہ باضافتہ معا

بین رب ومربوبہ ھم فاقرب الموجود ربہ فیما ش من الموجود ھم

ربہ قبلہ ش من جہتہ عدمہ السابق ھم ومعہ وقربہ ومحیطہ ش من جہتہ

وجودہم ھم وبعدہ ش من جہتہ عدمہ اللاحق ھم مرتبط ذات ربہ بہما

توسعا واختصاصا ش ای توسع العلم بہما من القبلیۃ والمعیۃ والقربیۃ

والاحاطۃ والبعدیۃ معا واختصاصہ باحدی منہن او توسع ال

بالقبلیۃ والمعیۃ والقربیۃ والاحاطۃ والبعدیۃ معا واختصاصہ باحد

منهن هم فلا تجمع القبلية بالمعية والبعدية بين المتنافيات هم الا المعية
بالقرب والاحاطة بين لعدم المنافيات هم فعلم غيره تعالى بشئ اى الرب
هم حتى لا يعلم غيره لغيره والقصد يتبع العلم فالايمان الكفر والشرك
متفرع من العبادت فالايمان المشروع بالنبي من جهة ذات
قديمة والكفر المشروع بانكاره حجة على حقيقتهما والشرك متفرع
بالكفر فقد حق قوله تعالى فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك
بعبادة ربه احدا فالمعنى ان الرب خاص للافراد من والعمل الصالح
ما يصلح للرب ونسيان منهما لا ينبغي لان النسيان بعد تحقق العلم
لا ينبغي هم بل في الحال كامر تقديري فاذا سوية ونسيان في موجودة
حادثة من حادث اول فيهما منشأ انتزاع لغيره كله تضمنا والتزاما
منه فقد حق قوله تعالى قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا اعلم ان مقصود الياء
المضافة اليها محمد رسول الله تعالى صلعم بدلالة الاضافة في رحمته اليهم
وان لم يكن كذا فتجب اضافة الرحمة الى يا متى فقال الا ليكفر
يا عباد فاتقون وقل لعبادي الذين امنوا يقيموا الصلوة وينفقوا

مما رزقناهم الایه واعلم ان ربط خلق بین خالق ومخلوق لا یقتضی وجها
من عبودیته هی متابعته بل الربط محققها ثابتة وجه عبودیته هی متابعته ربط
طلبیة بین طفیل و ذی طفل محققها ربط خلق فان لم یکن الطفیل معدوم فغیر محکوم
فانظر ان بین محمد صلی الله تعالی علیه واله وسلم بین غیره الله تعالی وغیره صلعم
من غیره صلعم فضلی بنا بر ربط طلبیه محمد صلعم عبد الله تعالی وغیره صلعم عبد الله تعالی
وایضا عبد محمد صلعم والله تعالی اعلم بالصواب فالعباد عام من التضمن
والالتزام فی الخلق مطلقا ثم تخصیص بالذین اسرفوا علی انفسهم انسانا
کما قال سبحانه ان الانسان لفی خسر ثم بلا تقنطوا من رحمة الله مومنا
کما قال سبحانه یعذب من یشاء ویغفر لمن یشاء ثم بان الله یغفر الذنوب
جمیعا ولیا قال سبحانه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
فالحکم علی تفاوت التخصیص مع تفاوت التضمن والالتزام تفرع تفاخر
یغفر الذنوب جمیعا بمقابلة ما من وجه فی اسراف الذی لا یغفر من مشرک
وکفر هم وخلافه عطف علی تعارض والضمیر الی یغفر الذنوب
جمیعا هم بمقابلة ما من وجه فی اسراف الذی یغفر اولا علی مشیته تعالی
من مومن مذنب مع وجود الایمان هم فالمومنین بها من الضمیر الی الا یغفر

والی ما یغفر او لا علی مشیتہ تعالی هم قولہ تعالی ان اللہ لا یغفر ان یشرک
بہ ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ای من غیر توبۃ والا یغفر بها الشرک
وغیرہ وجواب السائل هل یغفر اللہ قتل سید الشهداء حمزۃ رض بالایمان
متضمن فی تخصیص بلا تقنطوا من رحمۃ اللہ یمکن ان یقال فی جواب
السائل یغفر بمعنی اسم صفۃ مش ای غافر هم وجمیعا تمییز من الذنوب لا
تاکید ای ان اللہ تعالی غافر الذنوب من کل صنف علی قرینۃ السوال دون
الشرک والکفر ومنشاء فی مسلوبات موجادث اول منها منشاء انتزاع
لغیرہ کالہ تضمنا ولابد من اول فی کل واحد من المراکز ولا یجب قولی
اذا لا بد للخلق من اول منفصل او ان یکون من موجودات ومسلوبات فان کان
المخلوق کلہ اولا دفعۃ ولیس تقدم وتاخر فی بعض فکان المشبہ من
الصانع لکل واحد من اول فلزم ان یساوی کل مصنوع فی کل وصف
وکان وجود مسلوبات فیهم فی خارج ممنوع لعدم منشاء تشبہ فی صانعہ
وهو خلاف بداهۃ او کان ثبوت متقدم لشبہ للمسلوبات فی الصانع وهو
خلاف حقیقۃ فاعلم ان الصانع یحتاج فی انتزاع ثان الی اول انتزاعا
وارادتہ وعلمہ بها معا فتاخر رتبی لغیر اول فی ارادتہ وعلمہ فی الوجوب صفات

لے وجہ احتیاج الانتزاع ھ لاثبانی وان لم تکلیف ش ای ان
لم یکن الاحتیاج الی اول الثانی فثبان ذاتہ اول فلکل واحد اول ہذا ابطال للاول
خلاف عقل و بداہۃ فتکلیف یکن ھ ابطال اول احد و ہو ظل من اول واحد قدیم
وانتزاع ش ای من جہۃ الاتحاد ھ ثان ش یوجد ھ باول حادث
لا من اول قدیم لان المسلوبات بمقابلۃ قدیم بمقابلۃ اول حادث
مشتبۃ علیہا منہ ش من جہۃ التغایر ھ ثم ممکنۃ فی محلہا ش ای فی محل
امکانہا ھ فتمیز اثباتہا ش المصدر مجہول الضمیر الی مسلوبات ھ منہ
فی علم واجب تعالی فاعلم ان اول الذی فی موجودات حادثۃ ہو محمد صلعم
رسولنا من اللہ الرحمن الرحیم ونعتصم فی معرفۃ الرسول بحسناتہ الذاتیۃ
ش ای ہو لیس للعرض ھ بالاصالۃ ش ای لیست بتبع ھ فحقیقۃ
نفسہا مسلوب عنہ فہو دلیل منطبق فی جملۃ مرکزیتہ علی حقیقۃ الرسالۃ
منشا تعینہ فی القدم موجوداتہ علی موجودات القدیم ومسلوباتہ علی
مسلوبات القدیم فہو علی عمومہ لا الہ الا اللہ فی رسول اللہ دلیل منفصلۃ
ش خبر مع المتعلق المقدم والموخر ھ لیس للکذب الا الجہل فہم کلا منا
ہو فہم کان باثبات التکذیب علی ما ادعاہ دلیل فنقول لابد للجہل من مصداق اول

ممن عش ای من اول هم فلا دلیل بیده حقا ویکذب بالکذب حتی لا
الا دعوی الاول فقوله صلعم اول ما خلق الله نوری وظهوره صلعم فی عالم
الشهود فی الآخر علی ترتیب ضروری من آدم علیه السلام ومنشاء تعینه
بتعین الفعل موموثر الآثار حادثة الی محمد صلعم ومنشاء تعینه تعین الذات وللکل
علی الترتیب الضروری وجوداً منه صلعم الی آدم علیه السلام فیمتنع نظیره مطلقا
ای خارجا فظاهر وذهنا فلان کل ما هو ذهنی تحصیل من مصداق خارجی و
الخارج ممتنع فکیف فی الذهن فیحقق کقوله تعالی لیس کمثله شیء الایة اعلم انما
فصاحة القرآن المجید اعجازیة ثابتة وزیادة الکاف تمنعها فباطلة کما
هو المشهور ای فصاحة القرآن المجید اعجازیة وزیادة الکاف والزیا
تمنع الفصاحة هم فان تدبرت فی الآیة فیظهر لک انما مثل مثل یعنی نظیراً
بمظهریة سبحانه وهو محمد صلعم ممتنع ذاتاً بل یتخصص مانع فله سبحانه مثل
ای مخصوص له سبحانه او ملازم له سبحانه هم بالاولویة الا مثل استثنا
من ممتنع هم وصفا به لا لفظ المثل المضاف علی جامعیته وصف المضاف
الیه وشبیه من موجودات قدیمة واعلم ان المعرفة والایمان والاخلاص
والخلوص بالله تعالی متوقف علی محمد صلعم کدلالة منه صلعم الیه سبحانه

سبحانه سمیع لقول القائلین و بصیر بحقیقة القلوب فی التصدیق و النفاق
نعوذ بالله تعالی منه و نسئله التوفیق و قیل ان یمکن ظهور الذات مکرراً ثم و ثم
بعد فنائه زعماً فیمکن لنظیره صلعم نعم بل من ظهور الفعلیة ابتدائیة الی ظهور الذات انتهائیة تجلی
ضروری لا من الذات المجردة کما زعم لکنه ما اخبر به قرآن مجید و خبر صادق
و دینیاً سیما فکلامنا معهما لا بزعم مجرد فلا دلیل علیه فالتوقف علی ما قیل احداث
فی الدین علی الزعم المجرد و نعوذ بالله تعالی من شرور انفسنا و لا یجوز ظهور الانبیاء
من مرکز تعین الذات تحت الاول لعدم التعدد و التجزی فی مرتبة الذات
کما ظهر الانبیاء من مرکز تعین الصفات لوجود تعدد الصفات منشأ تمیز و لکن
یمکن ظهور الانبیاء من تعین الصفات علی بناء استجماع المرکز الاول الذاتی للصفات
بعد ظهور النبی من مرکز تعین الذات فتختلط المراکز و یبطل بناء الملل و الترتیب
المضروب و اعلم ان الدلالات النظریة فی البحث مضطربة علی اختلاف النظر
و لا یصل نظر کل ناظر الی حقیقة ثابتة فالکفار باستماع نصی اولی کما قال
الله تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین ثبوتاً قرینة بدلالة لفظ النبیین مستغرقا
لا معهود و اذا لا تثبت النبوة بعده نقلاً و لا عقلاً فخالفا النقل و الحقیقة
المذکورة الا زعماً مجرداً محدثاً فی الدین فتثبت مستغرقاً بالدلیل و بجمیع

الکثرت و بوجہ اضرای انکان معہود انکان کلاً لہو مستغرق او بعضاً
فلا یسبیل علیہ حصراً حقا و محلاً و اذ اخذ اللہ میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمۃ
ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن بہ ولتنصرنہ ط فنظم الآیۃ الکریمۃ تقتضی
خاتم النبوۃ ارفع الرتبۃ سش ستم تفسیر فی ذکر کیفیۃ اخذ میثاق از انبیاء
باثبات عظمت و فضل حضرت نبی الانبیاء بہ تعبیر ش علیہ وعلیہم الصلوۃ والسلام
صم و کما عن جابر رضی اللہ تعالی عنہ ان النبی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم
قال انا قائد المرسلین ولا فخر وانا خاتم النبیین ولا فخر وانا اول شافع و مشفع
ولا فخر رواہ الدارمی وقال صلعم فضلت علی الانبیاء بست الی ان قال ختم
بی النبیون رواہ مسلم فی کتاب المساجد وفی المشکوۃ عن جبیر بن مطعم قال سمعت
النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی ان یقول انا العاقب والعاقب الذی لیس بعدہ
نبی متفق علیہ وعن ثوبان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی ان قال
وانا خاتم النبیین لا نبی بعدی فانہ صلعم خاتم النبیین ثبتہ و بذا علی اجماع
اہل سنت و جماعت رضی اللہ تعالی عنہم قال التفتازانی فی المقاصد قد دلت
النصوص و انعقد الاجماع علی انہ خاتم النبیین لا نبی بعدہ وانہ افضل الانبیاء
انتہی و لما علم ان نبوتہ صلعم باخذ انتزاع غیرہ تضمناً والتزاماً بیحجد ل

المثال والجسم كما لبعض الاولياء كرامة من الله تعالى فللانبياء بالاولوية
معجزة فالانبياء في حدوث التشخص الزائد فلا باس في القول الذي يجب اليه ابن
عباس رضي الله تعالى عنهما في تحت تفسير الآية الكريمة الله الذي خلق سبع سموات
ومن الارض مثلهن الآية سبع ارضين ش في معنى مثلهن هم في كل ارض نبي
كنبيكم ومن ش كان هم آدم كآدمكم ونوح كنوحكم وابراهيم كابراهيمكم وعيسى كعيساكم
كما رواه الحاكم في مستدركه ورواه غيره بطرق مختلفة وقال ابن عباس رض
لو حدثتكم بتفسير هذه الآية لكفرتم وكفركم تكذيبكم بها انتهى وينبغي ان يكون
سمي بكم منكم لانه من اولي عزم فهذا المتمثل تمثل مثالي وجسمي ظهر كمال
التوسع للمتمثل فلا المتمثل به مستقل في المماثلة بل هو قائم بالمتمثل
حدث منه وينبغي ظهور المثال والجسم على ما تحت مركزيتهم باولي عزميتهم
متكلفا وضع او غير متكلف لتعلقهم وجوبا والحسنة المهدية من الانبياء اولي عزم
متسلطة ما تحت مركزيته ومن سواها من الانبياء من مركزها في السموات لقضايا
ش عطف على في كل ارض هم وان لم نفهم وقوله رض على ما كشفت عليه
ش كما يشير اليه قوله رض ولو حدثتكم الخ فلو كان تفسيرا على [illegible]
صلى الله تعالى عليه وسلم لوجب عليه اظهاره هم فظني فلا يحكم نحوا [illegible]

وفی القول حجۃ اخری ایضا فاعلم ان التشبیہ یصدق فی بعض الوجوہ الذی یقصد ولا
فی کل وجوہ من ثم فالمشبہ لا یشبہ بالمشبہ بہ فی کل وجوہ الا وجہ یقصد فی ... ولا یظہر
وجہ یقصد فی القول لا بالدلالۃ الصریحۃ ولا بالدلالۃ القرینۃ فالتشبیہ مجہول علی فہم قائلہ
وفی الزمان جعل من ثم محمد قاسم النانوتوی ہم تکلم بوجود مستقل الممثلین
لاولی عزم وغیرہم واثبات المثل لمحمد نبی اللہ تعالی صلعم علی انہ خاتم الانبیاء
رتبۃ لا زمانا باستدلال الآیۃ الکریمۃ ولکن رسول اللہ وخاتم النبیین الآیۃ
والقول المذکور عن ابن عباس رض فجاز وجود نبی بعدہ صلعم واتبعہ قوم فانہ کفر
من علماء علامۃ من مکۃ المعظمۃ والہند ورد قولہ بدلائل شرعیۃ شکر اللہ تعالی
سعیہم وجزاہم خیر الجزاء فاعلم ان ضمیر جمع المونث فی مثلہن یرجع الی
السموات بوجہ التشبیہ طباق کما قال سبحانہ سبع سموات طباقا الآیۃ
لا وجہ آخر من اوصاف عرضیۃ کوجود النجوم وغیرہا فیہا کما بینہا بروایۃ
لخلقہا من حدید وغیرہ کما ورد فی الحدیث الشریف فاذا لا یصدق وجہ
التشبیہ صراحۃ نص ولا یثبت فی طباق الارضین خلقۃ مکلفۃ وغیر
مکلفۃ من صراحۃ قرآنیۃ الا غیر مکلفۃ من صراحۃ حدیثیۃ ومن ادعا
بالمثلیۃ بعد اثبات ختم المرتبۃ فلیقبل ذا الختم وصف بالنفی فالخاتم لا یشک

فی الصفة غیره واذا ثبت ختم الرتبة والکلام فی الظهور فی عالم الشهود
فعلی الترتیب الضروری فکیف لا یثبت زمانا وفی معنی خاتم النبیین بکسر التاء
او فتحها التحیر السابقة من اہل سنت وجماعة علی انه لا نبی بعده توقفا
بالاحادیث المشہورة واذا ادعا مثل اضافی ش ای جامعیة المثل بمثله
مجازا هم وافترق بمثل حقیقی وجز نفسه عمامش ای کیف هم الفیوض بمثل
حقیقی بزعمه وما فهم ان المماثلة باضافة لا بحقیقیة ای ش ای المماثلة
بحقیقة هم مستنعة فکیف التحرز والله تعالی اعلم بالصواب اللهم صل
وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جماله کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا

ذکر کیفیة تعظیم وادب ومحبة حضرت حبیب الرحمن صلعم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد وشفعه وعلی آله واصحابه
واتباعهم اجمعین تعظیم وادب وحق محبة بوصفهاش وصفت
المشت که نخواهد غیر محبوب را هم انحضرت صلعم بمعرفة صحیحه بنش
صلعم له حبه تعالی واجب است وتجا آوردنش از ارکان ایمان ولش

لیکن تا تواند بیجا آورده مستغفر باشد قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم ترجمه این پیغمبر بهتر است بهر مومن از نفوس ایشان بدلالة
الف ولام استغراق تواتفا با ولویة مطلقه ثابته در هر وجه مقصود
تفصیل معانی ولایت عامة الاختصاص صراحتا واقتضاء التزاما
ش چنانکه در تفسیر کریمه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله
هم الغالبون ۝ در ذکر کیفیة الرسالة والنبوت والولایة والاعجاز
والکرامة والاستدراج والاستعانة وما فیها مع مطالب اکثر مذکور است
هم این معنی متضمن دلیل است ای چون این نبی از ما اولی است
و از غیر ما بما اولی تر است تنبیه ازینجا روشن است که گفتند در امور
دنیویه مصلحة خود از رسول صلعم دانا تر بد العیاذ بالله تعالی شد
بدلیل حدیث شریف در صحیح مسلم در کتاب الفضائل باب وجوب
امتثال ما قال له شرعا دون ما ذکره صلی الله علیه وسلم من
معایش الدنیا علی الرای عن هشام عن عروة عن ابیه عن عائشة
وعن ثابت وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم مر بقوم یلقحون فقال
لو لم تفعلوا لصلح قال فخرج شیصا فمر بهم فقال ما لنخلکم قالوا

قلت کذا و کذا قال انتم اعلم بامر دنیاکم الحدیث پس آن بدل باشد
در وجهی بعد این ثبوت باید دانست در انتم اعلم بفضل علیه بعد تم کردن
عام است و حضرت صلی الله علیه وسلم که کثیر العلم در هر وجه از همه عالم
از آنکه تعلیم کرده شد علم اولین و آخرین و مالم یکن یعلم مر دانا تر است
بقرآن مجید آنکه نسبت بطب و یابس کرده ان و انحیاز یغی غیر شی در هر
مقابل ست و تفصیل نبی بغیر شی در هر وجه مقابل مشتق است ازین
درنه اعتقاد بهتر در هر وجهی از پیغمبر لازم تفصیل مقابل مستافی تفصیل
و انحیاز پیغمبر است پس حاصلش آنکه شما دانا ترید یکی از دیگری
در امر دنیا لاحق شما فضلا من جه چنانکه گفته شد نادان بکار خود
هشیار و مرخص نتوان شد در آن کم امر فرمود صلعم قال الله تعالی
ماکان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة
من امرهم حاصل مضمون آیت آنست که حضرت رحمة عالم صلعم قصد بالشان
نفرموده از آنکه در وقت خبا شدند از تفصیلات عقائد و تالیف فرموده
رحمة از آنکه سبت و مبعوث شده و تو از شد که دیده این حدیث
قبل نزول کریمه ماکان لمؤمن و لا مؤمنة الخ باشد و الله تعالی اعلم بالصواب

پس در حقوق خود ش صلعم غالب باشد از حقوق خود تان بجهد گر از
هر وجه از ینجاست هر قدر که در محبت اکمل ست در محبوبیت افضل است تا
او صلعم در هر وجه از همه محبوب تر نباشد حق محبت او صلعم مؤفی نتواند شد
فرمود صلعم والذی نفسی بیده لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه
من نفسه وماله وولده ووالده والناس اجمعین صحیح بخاری
از ینجاست که عرض داشت حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی
عنه حبب الی من الدنیا ثلث النظر الی وجه رسول الله صلی الله
علیه وسلم والنفقة علی رسول الله وان تکون ابنتی تحت امر رسول
الله وقوله تعالی ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه الایة ترجمه و نباید
که میل کنند بنفسهای خود یعنی حقوق نفس خود از نفس او صلعم
یعنی متجاوز از حق نفس او صلعم و بجمله مقاصد این کریمه سنا
اینجا همین است و منافع محبت با رسول مقبول صلعم از کریمه ذ
انهم لا یصیبهم ظماء ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطئون
موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل
صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین واضح وقوله تعالی

انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزروه
و توقروه و تسبحوه بکرة و اصیلا ترجمه تحقیق ما فرستادیم ترا گواه
و مژده دهنده بجنت و نعمت خدای منعم و بشفاعت خود و ترساننده
از عذاب دوزخ منتقم تنقیح آیه دانست مفعول ثانی حق ای ارسلنا
هم است که بیان مفعول شاهد و مبشر و نذیر که صفت مفعول
مخاطب است بحذفش متوقع عموم مفعول مفید عظمت و فضل مصطفی صلعم ا
در کیفیت این عموم الله تعالی دانا است و هر که دانشش بخشیده شود
داند باید دانست که لتؤمنوا متعلق ارسلنا است بسبب مفعول مخاطب است
پس بضرورت اقتضای لتؤمنوا متعلق به ارسلنا [illegible] مناسبت است
که از فصاحت و بلاغت بعید است از اینجاست که فرستادیم محمد را صلعم شاهد
و مبشر و نذیر بحال شما از بهر گرویدن شما بخدای یگانه و یکتا و برسول
او تعالی خاتم الانبیاء و قوت دادن شما مر او را صلعم چنانکه طاقت و [illegible]
شما و در حق الله تعالی هم حق رسول صلعم تعظیم او صلعم [illegible] بالا
و توقیر او اینجا رفع اشتباه است که شاید آنحضرت صلعم احتیاج [illegible]
[illegible] آنحضرت صلعم از احتیاج غیر خدای عز و جل مستغنی است

شعر

منت منه که خدمت سلطان همی کنم

منت بدار ازینکه بخدمت بداشتت

هم و بزرگ داشتن شمار او را صلعم بوقار رسالت و صفاتش او صلعم
در حق الله تعالی و هم حق نفس او و باید دانست رجوع ضمیر متصل
در تعزروه و توقروه بحضرت صلعم است بدلالت وقف مطلق والا وقف
مهمل پس وصل باشد و حال آنکه فصل واجب است و این ابتلا تعزروه
و توقروه غیر موقت است فرضا بنابر عدم توقیت لتؤمنوا آیا مستمرا
یعنی مصدر و مضارع معطوف علیه و باعث توقیر یعنی رسالت
و در عدم توقیت لتؤمنوا و توقیت تعزروه و توقروه حیثی بالخصوص
نتوان آورد و بجا نا وردن توقیر کفر است بلزوم استخفاف رسول صلعم
بوقار رسالت و صفاتش صلعم بخلاف تعزیر که لازم استخفاف نیست
و تائیدی بیّن بقوله تعالی است فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه
واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون پس لیکن آنانکه
گرویدند باو صلعم و قصد تعظیم نیست او و ادند او را صلعم در حق الله تعالی

وحق نفس او صلعم قطعا و پیروی کردند نوری را که فرود آورده شده
یعنی قران مجید با وصلعم من متعلق پیروی کردند م انقیاد اذ
سهمان حق الله تعالی و حق نفس او صلعم عموما همانانند فلاح یابندگان
+ باید دانست که قران مجید متبع نتواند شد مگر با وصلعم و مفید تمیز قطع
و انقیاد عطف است و رنه اهمال با سخاد اتبعوا و معه متعلق اتبعوا است
بتقرب معنوی اقتضای فعل مفعول ثانی را نه انزل چه صله علی او
را خواهند مع را والا تخصیص نزول محقق حکم نبوت لازم تقدم رتبی
با وصلعم بحکم نبوت معیت در تابعین و تبیع عوارض دون با فاست به
نتواند شد توضیح باید دانست نزول متقدم زمانی مقابل
نزول متاخر زمانی است پس نزول متقدم زمانی محقق حکم نبوت
نیست مگر نزول متاخر زمانی پس نزول متاخر زمانی نزول متقدم
رتبی است و نزول متاخر رتبی نیز پس نزول متقدم رتبی محقق حکم
نبوت است و نزول متاخر رتبی محقق استعداد نبوت پس این باید
دانست تابعین بی احتیاج یک دیگر در وجه نبوت در زمان معیت هستند
و تحقیق حکم نبوت با حتیاج نزول متقدم رتبی است و سخن درهمین است

ش نه در تحقیق استعداد نبوت که بجای خود بنا بر نزول تابعیت ا
و درینجا مقصود هم سبب معیت منزل تحقیق حکم نبوت نتواند شد مگر
تحقیق غیر اولوالعزمی و درینجا اولوالعزمی مراد است انتهی و آنجا که
سر انجام امر تفضیل موقوف اتباع رسول است اتباع کتاب بدون الرسول
صورت نه بندد و اتباع کتاب استقلالا مخالف کتاب است قال تعالی
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم الایه و عموم مفهوم لیس اشراک
درضمن اتباع رسول الله تعالی صلعم متیسر اجتماع کل کمالات مستجمع
ست با فایده فضیل او ست ش ای رسول الله تعالی المعشوق
صلعم هم در لطیفه تلمیح دوام از معه بقول قائل به تعلق از نزول
شیر دوام نزول است و آن باطل متعلق اتحاد شیر دوام
تبع است و آن مشتمل تقریر لیکن تلمیح دوام از معیت ندارد
ش چه معیت در تابعین مقتضی دوام ثبوت معیت هم تکلیف
ش اشارت دوام هم ازینجا پیدا است که صحت ایمان تابعین تلازم
با نقیاد اوامر و نواهی و مرضیات و تبع او ست و فلاح مستلزم
بان و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی ا

و رسوله واتقوا الله ط ان الله سمیع علیم ۝ ترجمه ای آنانکه
ایمان گزیدند پیشی مکنید پیش خدای عز و جل و رسول او تعالی صلعم
در قول و فعل در مامورات و منهیات و بترسید خدای عز و جل التحقیق
الله تعالی شنوا و دانا است ✱ باید دانست لا تقدموا متعدی لمفعول
است مجرد نفس و هم ازینجاست که وقت ذکر خدای عز و جل و رسول
مقبول صلعم که از ضمیمه این آیه و در حکم مذکور است قول و فعل
نامناسب وقت نیارد بل بمقتضای معنی بین یدی الله و رسوله
بهیبت و محبت در گذشته باشد و این نهی بر سوم غیر موقت است چه
توان گفت و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط
اعمالکم و انتم لا تشعرون ۝ ترجمه ای کسانیکه بایمان گزیدند
نشاید می باید بلند مسازید آوازهای خود را بر آواز پیغمبر صلعم
و آواز بلند مکنید برای او صلعم بگفتن سخن مقاصد یا خطاب
مانند آواز بلند کردن بعض شما برای بعض بگفتن سخن مقاصد
یا خطاب که مختار در مساوات و مماثلت است یعنی سخن کم باد بت

تعظیم کنید و بصفت یا نبی الله یا رسول الله یا حبیب الله خطاب کنید
برای آنکه باطل میشود اعمال شما بسبب بی ادبی شما و نمیدانید. باید دانست
در قول الف ولام عهدیست یا استغراق دلیل از ثبوت متقدم برای
نهی از تشبیه به و مقوله بحذف مضاف و وجه تشبیه جهر بالقول است
المقول است و لفظ بعضکم لبعض صفت یعنی مساوات و مماثلت است
و حبط عمل بلزوم کفر به ترک تعظیم قول دال فرضیه تحرز از منهی عنه
پس بعد نزولش چه پیش آید نعوذ بالله تعالی منه پس تنبیه از اینجا
روشن است گفتند که تعظیم آنحضرت صلعم مثل تعظیم برادر کلان است
و دلیلی آوردند از حدیث شریف پس آن باول باشد در وجهی
این ثبوت چیست که بعد نزول این کریمه کسی خطاب باسم [محمد]
و کنیت ابوالقاسم میکرد حضرت عباس رض با وجود قرابت خطاب
بصفت یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله میکرد پس چه جای
که گفتند و باید دانست که اخوت حقیقی با آنحضرت صلعم باطل است
مگر مجازی که مشیر معنی مماثلت و مساوات است پس آن باول باشد
بوجهی وارد معارض شود بر نهی لا تجهروا الخ را هم بدانکه بعد نزول که

لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی که موقت است در مسجد نبی صلعم
میشود منع رفع صوت باتفاق صحابه رض است بنا بر قرب نبی صلعم
همانا که نبی صلعم زنده و دانا و شنوا است در قبر مبارک هرگاه با وجود
فرضیه موقت عمل بر معنی غیر موقت کردند در غیر موقت که نفس فرضیه
همچنان بود چنانچه باید و این غیر وقت تا تاکید می آرد بر اتفاق صحابه رض
و در شان اهل ادب پیغمبر آید قوله تعالی ان الذین یغضون
اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی ط
لهم مغفرة واجر عظیم ترجمه تحقیق کسانیکه پست میکنند آوازهای
خود را نزد پیغمبر خدای تعالی صلعم یعنی سخن نرم با دب میگویند
این گروه آنند که آزموده است الله تعالی ای خالص کرده است دلها
شان را برای تقوی و برای ایشان آمرزش گناهان است و مزد
لازم العظمت در تقابل عمل یا غیر شان از ینجا است که بجا آوردن
ادب از تقوی است سبب آمرزش گناهان غیر مترتب تحقیق شده
بدانکه بنا بر اثبات معنی عند رسول الله میشود غض صوت در مسجد
نبی صلعم باتفاق صحابه رض است همانا که حضرت نبی صلعم زنده

و داناد شنو است در قبر مبارک و از ینجا اداب زیارت قبر نبی
صلعم با و اهبکه سزاوار جناب برکت تاب صلعم بجیات این عالم بود چند سست
اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحبه و ترضاه وشفعه فینا

ذکر کیفیته وجوب خسران دارین از ایذای
حضرت حبیب الرحمن صلعم باد یکر منافع

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه وعلی آله وصحبه
واتباعه اجمعین بدانکه ایذای حضرت حبیب الرحمن صلی الله علیه
وسلم موجب خسران دارین است قال الله تعالی ان الذین
یوذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعدلهم عذابا مهینا
ترجمه تحقیق کسانیکه میرنجانند الله تعالی و رسول او تعالی را صلعم
دور افکند الله تعالی ایشانرا از رحمة خود در دنیا و آخرت و مقرر کرده
برای شان عذاب خوارکننده و این دوری و عذاب بر قدر
ایذا تواند شد نه مطلق پس ای دوری و عذاب مطلق
هم چه بعض آن کفر باشد و بعض آن کریمه والذین یوذون المومنین

والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا ۵ ترجمه
و آنانکه ایذا میرسانند مؤمنین و مؤمنات را بآنچه عمل نکرده اند پس
بتحقیق برداشتند بهتان و گناه جدا کننده از نیک ۵ باید دانست ذات
الله سبحانه منزه است از تاذی بفعل پس لفظ تاذی سبحان بواسطه عمومه
سبحانه باتحاد مجازیست با و سبحانه بالعرض پس مربوط نشد
ای نسبت تاذی سبحان بالعرض هم باشد عموما پس تخصیص نمود
به تاذی رسول بعطف تفسیری فی العوارض یعنی تاذی تعظیما له
پس مربوط تخصیص شد هم صلعم بفارق عصمت پس فرمود تاذی
مؤمنین بنا بر فرق احکام اذیا یعنی لعنهم الله و اعد لهم وعیدا از اثما
مبینا تنبیها پس تاذی تحت مشیت تو الذین بخلاف دل بر لا الذین
حکم صیغه فاعل از ماضی در تحقق و عدم تحقق و در مقابله عصمت
از حفظ بعطف مذکور مستثنا فاش مربوط است به تاذی مؤمنین
یعنی بعطف تفسیری مستثنا فا که عطف بر جمله خواهد شد هم تخصیصا
للاولیا و تعمیما للغیر هم بفارق حفظ از معونت و لفظ مؤمنین
فارق است میان انبیا و اولیا علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام

بفارق این وجه است که از وجه ایمان برسالت نفس مبارک
خود بش نه بتوحید حق سبحانه و شامل است میان اولیا و غیرهم
بشمول عام رحمهم الله تعالی اجمعین از وجه مساوات ایمان بتوحید
و رسالت پس تنبیه این جمله معطوفه دلیل دعوی است و هم جواب
سوال مقدر بر وجه تخصیص رسول از تعمیم اشتراک در ایمان و
رد آنست که گفتند با رسول الله تعالی صلعم برابر اند در اخوت ایمانی
بدلیل حدیث شریف پس آن باول باشد بوجهی بعد ثبوت فارق
شعر نسبتی نیست بذات تو بنی آدم را ٭ بهتر از عالم و آدم تو چه عالی نسبی
همچنین شمول اولیا را الله تعالی بفارق ثابت هم پس انه لیغان
قلبی لقوله تعالی فلعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا
بهذا الحدیث اسفا ترجمه پس شاید که کشند بنفس خودی برحال
ایشان اگر نگرویدند باین حدیث یعنی قران مجید از روی اندوه و
لقوله تعالی ولنصبرن علی ما اذیتمونا ترجمه هر آئینه صبر کنیم
برانچه ایذا کردید ما را و آن ترک ادب است در حق الله تعالی
و ایذای است نفسی که معلوم عام است و آن ترک ادب است

در حق نفس این است درویش ای حق الله تعالی و حق نفس هم
مشترک اند بهر اختیار و ترک ادب پس آداب زیارت قبور که ترکش
مستلزم ایذای مقبور باشد نیز مرعی خواهد شد چنانکه از رسول الله تعالی
و غیرش صلعم نسبت بزائر و مزور در حد خود ها که بحالت حیات سزاوار
او بود ثابت است قولاً و فعلاً چنانکه در فتاوی عالمگیری است
کیفیة الزیارة کزیارة ذلک المیت فی حیاته من القرب والبعد
کذا فی خزانة الفتاوی و این اجمال است یعنی اجمال هر اختیار و ترک را
هم تفصیلی است مختلف فیه که این مختصر نشاید مگر اصلی میگویم ع
اگر عاقلی یک اشارت بس است * در حق الله تعالی اختیار استحباب
عبادتاً و عادتاً و در حق نفس آنچه بر خود نه پسندی بر دیگری مپسند
و طریقة تمایز موافق نفس این است که آنچه از دیگری نپسندی از
خود مپسند و این معنی گر محبت آدمی محبت خود ادبی است که صد ادب
می آموزد و بهترین آداب بجا آوردن امر است پس اطاعة امر رسول
صلعم در مرضات فرض است و مفید ادب و حذر از ایذاء و تحقیر
خود است لقوله تعالی ما کان لمومن لا مومنة اذا قضی الله

امر ان یکون لهم الخیرة من امرهم ط ومن یعص الله ورسوله فقد
ضل ضلالا مبینا ه ترجمه هرگز نیست مر مومن و مومنه را هرگاه که حکم
کرد الله تعالی ورسول مقبول او تعالی صلعم امری آنکه باشد مر ای
شان رخصت از امر شان و هر که نافرمانی کند الله تعالی ورسول مقبول
او تعالی را صلعم پس بتحقیق گمره شد گمرهی که دور کننده از نیکی است
بدبهره و عطف نسق حش عطف نسق آنست که صحیح باشد در آن تردید
هم لفظ رسول بر لفظ الله بدلالت شان نزول این کریمه و قد داک
بر تاکید تحقیق فعل از ماضی تشنیه از نیجا ردآنست که گفته شد در
مرخصات عادیه مخالفت امر رسول الله تعالی صلعم جایز است
و دلیلی آورده اند از حدیث شریف عن رافع بن خدیج قال قدم
نبی الله صلی الله علیه وسلم المدینة وهم یأبرون النخل فقال
ما تصنعون قالوا نصنعه قال لعلکم لو لم تفعلوا کان خیرا فترکوه
فنقصت قال فذکروا ذلک فقال انما انا بشر اذا امرتکم بشیء
من امر دینکم فخذوا به واذا امرتکم بشیء من رأیی فانما انا بشر رواه
مسلم کذا فی المشکوة پس ان باول باشد بوجهی بعد این ثبوت

امر ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله و رسوله ...

باید دانست که حضرت در خصائص قبل امر است نه بعد شغل آنکه
فرمود سبحانه ما کان لمومن ولا مومنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون
لهم الخیرة من امرهم ط و اذا امرتکم بشیء من رأیی فانما انا بشر و نفرمود
لا تاخذوه و مظنون است که حضرت رحمة عالم صلعم نشد با ایشان
نفرمود از آنکه واقف نباشند تفصیلا عقاید و تا کیف فرمود
رحمة از آنکه مبعوث شد و مبعوث نشد و تواند شد که در ورود این حدیث شرف
قبل نزول کریمه ما کان لمومن ولا مومنة الخ باشد و الله تعالی اعلم بالصواب
ثم اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی جمیع آله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا
و ترحمنا به

ذکر کیفیت تعظیم و محبت ملائکه و صحابه و تابعین و غیرهم علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام با دیگر منافع

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و اصحابه
و اتباعه اجمعین تعظیم و محبت ملائکه کلهم اجمعین خصوصا ملائکه کرام علی
نبینا و علیهم السلام بانچه باید و جب است و آن باعتقاد عصمت ایشان است

لقوله تعالی لا یعصون الله ما امرهم ترجمه نافرمانی نمیکنند
الله تعالی را انچه حکم فرموده شان را و گفتن علیه السلام برای
مخصوصان و رحمه الله تعالی برای دیگران چنانچه معروف است
و حذر از خطاب و اجتناب ناسزا لقوله تعالی من کان عدوا لله و
ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین ترجمه هرکه
دشمن شد برای الله تعالی و فرشتگان او و پیغمبران او و جبریل و
میکال علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام پس تحقیق الله تعالی دشمن
است مرکافران را و از اینجاست که دشمنی با ملائکه و پیغمبران کفر است
و تعظیم صحابه و اهل بیت که همه از اصحاب هستند لوجه الرسول
صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین و آن باعتقاد محفوظیت و
فضل ایشان است به برکت و حرمت صحبت حضرت فضل المرسلین
صلعم و حفظ مراتب فضل ایشان و محبت به نسبت دائره ایشان
بحضرت صلعم و اتصاف بصفات آن مظهر صفات الله الجلیل الاکبر صفا
لقوله علیه السلام من احبهم فبحبی احبهم و نگفتن رضی الله تعالی عنه
وقت ذکر اسم شریف شان لقوله تعالی السابقون

الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم ورضوا عنه الآیه واستثنا بعض ازین بشارت جلیه
نتوان کرد باید دانست بعد صحت صحابیت و زیادت دعای خیر و
بشارات از قرآن مجید و حدیث شریف بی استثنا بعض تفسیر مختلف
متفحصین احوال مشاجرات تصحیح عقیده که از اصل قرآن مجید
و حدیث شریف است نه از غیرش و خللی ندارد قال الله تعالی
قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی ط ترجمه
بگو ای حبیب من این راه من که می بینید این است که میخوانم سوی
خدای معبود واحد بر حجت یا بینش باطن هستم من و هر که پیروی کرد
مرا هم یعنی این خواندنم و پیروی کردن پیروان از بر حجت یا بینش
باطن است که از خدای تعالی است نه از نادانستی و خود رائی *
و قال تعالی الف بین قلوبهم ترجمه تالیف بخشید میان
دلهای شان * ازینجاست که تجویز کینه و عناد میان شان
نتوان شد * و قال تعالی یوم لا یخزی الله النبی و الذین
امنوا معه ترجمه روزیکه نه رسوا کند الله تعالی این نبی را

وانانکه گزویده اند با او صلعم یعنی بانکه برسر حق هستند وبعظمتش

صلعم و قال تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء

علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله

و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ترجمه محمد پیغمبر خدای

عزوجل است وانانکه با او هستند سخت ترند بر کفار ای در غلبه

بهر وجه و مهربانند با همدگر می بینی ایشانرا بسیار راکع و ساجد

ظاهرا و باطنا میخواهند فضل از خدای عزوجل و خوشنودی

علامت شان در روهای شانست از اثر ادای سجده های

مقبول * از اینجاست هرکه اصحاب را رضی الله تعالی عنهم

مهربان همدگر و جویای فضل خدای عزوجل در اعمال نداند

منکر صفت رحماء بینهم و یبتغون فضلا من الله و رضوانا است

پس حکم منکر نزد علماء حق است * ذلک مثلهم فی التوریة

ح صلے ومثلهم فی الانجیل ثم کزرع اخرج شطئه فازره

فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار

ط ترجمه اینکه مذکور شد مثل ایشان در توریة هست ومثل

ایشان در انجیل مثل کشتی است که بر آورد فرخهٔ خود را پس
قوت داد او را پس سخت قوی شد پس ایستاد بر ساق خود ای بقوت
بالغه خود که شاد میکند آن زرع از حسن بالی و عرض خود زراع را
و این تمثیل در انجیل از بهر آنست تا بخشم آرد آن مثل به سبب ایشان
ای محمد رسول الله و الذین معه کفار را که اشارت تخصیصی ای الله سبحانه به یهود
و نصاری است و تعمیم لغیرشان نیز باید دانست درین مثل زرع
عبارت است از محمد رسول الله تعالی صلعم و شطئه از صحابه و آزره
از تربیت ظاهری و باطنی ایشان و استغلظ از رسیدن ایشان
بحد رسیدن و استوی علی سوقه از صحت اجتهاد و زراع از خدا
مدبر الامر چنانکه فرمود ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون ٥ گفتند
از اینجا است که احتیاط درینست که زراع خود حق سبحانه را
نباید گفت و حال آنکه لفظ جمع بعض زراع هم در تشبیه جواز
کرده الحاصل این آیه مبین دی پروردگار هیچ تاب کفار
بزرگی اختیار مرضیات حق تعالی بذات خود صلعم و لوازم
رضی است بسر شاد میشود سبحانه بلاحظه کمال ظهور شگفتگی

مقصود آن احرف در مقابله اضداد به و عد الله الذین امنوا
و عملوا الصلحات منهم مغفرة و اجرا عظیما ترجمه وعده کرد خدا
تعالی کسانی را که گرویدند بخدای عزوجل و رسول مقبول او تعالی
صلعم و عمل شایسته کردند یعنی حسن سرانجام مامور که از اینها
یعنی صحابه بعض تبین است از کسانیکه گرویدند ستارتجه
کنا ها نزا درتحت مشیته و نزد لازم العظمة است لفظ
منهم دلالت میکند تخصیص صحابه درین امت الی تعیمی مومنین
صالحین پس منع جواز نباشد غیر مخصوص و لفظ مغفرت مطلق است
از تقیید توبه موعود مغفرت پس این وعده در غیر متوب داخل
تحت مشیته باشد بعین تفاوت ره از کجا است تا بکجا
و لفظ اجرا عظیما به جزای لازم العظمة اعمال حسنه جان نثار
با مر رسول الله تعالی صلعم لوجه الله تعالی در مقابل عمل خود
و غیر خود و عن عمر بن الخطاب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
و سلم یقول سالت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی
الله الی یا محمد ان اصحابک عندی بمنزلة النجوم فی السما بعضها

امور من بعض ولكل نور فمن اخذ بشيء مما هم عليه من اختلافهم فهو
عندي على هدى قال وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحابي
كالنجوم فبايهم اقتديتم اهتديتم رواه رزين في المشكوة ترجمه
پیغمبر صلعم پرسیدم از پروردگار خود از اختلاف اصحاب
خود بعد خود پس حق فرمود الله تعالى خاطب من اى محمد تحقيق
اصحاب تو نزد من همچنان بمنزله اند که نجوم در آسمان بعض ایشان
قوی تر است از بعض لیکن هر یک نور است پس هر که اختیار
کرد چیزی را از آنچه که ایشان بر آنند از اختلاف با خود ها
پس آن نزد من بر هدایت است و از اینجا صحت اجتهاد ایشان عمل بنیت
و اصحاب من مانند ستارگانند پس هر که از ایشان پیروی کند
راه یافته بود و در تشبیه بنجوم توسع بسیار است شناخت
تواند دریافت و از اینجا اقتدای مقتدی ثابت و قال
الله الله في اصحابي الله الله في اصحابي لا تتخذوهم غرضا من
بعدي فمن احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم فببغضي ابغضهم ومن اذاهم
فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله ومن اذى الله فيوشك

ان یأخذه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
فی المشکوة ترجمه لفظ مبارک اند مفعول تبرسید یا مفعول
می ستایم یا استعجابی و تکرار لفظ مبارک تاکیدیست حاصل آنکه
تبرسید خدای را عزوجل یا می ستایم خدای را عزوجل یا تعجب است
در حال اصحاب من مگر نگیرید ایشان را نشانه تیر ای تیر بلا
از پس من پس هرکه محبت کرد با ایشان پس بمحبت من محبت کرد
با ایشان هرکه کینه آورد با ایشان پس بکینه من کینه آورد
با ایشان و هرکه ایذا کرد ایشان را پس بتحقیق ایذا کرد مرا
و هرکه ایذا کرد مرا پس بتحقیق ایذا کرد خدای را عزوجل
و هرکه ایذا کرد خدای را عزوجل پس نزدیک است اینکه بگیرد
خدای عزوجل او را به آنکه اصل اخذ ممنوع المجازات است
پس موکد باشد بمقتضای اصل ش ای نگذرد از مواخذه
هم از اینجاست که مستحب باده نزد پس بثبوت و صحبت
استحسین سلامت احوال دنیوی و اخروی ایشان و منع ما است
وسط عشره مستحق بر امر اخذه و خسارت بر قدر تفاوت مراتب

بغض و بغض الیہ است تا آنکہ بیم زبان ایمان است مطلقاً و ورود
نہی در سطاعنہ و نزول مدہ مغفرت بوقوع مابالمطاعنہ و مابہ المغفرت
شاجرین عنہما ش است از ورود نہی و عدہ مغفرۃ ہم مستفادش نگردد
و نتواند شد کہ ظن ہمہ خلاف حقیقت باشد پس اجتناب از آن باید قال سبحانہ
یا ایہا الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ترجمہ
ای گروندگان بپرہیزید بسیاری را کہ از گمان است تحقیق کہ بعض
گمان گناہ است و بمقابلہ ثبوت فضائل کہ از قرآن مجید و حدیث
شریف است در صورت تحقق حق بجانبی بجانبی دیگر مبنی از خطای
اجتہادی کہ موعود یک ثواب است مظنون نتواند شد پس ای
بیخبر بکدام سوداے نافرجامی ہش تنبیہ از ینجا رد و تحذیر است
از انکہ در مشاجرات حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا
و حضرت معاویہ رضی اللہ تعالی عنہ با حضرت علی کرم اللہ تعالی
وجہہ بہ تفصیص مختلف مقصصیر در تقابل حدیث شریف
و قرآن مجید اعتقاد خلاف اہل سنت و جماعت گزینند العیاذ باللہ
تعالی منہم و افضل ایشان حضرت ابوبکر صدیق خلیفہ اول است

پس حضرت عمر فاروق خلیفہ ثانی پس حضرت عثمان ذی النورین
خلیفہ ثالث پس حضرت علی مرتضی خلیفہ رابع رضی اللہ تعالی عنہم
بنا بر اجماع بر تفضیل مذکور و ترتیب خلافت از روی اتباع نصوص
پس ان اجماع قرن بسبب قرن تا این بحث طویل منتهی میشود بر اجماع
پس ہر کہ خواہد رجوع کند بکتب مطولہ متقدمہ مفصلہ اہل سنت و جماعت
رضی اللہ تعالی عنہم اللہ تعالی می برد براہ راست ہر کرا میخواہد
و تعظیم و محبت تابعین و تبع تابعین لقولہ علیہ السلام عن عمر
قال قال صلی اللہ علیہ وسلم اکرموا اصحابی فانہم خیارکم ثم الذین
یلونہم ثم الذین یلونہم فی المشکوۃ و علماء ربانی کہ در صفت ایشان
کریمہ و موعبۃ لی الصالحین ورد ملازمت ایشان کریمہ الذین
امنوا و کانوا یتقون ۵ است بلاواسطہ نسبت دارند و صفات متضمنی
با رسول اللہ تعالی صلعم و تعظیم و محبت منتسبین و علماء مجازی گو
صفت این علماء کقولہ سبحانہ انما یخشی اللہ من عبادہ
العلماء ۵ نباشد لاکن تعظیم ایشان بعلم دین حق کہ دارند
واجب و سلطان عادل بلاواسطہ نسبت دارند تا حضرت صلعم

یا در مرتبه طریقه بکر آنچه از قطعیات نصوص است از اعتقادیات است
نه برای مخاصمت در تقابل و آنچه از ظنیات است مسلمان را آن
گنجایش دارد نه مخاصمت در تقابل مدا آنکه تفضیل عند الله تعالی
مقصود است و آن مجهول مگر آنچه از قطعیات قرآن است حکمش مذکور شد
نه در کثرت اعمال چه بسا است بسیار کنند و کم برآرند بسبب نقصان نیت
یا برای بسبب صحت و عدم توسع نیت و بسا است که کم کنند و بسیار
برآرند بسبب صحت و توسع نیت و این از فضل رب ذو الفضل العظیم
است و زیادت ثواب بر محمول و مجهول است پس تنبیه
ازینجا ردا نیست که سفلته و تفاضل انبیا و اصحاب و اولیا علی نبینا
و علیهم الصلوة و السلام شعار خویش ساخته‌اند اللهم صل و سلم
علی محمد نبی الرحمة و علی جمیع آله کما تحب و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا

ذکر کیفیت ایمان والدین مکرمین
صلی الله تعالی علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه علی آله و صحبه

و اتباعه اجمعین بستنها درین محل تامل درآو بشوق مفصل بسوی
دیگر بیا بدانکه با روایات متعارضه و متخالفه کلام مطول مستبعد فیه در نفی
ایمان والدین المکرمین صلعم است تا رفع تعارض و تخالف شود و مفسده
عظیم مترتب بحکم است اللهم انا نسئلک الحق حاصل قضیه متنازعه موقوف
بر اصلی چند است قضیه متنازعه حدیث قال رسول الله تعالی
صلعم ان القبر الذی رایتمونی اناجی قبر آمنة بنت وهب وانی
استاذنت ربی فی زیارتها فاذن لی فاستاذنته فی الاستغفار
فلم یاذن لی فیه ونزل ما کان للنبی والذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین
الایه فاخذنی ما یاخذ الولد للوالدة من الرقة فذلک الذی ابکانی
و این روایه جامع مطالب و دیگر روایات در جانب نفی ایمان حسب
دعوی مخالفین است و امام المحدثین بخاری رحمه الله تعالی
نزول این کریمه در منع استغفار نسبت بابی طالب روایه فرموده
که اقرب بقبول است بدلالة الفاظ والذین آمنوا زیرا که وقت استغفار
حضرت صلعم برای ابو طالب از صحابه رضی الله تعالی عنهم
نیز قصد استغفار برای سلف مشرکین شان نکرده است درین

نزول آیه مانع شرکت ابوی المکرمین صلعم قرار شده مسئلهٔ حافظ
و نفیه متنازعه بالصد که مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و در عدم
تسلیم روایه امام المحدثین مع تعارض یکدیگر واقع نشود از مفهوم اقتضا
ایمان از اذن زیارت مثل جواب از اذن زیارت مستفید لیکن حکم
نهی لا تقم علی قبره مستفاد نشده که پدری مومن هم و جواب حدیث ابیه
فاخذنی ما یاخذ المولد للوالدة اسم مربوط فلم یاذن لی فیه خواهد شد
شش تنبیه اختیار کرده شد در تنفیه متنازعه استدلال از قرآن
مجید و حدیث شریف متواتر در جانب اثبات ایمان آنحضرت در
شمت سه آیه نماند هم کریمه لقد جاءکم رسول من انفسکم الآیه
جواب قرءت فی حدیث انا انفسکم نسبا و صهرا و حسبا لیس فی آبائی
من لدن آدم سفاح کلها نکاح * کریمه الذی یراک حین تقوم
و تقلبک فی الساجدین ۞ تحقیق آنکه فقط ترا در نماز وقت
قیام است بدون توجه عالم شهود و نگاه میداشته گردیدن تو
در ساجدان است از ساجدین ساجدین عالم روح یعنی آبا
درین مراد بری او تقدم یعنی جواب نسبت یعنی روح یعنی نگاه داشته

و قیام معنی بودن امی موجود شدن سن تفصیل و استدلال
بدعا در ذکر کیفیت تفسیر کریمہ الذی یریک الخ توان دریافت هم
حدیث انی نقلت من صلب آدم الی خیر الارض ثم و ثم الی ان
ولدت بدانکه خیر الارض پرہیزکارانند کما قال سبحانه ان اکرمکم
عند الله اتقکم الآیہ آزینجا است کہ ابوت آزر مسلم الکفر ممنوع
المغفرت نسبت بحضرت ابراہیم علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام
حقیقتا صحیح نباید شود ورنہ بدعوی حضرت سید الصادقین
صلعم متضاد باشد پس تاویل کرده شود بمجاز هم مگر مجازا
و ہو المحقق و المشہور میش گویند که پدر حضرت ابراہیم علیہ الصلوۃ
و السلام تارخ است هم نیز دعای حضرت ابراہیم علی نبینا و
علیہ الصلوۃ و السلام ربنا اغفر لی و لوالدی بی تاویل دور
از حقیقت یعنی والدت نسبت بحضرت آدم مستوجب المرحمۃ و
حضرت حوا متحقق المغفرت علی نبینا و علیہما الصلوۃ و السلام
و از ممنوع المغفرت شش دوری تاویل از حقیقت بحقیقت یعنی
والدین و استیجاب رحمۃ نسبت بحضرت آدم و تحقق مغفرت

بحضرت حوا یض و منع مغفرت نسبتہ ازو واضح است هم نسبتہ
بوالدین حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام بدلالۃ سوق
کلام که در دعای خیر سلف و خلف بست نزاند شد هیچو دعای
حضرت نوح علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام رب اغفرلی و
لوالدی پس ازین کریمہ ایمان والدین حضرت نوح علی نبینا
وعلیہ الصلوۃ والسلام ثابت هست پس از تشبیہ اشارت هست
بر خیریت سلف تا والدین حضرت نوح هم و نیز استغفار
و تبری از حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام نسبتہ
به تنها از منسوب بابوت مجازی است کما فی قولہ سبحانہ
قال رب اغفرلابی الایہ و تبرء منہ الایہ نه نسبتہ بوالدین زیرا
جای آنست که بگویند و نیز لفظ ابوین عام است بحقیقة و مجاز
بخلاف والدین که مخصوص هست بحقیقة چنانکه مستعمل هست
در محاورہ مشہورہ کقولہ تعالی قالوا نعبد الهک والہ آبائک
الایہ و کما اخرج ابویکم من الجنة الایہ و البتہ بمعنی مجاز
رجوع بمعنی مصدر حقیقی دائر میان فاعل و مفعول نمیکند

فیکون التاویل المذکور یا رب ترحم و درخصوصیت این مرد و کریمہ ربنا
اغفرلی ولوالدی و رب اغفرلی ولوالدی و حدیث شریف انا
انفسکم و انی تقلبت من صلب آدم و کریمہ الذی یراک حین تقوم
حدیث سئل رسول اللہ تعالی صلعم عن ابویہ فقال ما سألتہما ربی
فیعطینی فیہما وانی لقائم یومئذ المقام المحمود و این حدیث سوال
کردن حضرت صلعم نفع ابویہ المکرمین را صلعم مشعر بنجیہ درا
اتم معطلا ای ناصبین یا ثابت و یعطینی بحذف مفعول ثانی
بعطف مشیر تبع مشترک با یہ العطابت حدیث ان
النبی صلی اللہ علیہ وسلم نزل الحجون حزینا فقام بہ ما شاء اللہ
ثم رجع مسرورا قال سألت ربی فاحیی لی امی فامنت بی
ثم ردہا حدیث فروی عن بعض الصحابۃ ان عبد اللہ
بن عبد المطلب و آمنۃ بنت وہب والدی رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اسلما لان اللہ احیاہما لہ فامنا بہ این حدیث ہا ست جواب
دیگر روایات در جانب اثبات ایمان ابوان محمد
حضرت صلعم است افضل تقدم و دخل جنت

که تسلیم تصریح مرجح اگر تقدم دخول نار بتجویز شیخ الاسلام [illegible] [illegible]

منبت ایمان است تنبیه بعد ثبوت اتباع نبوی صلعم و آثار قولی

فعلی و حالی او علیه المکرمین صلعم چنانکه معروف و مشهور است اخبار

دخول نار تجویز لازم تواند شد بیش از دخول نار دلیلی بر لزوم

خلود و نفی ایمان نتواند شد فتم الکلام فی اثبات المرام تنبیه

نفی ثبوت عصیان امر رسل عذاب نمی شاید چنانچه حجت فرمود

سبحانه کریمه وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا اگر رسولی درین

عالم نرسد بضرورت در آخرت خواهد رسید از حضرت ابوهریره

رضی الله تعالی عنه مروی است فرمود صلی الله علیه وسلم

حدیث اذا کان یوم القیامة جمع الله اهل الفترة والمعتوه

والاصم والابکم والشیوخ الذین لم یدرکوا الاسلام ثم ارسل

الیهم رسولا ان ادخلوا النار فیقولون کیف ندخلها ولم یاتنا رسول

قال وایم الله لو دخلوها لکانت علیهم بردا وسلاما ثم یرسل الیهم

ان اطیعوا فیطیعه من کان یرید ان یطیعه قال ابوهریرة رضی الله

تعالی عنه فاقرؤا ان شئتم وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا

پس بنا بر تغییر مدرک امر مرسل موجب مذاہب و اعتبار حالت باید
نباشد بخلاف مدرک پس حدیث در احیاء والدین بحکم اعجاز و عدم
اعتبار حالت با نسخ اند شد حاصل تہ اقل مدت تا ایں زمان
فترت بیست و پنج سال است و حال آنکہ حضرت عبداللہ ہژدہ
سالہ و حضرت آمنہ بیست سالہ وفات فرمودند رضی اللہ تعالی
عنہما پس کجا است رفع عذر حالت فترت کہ و ایں تحقیق اصل اہل حق
است بدو اصل سابق حاصل در اوائل اسلام حضرت سید
انام علیہ الصلوۃ والسلام از استغفار مومن بمشرک ممنوع
بودند لما جاء فی الحدیث نفس المومنین متعلقۃ بدینہ حتی یقضی
پس نسخ استغفار دلالت قطعی بر کفر ندارد بل درینجا جانب
دیگر محتمل اختیار اقرب است و این حاصل جواب فاضل مسؤل
فاضل است حاصل بلاحظہ اصلین یقین تا حال خبر ندارد
بلکہ حضرت صلعم نسخ استغفار ما دل بوجہ من الوجوہ بر
کفر است واللہ تعالی اعلم بالحقیقۃ و بلاحظہ اصلین نا متعین
اقرب تا ملاقات اختیار نا قبل اطلاع حال اہل فترت است چنانکہ

در حال اطفال مشرکین فرموده بودند که با در و پدر خود شان
در آتش هستند و بعد نزول کریمه لا تزر وازرة وزر اخری فرمودند
در جنت هستند و اخبار ایمان بعض ازان بجمع منتفضا بعض احیاء
و الا ارتفاع تعارض تاویل تخالف نتوان شد و تعبیر یا ثبات
بالکفر حالت بقا تلقی نتوان شد حکم و صدر اختلاف روایات
باعتبار جانب ایمان چه جای اعتساف است و باعتبار جانب
کفر چه عدل و انصاف خود بفرمایند عدل محبت و ادب عظمت
حضرت حبیب الرحمن صلعم عین اعتساف و انصاف را خود
با این حکم فقه حنفیه میباشد قال فی الدر المختار لا یفتی بتکفیر
مسلم کان فی کفره خلاف ولو کان روایة ضعیفة ثم
و نیز عجب است که با وجود وقائع کثیره ارهاصات وقت
تشرف صلب حضرت عبد الله بطن حضرت آمنه رضی الله
تعالی عنها وقت ولادت و بعد ازان اخبار متناهیه انبیاء
سلف علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام و اخبار احبار یهود و رهبان نصاری
و کاهنان هنود بیان مولود خاتم النبیین مصطفی محمد و احمد صلی الله علیه

علیه و آله وسلم از صلب حضرت عبد الله رضی و بطن حضرت آمنه
رضی که پیش بیان وقایع ارهاصات و اخبارهم به حضرت عبد الله
رضی و حضرت آمنه رضی رو نمودند پیش چنانکه در کتب حدیث شریف
و رساله میلاد از ابن جوزی و سید جعفر برزنجی و غیرها علمای متقدمین
و متأخرین مذکور است هم ایمان نیاوردند و خلقی بشنیدن
ایمان آوردند تو سخنی ترسند از ایذای حضرت حبیب الرحمن صلعم
قال الله تعالی ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا
والآخرة واعد لهم عذابا مهینا ه باآنکه در قصه حضرت سبیعه
بنت ابی لهب میخوانند که از ایذای اقربای ایذای خود مبارک فرموده
و ایذای خود مبارک را ایذای خدای تبارک شعر
ای سگ نفس فرو برده بجنون آل حافظ ز فکرت بگذر از غیرت قرآن خدا
اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحبه وترضاه وتشفعه فینا وترحمنا

ذکر کیفیت اثبات مجمع علیها اهل سنت و جماعت رضی

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه

واتباع هم اجمعین آثار مجمع علیہا اہل سنت وجماعت رضہ این آست
متخالف این متخاسم است تعظیم اللہ تعالی ومحبتہ وتعظیم الرسول صلعم
ومحبتہ وتعظیم الشیخین ومحبتہما وتعظیم الختنین ومحبتہما وتعظیم السبطین ومحبتہما
والمسح علی الخفین والصلوۃ علی الجنازتین والصلوۃ عقب الامامین
وحکم الایمان علی الاثنین ودخول الداریں الجنۃ والنار وهما موجودتان الآن
قال سبحانہ وجنۃ عرضہا کعرض السماء والارض اعدت للذین
امنوا باللہ ورسلہ الایہ وفیہ دلیل علی ان الجنۃ مخلوقۃ مدعن انوار
التنزیل ؂ وفی بدء الخلق من ابن حجر رحم عن ابی ہریرۃ رضہ قال
قلت یا رسول اللہ صلعم خلق الجنۃ قال من الماء قلت ما بناؤہا
قال لبنۃ من ذہب ولبنۃ من فضۃ الی اخر الحدیث وفی الصحیح
البخاری فی باب ماجاء فی صفۃ الجنۃ وانہا مخلوقۃ وقال
سبحانہ فاتقوا النار التی وقودہا الناس والحجارۃ اعدت
للکافرین ۰ قولہ اعدت للکافرین دلیل علی ان النار مخلوقۃ معدۃ
لہم الآن مدعن انوار التنزیل ؂ وفی الصحیح البخاری فی
باب صفۃ النار وانہا مخلوقۃ ففی الجنۃ تنعیم للمومنین بما موجودہا

لقوله تعالی جنتان ذواتا افنان فیهما عینان تجریان فیهما من کل
فاکهة زوجان جزاء العمل بالتجرد العمل الذی یشتمل لو کان کذا
ایضا کما هو ثبت والکروتیة بالعین لقوله صلعم سیماء المؤمنون هم فی
الجنة باعین ... لقوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة والفاء فیها علی ثبت التشخص لقوله تعالی اولئک اصحاب الجنة
هم فیها خالدون وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین وانتم
فیها خالدون ولیجزی الله احسن ما کانوا یعملون ولفظ وجوه یومئذ
ناضرة والی ربها ناظرة واولئک وهم وانتم دال است بر
تشخص حاصل مشار الیه ولفظ فیها بر ظرفیت ولفظ خالدون بر
دوام بقاء تشخص حاصل ظرف ومظروف ولفظ ما تشتهیه الانفس
بر خواست اختیاری نفوس متعارہ جاهم از جنت ولفظ ناظرة و
تلذ الاعین بر رویت چشم سر لازم تشخص لفظ احسن ما کانوا یعملون
بر عدم لزوم تشکل عمل تکلیف لزوم تشکل اعمال منجا بہا الذی
ثبت فعلی هو خاص اضطراری محدود والعمل منفی مادونه
وارتفاع اعتبار تشخص الحاصل مستقد من اتبع توحید افلاطون

و آن جزاء العمل و بقاء التشخص الحاصل ثابتان بنص قطعی محکم فی اثباتها
تعذیب بما هو منها لقوله تعالی اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما ۝
جزاء العمل لا بمجرد العمل الذی تشکل و لو کان کذا ایضا کما ثبوت
و البقاء فیها علی حیث التشخص الکائن لقوله تعالی اولئک اصحاب ا
لنار هم فیها خالدون ۝ و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک قال
انکم ماکثون ۝ همچنان بقاء تشخص حاصل مشار الیه از لفظ اصحاب و
و هم و نادوا و علینا و انکم و از لفظ فیها خالدون و ماکثون
دوام بقاء ظرف و مظروف واضح و اگر بر تفصیل شود اعتبار
تشخص چنانکه گفتند چه فرق در رویت و حجاب ثابت ا
فرمود سبحانه کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ۝ و فضل الانبیاء
علی الاولیاء و صلوة التراویح فی لیالی رمضان المبارک
عشرین رکعات و جز در تقابل بدعات مبتدعین اثار
اهل سنت و جماعت محصور به نهج گفته شد نتوانند شد اللهم
صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی جمیع آله کما تحبه و ترضاه
و شفع فینا و ارحمنا ۝

ذکر کیفیت تعظیم و محبت شعائر الله تعالی
و شعائر الرسول صلعم و غیره صلعم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و صحابه
و اتباعه اجمعین تعظیم و محبت قبلتین کما قال سبحانه فی بیوت اذن
الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه الایه و ما یتعلق بهما و کتب منزله بانچه
شاید و تعظیم و محبت دین الله و آن انصرام بالاستطاعت حرمتش
در دل است علی تفاوت احوالش مربوط است تعظیم و محبت
حالا هم فرض است یا واجب یا سنت ش آنچه معطوف علیه
معطوف خبر مبتدا است یعنی تعظیم و محبت هم و تعظیم مسجد بما تعلق به
من حقه لقوله تعالی من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب
الایه و من یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه الایه و نهی از سوء
ادب است لقوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تحلوا شعائر الله الایه
و از فروع تعظیم و محبت شعائر تعظیم و محبت آثار انبیاء و اولیاء و تبرک

باروایت صلی الله تعالی علی نبینا و علیهم چنانکه بستن حضرت یعقوب
پیراهن حضرت ابراهیم را تبرکا و حفظا بر بازوی حضرت یوسف علی
نبینا و علیهم الصلوة والسلام در تفاسیر قران یافته ش و در تفسیر
کبیر است مرویست که هرگاه حضرت ابراهیم عم برهنه در آتش
انداخته شد حضرت جبرئیل عم پوشانیدش قمیصی از حریر جنت
و آن بتفصیل تحضرت یعقوب عم رسید حضرت یعقوب عم در حرز
ساخته نهاده بگردن حضرت یوسف عم آویخت هم و تعظیم آثار
رسول الله تعالی صلعم و تبرک بان فی المشکوة عن اسماء بنت
ابی بکر اخرجت جبة طیالسیة الی ان قالت کان النبی صلی الله علیه
وسلم یلبسها ونحن نغسلها للمرضی نستشفی بها رواه مسلم و
تعظیم آثار صحابه و آثار اولیاء و تبرک بآن بملاحظه احوال
اصحاب و اولیاء خود ظاهر است ش چنانکه داشتن حضرت
خالد رض موی سر مبارک حضرت سید عالم صلعم در کلاه خود ش
و مظفر و منصور شدن ببرکت آن و همچنین ثابت است داشتن
آثار پیران طریقت و تبرک بآن تا اینندم در سلاسل طریقه موجود

و محمود است که بملاحظه کتب سیر صحابه و اولیا رضی الله عنهم
هم و قصه تابوت سکینه به تعظیم و تبرک بشعائر دلیلی اشهر لقوله تعالی
و قال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم
و بقیة مما ترک آل موسی و آل هارون تحمله الملائکة ان فی ذلک
لآیة لکم ان کنتم مومنین و از آن است تعظیم و محبت مدینه منوره شرفها
الله تعالی شرفا و تعظیما لقوله علیه السلام المدینة خیر من مکة و لقوله
علیه السلام اللهم انک اخرجتنی من احب البقاع الی فاسکنی
فی احب البقاع الیک * و بسیار است اخبار فضائل مدینه
منوره لیکن اختصار کردیم بحسب مدعا و اختلاف فرمودند
بعض علما بتفضیل مکه معظمه عظمها الله تعالی تعظیما بدلیل آنکه
قال صلعم و الله انک لخیر ارض الله و احب ارض الله و لولا انی
اخرجت منک لما خرجت و در صدد این فضل مدینة الرسول صلعم جزئی
من حدیث است نکلیسی نیست نزاعی در فضل همدیگر بر فع تعارض
بین فضل مکه معظمه در حد ذات و فضل مدینه منوره در حد
ادکرمها الله تعالی بکرسیاد و تفاضل همدیگر بفضل کلی در مقابله

افضلیت مدینه

میکند در باب آنچه درست نیست این تعارض فی الاثبات طرفی
از طرفین هم و اینکه گفته مظهر محل نور حجابی مسجود الیه محمد رسول الله
تعالی است و حقیقه آن تعین ذاتی باعتبار فعالیه مسدیره المربیه
است کما مر شرح بیان صفت تعین ذاتی هم علة وجود باجود صلعم کما مر
بیان صفت وجود باجود صلعم هم سید و مواد عالم است و از مراتب
الهیات مشاهد مسجودیه المسجود له محمد رسول الله تعالی است
صلعم شرح این است مربوط است از علة وجود باجود صلعم
معطوف علیه و از مراتب الهیات معطوف هم اگرچه حقیقه
نور محمد صلعم که سید بر تعین اوست صلعم اعلی و افضل است
از حقیقه نور حجابی بسبب سیدیتش برای حقائق الهیات
ولیکن آن نور حجابی از منسوبات الله تعالی است بقیاس
حقیقتش بالله تعالی و این نور حجابی از مخلوقات الله تعالی
است بقیاس مجازیتش بالله تعالی و کلام در نفس وجود
این هر دو است نه در حقیقه این هر دو و استحاله ذات مبارکه
صلعم با نور حجابی کلی اولی است پس جزئی آن باشد

و فضل نور حجابی کعبه معظمه بکلیت الٰہی است مثل فضل کلی برا
است باحاطه جزئی و این تبیین حقیقه جواب سوال مقدرست
که ازین عبارت میتوان یافت هم واجب البقاع بودن
مکه معظمه بخاطر عاطر حضرت محبوب رب العالمین بوجه نور
حجابی بالمقصود و مسجود است و واجب البقاع بودن مدینه
مکرمه بجناب رب العالمین بوجه وجود باجود صلعم بسبب
شرف المکان بشرف المکین متحقق و فارق فی الفضل بین است
و در فضل مدینه مکرمه بر مکه معظمه تا دلیل فضل جزئی تواند شد
بخلاف فضل مکه معظمه بوصف خیر ارض الله و احب ارض الله
که جزئی نتواند شد و بقطع نظر ازین فضل مقصود بالاثبات
اگر فضلی دیگر باشد غیر مقصود است و البته زمینیکه مشرف
باشد بجسد طیب صلعم اشرف جمله روی زمین و آسمانست
سوای زمینیکه محل نور حجابی است و عرش عظیم که محل
نور مسجود است اگر سببی بمطالب اختلاف دعوی شان
و دلیل آن چنانکه اختیار فرمودند و این دلیل در مند

ازینجا باید دریابد و دریابیم و همچنین است تعظیم و تحیت دیگر آثار آن سرور

صلعم بخلاف الحقائق تحت لفتة المختصر شعر

بر سینه که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

تا آنکه اگر بشنود که اثری از دست صلعم گو محقق نباشد

تعظیم و تحیت لازم است چه نفی آن ثابت نتوان شد و همچنین است

عادت سلف ما و الاسود ادب در تعظیم و تحیت ظاهر است

در حال امام مالک رحمه الله تعالی مذکور است در مدینه منوره که

عمارت قدیم مسجد را دست تمام می بوسید بنظر آنکه شاید آن

رسول خدا حبیب کبریا صلعم وقتی دستی بآن رسانیده

باشد ازینجا ظاهر است که برای تعظیم آثار صحت سند را

درکار نیست صرف احتمال کافی باشد هم و از حضرت

علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه روایت کرده اند فرمود

صلعم من زار قبری بعد موتی فکانما زارنی فی حیاتی

و من لم یزر قبری فقد جفانی + ازین حدیث ظاهر شد

شرف بالانتساب حضور مدینه منوره که موقوف علیه است

بزیارت مرقد مبارک صلعم و عذر از جفای خاص است پس

یعنی عدم حضور مدینه منوره و عدم تشرف بزیارت بابرکت حضرت

صلعم موکد است و این جفاسے عدم حضور مشترک بحسب تفاوت

درجات خود بمقابله شد انف حضوریست پس محکوم باشد بهر مرتبه

مستجمعه قال سبحانه عزیز علیه ما عنتم الا علی معنی القرابتین از

تشبیه مراتب بحکم قبر و اداب استنباط سیتوانکرد پس تنبیه از ینجا

ر دانست که گذشته شد تعظیم آثار و تبرک بآن شرک است و تعظیمها

نازیبا نیز العیاذ بالله تعالی منه ثم اللهم صل و سلم علی محمد نبی

الرحمة و علی آله کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت صحت اشتراک وصفی یا اسمی بالله سبحانه

در وجهی از وجوه باضافة الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه علی آله و

اصحابه و اتباعه اجمعین حسبلوق بدانکه اشتراک وصفی یا اسمی

بالله سبحانه در وجهی از وجوه باضافة الله بازه مجوز و

اللہ من فضلہ و رسولہ انا الی اللہ راغبون ۰ و اذ تقول للذی
انعم اللہ علیہ و انعمت علیہ الآیہ در اشتراک وصفی رضا سہ واللہ
و رسولہ احق ان یرضوہ ان کانوا مؤمنین ۰ در اشتراک وصفی
اغنا سہ و فضل وما نقموا الا ان اغناہم اللہ و رسولہ من فضلہ ج
در اشتراک وصفی با نتساب قل الانفال للہ والرسول ج
در اشتراک وصفی کفایت یا ایہا النبی حسبک اللہ ومن اتبعک
من المؤمنین ۰ در اشتراک وصفی تولیت و امداد و اعانت فان
اللہ ہو مولٰہ وجبریل وصالح المؤمنین ج والملائکۃ بعد ذالک
ظہیر ۰ ہو الذی ایدک بنصرہ وبالمؤمنین الآیہ در اشتراک
وصفی مقتضا سہ امر و عصیان نا امر ما کان لمؤمن ولا مؤمنۃ اذا
قضی اللہ و رسولہ امرا ان یکون لہم الخیرۃ من امرہم ط ومن
یعص اللہ و رسولہ فقد ضل ضلالا مبینا ۰ بہر و عطف نسق
میان لفظ اللہ و رسولہ دلالت شان نزول آیت اشتراک
وصفی انبیا ثابت ہست بقاعدت مراتب فرضیہ و وجوب
و با حقیر نزدیک ہمین اشتراک مفروض ہست یا واجب

که واقع شود در عبادت لغیر معبود یا آنکه مشترک شود
در نسبتین پس اگر فرق نکرده شود و کیفیت نیت در نسبتین وقوع شرک
شود در نفس معبود و هم در نفس عبادت بمقابله ایمان زند چنانکه
عبادت ریا شود و منهم الریاء شرک و این شرک بمقابله ایمان نیست
بلکه مثل ایمان مشترک فی العلامة باختیار زنار و قشقه
وصلیب وغیره که علامت خاص لصاحب مذہب است
و این از امارات کفر است اگرچه باستهزا باشد بمقابله ایمان و
شرک فی الرسم باختیار مجوسیان نگین در حلقه آهنی بسته
وقت معاقدت پیمان بدست میزنند و در سنگ انگشتری کرده‌اند
شاید که رسم مجوسیان است حرام است نه شرک بمقابله ایمان و شرک
فی العادت باختیار عادت مخالف مذہب اعادیا و آن نیز
کرده است بمقابله عادت اہل اسلام بنیت مشابهت حرام و مشابهت
باین مشابهت تکفیر نکنند بنا بر مذہب اہل سنت وجماعت و اگر
تخصیص کرده شود فعل بنیت شرکی مفضل مهمل گردد مسئله
باید دانست سجده که از محض عبودیت خاص است اغیر حق تعالی را مشکل

شرک فی العبادت ہست فرمود سبحانہ ومن آیاتہ اللیل والنہار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا للہ الذی خلقہن ان کنتم ایاہ تعبدون ۝ از لفظ للہ الذی خلقہن ان کنتم ایاہ تعبدون ظاہر است کہ مقصود فی النہی سجدہ عبودیت برای غیر او تعالیٰ است تخصیص ایاہ تعبدون برہم تخصیص حق تعالیٰ است در ین شکل لا تجعل ہست در قصہ حق ان اشکروا للہ ان کنتم ایاہ تعبدون وان اشکر لی ولوالدیک واسجدوا لآدم وہم اسجدوا للہ الذی خلقہن ان کنتم ایاہ تعبدون ۝ در این جمیں کریمہ ہر تفرقہ نیست بلکہ میتوان گرفت سجدہ کہ از سر بندگی خاص نباشد شرک فی العبادت نیست چنانکہ فرمود سبحانہ اذ قال ربک للملائکۃ انی خالق بشرا من طین فاذا سویتہ ونفخت فیہ من روحی فقعوا لہ ساجدین ۝ فسجد الملائکۃ کلہم اجمعون الا ابلیس استکبر وکان من الکافرین ۝ قال یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من العالین ۝ وفرمود حکایۃ از یوسف وخروا لہ سجدا وقال یا ابت ہذا

از ... تعالی اعلم بحقیقة الحال و از اینجا است که حکم شرک فی
العبادة بر این سجده تحیه لحوق نکند پس حاکم در صورت عدم ثبوت
نسخ قیاس این است که مستکبار و انکار از این سجده با مستحق کند
و اگر فرق کرده شود به نیت تخصیص سجده این است که امر فرمود
اسجدوا لیشرکه و شرک آورد حضرت یعقوب علیه السلام و این تعارض
خواهد شد از نهی سجده عبودیة و عصمت نبی نه موافق و نه شرح از اینکه
شرک باتفاق جمله ملل منهی عنه است و اگر فرق کرده شود خود
ظاهر است که سجده عبودیة شرک است نه غیر او ولیکن بعد ثبوت
مطلق نسخ غیر سجده عبودیة از قران مجید چنانکه معمول علم اصول را
و قبض کبیره باشد و نه مباح باشد بقاعده علم اصول و از
کریمه و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا نسخ و نهی سجده
تحیت ثابت نمیشود بسبب وقوع اختلاف در تحقیق لفظ و معنی
مساجد چنانکه گفته شد که مساجد جمع مسجد باسم ظرف
بمعنی موضع سجده است و این آیه نازل شد تنبیها در منع مشارکت
با یهود و نصاری که عبادت میکنند حضرت عزیر و حضرت عیسی

سجدهٔ نبینا و علیهما الصلوٰة والسلام را بالوہیت در مواضع خود و
در منع مشابهت باشد که در بیت الحرام میگفتند لبیک لا شریک
لک الا شریک هو لک و گفته شد که نازل گردید برای کسانیکه
عرض کردند یا رسول الله صلعم در بین مسجد حضور نتوانیم بسبب دوری
فرمان رسید که همه مسجد برای خدا دانا و بنا است هر جا که بوده اید
عبادت باخلاص نمائید و گفته شد که نازل گشت درباب آنکه
تمام روی زمین مسجد است برای امت آنحضرت صلعم پس عبادت
باخلاص کنید و گفته شد که مراد از مواضع سجود سجده است
اسے سجده مخصوص برای خدای عزوجل است و گفته شده
که مساجد جمع مسجد بفتح جیم مصدر میمی بمعنی سجده است جناب بر
تنبیه بر خصوصیه اجناس سجده برای خدای عزوجل است
و درین دو صورت اخیره بقرینه فلا تدعوا مع الله احدا خصوصیه
سجده عبودیت مفهوم میشود نه سجده تحیه و اگر گرفته شود از مساجد
اجناس سجده این قول قطعی الثبوت نیست بسبب اختلاف
و قرینه مذکوره تا ناسخ بود مر سجده تحیه را و این اختلاف

اکرام ذی شیبۃ المسلم پس بعموم اکرام باخوت مجازی ہست آری
بمعنی سپاہی و اخوت حقیقی با حضرت سرور انبیا صلعم ثابت نیست
و مجازی منہی عنہ بلکہ کفر است لقولہ تعالی لا تجہروا لہ بالقول
کجہر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم الآیۃ و از لو کنت آمرا الخ نفی
آمریۃ مخصوصہ باین سجدہ بافادۂ استمرارش باقتضای ربط
باحدهم ثابت است نہ نفی سجدہ بلکہ ثبوت باستحسان این سجدہ
و اولویتش برای والدین و استاد دینی رسول اللہ صلعم
بمقابلہ زن شوہر است چہ ماموربہ نتواند شد مگر سجدہ تحیۃ و نہ
نفی آمریۃ عامہ مستمرہ چہ آنحضرت صلعم امر و ناہی است
عموما و استمرارش بدلالۃ عموم لفظ آمر و ربط باحدهم و
فی المواہب اللدنیۃ عن انس ابن مالک رض قال دخل رسول اللہ
صلعم حائطا للانصاری و معہ ابو بکر و عمر و رجل من الانصار و
فی الحائط غنم فسجدت لہ صلعم فقال ابو بکر یا رسول اللہ صلعم
نحن احق بالسجود لک من ہذہ الغنم فقال رسول اللہ صلعم
لا ینبغی لاحد ان یسجد لاحد الا للہ تعالی + باید دانست کہ بلفظ

سجده و الف و لام عهد ذهنی تواند شد یعنی سجده که عنقریب
آورده و آن غیر تعظیمی نتواند شد ازینجاست از صدیق اکبر
رضی الله تعالی عنه نحن احق بالسجود لک من البهائم و الف و
لام استغراق که مشتمل سجده عبودیت تواند شد و آن برای غیر الله
تعالی جائز نیست و لفظ ینبغی و لا ینبغی در محل جواز مستعمل ا
نه وجوب پس حاصل اینست که این سجده مثل که سخن در وی رفت
هم سزاوار نیست کسی را برای کسی لکن سزاوار است برای
الله جل شانه پس از نفی مثل در مستدرک سند هم و اثبات
مثل در مستدرک هم و در خصوصیات الانبیاء هست و اگر
تخصیص مثل چه جواز نافع تقصیر است هم و نیز باید دانست
که ان لسجد هم عام تواند شد که عموم سجده عبودیت را هم مشتمل
تواند شد و آن در تحت لا ینبغی نتواند شد که منفی به مثل
برای غیر الله تعالی هم و مثبت به مثل برای الله تعالی هم
بر وجوب است پس سخن در سجده جائز تواند شد که سجده تعظیمی
نه مثل سخن در سجده هم واجب که سجده عبودیه است پس آن

یا ثابت ست اعنی صدق رویاک وغیران هم ضعفا بعموم مفعول
نهی سجده ست متعلق بعموم هم مشروط ست یعنی تواند شد
که این نهی از سجده مشروط باشد پس حاصل چنین است که اگر هستی که
سجده کنی قبر مرا بمعرفة سوتیه عظمتم در حیات وممات سجده کنی تو و
هرکه عارف باشد و اگر نهی نکن تو و هرکه نباشد هم یا نهی مفید
اثبات ست ای تواند شد که نهی نفی مفید اثبات باشد پس حاصلش
چنین ست آنکه گفتی که سجده نکنم قبر را چنین مکن تو و هرکه باشد
که تفرقه است و عظمتم بحالت حیات وممات هم سجده نست
متعلق بعموم هم جزائش عامست بجمیع مخاطب هم درینجا
شرط و جزاست ای قیل بلی بمقابله لا وقیل افعلوا بمقابله لا تفعلوا
هم و توقفش ثابت ست ای صدق رویاک وغیر آن هم
تو ثابت است پس این منع مخصوص بعرض دیگر ست یعنی شرط
هم شد نیز ائش ضعیف معارض نشود مر عموم ثابت قوی را بلکه
از اشارت شرط و مفعول نهی در جانب نفی سجده قبر مبارک
هم ثابت ست پس برای حضرت اکرم و عظم صلعم در حالت حیات

بالاولویة ثابت وعن صهیب ان معاذا لما قدم من الیمن سجد للنبی
صلی الله علیه وسلم فقال یا معاذ ما هذا قال الیهود تسجد لعظمائها
وعلمائها ورایت النصاری تسجد لقسیسها وبطارقتها قلت ما هذا
قالوا تحیة الانبیاء فقال علیه السلام کذبوا علی انبیائهم کذا فی التفسیر
الکبیر ظاهر است که سجده حضرت معاذ رضی بقصد تحیه بوده و
سکوت حضرت صلعم بران و فرمود که دروغ گفتند بر
انبیای خود چه از کریمه ما کان لبشر الخ ظاهر است و حکم
شرک نفرمود ازانجا که آنحضرت صلعم مبعوث به اوتیت
بجوامع الکلم است این کلام بلاغت نظام که درین بحث
مذکور شد محکمه است بنا بر موافقت مفهوم کریمه ما کان لبشر
ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس
کونوا عبادا لی ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب
وبما کنتم تدرسون ه مع اشارت اباحت سجده تحیه دادن
علی تفاوت الدرجات بموافقت کریمه فقعوا له ساجدین
ه باید دانست که صورت تفرض باطل ثبوت دعو

مستحا لفین سہ فع تعارض با کریمہ و حدیث شریف نستکلتر
خواہد بود تم الکلام فی اثبات المرام ازین بعد سخن است در سجدہ
فقہا رح فرمودند کما فی فتاوی الہندیۃ من سجد السلطان
علی وجہ التحیۃ او قبّل الارض بین یدیہ لا یکفر ولکن یاثم لارتکابہ
الکبیرۃ ہو المختار رح قال ابو جعفر رح فان سجد السلطان بنیۃ
العبادۃ او لم تحضرہ النیۃ فقد کفر کذا فی جواہر الاخلاطی ولو قال
للمسلم اسجد للملک والا قتلناک قالوا ان امرہ بذلک للعبادۃ
فالافضل لہ ان لا یسجد کمن اکرہ علی ان یکفر وکان الصبر افضل
وان امرہ بالسجود للتحیۃ والتعظیم لا للعبادۃ فالافضل لہ ان
یسجد کذا فی فتاوی قاضی خان وتقبیل الارض بین یدی العلما
والزہاد فعل الجہال والفاعل والراضی آثمان کذا فی الغرائب
تجوز الخدمت لغیر اللہ تعالی بالقیام واخذ الیدین والانحناء
ولا یجوز السجود الا للہ تعالی کذا فی الغرائب باید دانست
مختار ہمین است کہ سجدہ تحیۃ کفر نیست فلا نزاع فیہ ولکن
کبیرہ بسیار اشتہار صحۃ وثبوت حسلی بر آنست و بر قول ابو جعفر رح

البتہ سجدہ بہ نیت عبادت کفر است نہ بہ نیت تحیۃ ورنہ معارض
شود امر مختار را ولیکن ہیچ بودن نیت مخالف انما الاعمال بالنیات است پس
دلیلی بر کفر بودنش می باید و فرضنا بوسیدن زمین پیش علما وزہاد
از افعال جہال است ولیکن بر گنہگاری فاعل و راضی دلیلی باید چہ
بسا است از افعال جہال کہ معصیت نباشد و استادن و خمیدن و
دست بر دست گرفتن کہ اینہم از ارکان عبادت است جائز است
باشد کہ بفارق بنیت باشد ورنہ بہ نیت عبادت کفر است
ولیکن بر استثنا سجدہ از جواز دلیلی باید آورد اکنون منکر
سجدہ تحیۃ را مجال تکفیر فاعلش نماندہ و جانب کبیرہ منظور شدہ
است تا دلیلی واجب التسلیم موافق اصول فقہ نیارد و نیافتن
مباحات در افعال صحابہ رضہ دلیلی بر حرمت نایافتہ نتواند شد
بلکہ بسا از مباحات بوقتی واجب الادا گردد و بسا واجب الترک
پس سخن در نفس امر است نہ در ادا و ترک و ہرچہ آوردہ شد
را اثبات کافی است حاصل اینہمہ کہ گفتہ شد این است کہ امر
بسجدہ تحیۃ نباید و نہ بر ساجد تکفیر و تفسیق از آنکہ امر و نہی

صریحی دران یافته نشد بل جواز بالاشارت یافته شد لیس مباح
باشد و نیز باید دانست که ابورافع قرظی و سید نجرانی گفتند
ای محمد میخواهید که بپرستیم شما را و اختیار سازیم شما را رب خود
پس فرمود معاذ الله آنکه بپرستم غیر خدای تعالی را و آنکه امر کنم بغیر
عبادت الله سبحانه پس مبعوث کرد مرا الله تعالی باین و نه امر فرمود
باین سبب نازل شد این کریمه ما کان لبشر الخ همچنین در تفسیر
کبیر مذکورست هم مفهوم شد که صحابه کرام وغیرهم رض سجده تحیة
اصلا نیاورده باشند تا نگویند که حضرت صلعم می پرستانند
خود را اگر اخفا کرد آن معلوم نیست و اگر در اسرار در آتی یابی است
که سجده تحیة در ضمن خود موصل بسجده عبادت الله تعالی است
مر عارف بالله تعالی را چنانکه سجده تحیة ملائکه جهای حضرت
آدم علیه السلام بنا بر مقصدی که از لما خلقت بیدی و نفخت فیه
من روحی و انی جاعل فی الارض خلیفة ظاهر است ش
موصل الی الله تعالی است هم و ابلیس لعین از خودی در
استکبار مانده محروم از معرفة وسعادت شد نعوذ بالله تعالی

حسن شعر و در الفتنا و سجده تحیه حضرت یعقوب برای حضرت
یوسف علی نبینا و علیهما الصلوٰة والسلام بنا بر مقصدیست که در
کریمه انما اشکو بثی و حزنی الی اللہ و اعلم من اللہ ما لا تعلمون ٥
ای مالی فی حب یوسف ہم مستتر است یعنی موصل الی اللہ
تعالی است ہم چنانکه در ضمن سجده طرف قبله سجده طرف
نور حجابی است و در ضمنش سجده برای اللہ سبحانه است و در
ضمن مسح و تقبیل حجر اسود و مصافحه و تقبیل ید اللہ تعالی
پس باید دانست اگر سجده تحیه موصل الی اللہ تعالی نباشد
اثم است چنانکه قیام لقوله صلعم لا تقوموا کما تقوم الاعاجم
یعظم بعضهم بعضا اش شرح این حدیث شریف در ذکر تحفه
زیارت القبور در ذکر قیام مرقوم است ہم و توان گفت که
قول فقہا صریح در حرمت سجده تحیه برین مراد باشد زین است که
با اعتقاد جوازش ترک عملش بوجه غیر که جواز سجده تحیه
ندانند و بر ساجد حکم کفر کنند یا گمان سجده عبودیت برده وا
نمودند تا بیز اختلاف اولی تر است کما ہو معمول العلماء و حکم

کفر و شرک بر عامل ہم کفر بر حاکم بسبب اختلاف مدعا و از
دانستہ از قول فقہا صریح یافتہ میشود شاید کہ برای حفظ نادان
باشد اکنون سخن است در کیفیت طواف قال سبحانہ ولیطوفوا
بالبیت العتیق و قال سبحانہ ان الصفا والمروۃ من شعائر اللہ
فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیہ ان یطوف بہما ومن تطوع
خیرا فان اللہ شاکر علیم الایہ اطوف بر وزن افتعل گرد
گردیدن بخاصیت باب تفعل تاکید فعل است و بہما شامل
مفعولیت است نہ مفعول فیہ یعنی بینہما بدلالت شمول باء بیت
العتیق مفعولیت نہ مفعول باید دانست لغۃ طواف در محل
خبر یعنی موضع شی ای گرد گردیدن ہم نتواند شد پس
این طواف اگر از تعبد اللہ تعالی است برای غیر اللہ تعالی شرک
فی العبادت است پس طواف بیت عتیق شی کہ غیر اللہ تعالی است
ہم ہم شرک فی العبادت است و حال اینکہ اللہ تعالی امر
بشرک نمیفرماید و اگر از تعبد اللہ تعالی نیست برای غیر اللہ
تعالی شرک فی العبادت نہ لیکن امر طواف عبث است

در حال آنکه الله تعالی امر بعبث منیفرماید پس باید دانست
اصل باء تعدیه برای حصول مفعول است مثل چنانکه
ذهب الله بنورهم هم و باء تخصیص برای تخصیص مفعولی از
مفعولین مثل چنانکه عطیت زیدا بدرهم هم پس
فعل متعدی بمفعولی بناء تعدیه و تخصیص اصلی
باء تعدیه و تخصیص را نخواهد ازین اصل است
که لغت علاوه مثل کرست متعدی بمفعولی است
هم باء تعدیه فعل و تخصیص مفعول را
نخواهد اصلا پس صله علی در یطوفون علیهم و صله باء در لیطوفوا
بالبیت العتیق معنی متفاوت دارد مدخول صله علی بصحة
مفعولیت مفعول غیرش نخواهد و صله باء بعد هم ضرورت
تعدیه فعل و تخصیص مفعول و عدم صحة تعیین مفعول مقتضی اخراج
مدخول از مفعولیة و مفعول غیرش بضرورت است پس
مفعول مقتضی بدلالة قرینة الله سبحانه است و صله باء مفید
معنی سبب ایقاع فعل بواسطه مدخول که شامل است

هم بقبول سعی مردمی تواند شد والله تعالی اعلم باید دانست شعائر

مراد است از چیزی که یکی دیده از مقصود کما قال سبحانه والبدن جعلناها لکم

من شعائر الله الآیه پس انبیاء الله تعالی و اولیاء الله تعالی خیر الشعائر اند

کما قال صلعم اذا رءوا ذکر الله الحدیث و قال سبحانه من یعظم شعائر الله

فانها من تقوی القلوب الآیه و قال سبحانه من یعظم حرمات الله

فهو خیر له عند ربه الآیه پس تعظیم ایشان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

خیر التقوی و خیر است پس تعظیم شعائر غیر الله تعالی برای غیر الله

تعالی است چنانچه تعظیم تابوت سکینه که می برد تعظیم الله سبحانه

به نیت ثانی وره نیش ای اگر بنا شد تعظیم غیر الله تعالی بنیت

تعظیم الله تعالی هم تعظیم غیر الله تعالی غیر تعظیم مخصوص الله تعالی

شرک نتواند شد باید دانست که بیت عتیق معطوف است بانکه

از شعائر الله تعالی است بغیر حجابی ربوبیة الله تعالی که در دست

و صفا و مروه معطوف است بانکه از شعائر الله تعالی است بقدم

حضرت هاجر رض که بر وی بوده و ظاهر است که شعائر الله تعالی

غیر الله تعالی هستند پس طواف غیر الله تعالی تعظیما برای

تعظیم الله تعالی از عبادت الله تعالی است مامور به باشد پس

طواف بیت عتیق با غیر مامور به هیچو طواف صفا و مروه از انجا که

جسد انبیاء الله تعالی و بعض اولیاء الله تعالی علی نبینا و علیهم الصلوٰة

والسلام که محل نسبت اصل قرب است نسبت به بیت الله تعالی اعلی

است اشرف اند از صفا و مروه است طواف آنها هیچو طواف بیت

عتیق است چرا طواف قبرشان که محل جسد شان است هیچو

طواف صفا و مروه قطعاً غیر اصل باید است بعد شرعی

بشی لزوم نفی بها در پیش نکند تا نفی صریحش نباشد ورنه قیاس

که از ادله اربعه اهل سنت و جماعت مجمع علیه است باطل باشد

ش و آن باطل نتواند شد باجماع هم پس اگر نهی صریح

در حسب التسلیم برین معنا آورده شود از ان گزیرست ورنه قیاس

جواز انحنین طواف بر شد و عتیه طواف بیت عتیق است چنانکه

جواز بوسه بر قبر ظاهر شد و عتیه بوسه حجر اسود است ش کما

فی الدر المنظم فی ذکر کیفیة زیارت القبور الخ قال الحافظ ابن حجر

استنبط بعضهم من مشروعیة تقبیل الحجر الاسود جواز تقبیل

کل من یستحق التعظیم من آدمی وغیره هم و از ینجاست که
بعض فقها این طواف را در آداب زیارت قبور نهاده اند چنانکه
در فتاوی منبع البرکات نقلا از مطالب المؤمنین آورده است
ویقوم عند وجه المیت ویضع یده الیمنی علی تربته ویقول اللهم
اغفر له فانه قد افتقر الیک وان کان قبر عبد صالح ینبغی ان
یطوف حوله ذلک ثلث مرات انتهی و از ینجاست که طواف
برای احیاء صالحین اولی بود فی الدر المنظم فی ذکر کیفیة
زیارة القبور الخ وبین الافراط والتفریط امور مشتبهات تعارض
فیها الادلة واختلف فیها الاقوال کالطواف حول القبر الشریف
وتقبیل ساحته الجلیلة ووضع الخد علیه ومس جدرانه والتمرغ
علی اعتابه ونحوها فالمشددون من العلماء حرموها او کرهوها
سدا للباب الذرائع لئلا تفضی الی المحرم والمخففون منهم اباحوا
اذا استحبوها تبرکا بجناب المعظم انتهی انظر الی اختلافهم فی البحث
ثم اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله
تحبه وترضاه وتشفعه فینا وترحمنا

وگفته جواز انتساب بغیر الله تعالی الوجه تعالی و تفصیل تخصیص محبوب و موهوب له و تخصیص ثانی و اصابت نفع کل بغیر عامل با دیگر بشارع

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستغفره و علی آله و اصحابه
و اتباعه اجمعین اما انتساب بغیره تعالی الوجه تعالی و تخصیص منتسب به
جایز است بدین منشا که این حیوان یا غیر حیوان برای فلان
است یا باید یا این نماز و روزه هدیه فلان است انتساب
و همچنین گفتن سبیل و صورت نشود آن بجهت انتساب و نذر مخصوص
بالله سبحانه شرک نیست و از شبیه به شرک و حرام نمی‌شود بقول سعد
بن عباده رضی الله عنه قال یا رسول الله ان ام سعد ماتت فای
الصدقة افضل قال الماء فحفر بیرا و قال هذه لام سعد رواه
ابوداود والنسائی کذا فی المشکوة آنجا است که آب
تمام باید ... و گفتن بهتر است در روی الطبرانی و دارقطنی

هم و نیز فضل تخصیص موہوب لہ و موہوب بہ از اینجا است
کہ ذبح میکرد صلعم گوسپند برای اصابت ثواب بحضرت خدیجہ
رضہ و بزنان احباء خدیجہ رضہ می بخشید اخرج البخاری و مسلم
و ترمذی عن عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا الی ان قالت ربما ذبح
الشاة ثم یقطعہا اعضاء ثم یبعثہا فی صدائق خدیجۃ الحدیث
چہ درین ورای ثواب رسد و بروح حضرت خدیجہ رضہ ہم
ملحوظ بود کہ در حالت حیات خود ہم بایشان می بخشید
و روزی نان باریک گندم از آتش سخت شدہ
بہ سفرہ حضرت سید عالم صلعم بود فرمودند برای خدیجہ
بخشند کہ او می پسندید و ایثار ذوی القربی مقدم و پسندیدہ تر
باستحقاق رحم دلیلی دیگر بر فضل تخصیص موہوب لہ است
قال سبحانہ آت ذا القربی حقہ والمسکین وابن السبیل الآیہ
تنبیہ از اینجا روا نیست کہ گفتہ شد تخصیص موہوب بہ و
موہوب لہ بدعت است ہم تعیین ایام فی سنۃ مستحب است
کما فی التفسیر الکبیر انہ صلعم کان یاتی قبور الشہداء راس

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللیلة الاولی عسیرة علی المیت
فتصدقوا له یعنی ان یواظب علی الصدقة للمیت سبعة ایام وقیل
اربعین فان المیت یشتوق الی بیته الحدیث باید دانست تصدق
عام است از دعی مخاطب و صدقه و متصدق له و زبان حال که
مخصوص میت و اربعین اولی است از سبعه و زیادت برین ممنوع نیست
که از تطوع است سخن نمی بینی که زیادت عبادت نافله بر فرض
موجب از تطوع است و قال سبحانه فمن تطوع خیرا فهو خیر له هم
از نجا است که چهل روز متصل تصدق کرده باشد از هر چه تواند
سخن از عبادت مالی و بدنی و روحی همانا که موافق کریمه و افعلوا
الخیر لعلکم تفلحون است هم و مواظبت ترک روزی از اربعین
نخواهد پس روز سوم و دهم و بستم و چهلم باز زیادت صدقه
نیز که در ضمن اربعین است و ششماهی و سالانه نیز که در ضمن
عموم تصدق است و نیست در ینها مگر زیادت صدقه و ثواب
مراد است و زیادت ممنوع نیست که در معنی تطوع خیر است
و درین تعیین حکمتی است که مقتضای من جاء بالحسنة فله عشر

اشتالہا چلہ دیگر حاصل میشود و نیز حلقی دیگر ہم باشد واللہ تعالی
اعلم ش در ریاض المقاصد است که در جامع الفقه از مجموع الروایات
است اما اگر کسی از ملک خود طعام میکند و خلق را می خوراند بی شبهه
حلال است زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بروح حمزه رضی الله
تعالی عنه سوم روز و دهم روز و بستم روز و چهلم روز و ششماهه
و سالانه طعام داده و صحابه نیز همچنین کرده اند هر که ازین منکر باشد
پس او از رسول الله صلی الله علیه وسلم و اجماع صحابه رضی الله
عنهم منکر باشد انتهی ازینجا است که سوم و غیره سنت است
هم و تخصیص صدقه برای اموات شب جمعه و عیدین و شب برات
ازینجا است که در جامع الروایات فارسی از دستور القضات
حدیثا عنه مسلم نقل کرده که ارواح مومنان می آیند در شب
جمعه پس ایستاده میشوند [illegible] خانه پس ندا میکنند هر یکی با واز
حزین یا اهلی و اولادی و اقربائی [illegible] چیزی بر ما [illegible]
ش فی دستور القضات من الفتاوی الحنفیة ان ارواح
المومنین یاتون فی کل لیلة الجمعة و یوم الجمعة فیقومون بفناء

لنفسہ وہم لغیرہ چہ بمیداتی کہ وقت ولادت باسعادت وکذا در حجۃ حضرت رحمۃ للعالمین مکرم ترین اوقات بکرامۃ کلی موجبہ ببیت وجود خیرات کلہا است وہمچنین وقت موصلت بحکم آنکہ فرمود صلعم حیاتی خیر لکم ومماتی خیر لکم ٭ والموت جسر لیوصل الحبیب الی الحبیب ٭ تبیین نسبۃ بخواص ستے از عموم ش ای منع عالم ہم یا نسبت بعوام منعی از خصوص ش ای منع مخصوص برائے عوام ہم درین تخصیص اگر پیش آرند فہو المقبول والا لا محذور سفے المراد ش در مجموع الروایات ہست اذا اراد ان تتخذ الولیمۃ تتخذ یا درکت یوم موتہ ویحتاط فی الساعۃ التی تفصل روحہ فیہا لان ارواح الاموات یاتون سفے کل عام فی ذالک الموضع فی تلک الساعۃ ینبغی ان تطعم الطعام ویشرب الشراب فی تلک الساعۃ فانہ بذلک یفرح روحہ وان فیہ تاثیرا بلیغا ہکذا فی خزانۃ الجلالی وجمع الجوامع عن جلال الدین السیوطی وقد ذکر بعض المتاخرین من المشائخ المغرب الیوم الذی وصلوا فیہ الی جناب العزت وحظائر القدس یرجے فیہ من الخیر والبرکۃ والکرامۃ والنور اتمہ

اکثر و او فر من سائر الایام و کذا فی سراج الهدایة لمولانا سید جلال
الدین البخاری فی حاشیة المظهری من هدیة الحرمین هم آیس سفر
برای حضور مجالس اعراس حضرات اولیاء الله تعالی بنا بر منافع
زیارت قبور و تبرک تاریخ رحلت و لقاء دیگر صلحا حسن خواهد شد
بجواز عموم وقت ثابت نیست منع وقت مخصوص مستلزم جواز وقت
مخصوص است فکیف المنع - و نهی فی قوله صلعم لا تشد و الرحال
الا الی ثلثة مساجد ترجمه نه بندید کجاوهای شتران بسوی سه مسجد
مسجد حرام و مسجد نبی صلعم و مسجد اقصی + سفید تاکید و تخصیص سفر دراز
به نیل ثواب مخصوص این سه باستثناء از نهی از مساجد غیر این سه
است زیرا که درین استثناء مفرغ دالالتی بر منقطع نیست اگر چه متصل
از نفس مستثنی از آنجا که سفر بضرورت حج و زیارت نبی صلعم
و تحصیل علم دین ظاهر و باطن جهاد و زیارت استاد و مرشد
طریقه و والدین که در عالم برزخ باشند و دیگر مصالح عادیه
به تفاوت مراتب ثابت و محمود است کما قال سبحانه السائحون
الآیة یفسرهم السیاحة بالخیر مثل تفسیر معنی سائحون را طیبنا

از مشوشات اختلاف از تفسیر کبیر توان یافت حصن حصین نهی
با استثنا منقطع سست نباید فیا رب بالمنوالا را القوم لا یکاد و لن
ان یفقهو حدیثا مش فی العینی من احسن محامل ہذا الحدیث بان یکون
المراد منہ حکم المساجد فقط و انہ لا تشد و الرحال الی مسجد من المساجد
غیر ہذہ الثلاثۃ و اما قصد غیر المساجد من الرحلۃ فی طلب العلم و فی
التجارۃ و زیارۃ الصالحین و المشاہدۃ و زیارۃ الاخوان و نحو ذلک
فلیس فی النہی انتہی من ہدیۃ الحرمین حم و نیز ایصال نفع اعمال
اندفرض و واجب و سنت مالی و بدنی و دعا برای متعلق ایصال
غیر شامل اگرچہ از گذشتہ باشد یا موجود و یا آیندہ بشود کما شد
قولہ تعالیٰ حکایتا عن نوح علی نبینا و علیہ السلام رب اغفرلی
و لوالدی و لمن دخل بیتی مومنا و للمومنین و المومنات ط
از مومنین و مومنات امت مرحومہ مراد است و امر الٰہی حبیبہ محمد
رسولہ صلعم من اشتراک مع غیرہ صلعم و استغفر لذنبک و للمومنین
والمومنات ثابت است و فعل آنحضرت صلعم عن جابر
رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال صلیت مع رسول اللہ صلعم عید الاضحی

فلما انصرف الی کبش فذبحه فقال بسم الله الله اکبر اللهم هذا
عنی وعمن لم یضح من امتی رواه احمد وابو داؤد والترمذی پس
من امتی عام است از گذشته وموجود وآینده که از امتش هستند
صلی الله علیه وسلم واز احیا باموات به نماز جنازه که فرض کفایه است
واز اموات باحیا نیز بدیگر لقوله علیه السلام من دخل المقابر ثم قرء
فاتحة الکتاب وقل هو الله احد والهاکم التکاثر ثم قال انی جعلت
ثواب ما قرءت من کلامک لاهل المقابر من المؤمنین والمؤمنات
کانوا شفعاء له الی الله تعالی + لفظ کانوا دلالت میکند بتحقق فعل
در زمان حال ومستقبل از شفعاء والاستفاعة در زمان ماضی لا
لهما است واین استشفاع عام الوجوه مخصص باوجه بدلالة لفظی
ازین حدیث شریف نتواند شد بل نظر بتاییدات مثبته دعا
استشفاع عام الوجوه را توسع از اهل عالم روح وشهود وبرزخ و
آخرت نیز دیگر با خلاف عالم تواند شد پس نتیجه ازینجا است
جواز خواندن قران مجید بر قبور وشعور معقول نیز آمد و باید دانست
که انتفاع واستشفاع نیز دیگر از عالم شهود وآخرت وبرزخ گذشته

بعالم شهود و آخرت است مصرح مذکور است و انتفاع عالم شهود از
عالم روح از روح مبارک صلعم و بعض اولیاء الله تعالی رضی الله (خلفاء) بلا
کتب سیر انبیاء و اولیاء عیان مخفی نیست چنانکه استعانت از روح (انبیاء)
بعض انبیا علیهم الصلوة والسلام بروح مبارک صلعم و دلیلی بر نفی
افادت اختیاری حاصل نتواند شد مگر اثبات افادت اختیاریه
و اضطراری را اگر باشد فلا عذر فیه والله تعالی اعلم و از اموات
باموات لقوله علیه السلام اذا مات لاحدکم المیت فاحسنوا کفنه و عجلوا
انجاز وصیته واعمقوا له فی قبره و جنبوه جار السوء قیل یا
رسول الله هل ینفع الجار الصالح فی الآخرة قال هل ینفع فی الدنیا
قالوا نعم قال کذلک ینفع فی الآخرة * و مفهوم کل نفس بما کسبت
رهینة * و ان لیس للانسان الا ما سعی و مانند اینها در حالت
تعمیم نسبت بمومن و کافر معارضه بآن نیست ای بانچه مذکور شد
از اصابت ثواب بعمل غیر هم نمیکند چه این سخن در وجه استحقاق
جزا بعمل سیئه است الا که نفی عفو و مغفرت و جزای سیئه با
از عمل حسنه ثابت نمیشود فضلا عدالت یغفر لمن یشاء و من جاء بالحسنة

خلد خیرین فیها نتواند کرد پس عمل غیر ثبات ای سخن تقبل عمل غیر است هم
و نفی بعضی منع ثبوت بعض میکند و عطف این جمله بر جمله است
لطیف و دلیل دعوی هم مقید دلیل اول یعنی که نفی مقصود منفرت
است هم علاوه آنکه ما سعی ما کسبت یعنی ما عمل مع نیت صحیحه لنفس عامل است
و سخن در نیت صحیحی است که ثبوت جزای اخروی با آنست و آن
مقصود و ما موصوله است که مستفاد میشود از نیت صحیحه لنفس عامل
بدلالة مفعول له ما موصوله در عمل بعد مشتمل یعنی لوجه الله تعالی یا
لغیره تعالی پس هر عمل رجوع میکند بنفس عامل در وجه استحقاق
جزای اخروی نه استحقاق ما یراد غیر جزای مذکور که خارج از
مقصود است اکنون کریمه من عمل صالحا فلنفسه را تفسیر کریمه
کل امرء بما کسب رهین الا بمخصوص مومنین سیاق کلام سابق و
لاحق و من اساء فعلیها را تفسیر کریمه ان لیس للانسان الا
ما سعی و کل نفس بما کسبت رهینة مخصوص کافرین منتظم عبارت
سابق و لاحق توان گفت نه اینکه مثل این نفی در سیاق
ثبوت منفی با عمل است هم جزای عمل بغیر عامل نتواند رسید

که دلالة لفظی ازینها ندارد و حالانکه جزا امری منشا ضرر از عمل فعل
معطی ذو القوة المتین است که او را نفی حقیقی تخصیصاً با نتقال
جزاے اعمال مطلق از حسنات و سیئات در صورت حقوق عباد
که بقوله علیه السلام مصرح است فی المشکوة عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ان قال ان کان له عمل صالح
اخذ منه بقدر مظلمته وان لم تکن له حسنات اخذ من سیئات
صاحبه فحمل علیه رواه البخاری پس نفی تردید است بحقوق عباد
هم قصد عامل لغیر خود در حسنات اگرچه از فرض عین باشد
یا مستحب یا نافله باشد تا بدنی خواه شد پس فاعلش را نفی تحریم
را از آن انتقال لها وان قصد لها دلالة بر تعمیم از فرض و نفل است
شد بر تخصیص قیاس باید کرد دیگر عبادات را بر نماز که مستجمع عبادات
است و اگر تفصیل زیاده تر باید رجوع بکتب مفصله اهل سنت
وجماعت لازم است فی ذخیرة العقبی الانسان له ان یجعل ثواب
عمله لغیره عند اهل السنة والجماعة من الصلوة والصوم والحج والصدقة
والتلاوة وغیرها من جمیع انواع البر یصل الی المیت وینفعه قالت

بالتغير للميت شيء من ذلك انتهى وكذا في البحر الرائق وغيره

م و آلبته سقوط عمل از ذمه غیر عامل در وجوب بنفسه هرگز نمی گردد

غیر نتوانند شد پس نفعیکه از عمل غیر رسد این استحقاقش باستحقاق

عمل عامل است که می بخشد او را که متعلق بتقدیر و قضا است نه بعید

تقدیر و قضا از آنجا که نزول کریمه کل نفس الخ مخصوص در

شان کفار است بدلالة نظم ما قبل نه مؤمنین بدلالة استثنا

بقوله الا اصحاب الیمین فائده نفی اضافة نفع عمل غیر مخصوص

ش صفة اضافة مع متعلقاتش م مؤمنین از این کریمه

نتوانند شد و نه تعارض و همچنین کریمه ان لیس للانسان الخ

بدلالة دیگر از نظم و شان نزول ضرورت رفع تعارض و از

ملائکه بانسان لقوله تعالی والملائکة یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون

لمن فی الارض ط الا ان الله هو الغفور الرحیم ٥ و از انسان

بملائکه شرکت بصلوة مع النبی صلعم اشهر است بلکه این انتفاع

و انتفاع بعمل غیر در دیگر اشیا نیز ثابت شد چنانکه از تسبیح

سبزه برگور صاحب گور عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی

علیہ وسلم مر علی قبرین فقال انہما لیعذبان وما یعذبان الا
فی کبیر اما احدہما فکان لا یتنزہ من بولہ واما الآخر فکان یمشی بالنمیمۃ
ثم اخذ جریدۃ رطبۃ فشقہا باثنین فجعل علی قبر واحدۃ فقالوا یا
رسول اللہ لم فعلت ہذا فقال لعلہ یخفف عنہما ما لم ییبسا رواہ فی المشکوٰۃ
باختلاف اللفظ متفق علیہ این فعل حضرت صلعم مخصوص نبا عجاز
بودہ اند ۔ لا لہ تحویل تخفیف بہ مالم ییبسانہ بفعل حضرت صلعم
... قادری ہمہ بدعت وضع الورد والریاحین علی القبور حسنۃ
... ابن قیاع و انتفاع اختیاری ہم اضطراری فوائد شد
کہ حقیقتش اہل ادراک حقائق خفیہ توانند دریافت ش تنبیہ
از قیاس دانست کہ گفتہ شد نفع اعمال بغیر عامل نمیرسد
پس از احیا نفعی باموات نتواند شد تم اللہم صل وسلم
علی محمد نبی الرحمۃ وعلی جمالہ کما تحبہ وترضاہ وسلم تسلیما

بسم اللہ الرحمن الرحیم ۰

حامدا ومصلیا ومسلما در تحقیق معنی کریمہ ما اہل
لغیر اللہ وما اہل لغیر اللہ بہ مقدمہ بدان

واصل الاهلال رفع الصوت اي ذبح به الصوت للصنم وذلك
قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى وفي انوار التنزيل ا
رفع به الصوت عند ذبحه للصنم وفي حاشية معنى يرفع الصوت
للصنم ان يذكر اسمه عند الذبح على ما في الكواشي وتاج البيهقي
وغيرهما يعني ما اهل به لغير الله نودي عليه بغير اسم الله اقام
للصنم مقام لغير الله به ليس قوله تعالى ما ذبح على النصب
تنبيها على ان المقصود بالخطاب هم المشركون لانهم كانوا يستعملون
الامور وليس المراد منه شايد كه مراد وجه تقدم باضافة قبل الذكر يا
تخصيص الغير به اسم موخر وعلى ما ذهب اليه شتان تخصيص الا
استقامت معنى عبارت بفهم نمي آيد والله تعالى اعلم بما قصده المحشي
تخصيص الغير بصله ما ذهب اليه عطا ومكحول والحسن والشعبي وسعيد بن
المسيب حيث اباحوا ذبيحة النصراني اذا سمى عليها باسم المسيح لانه خلاف
مذهب الائمة الثلثة مالك وابي حنيفة والشافعي رح فانهم
اتفقوا على حرمتها لاطلاق النص * ازين عبارت ظاهر
كه در تخيا تفسير اهلال بذبح است تا انكه نزد ائمه ثلاثه رح وازيا

به شرح و حاشیه و تفسیر ضمن مقابله بعموم تفسیر الله و مقصود نه
خطاب به مشرکین لیس المراد تجرید و قرآن سخن کرده نمیشود
که بسبب ظاهر قرآن شد و شاید که عبارت محشی مضطرب است یا تغییر از ناسخ
هم پس تجرید به ترک تقیید اهلال بذبح بی ملاقات را تجرید نمی یابیم چه
اهلال از جماعت است پس اهلال بتقیید ذبح مقید بجمله بر چهار
وجه قرار شد اهلال برای الله سبحانه یا برای غیر او سبحانه
و باسم الله سبحانه یا باسم غیر او سبحانه و ازین چهار پنج دیگر آید
اهلال برای الله سبحانه باسم او سبحانه یا باسم غیر او سبحانه
یا برای غیر او سبحانه باسم او سبحانه یا باسم غیر او سبحانه یا با
تعالی مع اسم غیره تعالی پس اهلال لله تعالی باسم الله تعالی
بنیت صحت ذکوة در حکم حلت است و اهلال لله تعالی باسم غیره
و اهلال لغیره تعالی باسمه تعالی یا باسم غیره تعالی و باسمه تعالی
مع اسم غیره تعالی به وجه عطف باشد یا شرکت بنیت صحت
ذکوة در حکم حرمت است موافق مقصود مرد که پیش فرا
والشافعی ان یذکر موصولا علی وجه العطف و الشرکت بان یقول

بسم الله و باسم فلان او بقول بسم الله و فلان او بسم الله و محمد
رسول الله بکسر الدال تحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله و هکذا
فی الدر المختار باختلاف اللفظ ازین عبارت ظاهر است که اهلال
در تحلیل مراد بوقت ذبح است هم پس در کریمه ما اهل به لغیر الله
عموم مهمله است باسم الله سبحانه یا باسم غیر او سبحانه از فاعل عام
از مومن و کافر توسیع فعل مجهول برای فاعل عام با افاده نسبت
از صله لام پس حاصل آنست هر چه آنکه او از بر داشته شود
مادو یا برای او بوقت ذبح از مومن یا کافر باسم الله سبحانه یا باسم
غیر او سبحانه بنا بر تقرب غیر خدای عز و جل نه بجهت تقرب مخصوص
الله سبحانه و در کریمه ما اهل لغیر الله بخصوص مهمله است بر مرجع
ضمیر مجرور باسم الله سبحانه لیکن بشرط انه فاعل عام از مومن و
کافر بنسبت مذکور با افاده سببیه پس حاصل آنست هر چه آنکه
او از بر داشته شود وقت ذبح از مومن یا کافر بنا بر تقرب
غیر خدای عز و جل نه بجهت تقرب مخصوص الله سبحانه انتهی الله سبحانه
دانسته شد که ضمیر راجع بما موصوله باشد لیکن خلاف فصاحت باشد

بتعبد شی ای تحقیق فایده بلاغت مرام لیس منتسب بهم صله یا مد باشد
تخصیص گویم معنی حملی است باقتضای مفعول صله علی الیس منتفیست
نود بی علیه باشد و درین تحقیق زیادتی در تقریر در رسیده باستفاده
معنی نسبته [illegible] الام است و لیس عند الله تعالی اعلم بالصواب [illegible]
[illegible] شی علیه نیست بل بجای خود ثابت است ش

انتساب بغیر الله تعالی بنا بر تقریر ش بنحو تقریب تخصیص الله تعالی
[illegible] معلوم است نعوذ بالله سبحانه هم ختم الکلام ببلاغت المرام
[illegible] ملتفت با سخافت خطرات مالایعنی فضولی کرده میشود بعد انکه اهمال ضمیر
متصل نتوانست بفائده تخصیص مفعول از ضمیر متصل منفصل بایم
ش از اینجا پیدا میشود که اگر فائده تخصیص مفعول از ضمیر متصل منفصل بایا
مراد نشود اهمال ضمیر متصل لازم گردد هم و نیز بعد انکه بر حرمت موقوف
انتساب که ش بیان انتساب هم امری معقولیست دلالتی از لفظ
اهل ندانسته شد چه نگفته شد اهل به معنی نسب بلکه معنی ذکر شد والله
تعالی اعلم ش پس مرتفع شد زعم حرمت معنی نسبته از لفظ اهل
به نفی تقیید اهلال بوقت ذبح هم و استفاده معنی تعمیم از صراحت

ان کان مسلما هم و ترک صله لام بیضاوی شوریت انتساب
لغیر الله تعالی است مثل فی قوله المستنزل علی عیسی الکلام آخر
اصحابنا تفسیر انتهی و لم یذکر التقدیم عوامنا جهله علی ایشان
کرده است تعیین مکان ذبح پیش اصنام برای الحمل بر ظرفیت مشتبه ای
مجازی بنابر رفع مشابهت کفار بجای حرمت انتسابی که
از صله لام متروک است نیز بر اشارت کرده است هم مکان عام
سوای نزد اصنام معنی تعیین ذبح بود از شعار اسلام است
و غیر آن چنانکه در صحیح نسائی است ان رسول الله صلعم کان
یذبح او ینحر بالمصلی و غیر آن ناگزیر است مثل لیس تقبیح شد که ثم
آنکه تعیین مکان ذبح سبب حرمت ذکر کرده است هم در باید لیست
که ذبح علی النصب با اهل به لغیر الله با اهل لغیر الله در ربقه
انتساب متحد است معنا پس اگر ذبح بدون التسمیه مراد نباشد
فائده تخصیص با ذبح علی النصب از ما اهل لغیر الله و اهل لغیر الله
نتوانند شد و با تحاد دیگر این فائده خواهد شد یا اهمال عطف
و هو ظاهر است که از لفظ ذبح دلالتی بر معنی تسمیه نیست چنانکه

انزال مستامن نیست حاشیه انوار التنزیل والاولی ان یفرق
بان هذا الشیئ یالم الیم احد عشر نسخه هم وتقریر چند آیت زیادت
اشارت مکانی از جمله علی است وسبق الله تعالی اعلم وکیفیت اشارت
مکانی مخالف مذهب اهل سنت وجماعت نمی باشد وازاینجا که سخن
در حرمت وحلت بر حالت موت است الا ما ذکیتم متعلق از ما بعد ما اهل لغیر الله
به است مش فی حاشیة انوار التنزیل قوله من ذلک اشارة الی ما
ذکره فی قوله والمنخنقة وما بعدها فیکون الاستثناء راجعا الی
الجمیع هم ومعنی ذلکم فسق ترجمه خوردن این همه حرمات کار بد است
به واین حکم تخصیص صریح عند مشار الیه معنی قریب است که
از میته تا ان تستقسموا بالازلام است وفسق یعنی کار بد است بدلیل
خطاب بمومنان چه مومن بعمل حرام کافر نمیشود وخطاب
اشتا بهمین از حرمت علیکم واضح مش چه حلت وحرمت شرعی
بمومنان است نه بکافران هم بخلاف کافران که فسق منسوب
بکافر در ضمن کفر اوست مش پس مرتفع شد زعم آنکه حامل
واکلش کافر گفته شود هم بدانکه در کریمه ما اهل [illegible]

ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام ولكن الذين كفروا يفترون على
الله الكذب واكثرهم لا يعقلون ترجمه نشروع نكرده است
الله تعالى از بحيره وسائبه ووصيله وحام حلال يا حرمت را ليكن آنانكه
كفر كردند افترا ميكنند بر الله تعالى دروغ را بتخيير اختيار كرده اند
از حرمت و بيشتر آنان نمی فهمند بدانی افترا را كه از سابقين اهل كتاب
آمده يا عذاب و عقاب بيشتر است بايد دانست كه سائبه مأخوذ از
از سيب بفتح اول و سكون ثانی بمعنی رفتن بسبب سائبه رونده
است و در اصطلاح ناقه ايست كه گذاشته شود مرفوع الانتفاع
بهايم مراد نفس سائبه پس حيوان رونده غير با قيد ايشم بدين قياس
سائبه ميتوان گفت چنانكه درين باب رسیده كافران بزعم
خير نفس خود يا غير خود گاوان مرفوع الانتفاع ميگذارند
و حرمتش از اقرار صريح كافر است پس تخصيص سخن در سائبه
از آنست كه سخن در حرمتش قوم هم از اينجا كه سخن حرمت در ما اهل
لغير الله و ما اهل لغير الله به است سائبه است قال وكلوا مما ذكر اسم
الله عليه تو انديشه كن از اينجا ردانست كه سائبه را حرام

جز صاحب دل نتواند دریافت و تحقیقش است بطلب حرمت کسب
اشیاء مکسوبہ بشرح تغیبر از ہنجار قولی است کہ منتسب بغیر اللہ تعالی
عمدا از حیوان و غیر آن حرام است بدلیل کریمہ یا اہل الخ و منتسب
مشترک است بدلیل کریمہ ذلکم فسق ہم واللہ تعالی اعلم بحقیقۃ الحال
والیہ المرجع والمآل ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا اللہم
صل وسلم علی محمد نبی الرحمۃ وعلی جمیع آلہ کما تحبہ وترضاہ وشفعہ
فینا وترحمنا بہ

ذکر کیفیت میلاد حضرت سید العالم صلی اللہ تعالی علیہ وسلم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ وعلی آلہ
واصحابہ واتباعہ اجمعین اعلم ان وقت الولادت مع البشارات
والکرامۃ والرحمۃ لحضرت رحمۃ للعالمین اکرم الاوقات بکرامتہ
کلیۃ لانہ مظہر ثانی لمظہر الحسنات کلہا وسبب حصولہا فیہما
ولیلہا شرف فنقل عن بعض السادات ان افضل اللیالی لیلۃ
مولدہ صلی اللہ علیہ وسلم نزد المختار باب الاعتراض ثم شہر

يقول في عمل المولد لا سيطله يعني المولد وما عليك ممن اكل ومن لم
ياكل انتهى وقال الحافظ وقد ظهر لي تخريجه على اصل ثابت في الصحيحين
من ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود يصومون
يوم عاشوراء فسألهم فقالوا هذا يوم اغرق الله فيه فرعون ونجى موسى
فنحن نصوم شكرا لله تعالى فقال انا احق بموسى منكم فصامه وامر
بصيامه فيستفاد منه فعل ذالك شكرا لله تعالى على ما من به في
يوم معين من اسداء نعمة ودفع نقمة ويعاد ذلك في نظير ذلك
اليوم من كل سنة والشكر لله تعالى يحصل بانواع العبادات والسجود
والقيام والصدقة والتلاوة واي نعمة اعظم من النعمة ببروز
هذا النبي الكريم نبي الرحمة في ذلك اليوم وقال شيخنا رحمه الله تعالى
في فتاواه عندي ان اصل عمل المولد الذي هو اجتماع الناس
وقرءة ما تيسر من القران ورواية الاخبار الواردة في مبدء امر النبي
صلعم وما وقع في مولده من الآيات ثم يمد لهم سماط ياكلونه
وينصرفون من غير زيادة على ذلك من البدع الحسنة التي
يثاب عليها صاحبها لما فيه من تعظيم قدر النبي صلعم واظهار الفرح

فسالت اللہ حولا ان یرینی اباه فی المنام قال فرایت نار التہب
فسالته عن حاله فقال الی النار فی العذاب فلا یخفف عنی العذاب
الا لیلة الاثنین من کل اللیالی والایام فانه یرفع العذاب عنی قلت
وکیف ذلک فقال ولد فی تلک اللیلة محمد فجارتی امة فبشرتنی
بولادته ففرحت لمولده واعتقتها فرحا فاثابنی اللہ بان رفع
عنی العذاب فی کل لیلة الاثنین لذلک انتہی قال ابن الجوزی
فاذا کان ہذا ابولہب الکافر الذی نزل القرآن بذمه جوزی
فی النار بفرحة لیلة مولد النبی صلعم فما حال المسلم الموحد من امته
علیه السلام یسر بمولده ویبذل ما تصل الیه قدرته فی محبته صلعم
لعمری انما یکون جزاؤه من اللہ الکریم ان یدخله بفضله العمیم
جنات النعیم ولا زال اہل الاسلام یحتفلون بشہر مولده علیه السلام
ویعملون الولائم ویتصدقون فی لیالیه بانواع الصدقات ویظہرون
السرور ویزیدون فی المبرات ویعتنون بقرأة مولده الکریم
ویظہر علیہم من برکاته کل فضل عمیم ومما جرب من خواصه انه امان فی
ذلک العام وبشری عاجل بنیل البغیة والمرام فرحم اللہ امرا اتخذ

ليالي شهر مولده المبارك لاحياء الشكران شد علته على من في قلبه عناد
ولقد اطنب ابن الحاج في المدخل في انكار ما احدثه الناس من البدع
والاهواء والتغني بالالات المحرمة عند عمل المولد الشريف فالله تعالى
يثيبه على قصده الجميل ويسلك بنا سبيل السنة فانه حسبنا ونعم الوكيل انتهى
وكذا من العلماء لعلي رحمه القاري ... التوفيق البدعة
كلها سيئة لقوله صلعم كل بدعة ضلالة فالكلام هنا في تخصيص ش
بوجه زائد على وجه تخصه الذي هو العموم هو البعض من العام ش
هو مشترك في وجه تخصه هو ما ش متعلق بالتخصيص اسمه
بوجه الذي هو يعارض بالشبه ما ش اي وجه الذي هو يعمها
فلا يسع التاويل فلزم التساقط والا فادة الكل التاكيد والحصر
وهما ينافيان الاستدراك الاستثناء وتخصيص وجه لا يفيد ش
الكل التاكيد والحصر هو منه بالاستثناء والاستدراك هو التخصيص
فالفرق ش ظاهر هو بينهما ش اي كل للتاكيد والحصر و
كل لتغيرهما بالاستثناء وغيره المذكور هو فان التخصيص لا يزيل
استدراك ش اسمه وتخصيص هو الذي هو ... التعميم

فسألت امه حولا ان تریني اباه في المنام قال فرایت ابا لهب
فسألته من حاله فقال الی النار في العذاب فلا تخفیف عني العذاب
الا لیلة الاثنین من کل اللیالي والایام فانه یرفع العذاب عني قلت
وکیف ذلک فقال ولد في تلک اللیلة محمد فجاءت ثویبة امته فبشرتني
بولادته ففرحت لمولده واعتقتها فرحا فاثابني الله بان رفع
عني العذاب في کل لیلة الاثنین لذلک انتهی قال ابن الجوزي
فاذا کان هذا ابولهب الکافر الذي نزل القرآن بذمه جوزي
في النار بفرحته لیلة مولد النبي صلعم فما حال المسلم الموحد من امته
علیه السلام یسر بمولده ویبذل ما اتصل الیه قدرته في محبته صلعم
لعمري انما یکون جزاؤه من الله الکریم ان یدخله بفضله العمیم
جنات النعیم ولا زال اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام
ویعملون الولائم ویتصدقون في لیالیه بانواع الصدقات ویظهرون
السرور ویزیدون في المبرات ویعتنون بقراءة مولده الکریم
ویظهر علیهم من برکاته کل فضل عمیم ومما جرب من خواصه انه امان
في ذلک العام وبشری عاجلة بنیل البغیة والمرام فرحم الله امرءا اتخذ

ليالى شهر مولده المبارك كما عليه الملوك اشد علقة على من فى قلبه عناد
ولقد اطنب ابن الحاج فى المدخل فى انكار ما احدثه الناس من البدع
والاهواء والتغنى بالالات المحرمة عند عمل المولد الشريف فالله تعالى
يثيبه على قصده الجميل ويسلك بنا سبيل السنة فانه حسبنا ونعم الوكيل
وكذا من العلماء المصلين [illegible] بقول الحق والله ولى التوفيق البدعة
كلها سيئة لقوله عليه السلام كل بدعة ضلالة فالكلام فى تخصيص ش
من وجه زائد على وجه يتحد الذى بالعموم هو البعض من الباء ش
هو مشترك فى وجه يختلف [illegible] ش متعلق بالتخصيص اى
بوجه الذى هو معارض بالضد [illegible] ش اى وجه الذى هو [illegible]
فلا يسمع التاويل فلزم التساقط لافادة الكل التاكيد والحصر
ونهما يفيدان الاستدراك الاستثناء والتخصيص وقد لا يفيد ش
الكل التاكيد والحصر هو شبه الاستثناء والاستدراك والتخصيص
فالفرق ش ظاهر هو بينهما ش اى كل للتاكيد والحصر
كل لغيرهما بالاستثناء وغيره المذكوره فان التخصيص لا يزل
اشتراك ش [illegible] هو الذى [illegible] العموم

صلعم و اختلفت العلماء في انها فرض او واجب او ماذا في ولادته
صلعم اعظم الاعجاز لانه لا يشتبه بالعقليات والنقليات والمستحبات
قال صاحب التنوير في مولد البشير النذير عن ابن عباس رضي الله
تعالى عنهما كان يحدث ذات يوم في بيته وقائع ولادته لقوم
فيستبشرون ويحمدون الله اذ جاء النبي صلى الله عليه وسلم الى بيت
عامر الانصاري يعلم وقائع ولادته لابنائه وعشيرته ويقول هذا اليوم
هذا اليوم فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله فتح عليك ابواب الرحمة
والملائكة يستغفرون لك الحديث فانه ثابت [illegible] يكون عمله حسنة
لوجوده في القرون الاولى [illegible] فاستدلال آخر على انه ليس بدعة
حسنة كما قال فذكر ولادته صلعم ايضا [illegible] فذكر ولادته صلعم
[illegible] المروجة احسن على اصل الشرع [illegible] بقوله صلعم
[illegible] حق الحديث [illegible] الذي لا يوجد
في الكتاب والسنة صريحا واقتضاء والقياس [illegible] الاجماع
فعامل به في الاشارات والاستنباط [illegible] وقوله صلعم
من سن في الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها

ومارآه المسلمون [illegible]

فاعلم ان البدعة الحسنة الا وجد في الكتاب والسنة صريحا او اقتضاء

او اشارة لقوله سبحانه اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت

لكم الاسلام دينا ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين اي في التحقيق

في الباب اتفاقا والقياس على الحسن حسن فيقع في ضمن الاكمال

كما سبق ولحق من الرضا ومن الاكمال حتى القياس في القضاء

على الاحاديث الشريفة المروية قضاء النبي صلعم وفي الدين

فهي بدعة ما وجدت في الاصول الاربعة فالاصل حرمة

نافية

لذكره صلعم على الحقيقة المروية من حيث اجماع العلماء على

الاستنباط القياس بقوله صلعم ما يشكله سبيل الاجماع الذي

صح وان قيل كل للتاكيد بحصر ومعناه كل ما احدث بعده

في الدين فهو بدعة سيئة فيقال بل كل ما احدث مخالفا في الدين

فهو بدعة والاحاديث الشريفة المروية في كتب السنة تدل

لها على قولهم فقوله المجتهدين في القياس في الاجماع

اصل الاحاديث الشريفة المروية على قوله اني المجتهدين

بالاولوية في التوسع زمانا ومكانا للمستغرق فاداء الفرض المطلق
اولى بالاولى فليس تركه الا تركا للاولوية والاعراض عنه ابتداء
الفرض المطلق اعراض عن المطلق اولى الاجتزاء ولا ينبغي لمؤمن
وقيل اداؤه كفر فلا بد لنا ان نشرفه صلعم ذاتا وصفاتا بالاذكار بها
وتقييدا فذكر الذي يدل على تشرفه صلعم امتيازا عن غيره صلعم
فرض علينا وما هو الا ذكره بالوصف الذي به صلعم تشرفها كما في الصلاة
فكذا [illegible] المشرف تشخص الرسالة عن غيره صلعم فالعبد على
ما له من التعليم له صلعم في وقت ينبغي له في حضوره وغيبته صلعم
ما اوجب الله تعالى به كله فرض موبد قال الله تعالى وتوقروه ط
من قوله تعالى انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا لتؤمنوا بالله
ورسوله وتعزروه وتوقروه الخ بعد الرسالة ولا وصافه من
نهيه صلعم الاخبار على لتؤمنوا من اشارة الى
التابيد وعدم تقييد الزمان على معنى وتقييد الزمان على
معنى التقييد للاستمرار وباعث التوقير وهي موبدة
واين الدليل على عدم توقيت لتؤمنوا وتوقيت لتعزروه وتوقروه

فانه سبحانه ناظر الی من عظم نبیه سبحانه صلعم ومن ورائه
ذلک المذکور فی حکم المذکور علی قوله سبحانه لا تقدموا بین یدی الله ورسوله
الآیه کما سنذکره لا احتقاره ان کان لتعظیمه صلعم لوقاره لنفسه صلعم لا
لرسالته صلعم فانه لیس عبادته سبحانه فلیس مقصود الکنه من الاخلاق
المستحبه الرضیه بس فان کان بشأن سیاده رضیا اللهم وفقنا لما تحبه
وترضاه هم والقیام لله سبحانه عبادته سبحانه کما فی الصلوة فقام
له صلعم اصحابه صلعم کما فی المشکوة عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال کان رسول الله صلعم یجلس معنا فی المسجد ویحدثنا فاذا قام قمنا
قیاما حتی نراه قد دخل بعض بیوت ازواجه وقامت فاطمة رض
له صلعم کما فی المشکوة عن عائشة رض قالت ما رأیت احدا کان اشبه
سمتا و[illegible] ودلا [illegible] برسول الله صلعم
من فاطمة کانت اذا دخلت علیه قام الیها فاخذ بیدها فقبلها و
اجلسها فی مجلسه وکان اذا دخل علیها قامت الیه فاخذت
بیده فقبلته واجلسته فی مجلسها رواه ابوداود وفی المشکوة
عن انس رض قال لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلعم وکانوا

في غير وقت حضوره صلى الله عليه وسلم تعظيما له صلى الله عليه وسلم كما يثبت من اخذ
صحابي امته صلعم فتركه بالكسل عريانا من ثياب الصلوات الا عن
بالتعظيم منهم الاستخفاف وهو كفر واما السكوت عما لا يليق في مجلس
ذكره صلعم فعلى نزول يا ايها الذين امنوا لا تقدموا بين يدي الله
ورسوله واتقوا الله ط فنسخ اي من يا ايها ينسخ في غير وقت
حضوره صلعم تعظيما له صلعم كما يثبت من اخذ صحابة امته صلعم
هم وههنا الذكر ينبغي المذكور على تاييد النبي ش وعليك النظر
في معنى الاية وما سبقت الى ذكر كيفية تعظيم النبي صلعم وقال
ابراهيم النخعي وجب على كل مؤمن متى ذكره او ذكر عنده ان يخضع
ويخشع ويتوقر ويسكن من حركته ويأخذ من هيبته وجلاله بما كان
يأخذ نفسه لو كان بين يديه ويتأدب بما أدبنا الله تعالى فاذا
تبين قصور التعظيم صلعم وقامت الجماعة تعظيما له صلعم ولو في
غير وقت حضوره صلعم فلا يقتضي الايمان به صلعم وتعظيمه عليهم
المؤمن ان لا يقوم ممن تركه كسلا او عرضا فقد ذكر حكمه اعوذ
بالله سبحانه من السوء وقال عثمان بن حسن الشافعي قد اجتمعت الامة

الى تحية و ترحمنا و شفعته نبينا و ترحمنا به فيا ايها القاصر الا تركها
اليك بسرور وكذلك الذي تحكمت ثم كان آل حضرا الى ابي لهب على
وسلك نهب كيف لا تسر به وشفعتك انبيك صلعم على الصلوات لقلبا
كيف الاتم ثم قال الله تعالى قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا
هو خير مما يجمعون اى من شيء من الدنيا جمع لا ستدراك بمعنى الا انه الكريمة
الى ذكر كيفية الاخلاق ثم هيهات هيهات ما رضيت بالله ربا و
بالاسلام دينا و بالقرآن اماما و بمحمد نبيا صلعم و نسيت الآخرة و
نسيت الشفاعة و قلت انا مؤمن فيا ايها المؤمن كيف قلت
لا تذكر ولادة الرسول الشفيع الاولى بالمؤمنين من انفسهم و ما
فى الوقت من اعجازه صلعم لا يزيد عقد سنته وانه فرض علينا تعهد
ادائه مستحب يا ايها الرائى حسدك لقلبك ام الحجر الصلب كيف لا
يخشع ولا يخشع ولا تعظيم للنبي الامي نبي الرحمة و هو خير خلق الله
كلهم عند ذكره صلعم فحق ما قال قائل رحمه الله تعالى شعر
عند هبوب الناشرات على الحمى تميل غصون البان لا الحجر الصلد
فما فعلت الا حجت قلوبنا و نسيت الحجر اشتبه نفس الحزن

قبر نبی صلعم الرحمة مع مطالب اخری

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وصحابه
واتباعه اجمعين اعلم ان في تحقيق زيارة القبور كانت على شقة
لعدم تيسر اسبابه فانتظرت الى ان يسره الله تعالى فاذا المكتوب
المسمى بالدر المنظم في اثبات القيام تجاه القبر المكرم صلى الله
على صاحبه وسلم تشرفني بتبشير مقصدي رحمه الله تعالى لمؤلفه و
بارك في معاشه ومعاده فقلت لعينه بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الملك المعبود القائم على كل نفس من الخلق ادنى و
اعلى والصلوة والسلام على سيدنا محمد المخصوص بالمقام المحمود والشفاعة
الكبرى وعلى آله واصحابه البائتين لربهم سجدا وقياما وعلى اتباعهم
القائمين لمولاهم خشعا وصياما اولئك يجزون الغرفة بما صبروا
ويلقون فيها تحية وسلاما خالدين فيها حسنت مستقرا ومقاما وبعد
فيقول الفقير الى رحمة مولاه الغني محمد مظهر العمري النقشبندي

الاحمدی تغمده الله برحمته وغفرانه واسکنه بحبوح جنانه قدم علینا
بالمدینة المنورة فی سنة ۱۲۲۶ الف ومائتین وست وعشرین فاحضل بعض
اهل السنة ممن جذبهم الله تعالی الی الحرمین الشریفین وشرفهم بزیارة
روضة حبیبه سید الکونین صلی الله وسلم علیه وزادهم تقربا لدیه
وهو المولوی عبد العزیز لازال عابدا لربه وسعد الکذبیه وسألنا
عن قیام الزائر فی مواجهته صلی الله علیه وسلم ووضع یمینه
علی یساره کهیئة الصلوة حین التسلیم علیه صلی الله علیه وسلم
هل هو جائز ام لا فاجبته بما فی کتب اصحاب المناسک من المتون
والشروح من اداب زیارته صلی الله علیه وسلم فقال هذا الکلام
بلا دلیل لیس فیه شفاء الغلیل مع ورود الاحادیث فی النهی
عن التعظیم بالقیام مثل ما یفعله الاعاجم والمسئلة مشتبهة علی لا بد
من التفصیل والتحقیق وکان الوقت اذ ذاک ضیقا فوعدته
بالتحریر فاقول بالله الحول قد تقرر وتحقق بالبرهان المحقق
ان حضور الزائر قبالة قبره الکریم والتسلیم والصلوة علیه والتزام
یجاب به التعظیم والاستمداد والاستشفاع بجنابه الفخیم بل باجتماع

دائل بیت و اولیا ید اجمعین صلے اللہ علیہ و سلم ہے

افضل الطاعات واجل العبادات وارجی المثوبات واعظم القربات

عند رب العالمین جل جلالہ و عم نوالہ قال العلامۃ القسطلانی

فی المواہب اللدنیہ ومن اعتقد غیر ہذا فقد انخلع من ربقۃ الاسلام

وخالف اللہ و رسولہ و جماعۃ العلماء الاعلام انتہی قال جل

ذکرہ ولو انہم اذ ظلموا انفسہم جاؤک فاستغفروا اللہ واستغفر

لہم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیما وقال صلی اللہ علیہ وسلم

من جاءنی زائرا لا یعملہ الا زیارتی کان حقا علی ان اکون

لہ شفیعا یوم القیامۃ اخرجہ الطبرانی فی المعجم الکبیر و عن حاطب

رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من زارنی

فی حیاتی ومن مات فی احد الحرمین بعث من الآمنین و عن

انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

من زارنی محتسبا الی المدینۃ کان فی جواری رواہا الحافظ

البیہقی کذا فی المواہب اللدنیۃ وفی ہذا الباب سبعۃ عشر حدیثا

عن ستۃ من الصحابۃ عمر بن الخطاب و عبد اللہ بن مسعود و عبد اللہ بن عمر

وعبد الله بن عباس وانس بن مالک وابی ہریرۃ وغیرہم
باسانید متعددۃ والفاظ متقاربۃ رواہا الدارقطنی والطبرانی
والبیہقی وابن خزیمۃ وابن عساکر والبزار وابی داود الطیالسی
وابی بکر ابن المقری وابن عدی وابی جعفر العقیلی وابی الفتح
الازدی وابن ابی الدنیا وغیرہم ساقہا السید السمہودی فی الوفاء
والعلامۃ ابن حجر فی الجوہر المنظم والشیخ محمد عابد السندی فی
طوالع الانوار شرح الدر المختار قال الحافظ السخاوی تحت
حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی ہو عند ابی الشیخ وابن
ابی الدنیا وغیرہما عن ابن عمر رضی الله تعالی عنہما صحیح وابن خزیمۃ
اشار الی تضعیفہ والطبرانی وابن عدی والدارقطنی والبیہقی
ضعفوہ ولفظ بعضہم من زارنی فی حیاتی وقال الذہبی طرقہا کلہا
لینۃ لکن یتقوی بعضہا ببعض لانہ ما فی رواتہا متہم بکذب قال
ومن اجود الاحادیث اسنادا حدیث حاطب اخرجہ ابن عساکر
وغیرہ الی اخرہا فی المقاصد الحسنۃ وقد علم بالضرورۃ ان التشریفات
والعطاءات من الله عز وجل لیس فیہا مشارکۃ المخلوق

اصلا لكن شرع في بعضها بمقتضى الحكمة والمصلحة يلزم توسط مخلوق
والتوجه اليه واستقباله من غير ان يكون هو مقصودا حقيقيا فانه لا
مقصود ولا معبود في الحقيقة الا الله عز وجل ثم انه سبحانه من كمال كرمه
وسع العبادة في اداء الطاعات والعبادات والاذكار والقراءات
وقدرها بحالات وهيئات من القيام والقعود والركوع والسجود
واستقبال القبلة وغيرها فقال الله فاذا قضيتم الصلوة فاذكروا الله
قياما وقعودا وعلى جنوبكم وقال تعالى الذين يذكرون الله قياما
وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات والارض
وقال تعالى وقوموا لله قانتين وبين النبي صلى الله عليه وسلم
والصحابة الكرام وعلماء الحق ما يليق في كل طاعة وعبادة و
ذكر وحكمة من القيام والقعود وتفصيله في كتب الفقه موجود وخصصت
هذه القربة بالقيام والوقوف بالاحاديث والاثار عن النبي
صلى الله عليه وسلم وعن الصحابة والتابعين والائمة المجتهدين
والسلف الصالحين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين اما الاحاديث
فمنها وقوفه صلى الله عليه وسلم على قبور المؤمنين فعن ابن

عباس رضي الله عنهما قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم بقبور المدينة
فاقبل عليهم بوجهه فقال السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم
انتم سلفنا ونحن بالاثر اخرجه الامام الحافظ الترمذي في سننه
وعن ابي مويهبة مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بعثني
رسول الله صلى الله عليه وسلم من جوف الليل فقال اني امرت
ان استغفر لاهل البقيع فانطلق معي فانطلقت معه فلما وقف
بين اظهرهم قال السلام عليكم يا اهل المقابر ليهن لكم ما اصبحتم فيه
الى ان قال ثم استغفر لهم طويلا وعن عائشة رضي الله عنها
قالت الا اخبركم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم عني و قلنا
بلى قالت لما كانت ليلتي انقلب الى ان قالت حتى جاء
البقيع فرفع يديه ثلاث مرات واطال القيام ثم انحرف فانحرفت
وعنها ايضا رضي الله عنها قالت قام النبي صلى الله عليه وسلم
ذات ليلة فلبس ثيابه ثم خرج فامرت جاريتي بريرة تتبعه
حتى جاء البقيع فوقف في ادناه ما شاء الله ان يقف
ثم رجع الحديث اخرج الاحاديث الثلاثة الحافظ [illegible]

ابو زید عمر بن شبہ فی اخبار المدینۃ الشریفۃ قال حدثنا
ابو داود قال اخبرنا مبارک قال حدثنا الحسن قال اتی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی بقیع الغرقد فقام فقال
السلام علیکم یا اہل القبور الحدیث وبسند آخر عنہ ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم قام علی اہل البقیع فقال السلام علیکم یا اہل القبور
من المؤمنین والمسلمین لو تعلمون الحدیث وآدابا لوقوف علی
قبر سید المرسلین افضل الاولین والآخرین شفیع المذنبین والرحمۃ
للعالمین محبوب رب السموات والارضین اول شافع واول مشفع
یوم الدین علیہ اتم صلوۃ المصلین واکمل تسلیمات المسلمین الی
ابد الآبدین فقد روی فی احادیث کثیرۃ وآثار جمۃ کیف لا
وہو سید القبور ومنبع النور ومہبط التجلیات الالہیۃ ومورد
الفیوضات القدسیۃ وہو محفوف بالملائکۃ المقربین والمحضر
للانبیاء والمرسلین وہو الموصل الی اعلی الدرجات والمفضی الی
اقرب المثوبات قال کعب الاحبار ما من یوم یطلع الا نزل سبعون
الفا من الملائکۃ حتی یحفوا بالقبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم یضربون

يسال كيف كان الناس يسلمون على النبي صلى الله عليه وسلم
قبل ان يدخل البيت في المسجد فقال كان يقف الناس على باب
البيت يسلمون عليه وكان الباب ليس عليه غلق حتى توفيت
عائشة رضي الله عنها وايضا روى يحيى الحسيني في كتابه
عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه عن جده رضي الله
عنهم انه كان اذا جاء يسلم على النبي صلى الله عليه وسلم وقف
عند الاسطوانة التي تلي الروضة ثم يسلم ثم يقول ههنا راس
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال المطري وغيره وهذا موقف
السلف قبل ادخال الحجرة في المسجد وروى ابن بالة عن سلمة
ابن وردان قال رايت انس بن مالك رضي الله عنهما اذا سلم
على النبي صلى الله عليه وسلم ياتي فيقوم امامه انتهى فصل نحوه الاخبار
كلها السيد السمهودي في وفاء الوفا باخبار دار المصطفى اه
غيب سعيد با عمر رضي الله عنه الى منبر رسول الله صلى الله عليه
وسلم فاذا معاذ بن جبل قائم يبكي عند قبر رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال ما يبكيك يا معاذ الحديث اخرجه الحافظ البزار

شیخ مشائخنا مولانا عابد السندی فی حاشیۃ علی الدر المختار

و روی یحیی ابن الحسن العلوی عن ابن ابی فدیکۃ قال سمعت

بعض من ادرکت یقول بلغنا ان من وقف عند قبر النبی صلی اللہ

علیہ وسلم فقال ان اللہ وملائکتہ یصلون علی النبی یا ایھا الذین

امنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما صلی اللہ علی سیدنا محمد وسلم

فی روایۃ صلی اللہ علیک یا رسول اللہ یقولھا سبعین مرۃ

ناداہ ملک صلی اللہ علیک یا فلان لم تسقط لک الیوم حاجۃ

کذا فی السیرۃ الشامیۃ واما استقبال قبرہ الشریف الذی

ھو عنیۃ الارواح والاشباح من العالمین افضلیۃ من الخلائق

اجمعین فسنۃ بالنسبۃ ففی سراج الائمۃ وامام الائمۃ

الامام ابو حنیفۃ رضی اللہ عنہ فی مسندہ عن ابن عمر رضی اللہ

عنہما قال من السنۃ ان تاتی قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من

قبل القبلۃ وتجعل ظھرک الی القبلۃ وتستقبل القبر الشریف بوجھک

ثم تقول السلام علیک ایھا النبی الکریم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ

فقد عند محقق الحقیقۃ الکمال ابن الھمام وکذا قیدہ فی المسلک

السمهودي في الوفا وروى الامام ابو حنيفة رضـ عن ابن عمر رضـ
السنة ان تاتي قبر النبي صلى الله عليه وسلم مستدبر القبلة
مستقبلا الى القبر ثم تسلم عليه صلى الله عليه وسلم [illegible]
عليه اخرجه الحافظ طلحة بن محمد في مسند الامام ابي حنيفة رضـ
عنه اه وروى [illegible] محمد بن محمود الخوارزمي في جامع المسانيد
وقال المحدث مجد الدين الفيروزابادي اللغوي روينا عن الامام
الجليل ابي عبد الرحمن عبد الله بن المبارك قال سمعت ابا حنيفة رضـ
يقول قدم ايوب السختياني وانا بالمدينة فقلت لانظرن
ما يصنع فجعل ظهره مما يلي القبلة ووجهه مما يلي وجه رسول الله صلى
الله عليه وسلم وبكى غير متباك فقام مقام رجل فقيه اه قاله السيد
السمهودي في الوفا وروى ابن وهب عن مالك انه قال اذا
سلم على النبي صلى الله عليه وسلم يقف للدعاء ووجهه الى القبر لا
الى القبلة وعن ابن حميد قال ناظر ابو جعفر امير المؤمنين مالكا في
مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مالك يا امير المؤمنين
لا ترفع صوتك في هذا المسجد فان الله تعالى ادب قوما فقال

الی قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فوقفت فرفع یدیہ حتی ظننت
انہ افتتح الصلوۃ فسلم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم انصرف قلت
کذا علقہ الحافظ وقد اوردہ الحافظ السخاوی فی القول البدیع
فی الصلوۃ علی الحبیب الشفیع ولفظہ اخرج ابن ابی الدنیا ومن طریقہ
البیہقی فی الشعب من حدیث عبد اللہ بن ابی امامۃ رضی اللہ
عنہ قال رایت انس بن مالک رضی اللہ عنہ اتی قبر النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فوقف فرفع یدیہ حتی ظننا انہ افتتح الصلوۃ فسلم
علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم انصرف ومعناہ ان سیدنا
انس بن مالک رضی اللہ عنہما رفع یدیہ من الکتفین الی قرب المنکبین
ووضع الیمین علی الیسار فوق السرۃ او تحتہا فظن الرائی انہ افتتح
الصلوۃ والا فالرفع بطریق الدعاء لیس محل الاشتباہ
والظن فتامل وبالوقف علی ہیئۃ الصلوۃ نقل عن جمہور المسلمین
المتقدمین والمتاخرین الشافعیین الا الحنفیین من اشہر
والشافعیۃ والمالکیۃ والحنبلیۃ وقد صرح بذلک فی کتب المناسک
وقال الکرمانی فی مناسکہ من الحنفیۃ یقف عندہ علی ما کان

في الصلوة وكذلك السيد السمهودي في الوفاء والعلامة الشيخ
محمد بن يوسف الشامي في السيرة النبوية والامام الفقيه العلامة ابن
الحجر الهيتمي في الجوهر المنظم ومن الحنفية الملا رحمة الله السندي في منسكه
الملا علي القاري وغيرهم من المتأخرين اصحاب الشروح الحنفية
كالشارح الدهلوي الشيخ عبد الحق والشيخ محمد عابد السندي فثبت
ان هذا الوقوف والقيام انما هو في الحقيقة لله عز وجل كالقيام
والوقوف بعرفة والمزدلفة والمشاعر العظام لله تعالى والا التوجه
الى الله الملك العلام غير ان هنالك استقبال وتوجه الى الكعبة
الشريفة التي هي بيته وحرمه وفي هذا استقبال وتوجه الى
سيد الانبياء والمرسلين وافضل الخلائق اجمعين الذي شوهد
وحليه صلى الله عليه وسلم فيقال في الفرق والتفاوت
بينهما فتفهم ان هذا الفضل متجلي ظل حضرته صلى الله عليه وسلم
التي هي افضل مراتب القرب اذ هو مناجاة ومحادثة معه
صلى الله عليه وسلم فقد روى ابو داود من حديث ابي هريرة
رضي الله عنه انه صلى الله عليه وسلم قال ما من مسلم يسلم علي الا رد

تكفيت الجوارح فارغ القلب واضعا يمينه على شماله مستقبلا للوجه
الكريم مستدبر القبلة محاذيا لمسمار الفضة على نحو اربعة اذرع لا
الاقل من السارية عند راس الكريم ناظرا الى الارض او الى اسفل ما
يستقبله من الحجرة الشريفة محترزا عن اشتغال النظر بما هو هناك
من الزينة ممثلا صورته الكريمة في خيالك مستشعرا بانه عليه
الصلوة والسلام عالم بحضورك وقيامك وسلامك مستحضرا عظمته
وجلالته وشرفه وقدره صلى الله عليه وسلم ثم قال مسلما
مقتصدا من غير رفع صوت ولا اخفاء بحضور وحياء السلام
عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا رسول الله
السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا خليل الله السلام
عليك يا خير خلق الله السلام عليك يا صفوة الله السلام
عليك يا خيرة الله السلام عليك يا سيد المرسلين السلام عليك
يا امام المتقين السلام عليك يا من ارسله الله رحمة للعالمين
السلام عليك يا شفيع المذنبين السلام عليك يا بشير المحسنين
السلام عليك يا خاتم النبيين السلام عليك وعلى جميع الانبياء

والمرسلين والملائكة المقربين السلام عليك وعلى آلك واهل
بيتك واصحابك اجمعين وسائر عباد الله الصالحين جزاك الله
عنا افضل واكمل ما جزى به رسولا عن امته ونبيا عن قومه و
صلى الله وسلم عليك ازكى واعلى وانمى صلوة صلاها على احد
من خلقه اشهد ان لا اله الا الله وحده واشهد انك عبده
ورسوله وخيرته من خلقه واشهد انك قد بلغت الرسالة
واديت الامانة ونصحت الامة واقمت الحجة وجاهدت في الله
حق جهاده وعبدت ربك حتى اتاك اليقين الى ان قال
ثم يطلب الشفاعة فيقول يا رسول الله اسالك الشفاعة
ثلثا قال شارحه الملا علي القاري لانه اول مراتب الارواح
ولا يبعد ان يكون اشارة الى طلبها في المقامات الثلثة
من الدنيا والبرزخ والآخرة قال في اللباب ثم يتأخر
الى صوب يمينه قدر ذراع فيسلم على خليفة رسول الله صلى
الله عليه وسلم ابي بكر الصديق رضي الله عنه فيقول السلام عليك
يا خليفة رسول الله السلام عليك يا صفي رسول الله السلام

يا صاحب رسول الله السلام عليك يا وزير رسول الله السلام
عليك يا ثاني رسول الله في الغار ورفيقه في الاسفار وامينه
على الاسرار السلام عليك يا علم المهاجرين والانصار السلام عليك
يا من اعتقه الله من النار السلام عليك ورحمة الله وبركاته
جزاك الله عن رسوله وعن الاسلام واهليه خير الجزاء ورضي الله
عنك احسن الرضا ثم يتاخر الى يمينه قدر ذراع فيقول السلام
عليك يا امير المؤمنين عمر الفاروق السلام عليك يا من اكمل الله به
الاربعين السلام عليك يا من استجاب الله فيه دعوة خاتم النبيين
السلام عليك يا من اظهر الله به الدين السلام عليك يا من اعز الله به
الدين السلام عليك يا من نطق بالصواب ووافق قوله
محكم الكتاب السلام عليك يا من عاش حميدا وخرج من الدنيا
شهيدا جزاك الله عن نبيه وخليفته وامته خيرا السلام عليكم
ورحمة الله وبركاته ثم يرجع قدر نصف ذراع فيقف
بين الصديق والفاروق فيقول السلام عليكما يا صاحبي
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ان قال ثم يرجع الى حياله قبالة

ذکر العلامۃ ابن حجر المکی فی الجوہر المنظم قال الشیخ رحمہ اللہ
السندی فی لباب المناسک فصل زیارۃ اہل البقیع یستحب
ان یخرج کل یوم الی البقیع بعد زیارۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم خصوصاً
فیزور القبور التی بہا خصوصاً یوم الجمعۃ وقد قیل انہ مات بالمدینۃ
من الصحابۃ عشرۃ آلاف غیر ان غالبہ لا یعرف وممن
یعرف عینا او جہۃ بالبقیع مشہد عثمان رضی اللہ عنہ ومشہد
ابراہیم ابن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومشہد عباس عم النبی صلی اللہ
علیہ وسلم ومشہد ازواج النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومشہد قیل فیہ
ثلاثۃ من اولاد النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیسلم علی ہولاء کلہم
الی ان قال وبقیت ثلاث من اہل البیت بالبقیع احدہا
مشہد مالک بن سنان غربی المدینۃ داخل السور وثانیہا
مشہد النفس الزکیۃ محمد بن عبد اللہ بن الحسن بن علی شامی المدینۃ
وثالثہا مشہد سید الشہداء حمزۃ عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ورضی عنہم فیستحب ان یزورہ ویزور شہداء احد کلہم
والافضل ان یکون ذلک یوم الخمیس ویبدء بسید حمزۃ فیسلم علیہ بخشوع

وخضوع مع مراعات غاية الادب والاجلال التام الى اخرها
قاله فيه نقلته عنه مختصرا وقال الفاضل المحقق الشيخ عبد الحق المحدث
الدهلوى فى كتابه جذب القلوب الى ديار المحبوب تكميل فى زيارة
اهل البيت نقل فى كتاب فصل الخطاب عن الامام جعفر الصادق
رضى الله عنه وعن سائر اهل بيت النبوة انه قال من اراد
من الائمه كان يكن زار رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل للرضا
رضى الله عنه علمنى قولا بليغا كاملا اذا انا زرت واحدا منكم
فقال اذا صرت الى الباب فقف واشهد الشهادتين وانت على غسل
واذا دخلت ورايت القبر فقف قل الله اكبر ثلثين مرة ثم امش قليلا
وعليك السكينة والوقار وقارب بين خطاك ثم قف وكبر الله
ثلثين مرة ثم ادن من القبر وكبر الله اربعين تمام مائة مرة ثم
قل السلام عليكم يا اهل بيت الرسالة ومختلف الملائكة ومهبط الوحى
وخزان العلم ومنتهى الحلم ومعدن الرحمة واصول الكرم وقادة
الامم وعناصر الابرار ودعائم الاخيار [illegible] وابواب الايمان وامناء
الرحمن وسلالة خاتم النبيين وعترة صفوة المرسلين صلى الله عليه وسلم

ورحمة الله وبركاته السلام على ائمة الهدى ومصابيح الدجى واعلام التقى وذوى النهى ورحمة الله وبركاته السلام على محال رحمة الله ومساكن بركة الله ومعادن حكمة الله وحفظة سر الله وحملة كتاب الله ورثة رسول الله صلى الله عليه وسلم ورحمة الله وبركاته السلام على الدعاة الى الله عز وجل والادلاء على مرضاة الله والمظهرين لامر الله والمخلصين في توحيد الله ورحمة الله وبركاته انى مستشفع الى الله عز وجل بكم ومتقدم بكم امام طلبى وارادتى ومسئلتى وحاجتى اشهد انى مؤمن بسركم وعلانيتكم وانى ابرء الى الله تعالى من عدوكم سيدنا وال سيدنا محمد من الجن والانس صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين وسلم تسليما انتهى وقال المحدث المذكور فيه ايضا قال الامام الشافعى رحمه الله تعالى ان قبر الامام موسى الكاظم رضى الله عنه ترياق اعظم لقبول الدعا واجابته انتهى نقلا من كتاب جذب القلوب وهذا الذى ذكرنا من آداب الزيارة الشريفة والاستشفاع والاستمداد

من الحضرة النبوية والتربة المصطفوية على صاحبها الف الف

الصلوة والسلام والتحية هو المختار عند العلماء المحققين قديما وحديثا

والمعمول عند الاولياء والصالحين سلفا وخلفا من غير نكير منكر

ولا راد فهو كالاجماع السكوتي عند جميع ارباب المذاهب ويجب

عن الافراط والتفريط المحرمين المذمومين بالاتفاق حيث انهم

قد صرحوا بهما في كتبهم وبينوا انهما في زمانهم آفات الافراط

فافراط الزائر في التعظيم بحيث انتهى الى عبادة القبر الاطهر

من الصلوة اليه والسجود والركوع قال النبي صلى الله

عليه وسلم اللهم لا تجعل قبري وثنا يعبد اشتد غضب الله

على قوم اتخذوا قبور انبيائهم مساجد رواه الامام مالك وغيره

وقال صلى الله عليه وسلم لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا

قبور انبيائهم مساجد اخرجه الشيخان عن عائشة رضي الله عنها

واما التفريط فتقصير الزائر في الاحترام حتى ينتهي الى استخفاف

القبر الاقدس من استدباره ومد الرجل اليه والقاء البزاق

والنخامة والاذى لديه ورفع الصوت وانخفاضه للصلوة

عنده والنداء باسمه الشريف بغير التعظيم ووضع النعلين الملبوسين
فوق رأسه وأمثال ذلك من المستقذرات والمنكرات قال الله تعالى
وما كان لكم أن تؤذوا رسول الله ولا أن تنكحوا أزواجه من بعده
أبدا إن ذلكم كان عند الله عظيما وقال جل ذكره إن الذين يؤذون
الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة وأعد لهم عذابا مهينا
وبين الإفراط والتفريط أمور مشتبهات تعارضت فيها الأدلة
واختلفت فيها الأقوال كالطواف حول القبر الشريف وتقبيل عتبته
العلية ووضع الخد عليه ومس جدرانه والتمرغ على أعتابه ونحوها
فالمتشددون من العلماء حرموها أو كرهوها سدا للباب
الذرائع لئلا تفضي إلى المحرم لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا
كثيره تقبيله هذا ما أخرجه الترمذي وأبو داود وغيرهم والمخففون
منهم أباحوها أو استحبوها تبركا بجنابه المعظم قال الله تعالى ومن يعظم
شعائر الله فإنها من تقوى القلوب قال سبحانه ومن يعظم
حرمات الله فهو خير له عند ربه والصواب عند المحققين منهم
[illegible]

من لا يملك نفسه من غلبة الوجد و يجب وقت الامن من
التشويش و التقليد العامة و يمنع منها من يملك نفسه حين الخوف
مما ذكر قال السيد السمهودي في الوفا قال الحافظ ابو عبد الله محمد
بن موسى بن النعمان في كتابه مصباح الظلام ان الحافظ
ابا سعيد السمعاني ذكر فيما روينا عنه عن علي ابن ابي طالب رضي الله عنه
قال قدم علينا اعرابي بعدما دفنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
بثلثة ايام فرمى بنفسه على قبر النبي صلى الله عليه وسلم وحثى
من ترابه على راسه وقال يا رسول الله قلت فسمعنا قولك و عقلت
عن الله سبحانه وما وعينا عنك وكان فيما انزل عليك ولو انهم اذ
ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا
الله توابا رحيما و جئتك لتستغفر لي فنودي من القبر انه غفر لك
انتهى و قال العلامة تاج الدين السبكي في الرد على ابن تيمية
في مسئلة الزيارة ان عدم التمسح بالقبر ليس مما قام الاجماع
عليه لكن السلف انما منعوا من ذلك لمصلحة قطع عن ذلك
[illegible]

قال العز بن جماعة وفی کتاب العلل والسوالات لعبد الله
بن الامام احمد عن ابیه روایة ابی علی بن الصواف عنه قال عبد الله
سالت ابی عن الرجل یمس منبر النبی صلی الله علیه وسلم ویتبرک
بمسه ویقبله ویفعل بالقبر الشریف مثل ذلک رجاء ثواب الله
عز وجل قال لا باس به. وروی ابن عساکر بسند جید ان بلالا
رضی الله عنه لما قدم من الشام لزیارة النبی صلی الله علیه
وسلم اتی القبر الشریف فجعل یبکی عنده ویمرغ وجهه علیه
وفی تحفة ابن عساکر من طریق طاهر بن یحیی الحسینی
قال حدثنی ابی عن جدی عن جعفر بن محمد عن ابیه عن علی
رضی الله عنه قال لما قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم جاءت
فاطمة رضی الله عنها فوقفت علی قبره واخذت قبضة من
تراب القبر ووضعت علی عینیها وبکت وانشاءت تقول ماذا
علی من شم تربة احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا صبت
علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا وذکر الخطیب بن
جملة ان ابن عمر رضی الله عنهما کان یضع یده الیمنی علی القبر الشریف

بو سیدن از
و قبر را بچشم مالیدن

وان بلالا وضع خديه عليه ايضا رضي الله عنه ثم قال ولا
شك ان الاستغراق في المحبة يحمل على الاذن في
ذلك والمقصود من ذلك كله الاحترام والتعظيم والناس تختلف
مراتبهم في ذلك كما كانت تختلف في حياته صلى الله عليه وسلم
فاناس حين يرونه لا يملكون انفسهم بل يبادرون اليه
واناس فيهم اناة يتاخرون والكل محل خير قال الحافظ
ابن حجر استنبط بعضهم من مشروعية تقبيل الحجر الاسود
جواز تقبيل كل من يستحق التعظيم من آدمي وغيره فاما
تقبيل يد الآدمي فسبق في الادب واما غيره فنقل
عن الامام احمد انه سئل عن تقبيل منبر النبي صلى الله عليه وسلم
وقبره الشريف فلم ير به باسا فنقل ذلك عنه ابنه عبد الله
كما تقدم ونقل عن ابن ابي الصيف اليمني احد علماء مكة من الشافعية
جواز تقبيل المصحف واجزاء الحديث وقبور الصالحين انتهى كلام الحافظ
ونقل الطيب الناشري عن المحب الطبري انه يجوز تقبيل القبر
ومسه قال وعليه عمل العلماء الصالحين وانشد لو راينا لسليمى اثرا لسجدنا

الف الف للاثر * وقال الآخر * امر على الديار ديار ليلى
أقبل ذا الجدار وذا الجدارا * وما حب الديار شغفن قلبي * ولكن حب من سكن
الديارا * ونقل بعضهم عن ابى خيثمة عن مصعب بن عبد الله عن اسمعيل
بن يعقوب التيمي قال كان ابن المنكدر يجلس مع اصحابه قال فكان
يصيبه الصمات فكان يقوم كما هو ويضع خده على قبر النبي
صلى الله عليه وسلم ثم يرجع فعوتب في ذلك فقال انه يصيبني
خطرة فاذا وجدت ذلك استشفيت بقبر النبي صلى الله عليه وسلم
وكان ياتي موضعا من المسجد في الصحن فيتمرغ ويضطجع فقيل له
في ذلك فقال اني رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في
هذا الموضع اراه قال في النوم انتهى نقلا من الوفا قال
في المواهب لله در القائل * فاح الصعيد بجسمه فكأنه * روض
سقته عوارف المتاح * ما جسمه بيغير الثرى والروح منه
كالصباح الابلج * ولله در الابوصيري رحمه الله تعالى قال حيث
* لا طيب يعدل تربا ضم اعظمه * طوبى لمنتشق منه وملتثم
* ولا ريب عند من له ادنى تعلق بشريعة الاسلام ان قبره

وعن حديث لا تقوموا كما تقوم الاعاجم يعظم بعضهم بعضا بانه
حديث ضعيف مضطرب السند فيه من لا يعرف وحديث من
احب ان يتمثل له الرجال قياما الحديث اجاب عنه الطبري بان هذا
الخبر انما فيه نهي من يقام له عن السرور بذلك لا نهي من يقوم
له اكراما له واجاب عنه ابن قتيبة ايضا بان معناه من اراد
ان يقوم الرجال على رأسه كما يقام بين يدي ملوك الاعاجم
وليس المراد به نهي الرجل عن القيام لاخيه اذا سلم عليه احتج
ابن بطال لجواز القيام بما اخرجه النسائي من طريق عائشة
بنت طلحة عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم اذا رأى فاطمة ابنته قد قبلت رحب بها
ثم قام اليها فقبلها ثم اخذ بيدها حتى يجلسها في مكانه قلت و
هذا حديث ثابت قد اخرجه ايضا ابو داود والترمذي
وحسنه وصححه الحاكم وابن حبان واصله في الصحيح كما سيجيء
في المناقب وفي الوفاة النبوية الى آخرها قاله الحافظ و
قال العلامة الشيخ محمد طاهر الفتني في مجمع البحار في غرائب

التنزيل [illegible]

استحباب القيام عند دخول الافضل وهو غير القيام المنهي لان

ذلك بمعنى التوقير وهذا بمعنى النهوض وليس هو القيام الذي

يتعاطاه الاعاجم تعظيما وانما كان سعد وجعا لما رمي في اكحله

فامرهم بالقيام ليعينوه على النزول من الحمار لئلا يتحرك عروقه بالاضطراب

ولو اراد التعظيم لقال قوموا لسيدكم وفيه نظر لان الى افخم كانه

قيل قوموا واذهبوا اليه تلقيا وكرامة تشعر به وصف السيادة

واحتج به الجماهير لاكرام اهل الفضل بالقيام اذا اقبلوا قال

القاضي وليس هو من القيام المنهي عنه انما هو فيمن يقومون

عليه وهو جالس ويمثلون قياما طول جلوسه وحديث لا تقوموا

كالاعاجم يعظم بعضهم بعضا اي تعظيما لا يحل له ومنصب بل لا يعظم

لصلاحه وعلمه وحديث كانوا اذا رأوه لم يقوموا له وذلك

للاتحاد الموجب لرفع الحشمة ومتى صفت القلوب استغنت

عن تكلف اظهار ما فيها والحاصل ان القيام وتركه بحسب الازمان

والاشخاص انتهى وقال العلامة الملا علي القاري في مرقاة

رأوه لم يقوموا لما يعلمون من كراهيته لذلك أي لقيامهم
تواضعاً لربه ومخالفة لعادة المتكبرين المتجبرين بل اختار الثبات
على عادة العرب في ترك التكلف في قيامهم وجلوسهم وأكلهم
وشربهم ولبسهم ومشيهم وسائر أفعالهم وأخلاقهم ولذا ورد
أنا وأتقياء أمتي براء من التكلف قال الطيبي ولعل الكراهية
بسبب المحبة المقتضية للاتحاد الموجبة لرفع التكلف والحشمة و
يدل عليه قوله لم يكن شخص أحب إليهم من رسول الله صلى الله عليه
وسلم وقال الإمام الصادق تم الاتحاد وخفت الحقوق بينهم
لسقوط التشريفات من الاعتداد وانتفاء قيامها والتكلفات من لوازم
الصحبة لكن في ضمنها نوع من الأجنبية والتكلف فإذا تم الاتحاد
انطوى بساط التكلف بالكلية فلا تبالي بالإمساك عنه
لأن هذه الآداب لظاهر الشريعة إن الآداب الباطنة قائمة إذ
القلوب بالمحبة مستغنية عن تكلف إظهارها ولكن الحق
أن القيام وتركه يختلف بحسب الأزمان والأشخاص والأحوال
وقال الملا علي المذكور فيه أيضاً في حديث من سره أن

لہ الرجال قیاما الحدیث فیحمل ہذا الوعید لمن سلک فیہ طریق

التکبر بقرینۃ السرور بالمثول واما اذا لم یطلب ذلک قاموا

من تلقاء انفسہم طلبا للثواب او لارادۃ التواضع فلا باس بہ وقد

روی البیہقی فی شعب الایمان عن الخطابی فی معنی الحدیث ہو

ان یامرہم بذلک ویلزمہم ایاہ علی مذہب الکبر والنخوۃ قال

وفی حدیث سعد دلالۃ علی ان قیام المرء بین یدی الرئیس

الفاضل والوالی العادل والمتعلم للعالم مستحب غیر مکروہ و

قال البیہقی ہذا القیام یکون فی ہذا المقام علی وجہ البر والاکرام

کما کان قیام الانصار لسعد وقیام طلحۃ لکعب بن مالک ولا ینبغی

للذی یقام لہ ان یرید ذلک من صاحبہ حتی ان لم یفعل حنق علیہ

او شکاہ او عاتبہ وقال الملا علی المذکور فیہا ایضا فی حدیث لا تقوموا

کما تقوم الاعاجم یعظم بعضہم بعضا ای لمالہ ومنصبہ واما

ینبغی التعظیم للعلم والصلاح ذکرہ ابن ملک قال شارح

من علمائنا ایضا اذا کان القیام والتعظیم لہ فحسن انتہی تکمیل

الجواب فی الاستشفاع بعالی الجناب قال السید السمہودی

ذالوفاء اعلم ان الاستغاثة والتشفع بالنبي صلى الله عليه وسلم
وبجاهه وبقدره الى ربه تعالى من فعل الانبياء والمرسلين وسير السلف
الصالحين واقع في كل حال قبل خلقه صلى الله عليه وسلم وبعد خلقه
في حياته الدنيوية ومدة البرزخ وعرصات القيمة الحال الاول
ورد فيه اثار عن الانبياء صلوات الله عليهم ولنقتصر على ما ورد
حباه منهم الحاكم وصحح اسناده عن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اقترف آدم الخطيئة
قال يا رب اسئلك بحق محمد لما غفرت لي فقال الله يا آدم وكيف
عرفت محمدا ولم اخلقه قال يا رب لانك لما خلقتني بيدك ونفخت
في من روحك رفعت راسي فرأيت على قوائم العرش مكتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت انك لم تضف الى اسمك
الا احب الخلق اليك فقال الله تعالى صدقت يا آدم انه
لاحب الخلق الي اذ سألتني بحقه فقد غفرت لك ولولا محمد
ما خلقتك صلى الله عليه وسلم وعلى آله واصحابه رواه الطبراني
وزاد وهو آخر الانبياء من ذريتك الى آخر ما قال

واما اعتقاد الناس هو ما تعارفنا بينهم الآن في الحرمين
الشريفين من القيام عند ذكر الولادة الشريفة النبوية في
قصة كيفية مولد ذات المصطفى صلى الله عليه وسلم تشريفه
وتمجيد وتعظيم وتحميد بحسب الادب واجل تجنب قواعد الشرع ومحموده
وليس فيه مخالفة للسنة والاجماع ومعنى الدخول فيها ونحوها
فقيل لتعظيمه صلى الله عليه وسلم عند ذلك وقيل لتحضر روحانيته
صلى الله عليه وسلم حينئذ وقيل لتصور انتقاله من عالم الارواح
الى عالم الاشباح او تخيل بروزه الشريف من بطن
امه المنيفة وقيل غير ذلك ولا يخفى ما فيها من الانظار والابحاث
والذي يفهم هذا الفقير ان اصله هو شكر الحق تعالى على
نعمة ايجاده صلى الله عليه وسلم وخلقته وبعثته التي هي
من اعظم نعمه تعالى على العالمين واكبر منه سبحانه على كافة
المؤمنين كيف لا وهي نعمة لولاها ما خلق الله الخلق وما
[illegible]
[illegible]

والرسل جيلا بعد جيل صلوات الله تعالى وتسليماته عليهم عموما وعلى
افضلهم خصوصا قال الله تعالى لقد من الله على المؤمنين اذ بعث
فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة
وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين وقال سبحانه وما ارسلناك
الا رحمة للعالمين وقال صلى الله عليه وسلم فيما رواه الديلمي عن
ابن عباس رضي الله عنهما مرفوعا اتاني جبرئيل فقال يا محمد لولاك
ما خلقت الجنة ولولاك ما خلقت النار وفي رواية ابن عساكر
لولاك ما خلقت الدنيا كذا عزاه لهما الملا علي القاري فيا لها
من نعمة يجب على كل الخلق شكرها والشكر على النعمة يستلزم ذكرها
وذكرها في الملأ خير من ذكرها في النفس لاجل ذلك وضع المحبون
العاشقون اهل السنة والجماعة لذلك الذكر كيفية مخصوصة
من اجتماعهم وتحضر قلوبهم لذلك الشكر وتوجههم الى الله بالكلية
وتذكيرهم بكيفية محمد صلى الله عليه وسلم الذي هو منبع طلوع شمس
وجوده الشريف وما ظهر في اثناء ذلك الحمل الشريف من
الآيات الباهرات والخوارق والمعجزات وكيفية تولده

صلى الله عليه وسلم طلوع شمس وجوده السعود وبروزه من
عالم الغيب الى عالم الشهود وقدومه من عالم الارواح الى
عالم الاشباح وحضور الملائكة الكرام وآسية ومريم بنت عمران
وحضور حور الجنان حتى هتفت الهواتف واخمدت النيران ثم ايوان
كسرى وفيض عين سماوة وغيض بحيرة ساوة واستبشار
الانس والجن والوحوش والطير والملائكة واهل البر والبحر والدنيا
والاخرة بقدومه صلى الله عليه وسلم فيكون جميع ذلك بالمولد الشريف
فتلاوة السير واكمال السرور بتحققه اتمام الخير فيشكر الله على
حصول هذه النعمة العظمى والدولة القصوى ومن تمام ذلك الشكر
اطعام الطعام عقب ذلك المولد الشريف وترك القيام ابتدا
شكر الحق تعالى على هذه النعمة السنية وقد كان يحق القيام
لاداء الشكر من شروع ذكر المولد الشريف الى انتهائه لان
الشكر لا يتم بمجرد ذكر النعمة وحيث كان في ذلك حرج وتكليف
اكتفي بالقيام الشكري عند ذكر الجزء الاعظم من مباديه
صلى الله عليه وسلم الذي هو وضعه الشريف حين ظهور وجوده النفيس

وتخصيص اداء الشكر بالقيام مدلل بدليل عادة العرب العرباء
وبدليل حديث قيامه صلى الله عليه وسلم بعد الختم للشكر والدعاء
وحديث بوارث عائشة رضي الله عنها وبدليل قيام المصلي
بحمده وشكره على التوفيق لاداء العبودية للملك المعبود وفي
الركوع والسجود الاترى ان من فاته القيام مع الامام
وادرك الركعة ومن فاته الركوع فاتته الركعة اما عادة العرب
ففي تاريخ الخميس قال في المنتقى روي ان امنة لما ولدته
صلى الله عليه وسلم ارسلت الى عبد المطلب وجاءه البشير
وهو جالس في الحجر معه ولده ورجال من قومه فاخبره
ان امنة ولدت غلاما فسر بذلك عبد المطلب فقام هو ومن
كان معه ودخل عليها فاخبرته بكل ما رأت وما قيل لها
وما امرت به فاخذه عبد المطلب فادخله الكعبة فقام
عندها يدعو الله ويشكره على ما اعطاه [illegible]
حديث قيامه صلى الله عليه وسلم بعد الختم للشكر والدعاء [illegible]
ففي الشرح [illegible]

عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اذا ختم القرآن دعا قائما قال کذا رواہ ابو الفضل بن خیرون
فی کتاب الوفا وبروایۃ من ابی جعفر قال کان علی بن الحسین رضی اللہ
عنہما یذکر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان اذا ختم القرآن حمد اللہ
بمحامد وہو قائم ثم یقول الحدیث قال واخرجہ البیہقی فی شعب
الایمان انتہی واما حدیث برارۃ عائشۃ ففی صحیح البخاری عن عروۃ
عن عائشۃ رضی اللہ عنہا فی حدیث الافک قالت فواللہ ما رام
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولا خرج احد من اہل البیت
حتی انزل علیہ فاخذہ ما کان یاخذہ من البرحاء حتی انہ لیتحدر
منہ مثل الجمان من العرق وہو فی یوم شات من ثقل القول
الذی ینزل علیہ قالت فلما سری عنہ وہو یضحک فکانت
اول کلمۃ تکلم بہا یا عائشۃ اما اللہ فقد برأک فقالت امی قومی
الیہ فقلت واللہ لا اقوم الیہ ولا احمد الا اللہ عز وجل
قال القسطلانی قومی الیہ صلی اللہ علیہ وسلم لاجل ما بشرک بہ
ای اشکریہ علی ذلک بالقیام الیہ وکان القیام الیہ

في عصره فقد حكى بعضهم ان الامام السبكي اجتمع عنده جمع كثير
من علماء عصره فانشد منشد بالقول الصرصري رحمه الله في مدحه
وشرفه وعظمه صلى الله عليه وسلم ؎ قليل لمدح المصطفى الخط
بالذهب ؎ على ورق من خط احسن من كتب ؎ وان تنهض
الاشراف عند سماعه ؎ قياما صفوفا او جثيا على الركب ؎ فعند
ذلك قام الامام السبكي رحمه الله تعالى وجميع من بالمجلس فحصل
انس كبير بذلك المجلس ويكفي ذلك في الاقتداء وقد قال ابن حجر
الهيتمي رحمه الله والحاصل ان البدعة الحسنة متفق على ندبها
وعمل المولد واجتماع الناس له كذلك اي بدعة حسنة ومن ثم
قال الامام ابو شامة شيخ الامام النووي رحمهما الله تعالى ومن
احسن ما ابتدع في زماننا ما يفعل كل عام في اليوم الموافق
ليوم مولده صلى الله عليه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار
الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه من الاحسان للفقراء
مشعر بمحبته صلى الله عليه وسلم وتعظيمه في قلب فاعله
وشكر الله تعالى على ما من به من ايجاد رسوله صلى الله عليه وسلم

الذي ارسله رحمة للعالمين انتهى كلامه قال السخاوي لم يفعله
احد من السلف في القرون الثلثة وانما حدث بعده ثم لا يزال اهل
الاسلام من سائر الاقطار والمدن الكبار يعملون المولد ويتصدقون
في لياليه بانواع الصدقات ويعتنون بقراءة مولده الكريم
ويظهر عليهم من بركاته كل فضل عميم قال ابن الجوزي من خواصه
انه امان في ذلك العام وبشرى عاجلة بنيل البغية والمرام
واول من احدثه من الملوك صاحب اربل وصنف له ابن دحية
رحمه الله كتابا في المولد سماه التنوير بمولد البشير النذير
فاجازه بالف دينار وقد استخرج له الحافظ ابن حجر اصلا
من السنة وكذا الحافظ السيوطي رحمهما الله تعالى انتهى
مختصرا وهذا اخر ما اوردناه في الجواب بعون الملك الوهاب
من الاحاديث الصحيحة والنقول الصريحة والبراهين الباهرة
والحجج الظاهرة والتحقيقات الدقيقة والتدقيقات الانيقة
فرحم الله المنصف المتامل البصير الناقد الذي اذا عرف
الحق اذعن له وقبله ولم يعاند فقد ظهر الحق واستنار ظهوره

وقضا می انہا خلاصہ عبادت است قال صلی اللہ علیہ وسلم
الدعاء ہو العبادۃ ، الدعاء مخ العبادۃ فی المشکوۃ و چون بہ
نظر داعی تا افعال ضار بافعال حق سبحانہ لازم مومن باشد
پس دعائیکہ خلاصہ عبادت است متضمن خشوع و خضوع و اظہار
ذل و افتقار مع الرضا است و تا تمایز اثر فضل دعا فضل
و چون برگزرد سکوت من افضل هم و درین محل دعا باذن
اطاعت است و تخلاف انہیہ ہوای نفس است کہ میسر مفہوم
افرایت من اتخذ الٰہہ ہواہ زین پس سخن است کہ گفتن در اجابت
دعوات قال صلی اللہ علیہ وسلم اعلموا ان اللہ لا یستجیب دعاء
من قلب غافل لاہ رواہ فی المشکوۃ وفیہ عن سلمان الفارسی رضی
قال قال رسول اللہ تعالیٰ صلعم لا یرد القضاء الا الدعاء
الحدیث رواہ الترمذی باید دانست قضا دائر است میان
قاضی و مقتضی مراد و دعا دائر است میان داعی و مدعو
پس او سبحانہ قاضی است باعتبار و مدعو است باعتبار
پس معنی آنکہ میگرداند او سبحانہ کہ مراد مدعو است قضا را

که عبارت از مقتضی است بدعای داعی حبیب را ذکر فرمود صلعم بلاغت
المرام و فصاحة الکلام نسبت او سبحانه را آن است برای فعل خود
نه غیرش از آنکه مانع و منازع نیست مر فعل او سبحانه را پس قضا
و ردش از فعل او سبحانه معلوم او سبحانه است باید دانست
قضا بمعنی اجرا است لقوله تعالی و اذا قضی امرا انما یقول له
کن فیکون ۵ و گاهی تجرید کرده میشود بمعنی مضاف الیه خود پس
محکوم میشود بآن بالعرض پس بمعنی اجرا در اینجا تجلی حادث
است پس قبل تحقق تعلیق دعا در مرتبه مبرم ممنوع التغیر
و تقیید قضا را مر بیان باید دانست قضا و قدر از صفات
اضافیه متعلق بصفات حقیقیه او سبحانه بمعنی مخصوص خود است
نه آنکه قضا مرتبه اجمال معلوم است و قدر مرتبه تفصیل معلوم
از آنکه علم قدیم اجمال و تفصیل را بکمال بسیط خودش شاید
و الا جهل در جهتی لازم است و الا اجمال تفصیل باطل
و الله تعالی اعلم بالصواب و فرمود سبحانه و اذا سألک
عبادی عنی فانی قریب ط اجیب دعوة الداع اذا دعان

بکمال البسط

فلیستجیبوا لی ولیومنوا بی لعلهم یرشدون تمہید و تحقیق
الوقوع است که بہر زمانی سوال کنند ترا بندگان من کیف
ما یجوز فی المضافات و آن خیالست که سوال از من پس تحقیق
نزدیکم بذات خودش این قید بذات تحقیق در خلاف آنست که
گفته شد نزدیک است بصفات خود نه بذات تحقیق این
در ذکر کیفیت المعیة و القربة و الاحاطة مذکور است هم بیان
اجابة چنانکه قبول میکنم دعای دعا کننده را هرگاه که خواند مرا
هرگاه تعیین است پس باید که جواب خواهند بقبول سوال یا
یا جواب دهند بقبول خبر که پیش گذشت بیان قبول قضا
مسئول هم خاص برای من است درین طلب دعا که مسالت
با رسول صلعم واقع شود یا برای من است رضا من یا قربت
یا اجابت خصوصا یا عموما بی تردید و باید که ایمان آرند درین
درین مسالت با رسول صلعم و استجابة که مستتبع نتائج رضا
و غیره خصوصا یا عموما است پس شفقتا و رحمة بحواله اختیار
اضافی عباد فرمود امید است که امید میکنیم یا کنند هم که ایشان

براه شوند بقبول این مدعا سخن اسے مسالت با رسول کریم

صلعم واجابت از سبحانه و سلم است که ایمان صفت اختیاریه

عبد است پس ترجی مشیر شفقت و رحمت تواند شد نه مشیر احتیاج

که عدم احتیاج عز و جل ظاهر است هم باید دانست اذ ظرف

است بشرط تمام الزمان لتحقق الوقوع پس مقتضی است سبب

ابانت سوال تذکر الکیف در اداء و حذف مفعول ثانی مشیر

توسعش است در عطا و با اضافة عام است مظهر تضمنی و التزامی

بموجودات قدیمه بنابر عموم لفظ و خاص است مظهر تضمنی

بموجودات قدیمه بنابر خصوص محل اسے مسالت با رسول کریم

صلعم و استعارت مفید مبالغه مشبه قرب ذاتی مسلم الی تحقیق

و حذف مفعول قریب تجسس مشیر تفاوت مراتب قرب

بر وفق تفاوت مراتب مفعول پس قرب بعید سائل از رسول

کریم صلعم مقتضای مفعول تخصیص محل انتها بهات است

و مقتضای عموم لفظ اشکالات و تمیز با همه استاین کیسه

باشارت [illegible] خاصه طالب [illegible] فلعبد ابواره

دیگر دارد انتفاع جهل است از انشابه صفت بی ثبت و قوت

صفت اصنافی رسول الله تعالی صلعم با چنین فضائل که نیست

و نفی استقلال از صفتش صلعم چنانکه در کریمه قل لا املک لنفسی

نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله است با اخبار پیشین اعجاز در صورت فلیستجیبوا

بمعنی خواهش طلب است و ضمنا امر غائب و اسم فعل راجع بعبادی

بمراد مخصوص المحل یا اثبات فضیلت صفات اصنافی رسول کریم

است صلعم با چنین فضائل که نیست در مقابله منکرین یا اثبات

پیشین اعجاز در صورت فلیستجیبوا بمعنی فلیجیبوا یا رجوع ضمنا

امر غائب و اسم فعل بسوی عبادی بمراد عموم لفظ غیر مخصوص المحل

است تدبره انسب است نه پراگنده منتشری و بهر صورت

جواب سائل از قربت مذکور بشان نزول است با زیادت

مطالب دیگر بتعلیم طریقه احسن دعا و سیاق خطاب است بدلالت

ترجمی و استعارت. ترکیب نحوی اذا سالک عبادی

مشبه عنی متعلق به کان سال عنی مشبه به استعارت تامه عنی

متعلق به ذیل مشبه و مشبه به شرط متعلق الی قریب عامل الزمان

صیغهٔ جمع فاعل سالک است و در سوال مذکور شان نزول
تفرد سائل هم فهم نمی‌شود بسبب است و اگر گمان برده شود مستقبل
خلاف زمان سوال مذکور است لیکن آنکه جواب سائل از قرب و درین
ضمن مستصور گردد و جزا ممکن الوقوع متتابع و مخصوص الزمان با
ش اشارت هست باستقامت سعی قل مقابله شرط مستقبل
مخصوص الزمان موجود عالم شهود هم ولیکن تحقق وقوع شرط
بزمان مستقبل مروی نیست و اگر باشد مقوله قل انه است
ولیکن انی هست به تخصیص اظهار رحمت بقرب و اجابت تواند شد
و میشود حذف قل در استقامت سعی تعمیم اذ المفهوم شرط و جزا
قل محبیان منظور فیه است و اگر گمان برده شود بعموم زمان
اهمال سوال قرب در زمان عام تحصیل حاصل بشهرت تحقق
قرب حق تعالی از کتاب ش الله تعالی و کتاب الرسول صلعم
هم است و اهمال جواب بعدم اهلیت استماع بعض سائل
ش است هم یا بعدم جواب بعض سائل مخالفت امر ش
است و این تردید است بر اهمال جواب هم با وجود شمول سائل

و دعای فرعون استدراجاً لهم تا باید دانست در کریمه فیکشف ما تدعون

الیه ان شاء الا ایاه ان شاء متعلق بکشف ما تدعون الیه است

یا بحال حسب مراد یا بتفاوت مراتب مذکوره که در ترتب اثر

دعا مذکور است هم سبب نفی نمیکند اجابت دعا را که ترتب اثر

بالمستقبل باشد یا ببدل ورنه معارض باشد عموم اجیب دعوة

الداع را و نیز بدانکه سلب نسبه احتیاجی محتاج بمحتاج الیه

که بحقیقه خودش غیر منقطع است مطلقاش تمیز از سلب

نسبه احتیاجی هم سلب مطلق محتاج خواهد شد فکیف و بعضا

موافق دعوی است پس اسے اقتضای بعض حاجات

سبب نفی بعض عادل باشد به بدل بالحال یا بالمستقبل یا بعاقبت

هم واگر قطع نظر کرده شود از دعا بانجاح حاجات کفار

استدراجا لهم نسبة غیر متعلق بدعا و دعوی لی و لیل خلاف

ماثبت فی ماسبق است زین پس سخن است در تحقیق معنی

وما دعاء الکافرین الا فی ضلال ۵ بدانکه دعا مضمون عبادت

است و مضمون خواست نیز و دنیا و هم در آخرت لیس بالتخصیص

سوال به حق اشخاص شان یا الله تعالی عظم موافق محصل

نزول حکم کرده شود است آنچه درین عالم از کفار نسبت به بتان است

استعانت باشد یا عبادت ضلال است بعبادت اشیاء یا بمفعول شی

جزئی یعنی نیست عبادت خواسته کافر گردد نسبت ضلال است

گمرهی ور ذبالت یا بجای رسیدنی تا رسیده یا گم شدنی است

شنیده و نابود شود نشده عند الله تعالی اجرا نخوردن ... قبول

دعا است و آنچه در آخرت است از اسباب استعداد ادا گم

گم شدنی است اجابت پس تعارض رفت زین سبب باید از

انکار اجابت دعا کفر است بانکار نصوص قطعیه العیاذ بالله تعالی

منه اللهم وفقنا لما تحب وترضاه اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمه

وعلی آله کما تحب وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیت حدیث شریف لا تتخذوا قبری وثنا و حدیث شریف لا تتخذوا قبری عیدا

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه علی الله

و بعد از عدم ثبوت متقدم یعنی بجائی نرسد و معدوم حکمی بمقابله
موجود حقیقی اعتبار می‌گیرد پس انطباق ثبوت متقدم موجود
حقیقی است و بعدم ثبوت متقدم معدوم حکمی است بعدم سابق
بخلاف عدم لاحق که معدوم حقیقی است هم و قوله صلعم اللهم
لاتجعل قبری وثنا یعبد اشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور
انبیائهم مساجد پس اخرجه الامام مالک وغیره هم موید این احتمال
آخر نتوانند شد چه درین جمله ثبوت متقدم بفعل عباد مقصود نیست
بلکه محترز عنه است بدلالة الخطاب مگر بفعل مخاطبین دانائی آن
پس ای ثبوت متقدم بفعل مخاطبین هم رسول است صلعم
در اینجا نیست بیشین گوهی بدلالة بالاشارة باقتضای نهی
مر ثبوت متقدم را که بعد وجود قبر شریف مترقب انطباق
است بخلاف لاتتخذوا پس که مقصود اینجا ثبوت متقدم
بفعل عباد است هم و نیز لفظ یعبد دلیل بعوارض عارضیه
فارق است میان مقصود حدیثین در وجه تشبیه بعوارض ذاتیه
و عوارض عارضیه باید دانست که از اصل اخذ پیدا است که

از تفصیل حضور مسجد در هر جمعه و سرور حضور مقتضای محبت
ایمان برسول است صلعم کما فی المشکوٰة فی جواب السائل الذی
قال انی احببت الله و رسوله قال صلعم انت مع من احببت و
انس رض فما رایت المسلمین فرحوا بشی بعد الاسلام فرحهم بها
متفق علیه پس هجوم و الزحام در مسجد حضور صلعم نیز باید اشد
حضور آنحضرت صلعم که بر هر واحد واجب است لازم هجوم است
و هجوم بعض احد نتوانند شد مگر مع الغیر پس لازم هجوم با
حضور و ادب آنحضرت صلعم بر هر واحد است الا بحیثیتی ترک
زینت که کنند زینت است تا آنکه نهایت کار به بیشتگی
بهیئت مع رسد و تاویل آنچه از حضرت حسن بن حسن و امام
زین العابدین رضی الله تعالی عنهم در منع کثرت بر مزار
و انوار رحمة للعالمین صلعم با روایت این حدیث شریف
در منع وقت لازم حضور مرویست از کتب اہل سنت و
جماعت باید دریافت چه وقوف حضرات ائمہ اهل بیت صلوة
الله تعالی علی النبی الامی و علیهم اجمعین بر اسرار رحمة آثار

صلی اللہ تعالی علیہ وسلم خود ثابت است فکیف المنع عن
الوقوف لازم الحضور الثابت و درین حدیث شریف هم
اعجازیست پیشین گوئی هستی مردمان بزیارت مزار با برکت
لازم السعادت بدلالة بالاشارة باقتضای نهی مرتب متقدم
یا ایها الناس فلا تعطلوا اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة
وعلی جاله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به

و دیگر منع نوشتن قران مجید از نجاست
و سوختن آن با دیگر مطالب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه علی اله و اصحابه
و اتباعه اجمعین باید دانست نوشتن قران مجید از نجاست کفر
است خفیفه باشد یا غلیظه قلیل باشد یا کثیر و دم مسفوح هم
درین است مثل در تخصیص دم مسفوح کار افتاده است
هم جدا هاتش ظاهر کما فی شرح العقائد فی بحث و الکبیرة
لا تخرج العبد المومن من الایمان لا تدخله فی الکفر و لا

فی ان المعاصی بجعل الشارع امارة للتکذیب علم کونه کفرا
بالادلة الشرعیة کسجود للصنم والقاء المصحف فی القاذورات والتلفظ
بکلمات الکفر ونحو ذلک مما ثبت بالادلة انه کفر انتهی فالقائها
علیه کذلک العیاذ بالله تعالی و قطع نظر از قرائت کفر است
دیگر است با زکایش و اگر قرآن مجید نیست پس قطع نظر نحو
ندارد و از بحث خارج است و بدانکه قطع نظر در عوارض است
بر یکی است نه در ذات اگر نوشتن متشابهات قرآن مجید
بعض آن کفر است مثل اسماء الهی تعالی و حلیت رسول الله
تعالی صلعم و بعض آن نه مگر از قباحات سوء ادب خالی نیست
و در نوشتن مثل ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین
تردد لا علاج له است اگر با قرار قرآنیت نوشت یا بقطع نظر
از آن کفر است و اگر از متشابهات قرآن مجید است لضمیر
متکلم کفر است پس از سوء ادب چه جای سخن است حیرت از انا
می آید چه وارث فرمودند و حسرت بر آنانکه بجواب بعض اصرار
نمودند از آنجا که سخن به خلاف این از بعض فقها مینا پیش آمد

بحث منقطع نظر از قرآنیت یا بی قطع نظر از آن شده است که بحصول به
خطاهای اجتهادی توانند شد و تکفیر مجوزین احتراز واجب تا دلیل آن
بتغییر صحیح توانند شد و از تجاسر نکند و البته سوختن از اهانات است
و اعراض بالقطع نیست پس تا تحقیق علت حکمی نتوان کرد حکم
حکم به علت است آری سوختن با اهانت و اعراض کفر است
بی مصلحت شرعی سوزاند به مصلحت شرعی نیست چه آن فعل حضرت
ذی النورین رضی الله تعالی عنه که بضرورت مصلحت دینی
از مقصود از صحبت رسول صلعم بود استدلال بر آن بجای ا
ستاند شد فتأمل والله الملهم یا اولی الالباب بدانکه تبرک و ادا
نجاسات و احجار طیبات و تبرک و استعانت از الله تعالی و انبیاء
و اولیاء صلی الله تعالی علی نبینا و علیهم از روی تعظیم مقتضای
دین و عقل است نه از روی بجز نعوذ بالله تعالی من شرور
والله تعالی اعلم و الیه المرجع اللهم صل و سلم علی
محمد نبی الرحمة و علی جمیع آله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا
و ترحمنا به . . . .

ذکر کیفیت ثبوت شفاعت تحقیقها والا اختیار دون الاذن با دیگر مطالب . . .

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه علی آله و
اصحابه و اتباعه اجمعین دعوی متضمن دلیل بر اصلی خید است
اصلش مرتبه ذات مستجمع جمیع صفات فی حدها مستقل و کامل
و مفیض است و صفات با وصف خصوصیت تعین خود از احتیاج
قیام خود بذات فارغ نیند اصلش ظل ذات بنا بر استجماع
تام باشند نه ظلال صفات که با وصف خصوصیت تعین خود از احتیاج
تضمنی ظل ذات فارغ نباشند بنا بر اصل یکم اصلش جذب
ش بمعنی متعدیه پس مفعول لازم اوست هم بانجذاب ش
ای جذبیکه حاصل بانجذاب است ای بالقوة الفعالیه هم ضروریک
بجذبش ای انجذاب ضروریکه حاصل است بجذبش هم تحقق
ش یا تعلیل مستدم فعل توانند شد هم اتحاد تضمنی ظل و ذ

مم شفاعة دا بداے ش محمد رسول اللہ تعالی است صلعم کہ شفاعة
کبرے عبارت از ان تواند شد و نیز کہ ظلال صفات ش
یا ترکیب اضافی موصوف یا ذوالحال مم یا لا اصالت ش صفة
یا حال مم را تقدم شفاعة جائز نباشد مگر بعد ظہور شفاعة کبری
بر توابع و نیز کہ شفاعة کبری باقتضای ہر مرکز کہ مستفیض است
از مرکز ذات و مستقل بتعیین صفاتی خود و مفیض ش است مم
نسبت بتوابع تواند شد ش ای شفاعة کبرے مم و نیز کہ تا تحقق
اتحاد تضمنی طلبیہ شفاعة محققة المقبولیہ است و انعدام ش در
انعدام ش است ای انعدام شفاعة در انعدام اتحاد تضمنی طلبیة
مم و اتحاد لبتہ امی شائبہ از ان ش ای اتحاد تضمنی مم دائرہ
نہ حقیقۃ ش ای اتحاد تضمنی مم پس شائبہ از شفاعة ہم تواند
داشت ش باید دانست کہ در شفاعة کبری جملہ خلق شامل است
چنانکہ در تفسیر معالم التنزیل از حضرت عبداللہ بن عمر رضہ
مروی است تا آنکہ فیشفع لیقضی بین الخلائق الخ و در شفاء
قاضی عیاض است الشفاعة الکبری للخلق اجمعین و در اقسام

تحقیق اتحاد تضمنی

شفاعت است سپہا تخفیف العذاب عمن استحق الخلود فیہا الخ
کما فی حق ابی طالب لقولہ صلعم ولعلہ تنفعہ شفاعتی ولقولہ
صلعم ولولا انا لکان فی الدرک الاسفل من النار پس ثبت
انکارش شاہد بعدم تحقق التضمنی تجاوزی طلبیہ است تخفیف الاخذاب الخ
اصل اصل الشفاعۃ ش ای مذہب جم فالحق للقائل ش
اسے انکہ اعتقاد شفاعت کرد یا انکہ انکار شفاعت کرد جم ا
باید دانست کہ نفی جاری میشود بر ترتب اثر متاخر ثبوت تنجیز
کہ حاصل شود از ماثبت متقدمش برای تجویز ترتب اثر متاخر
.... نہ بر ماثبت متقدمش نہ بعدم متاخرش پس شاید
نفی شفاعت کہ نفی ترتب اثر متاخر از ثبوت ذہنی او است
تقدم مصداق ماثبت ممنوع النفی شمرده پس اقتضا
اصل مذکور مصداق قسمش شفاعت محمد رسول اللہ تعالی است صلعم
اولا و شفاعت دیگران ثانیا فکیف النفی عما ثبت اصل
باید دانست کہ تراتیب در حقائق ثابت است پس ثانیا
ثبوت و سلب شفاعت بیدا است یعنی ثبوت شفاعت در ثبوت

و خاص است از جان بحجة ایمانا که درینجا مقصود است باقتضا
النص شش ورنه نفی وسائل رستگاری که لازم بکفر است است
نباید هم و نفی وسائل رستگاری یعنی بیع و خلة و شفاعة از کفار
طلام بعدم قبول امر ایمان که درین خطاب مخصوص صند کرده شد
نه از مومنان زیرا که بیع و خلة و شفاعة از مومن برای
مومن ثابت است که مصداق متقدم همین است مرتبه ثبوت ذ
راکه نفی کرده شد ترتب اثر متاخر شش نسبته بکفار از مزعومات
شان نه غیر شش لیے نه غیر بیع و خلة و شفاعة که از مومن برای
مومن ثابت است هم خلاصه ارشاد حضرت صلعم این است
که الله سبحانه از لاف جنة کرده فرماید سیجزی این را بعوض حقی
که بر فلان دارد پس بجزد و فرمود سبحانه الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین ترجمه این دوستان با همه
اشند یکدیگر دشمن باشند مگر دشمن نباشند پرهیزگاران
این استشنا مرتبه حصر در همه مستفنی است و برای ثبوت ذ
اوفق نفی ترتب اثر متاخر شش کرده شد در جمله مستثنی مصداق

مستقدم در جملہ مستثنی شدہ است ازانجا کہ خلود ایشان لوجہ اللہ
تعالی از تقوی است دائم البقا است و نتیجہ خلود از روز حساب
شفاعت است و بس و نہ نتیجہ خلود دران روز دیگر چہ باشد
ورنہ نفی خلود دران روز از بہر چہ پس شفاعت انبیاء اللہ تعالے
و اولیاء اللہ تعالی کہ مستقیانند علی نبینا و علیہم الصلوۃ والسلام
برائے مخلصین بدلالۃ بالاشارت استثناء ثابت است
و فرمود سبحانہ لا یملک الذین یدعون من دونہ الشفاعۃ
الا من شہد بالحق وہم یعلمون ترجمہ باختیار ندارند آنانکہ
پرستند بعضی را کہ سوای خدای عز وجل است شفاعۃ را
مگر باختیار دارد آنکہ شہادت داد بحق ای انچہ حق است
و آن پرستندگان دانند کہ شفاعۃ باختیار خبر شاہد بحق نیست بخبر
صادق یا خواہند دہنت بروز قیامۃ ازین بیہ شفاعۃ بالاختیار
از آنکہ مومن بحق است عموما از انبیاء و اولیاء و غیرہما علی نبینا
و علیہم الصلوۃ والسلام ثابت است بنا بر عموم من شہد بالحق
نہ از غیر شاہد بحق مثل تنبیہ ازینجا است کہ فرق تنخا بین

از روافض و خوارج و معتزلین نصیب هم شفاعت نتوانند کرد
بنابر عدم شهادت بحق هم و فرمود سبحانه لا یشفعون الا
لمن ارتضی و هم من خشیته مشفقون ترجمه شفاعت نکنند
کسی را مگر شفاعت کنند برای آنکه صاحب رضا است و حال
ایشان است که ترس خدا بهیبت عظمت خدای عز وجل از
شفاعت غیر مرتضی ترسنده گانند بدین آیه کریمه واضح میشود
که برای مرتضی شفاعت نجات درکات و رفع درجات است
بنابر تفاوت مراتب ارتضا و نه برای غیر مرتضی بغیر
اختیار شفاعت و فرمود سبحانه لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ
عند الرحمن عهدا مر ترجمه باختیار ندارند خواستن کسی را
مگر باختیار دارد کسیکه استوار گرفت از رحمن کشنده عالمیان
باید دانست که رجوع ضمیر لا یملکون بفاعل اتخذ وا من
ضمیر لیکونوا که در کریمه و اتخذوا من دون الله الهة لیکونوا
لهم عزا الایه مذکور است مستثنی منه منفی الشفاعة موافق
انتظام و مرام نظم از روی استیناف برای اثبات تخصیص

باذن او سبحانه که مشیر است بعظیم بافاده معنی اختیار بحسب
المقام حتی ان ثنا بحث در فصل و شفاعة محمد رسول الله تعالی است
صلعم هم برای کافران نه بصیغهٔ اختیاری بلکه ای نه بشنید
منع بصیغهٔ اختیاری یعنی که شفاعة بالاختیار متحقق التحقیق نیست
مگر باذن که تعبیر استفهام انکاری است هم چنانکه از آیه تحقیق
شفاعة بالحقیقة والاختیار باشارت بالاقتصار و نفس بصیغه را نیست
واضح است در آخر سوره توبه قال الله تعالی لا تصل علی احد
منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره انهم کفروا بالله ورسوله و
ماتوا وهم فاسقون ۰ ترجمه نماز جنازه مگزار بر کسی از ایشان که
بمیرد هرگز و نایست بر قبر او تحقیق ایشان انکار ورزیدند به خدا
مگزار هرگز
تعالی و رسول او تعالی صلعم و مردند حال ایشان این است که
بدکار باشند ۰ پس اگر این نهی مشترک الغیر است پس امتناع جواز
بالاختیار نسبت بحضرت نبی مختار صلعم مرفوع البحث است
بسبب اشتراک غیر ولکن در خصوصیة بالوجه مشیر رحمة و
رافت عام حضرت رحمة للعالمین است صلعم و قیام بر قبر منافق

شفاعة بانتساب این کریمہ بطرف کفار مرفوع تواند شد

مگر از کریمہ من ذا الذی یشفع عندہ الا باذنہ چہ شفاعة باذن

معروف نیست ش ای استفہام انکاری ہم معدوم بالحقیقة و

موجود بالنسبة بلزوم اضطرار نیست ش بآنکہ لزوم اضطرار بعدم

اختیار است در صورت اطاعت نہ شفاعت ہم متعارض

بالضد نیز باول ش بآنکہ تعارض بالضد باول نمی شود دلیل

بالضرورة است بخلاف تعارض بالخلاف کہ تا دلیل می نیاید

ہم از اینہا است ش ای از آیات مذکورہ مثبتہ الشفاعة

بالحقیقة و الاختیار ہم بسبب عدم انتساب الآیة الی الکفار

موجود اذن مشفع الیہم تنزیل باید دانست اگر منسوب کردہ شود یا

ایہا الذین آمنوا انفقوا و کریمہ من ذا الذی الخ نیز بسوء منان

الیہ سبب با وجود تعارض مذکور اثبات از نفی بعدم ش شفاعة

ہم بالحقیقة و وجود ش شفاعة ہم بالنسبة بلزوم اضطرار است

ش اثبات از نفی باطل است و بلزوم اضطرار شفاعة نیست

ہم و عدم ش شفاعة ہم بالحقیقة باطل است تحقق مغفرت

در معنی مقام محمود منقول است قال رسول الله صلی الله

صلعم یجلسنی الله تعالی معه علی العرش در حصر این حدیث

شریف اشارتی اجمالی از حقائق قاب قوسین میکنیم از انجا که

آنحضرت محل ظهور تمام مقصود است بی ابعاد در اظهار انطباق

مظهریت صلعم بمفهوم الرحمن علی العرش استوی گماشته و نیست

مقام محمود از اینجا احاطه کلی بر ممکنات متضمن بوجود است و بسطوت با

شئیات خود ... پس تا آنکه در هر دلی که نوری از انسان نور الله تعالی

است منقطع نشود ... از طبیعت خود اگرچه ... شفاعت

کبری که عبارت است از شفاعة عامه برای ... آدمی

صلعم بنظیر آن از اینجا است فتبارک الله احسن الخالقین والحمد

لله رب العالمین اللهم صل وسلم علی محمد حبیبک مظهر انوارک کما

و تستحقه شانه و ترضا به و در مسند خوارزمی عن ابی سعید خدری

عن النبی صلعم فی قوله تعالی عسی ان یبعثک ربک الخ

قال المقام المحمود الشفاعة یعذب الله قوما من اهل الایمان

بذنوبهم ثم یخرجهم بشفاعة محمد الحدیث صلعم تطبیق باین قواعد

ودو جا باختیار است در آخر سوره توبه قال الله تعالی ومن الاعراب
من یومن بالله والیوم الآخر ویتخذ ما ینفق قربات عند الله وصلوات
الرسول ط الا انها قربة لهم ط سیدخلهم الله فی رحمته ط ان الله غفور رحیم
ترجمه از دهقانان کسی است که میگرود بخدای عزوجل
وروز آخرت ومیگیرد ای اختیار میکند چیزی را که میدهد سبب
قربت خود نزدیک خدای عزوجل وبرای رحمت رسول
صلعم آگاه باش که تحقیق آن رحمت وسیله قربت متحقق است تحقیقه
است بحذف مضاف سبالغة لهم ای للمضاف چنانکه
تقدیرش وسیله قربت مذکور شد هم برای شان فی الحال
درمی آرد ایشان را الله تعالی در رحمت خود تعالی تحقیق
الله تعالی پوشنده ذنوب مهربانست لان الصدقة
مکفرة ومهربانست بر متوسلان رحمت رسول صلعم وان الرحمة
واسطة وقربة ، واز الا انها قربة واضح است که اعلی مراد
در مسائل توسل برسول صلعم است وهم رحمتش صلعم مقابله
ما ینفق وتمهید است بدین قول الله تعالی خذ من اموالهم

صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم ط

والله سمیع علیم ٥ ترجمه ای حبیب من بگیر یعنی قبول کن از مالهای

ایشان که از روی بخصوص صدقه را که تو لوجه الله تعالی است و

اعراض کن از شرم منت به ایشان بسبب علیا و رتبت عظمی

توانی که بسیار پاک خواهی کرد ظاهر ایشان را از انچه باید و با

پاک خواهی نمود باطن ایشان را از انچه شاید با فاضت همت علیا

اختیار به با آن به بدین احسان تقریرات ان فلق از فاق است

و این دعا از بهر انی است که منور نفسه اظهر و هم در نسبت بکرامت مستقر

رحمت کن بر ایشان بتحقیق رحمت تو آرامش است برای ایشان

از هر اضطرار بوجه رافت تو و نزول رحمت پروردگار و حال آنکه

که الله تعالی شنوا و دانا است بقبول اخلاص شان و حقیقتشر

و با عراض تو از حیا و بوقوع عطاهای تو بظاهر و باطن ایشان

بدانکه سبب وقوع امر بعدم حصول مطلوب است پس نهی دلالة

میکند با صل لغة بر تاکید امر و اقتضا میکند بر اعراض شدید

آنحضرت صلعم حیا تر از منت به نسبت علیا و رتبت عظمی نیز از

تطهیرهم و تزکیهم که صفت فاعل خداست اشارتی بآن است که این سنت آنحضرت صلعم فائق از فائق است بی توقف و متضمن تطهیر و تزکیه با خذ هدیه که خلاف حقیقة و دلالة تطهیر و تزکی مرتفع است و هدیه مخصوص از آنست که غیرش برای رسول الله تعالی صلعم ممنوع است بشان عظمتش صلعم و صفت تطهیر و تزکیه مشترک الوصف است بالله سبحانه کما قال یطهرکم تطهیرا * والله یزکی من یشاء * که سنت حضرات انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام استحباب است و نسبة باولیاء الله تعالی رضوان الله تعالی علی مشربهم و علیهم کرامت است اختیارا و اضطرارا اضافة الی یوم القیامة و حصل ماخوذ است از صلوة که از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم رابست است اختیارا و اضطرارا در ضمن اضافة و احتیاجا و دعاء الی الله تعالی معطوف است بر خذ و صل علی موافقت میکند از تخصیص بخلاف لهم است اشارت بجواز عموم فاعل است و نیز باید دانست که اخذ هدیه و تطهیر و تزکیه و تصلیه دائمی است بنابر ثبوت دوام حیات و تصرف حضرت

صلعم و عموم زمان از خند وصل و تعظیم و ترکیب و خصوص وصل که مقصود فی الکلام است مانع عموم زمان نیابت خوب شاه دوام حیات و تصرف حضرتش صلعم نتواند شد والله تعالی اعلم و تبیر باید دانست در شروع سوره یونس نیز قال الله تعالی اکان للناس عجبا ان اوحینا الی رجل منهم ان انذر الناس و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون ان هذا لساحر مبین ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه ترجمه چرا شد برای مردمان یعنی کافران تعجب اینکه اخبار کردیم بسوی مردی که از ایشانست یعنی جامه اینکه بترسان مردان را و ترسانیدن و مژده بیان آنان را که گرویدند خصوصا اینکه خاص برای ایشانست نیز و مژده ترسا دقین اند و حی صدق نزد یک پرورد گار ایشان بدانکه در معنی قدم صدق اختلاف بسیار است که مقصود آن همه وسیله الی الله تعالی است لیکن اقرب تاویلات بمقصود معنی ذات مبارک صلعم است که اتره معنی

یعنی مقصود و شفاعتهم سوی پروردگار خودشان و شفاعت یکی از مقصود

بقیام حقیقی اوست صلعم که بقطع نظر از شفیع لا وجود لها است

در آن صورت شفاعتی و توسلی بی مقصودیت ذات مبارک صلعم خود ظاهر

است یا عمل صالح و هم درین عبارت قدم صدق بمعنی حاصل مقصد

یعنی روشن است یا اسم جامد است چنانکه وجعلنا لهم لسان

صدق علیا بحذف حرف جار و وقوع اضافه برای قرب

مضاف بمضاف الیه تفضیلا للمضاف پس قدم بمعنی کوشش و

لسان بمعنی گفتار که از صفات آدمی است [illegible]

مجاورة بحکم خصوصیت صفت بجوارح [illegible] و درین صورت

پس ای یعنی عمل صالح هم استشفاع کردند مستشفع است

اولی الوسائل است بتحقیق قبول یعنی شفاعت آنحضرت صلعم

بخلاف دیگر صفات [illegible] تحقیق قبول [illegible]

مخصص پس تحقق شفاعت [illegible] بوسیله تحقق الحقیقه یعنی [illegible] و

شفاعت در استشفاع [illegible]

و بمعنی عمل صالح [illegible] با احتیاج [illegible]

ذات مبارکش صلعم است و مستحق بالاولویة بمقتضی قدم صدق
و الا فکیف یحصل الصالح فالآن تا ببینید قال الکافرون الخ ترجمه
گفتند کافران بتحقیق این ساحر ظاهر کننده سحر است ان ربکم الله
ترجمه بتحقیق پروردگار شما که خدا جامع است الله است آنکه پیدا کرد
آسمانها و زمین را در شش روز پس ظهور تجلیات قدیمه بر عرش
کرد باعتبار منتهای حد امکان تقیید بمکان و تدبیر امر میکند
برای خلق التدبیر در پس چیزی آوردن چیزی است
گرفتن چیزی برای عاقبتش الله تعالی اعلم بش باید دانست
که این آیه کریمه توسعی در حد امکان دارد در پایه هر که فوق
ما من شفیع الخ ترجمه نیست کسی از خواهنده کسی مگر
پس از دستوری او تعالی برای خود است بدانکه هرگاه قدم
صدق عبارت است از محمد رسول الله تعالی صلعم یا از کل الشفاعه
یا شفاعتش صلعم یا عمل صالح پس این نفی شفیع از فرعونیات
کفار برای ایشان است نه از محمد رسول الله تعالی صلعم برای
مومنان که شفاعتش صلعم مصداق متقدم برای ثبوت ذی

منشا یعنی ترتیب اثر متأخر شش است و الا تعارض لازم نظر لنفی بس
تقدم مصداق ازاله است
بر اصول مذکوره شش چنانکه در آیه قدم صدق و آیات دیگر مذکور شد
هم و این شفاعت ثابت بالاذن بجواز بالاختیار شش و اختیار در تحقق
بالحقیقت است هم نسبت تشفیع بغیر محمد رسول الله تعالی صلعم است بتشفیع
ثبوت اذن برای کفار راجع شش و آن نتواند شد هم و نیز از اصل
شرع ظاهر است که باذن شفاعت اصنام و دیگر خبائث نتوانند شد
مگر ملائکه و پیغمبران و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و مومنان
بعد شش این بعدیت برای جمله یعنی پیغمبران و ملائکه و اولیاء و
مومنان برابر است هم شفاعت کبری شش کالف بیان شفاعت
باذن بعد شفاعت کبری هم یعنی تحقق شفاعت بالحقیقت از تشفیع
مطلق نمیکند بل تحققش همینا بد و الله تعالی اعلم و نیز باید دانست
فرمود صلعم من زارنی میتا فکانما زارنی حیا و من زار قبری
وجبت له شفاعتی یوم القیامة ترجمه هر که زیارت کرد مرا
در حالیکه بعالم برزخ باشم چنانست که زیارت کرد مرا در
حالیکه بعالم شهود هستم و هر که زیارت کرد قبر مرا ضروری شد برای او

نگہ دارد و گفتہ اند پس حوض لاہل الصغائر بدرجۂ اولی است و نیز تخصیص

است بغیر تائبان تحت مشیۃ چہ تائبان حتمی موعود مغفرت ہستند و تخصیص

است باتباعش صلعم از امم دیگر بلفظ من امتی چہ دیگران بشرف خصوصیات

امت مرحومہ و صاحبہا صلعم نیند لقولہ تعالی قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی

یحببکم اللہ و یغفر لکم ذنوبکم ط واللہ غفور رحیم ۵ تخصیص بشارت وعدہ

محبوبیت و مغفرت ذنوب کثیرہ بدلالت جمع کثرت بر قدر اتباع نہ مطلق

باتباعش صلعم بالامر ورنہ تعارض از مغفرت و عذاب در تحت مشیۃ

و دخول نار ثابت است بخلاف دیگر انبیاء علی نبینا و علیہم الصلوۃ

والسلام لقولہ تعالی حکایۃ و یطیعون یغفر لکم من ذنوبکم الایۃ بدلالۃ

تبعیض و تخصیص بعد تعمیمش در اہل الکبائر من امتی ہم نفی جواز

امر مخصوص بہ برای غیر مخصص نمیکند بسبب اشتراک مخصص لہ در تعمیم

ش ازینجا اشارت باشد کہ شفاعت حضرت شفیع المذنبین

صلعم برای اہل کبائر غیر امت مرحومہ ہم تواند شد کما قال ملا علی

القاری فی المنح الازہر ان ہذہ الشفاعۃ لیست مختصۃ باہل الکبائر

من ہذہ الامۃ فانہ بالنسبۃ الی جمیع الامۃ کاشف الغمۃ نبی الرحمۃ انتہی

هم و از لفظ کذّب بها لم ینلها توان دانست که تکذیب شفاعة کفر است
بانکه ضمیر ها بلصق حرف باء در واسطه وقوع فعل بر مفعول اول محذوف
توسعاً یا لفظ مبارک الله تعالی یا لفظ مبارک رسول صلعم یا بر دو است
و غیبت شفاعة اهل کفر را بمنع مغفرت باید دانست متعلق به لا اله
الکبائر متوسع تجوز است پس لازم کند لفظ لن آکه دلالت بر
تحقق وقوع فعل و استمرار دارد بمقابله کذّب بها لم ینل پس لازم شد
تحقق وقوع شفاعة بر دوام و نیز درین حدیث شریف اعجاز
اخبار پیشین است بسبب کلمه شفاعة و ما لش بنا بر تحقق وقوع فعل
بدلالة ماضی مع ای کذّب و لم ینل هم بجای مضارع و الا بمعنی ندارد
مع ای ماضی بجای مضارع هم العیاذ بالله تعالی منه
مع ای انکار شفاعة هم عدم اتصال جزا بشرط بحذف فاء
جزا تاثیر در معنی دارد باشارت اینکه ما با انکار شفاعة بی بهره گی
از شفاعت است آری مفهوم جزا موکد است بمفهوم شرط تخذیر
و فی الجامع الصغیر قال رسول الله صلی الله علیه و سلم شفاعتی
یوم القیامة حق فمن لم یؤمن بها لم یکن من اهلها الحدیث

تنبیه باید دانست که مقصود شفاعت بالاذن الهی شفاعت محققه
الحقیقیة و الاختیاریة نسبة بحضرت رحمة عالم شفیع و مشفع اول صلی الله
تعالی علیه و سلم جابل تحقیقها است و شامل من کبیره سیئا بالهم منها آیت
نعوذ بالله تعالی من شرور انفسنا اللهم وفقنا لما تحبه و ترضاه قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ربی خیرنی بین ان یدخل نصف
امتی و فی لفظ ثلثی امتی الجنة بغیر حساب ولا عذاب و بین شفاعتی
لامتی فاخترت الشفاعة قال بی لکل مسلم الی آخر الحدیث ذکره
الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و البیهقی و الطبرانی و الحاکم آنه
لفظ خیرنی و اضح میشود اختیاری شفاعت پس معنی از آنکه تخییر
واقع میشود بسبب وجود استعداد اختیار تخییر نه بر عدم استعداد
اختیار تخییر هم بآنکه هر کرا خواهد داخل جنت شفاعت کند و هر کرا
نخواهد نکند پس مژده فرمود بآنکه اختیار کردم شفاعت را برای مسلم
بنا بر شفیع ایشان هم آنکه کند یا نکند پس ایشان هم در شفاعت شامل تکذیب با
العیاذ بالله تعالی منه اللهم صل علی محمد نبینا نبی الرحمة و نیز شفاعت
مستفیض با و رابطه است و انکارش مستلزم یا سوء فهم و هرگاه یا

شفاعت باذن که لزوم سلب بالحقیقة و ثبوت بالنسبة بلزوم
اضطرار میکند بر بنای استفهام انکاری و الحقیقة اقدم علی النسبة
و نفیها ینفی النسبة و نیز باید دانست که شفاعت باذن نسبته دو جزء
مجهول الحال است که نفی شفاعت بالحقیقة و الاختیار بعید نبود نیز
نمیکند و در صورت اذن مستقل الاطلاع بجواز بالاختیار است
ای جواز شفاعت بالاختیار را سے متحقق الحقیقة هم جایز نیست
چنانکه در معنی کریمه ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین بسند
خوارزمی است ابو حنیفه عن حماد عن ابراهیم قال سألته
عن قوله تعالی ربما یود الذین کفروا الخ فقال یعذب الله تعالی
قوما ممن کان یعبده و لا غیره و قوما ممن کان یعبد غیره ثم یجمعهم
فی النار فیعیر الذین کانوا یعبدون غیر الله الذین کانوا یعبدون
الله فیقولون عندنا لانا عبدنا غیره فما اغنت عنکم عبادتکم ایاه
و قد عذبکم معنا فیأذن الرب جل جلاله للملائکة و النبیین فیشفعون
فلا یبقی فی النار احد ممن کان یعبده الا اخرج حتی شیطان و ل
الشفاعة ابلیس عبادته یعنی الاولی * المقصود البته منع شفاعت

آسمانها و زمین است ای در زمان حال و آنچه در پس ایشان است
ای در زمان مستقبل و در نمی گیرند ایشان چیزی که از معلومات اوست
تعالی مگر چیزیرا که او تعالی خواست کریمه وسع کرسیه السموٰت والارض
ج ولا یؤده حفظهما ج وهو العلی العظیم ترجمه در خود گرفت کرسی
او تعالی آسمانها و زمین را و آنچه بدان در آن است و ثقیل است
دگران بار نکند است در هیچ نفی کند او تعالی را نگهبانی آن هر دو
و اوست که برتری و بزرگی که از صفات اضافیه ذاتی است
لازم اوست کریمه لا اکراه فی الدین ج قد تبین الرشد من الغی ج
ترجمه نیست هیچ رسانیدن در دین به تحقیق جدا شد راه راست از غیر
انگریزی کریمه فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک
بالعروة الوثقی ج ترجمه تفسیری آنکه هر که انکار کند طاغوت
دیگر و وحید ای عز و جل بس به چنگ زند به رشته استوار
اعنی محمد رسول الله تعالی صلعم ای استوار گیرد رشته
ایمان را و استدلال بدان کند بی انکار طاغوت که عبارتست
از الهه باطله است مراد است نفس عموما و شیاطین و اصنام

خصوصاً گرویدن بخداے عز و جل صحیح نباشد و بجای مضارع
ماضی با قد برای تاکید و تحقیق است مر جزای شرط را و العروة الوثقی
بالف و لام تعریف یا عهد ذهنی تعبیر است از محمد رسول الله تعالی
صلعم باشارت توقف صفا صدا ایمانا و استدلالا و موضوعیا برآن
و تسمیه و توصیف بالعروة الوثقی که بمعنے درخت استوار است سوکند
بالوصف کما قال الله تعالی کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی
السماء مش تفسیر این کریمه در ذکر کیفیة الرسالت و النبوة الخ
مذکور است هم اکنون بصحبت معنی ظاهر حاجت تاویل نیست
واگر کرده شود چنانکه کردند البته دلالتی برآن باید و آن گویا
نه کفایت بزعم محرر و تو فرضناه تقدیر نظم چنان بایستی
فیتمسک بالحبل الوثیق الذی هو العروة الوثقی خبر بمقام مبتدا است
برای تخفیف کلام و بلاغت مرام زعما محرر دانسته بس است
و نه تشبیه بحبل وثیق چنانکه گفتند العروة الوثقی من الحبل الوثیق
وهی مستعارة مش فی انوار التنزیل وغیره هم و گفت محقق
ذکر المشبه به و اراد المشبه مش فی حاشیة انوار التنزیل هم که محذوف

همانا این کریمه موافق و مشیر است به تصدیق و اقرار لا اله الا الله
محمد رسول الله کریمه والله سمیع علیم ۵ ترجمه و حال آنست که
الله تعالی شنوا و دانا است بکیفیت این تمسک از آنچه بر زبان و
در دل است و اشارتست بسوی اخلاص و نفاق + کریمه
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور ط ترجمه
خدای عزوجل ولی آنانست که گرویدند بخدای عزوجل بیرون
می آرد ایشانرا از تاریکیها بطرف نور کریمه والذین کفروا
اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات ط ترجمه
و آنانکه انکار کردند از خدای بی نیاز اولیای ایشان طاغوت
هستند بیرون می آرند ایشانرا از نور بسوی تاریکیها باید دانست
که ولایت بعمومیت اختصاصی در معانی دلالت میکند بر معنی
دوستی و قربت و تکفل کار و آن صیغه مضارع دلالت بر زمانه
حال و مستقبل است یعنی بتحقق ولایت دوام در دارین
و ظلمات تعبیر است از تیرگی کفر و انکار باری تعالی و ابطال
خصوصا که منشاء شک و شبهات است و نور تعبیر است از تیسیر

عموما و از ایمان بالله تعالی بمحمد صلعم خصوصا که منشا رشن موجود است پس در ایمان و لایة عامه خدای عز و جل بتشریف تیسیر الحکمة در ضمن محمد است صلعم و در کفر و لایة عامه طاغوت در سبیل عسر بمقتضای خذلان الله تعالی و بتخلیقه حکمتا و استدراجا لهم، کریمه اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون، ترجمه آنانند دوزخیان همانند در آن همیشه باشندگان، و الله تعالی اعلم فاعتبروا یا اولی الالباب و استمسکو بالعروة الوثقی لا انفصام لها وفق الله تعالی ایانا و ایاکم و صلی علی محمد نبی الرحمة و علی آله الاطهار و شفعنا و ترحمنا به و در این مبحث باید دانست در سورة النجم قال الله تعالی کم من ملک فی السموات لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء و یرضی الآیه ترجمه بسیار اند از فرشته در آسمانها که سودی ندهد خواست شان برای کسی لیکن سود دهد پس از آنکه رخصت فرماید الله تعالی برای شفاعة هر که را خواهد از شفیع و مشفوع در حالیکه راضی است از و باید دانست لا تغنی شفاعتهم باقتضای نبوت متقدم برای

منفی و متعلق نفیا عمل دلالة میکند بر تحقق و امکان وجود شفاعت خفیا
چنانکه مذکور شد در حقیقة شفاعة ورنه مقصود لا تنفی شفاعتهم باطل
شود و الا برای استدراک از ما بعدش برای استثنا را از نبودن مغایرت
ارکان ثلاثه استثنا را و اذن بمعنی تخییر ثبت اختیار و مفعولی بمعنی
شفیع از باذن محذوف پس اگر خاص است از ملک بمقتضای محل
مفعولی دیگرش بمعنی مشفوع لمن یشاء است و یرضی حال او بربط
لام بنا بر تخصیص مفعول له للمشفوع المرتضی یعنی مومن و این ثابت
شرعی است و اگر عام است از هر شفیع باقتضای حذف شامل
مرتضی و غیر مرتضی است و در جانب غیر مرتضی معارض ثابت
شرعی است و اگر حذف مفعولی بمعنی مشفوع عام است و مفعول
دیگر بمعنی شفیع لمن یشاء خاص است و یرضی حال او مفعول بمعنی
مشفوع عام شامل مرتضی و غیر مرتضی است و در جانب غیر مرتضی
معارض ثابت شرعی است و اگر آن باذن مقتضی مفعولین
از شفیع و مشفوع است و لمن یشاء بعموم خودش قائم مقام هردوا
و یرضی حال او ش ای لمن یشاء من شفیع و لمن یشاء من مشفوع

ان الله یغفر الذنوب جمیعا ط انه هو الغفور الرحیم ۵

باید دانست که یاے متکلم در عبادی یعنی محمد رسول

الله تعالی است صلعم و این انتساب درین آیه تجلی و

سرے ضروری دارد چنانکه در ذکر کیفیة العلم

و المعرفه مذکور است هم یارب لا احصی ثناء علیک و تجلے

حبیبک و ما عندک بحبیبک و دیگر انبیاء و اولیا

علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام بتحقق ظل محبوبیة

ذاتی و صفاتی آنحضرت صلعم در ایشان اصلا

و تبعا بقدر استجماع از ان محبوبیت درین تخصیص

شفاعة بهره دارند بترسید از غیرت خداوندی که

رضاجوے بنده حبیب خود است در حق حبیب

او صلعم تا آنکه اثرے از و باشد صلعم باادب

باشید فاتقوا یا اولی الالباب انی تصرفون و

تمهید این مبحث باید دانست در سوره اعراف قال الله

تعالی قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله ط

مباش بر تکیه شرافت نسبی رسول الله تعالی علیه وسلم
بدون عمل صالح سود نمی دهد در آخرت چنانکه سود نداد
شرافت نسبی پسر حضرت نوح علیه السلام را و تاکید است
بر وجوب آوردن اوامر و نواهی آنکه تکیه نکنی بر شفاعت رسول الله
تعالی صلعم که در شان مومنین و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم ویتخذ
ما ینفق قربات عند الله وصلوات الرسول الا انها
قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم
و غیر این حدیث شریف قطع امید رحمت از خدا
نبا کشی صلعم در توسل شما عشق صلعم از خداوند
ارحم الراحمین لفهم نمی آید فاعتبروا یا اولی الالباب
فی یتفکرون قال الله تعالی فی سورة الحج من کان
یظن ان لن ینصره الله فی الدنیا والآخرة فلیمدد
بسبب الی السماء ثم لیقطع فلینظر هل یذهبن کیده
ما یغیظ ۝ وکذلک انزلناه آیات بینات وان الله

بهدی من یریده ترجمه هر که باشد که گمان برد
انکه هرگز نصرت ندهد خدای تعالی پیغمبر خود را در دنیا
باعلای کلمه حق و غلبه بر اعدا و در آخرت بعلو درجه
شفاعت و قرب و کرامت پس باید که دراز کند رسنی
طرف آسمان تا بدان واسطه قطع مسافت کرده بفلک
رسد یا آنکه ببندد خود را برسنی سوی آسمان پس ببرد
که بفتد و بمیرد و بجهد یا بکوشش یعنی در دفع نصرت
از پیغمبر صلعم جهد تمام کند پس ببیند که با وجود
این سعی و کلفت آیا میبرد فعل مکر او چیزی را
که بخشم آورده است او را یعنی کار پیغمبر صلعم را
نخواهد برد و یعنی آنکه کار پیغمبر را صلعم استوار و پیدا
کرده ایم که هیچ کیادش نتواند برد فرود آوردیم
ای ظاهر ساختیم برای پیغمبر خود صلعم آیات
بینات اے اعجاز ہاے بین که دفعات
عجیبه هم قرآن مجید تواند شد و حال آنست که

لها ج و ما یمسک فلا مرسل له من بعده ط و هو العزیز
الحکیم ٥ ترجمه هر چه بگشاید الله تعالی برای مردمان
از رحمت عامه صوری و معنوی پس نیست بازدارنده
آن و هر چه بندد پس نیست روان‌کننده آن پس آن
بستن و اوست غالب که منع کس بفعل او نرسد
و صاحب حکمت در کار خود ٥ و درینجا مقصود بسط و قبض
بالحکمت است و تشبیه مسیح بدین چه نیست که فرمود سبحانه

والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا
الصالحات و قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین
و معنا الا نکه آنحضرت صلعم خیر الخلق کلهم است و تشرف
به بشارت تشریف خیرات دائمی چنانکه فرمود سبحانه
وللآخرة خیر لک من الاولی و نیز اظهر است که آنحضرت
صلعم محصول منافع اخروی مطلق است و از حضرتش
مستغنی ان و منافع دنیوی مستغنی پس مقصود است
نفی استقلال مخصوص الابتدا از ذات مبارک صلعم

باثبات بمعنی حقیقی درستی الف اضافی چنانکه بین
و بدیهی است مع جواب سوال کفار که در تفاسیر علامۂ اکبر یوان
یافت میشود اہل مکہ گفتند که ای محمد خدائی چرا خبر نمید
نبرخ که کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی چیزی
خریم کنی و در گرانی بفروشی و بدان سود کنی پس این
آیه نازل شد از تفسیر حسینی مم نه فایده نفی شفاعت
نمعنی خوبست که در رسته صفات عنائی آنحضرت است
صلعم و تحت الا ما شاء الله و نیز تنبیه است بر اینکه
بمشاہده جمال جامع اعتقاد الوہیت صلعم نکنند
خیار بر نداشم که فارقی در حصول نفع و دفع ضرر
استقلالا و اضافتا و شفاعته چنان نکردند ان ہم
الا المخذولون و حدیث شریف یا فاطمة لا اغنی
علیک بنت رسول الله اعملی اعملی ترجمہ
ای فاطمہ تکیہ مکن بر اینکه دختر رسول الله تعالیٰ
ہستی عمل بکن عمل بکن یعنی عمل صالح تنبیہ است

ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی
السوء ان انا الا نذیر وبشیر لقوم یؤمنون ۞ ترجمہ
بفرمای اے حبیب من که باختیار خود نمیدارم برای
خود حصول نفع و دفع ضرر از روی استقلال که خاصهٔ الوہیت
است لیکن میدارم باختیار خود حصول نفع و دفع
ضرر برای خود آنچه خواست الله تعالی باضافة او تعالی
که خاصه عبدیت است پس هرگاه باضافات آنحضرت
صلعم اگر توانی بشنوی تنظر کالشمس للعینین من بعید
صغیرة [illegible] لطرف من انجم واگر میبودم که دانم
غیب را استقلالا که خاصه الوہیت است لازم بود
که زیاده میشدم ای مستجمع کمالات میشدم در
نفس خود از بسی ونمیگرفت مرا زشتی هیچ
مستقل نشد است چنانکه مستقل را گرفته هم
نیم که مستقل باشم در کار خود دیگر ترساننده از خدا
خدای تعالی عموما و مژده رسان بنعمائیست تعالی

بتحقیق الله تعالی راه بنماید و بسبب دلیل

پیغمبر صلعم و آیات بینات و بهر چه بنماید هر کرا بخواهد

اللهم صل و بارک و سلم دائما ابدا علی محمد رسولک

و حبیبک و علی انواره کما تحب و ترضاه و تشفعه فینا

و ترحمنا بہ

ذکر کیفیت سلوک معنوی در معرفت نفس برای معرفة الله سبحانه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه

و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین باید دانست

گفته شد که انکشاف عقاید است در این

سیر نظری اجمالی است و محصل سیر قدمی اندر و مندی

تفصیل تشریح نفس به تشریح است و این سیر قدمی

تفصیلی است و تحقیق سیر نظری پس فارقی نیست

میان هر دو گفته که سیر اجمالی و تفصیلی نظری

ارادہ شیئاً ان یقول لہ کن فیکون ۞ تنبیہ کہ بعضے
تعینات کہ نصیبے جزئی دارند عالم کبیر است و انہا
نصیب جزئی عالم صغیر نیست ہر صغیر را در مقابلش
کبیر است کہ اصلش است و عروج نبوی کہ بمنتہی شود
بوجود اول الاولین کہ اصل ہمہ است در تحت امر و
لامکانیت باعتبار انتہاے عالم اجسام از آنجا کہ
انسان مکرم تعینات است بس لقولہ سبحانہ لقد
کرمنا بنی آدم ہم زیادت نصیب و مقصودیت بعالمہا
کہ بادست مخاطب وفی انفسکم ط افلا تبصرون است
و بنابرین فرمودہ صلعم من عرف نفسہ فقد عرف ربہ
و شئونہاے مختلف در حقیقتش از آثار عالم کبیر باختلاف
مشاہدہ است ولیکن اعلی المقاصد بصائر معرفت
رب الارباب است پس سخن در ینست باید دانست
نفس انسان تشخصی است بسیط زائد بر ماہیات
لا تعینہا و لا تغیرہا در حد خود مستجمع حقایق ما علیہ

سن اسے انچہ بر آن قرار تشخص نفس است ہم
اعنی صفات حقیقیہ مع الذات بنا بر تجدد ذات
برین صفات و قرار تشخص نفس برین اجتماع ذات
و بالعکس اسے انچہ برای تشخص نفس است ہم اعنی
صفات فعلیہ و شانیہ تنزیہ مع الذات بنا بر عدم تجدد
ذات برین صفات و عدم قرار تشخص نفس برین اجتماع
ذات و اعتبارات ذاتیہ بہ تشخص موجودات یا مسلوبات
حق کیفیت این تضمن در تحصیل ذکر کیفیت اجتماع قوت
یافت ہم علاقہ مجہول الکیف تشخص مرکب عنصری
کہ در جملہ خود مجتمع با علیہ و بالہ است دارد و تجانس
انسان یا یازدہ تعین یعنی عقل و صفۃ حقیقیہ و شانیہ
و تنزیہ و ذات و تشخص نفس از سی و خاک و آب
و آتش و باد و تشخص مرکب صوری از عنصر عالم خلقت
است و تحت امر و تشخص بسیط فی حدہ در او صاف نفوذ
سے احتیاج تشخص مرکب مستقر است و لا امکانی

و لیکن باقتضاے حکمت انتهای معرفة تا عالم عنصر
و جسد انسان باقتضاے حکمة مضغه قلب نام مرکز
قرار گرفت بسیط کرده شد که در وجه وجود تضمنیش موجود
گویند که عرش صغیر است در شان بعرش کبیر در وجه
وجود ولیکن این تضمن ملحوظات کرتنا بهی بعرش
کبیر ندارد ولیکن تنها بابتدای بعرش صغیر یافته
پس بتوفیق رب ارباب بشرح صدر بسیر نفس متفق
درآمده باحتیاج وجودش الا که وجود قدیم محتاج الیه
برگرفت کیفیت اتصاله خود را بواسطه کسے دریابد ـ
بتقسیم باصالت و غیرش بواسطت تعینی که این جز
تضمن اوست پس اشارت است بتبیع سالک
هم و معرفة عالم صغیر باصلش که عالم کبیر است تا خوا
رب اعلی برسد و انکشاف حقیقة جامعه ش
اجی انکه منع تحول غیر در صفه نکند هم حسب استعداد
باحاطه تشخص نفس مستجمع با عملیه ماله که انتهای تعین است

از حیثیت اثنینیت از امر با ربط فعلی لابد است از امر فاعلی
است پس مربوط باثبات هم باید دانست این
احاطه تشخص نفس و کشف مثال همچو قوس میسر آید
ازینجاست که قوس ناسید شده و این قوس سفلی ظلی است
در مقابله قوس علوی حجابی پس سفلی را درجات است
حقیقی است و هر یک ازینها نسبت بما فوقه تابع بمطابقت
جزئی است و نسبت بما تحته متبوع بمطابقت جزئیه
پس آنکه ما تحته ندارد متبوع نیست و آنکه ما فوقه
ندارد تابع نه هم و ما فوق بما تحته اصل و محیط است
و هر چه جز ما فوق همه است از و ولیکن ما فوق همه
تابع بمطابقت کلی باشد مر قوس علوی حجابی را
که اصل و محیط قوس سفلی است و هر یکی ازینها هر چند
نزول و عروج در سیر ما تحته و ما فوقه نماید از خود سیر نماید
و فنا فی الوجود و فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول
عبارت از قطب قاب درجات حقیقت جامعه است

باید دانست مرتبہ حجاب ظہوری است حادث قائم بقدیم

سر تحقیقش در ذکر کیفیت اثبات مرتبۃ الحجاب بین القدیم

والحادث المخلوق و ذکر کیفیت حاضری درویشی بر

آستان رحمت نشان حضرت حبیب اللہ علیہ الرضوان گذشت

هم دریافت مثال با حاطۂ نقش خود ہمچو قوس نماید

و ہمچنانکہ قوس سفلی قوس علوی نامیده شد آنرا

دو مرتبہ رتبی است بہ انطباق اصلش مرتبۂ تعین وجود است

کہ واحدیت ہمان است ش کما قال سبحانہ انما اللہ الٰہ واحد

هم و اعتبار ربوبیت متعلق ہمین مرتبہ ہست سش کما قال

سبحانہ رب العالمین هم و مرتبہ لاتعین است کہ احدیت

ہمان است سش کما قال سبحانہ اللہ احد هم و اعتبار

استغنا متعلق ہمین مرتبہ ہست سش کما قال سبحانہ

ان اللہ غنی عن العالمین هم و حقیقت جامعہ انسانیہ

انسانیہ بہ نیز رتبہ کہ بانطباق یک بدیگر بدو وجہ

جامعیت است نہ با ہمیہ سیر نزولی قدمی مطابقہ

تنزلی یا کلی قوسین در خود تصنیفش نماید و برابر مراتب
قرار گیرد پس از انطباق قوس سفلی ظلی بقوس
علوی حجابی که فنا در صفات عبارت ازین است
دلالت بر معرفت ذات و صفات قدیم توان یافت و
درین بیان بتصفیه و تزکیه اجمالی یا تفصیلی عالم
صغیر متضمن موجودات و سلوبات مخصوص محمدی
صلعم عروج متشخص روحی بعالم علوی تا عرش کبیر
که مقر انوار حجابی باعتبار منتهای عالم کبیر است
توان شد پس سخن در معرفت تفصیلی مرتبه تعین وجود است
از انجا که قلب مرکز متشخص مرکب است و مقر قلب بسیط
که تصرفهای فعلیش از انجا ظاهر شود و معرفت ذات هم
موقوف بر صفات است و صفت فعلی نزدیک تر از
اثر پیش ناچار ابتدای معرفت از مقام قلب و صفت
فعلی واقع شد پس لا لا معرفتش تجلی فعلی حجابی
بکلیت اجمالا که در عالم صغیر و کبیر باعتبار تعلق

بجزئیات بجز نفیہ تفصیلا تماثر توانند شد معروف
خواہد گردید با محمودیہ فاعل ابتدای اسلام حقیقی از تجلیات
و بتوسیع عالم با دراک ربط دائر از مفعول نفسا و آفاقا
به فاعل فعلا و ذاتا ہمہ عالم را از عرض تا جوہر تعجب
بش یعنی حروف از مفردات و مرکبات ہم از
کتابت کاتب خواہد یافت تا آنکہ قطع شود بتمایز امر
بملاحظہ فعل فاعلش در تفضل آنست کہ امر و انفعا
معا ملحوظ ماند ہر کرا بتوفیق الہی میسر شد دو درست
معیتہ از ابتدای تفضل بش لفظ فعلی مشیر است بسوی
فعل و معیتہ فعلی تا ذاتی بش تا انتہائیہ است و
لفظ ذاتی مشیر است بسوی ذات و معیتہ ذاتی ہم
کما قال سبحانہ و ہو معکم اینما کنتم ط و معکوس
سیما بیدا دراک ربط دائر از فاعل بمفعول تحقیق
ہمینست کہ ادراک رابطہ از طرفین بش یعنی از مفعول
بفاعل و از فاعل بمفعول ہم معا است و نیز

ادراک ربط از مفعول بعد هم درک ربط از فاعل در ادراک
ربط و ادراک ربط از فاعل بعد هم درک دال از مفعول
باطل این احتجاب از طرفین عنایت این است پس که
باشد البته طریق حصولش نگهداشت ربط از طرفین معا است
ست یک مسیر گردد و دوم به لصفة فعلی باستقامة فیض
این دلالت است قوسین مطابقة جزئیه ش که برای خیر
حضرت سرور انبیا است علی نبینا و علیهم الصلوة والسلا
م یا کلیش که خصوص حضرت سرور انبیا است
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هم است انظار و قدما
ش سیر قدمی در قوس علوی بسبب وجود منتجا
است هم و باعتبار خصوصیة و حصول نور این ولایة
که اول است بحضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
مصطلح بتسمیة ولایة ادمی است و ولایة نوحی نیز
ولیکن در نظر درست حضرت نوح علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام درین صفة نه اصل مرکز اند با سپجه

شد بالحقیقة هم پس مقصود اینجا سیر مستند الیه [illegible]
است اگر میسر شود و فنا فی افعاله تعالی شد و چنان
الی افعاله تعالی و البقا بافعاله تعالی شد ولا اسمی
اثر را ازینجا است و این سخن در حقائق اجمالی است
که بواسطه این تفصیلات متعدده توانند رسید و سخن در
تفصیل حقائق و تعینات زاده و کوائف وارد
همت قاصره نشاید و نباید داشت در اینجا هر که خواهند
بداند که از مرتبه حجاب هست باهمی که مناسب تعینش
است سبع رو حرف دهند اگرچه آشکارا نشود و حضرت
حسین ابن منصور مخصوص باسم انا الحق بود و حضرت
ابویزید مخصوص باسم سبحانی ما اعظم شانی ولکن
با زیادت استحاله رضی الله تعالی عنهما و این راز
پر توئیست از حقیقت کعبه که در ظهور حقیقت کعبه ظاهر شود
الی ماشاء الله تعالی و هر چه خواهند کلام در میان نهند
کما قال سبحانه کلم الله موسی تکلیما زین پیش هیچ نبوی

ولایت دوم بتوسط انتزاع فعل از تعین صفات حقیقیه
که عبارت از صفات سبعه یعنی حیات و علم و قدرت و
ارادت و غیرها که اشهر و معقول و منصوص است تواند شد
و قرب صفاتی مع الذات بتمایز تعین صفات باعتبار
لا عینها که مرتبه صفة ظاهر و مرتبه جمال است و بی تمایز
تعین صفات باعتبار لا غیرها که مرتبه صفة باطن و مرتبه
جلال است باتصاف حقیقی بذات باحسب مرتبه صفاتی
مع الذات بی ملاحظه غیریت از المحل ثم ادنی اتصال
و شیون غیریت هم از خصائص مقتضیات است تا آنکه از
هر جهت باشد بقوة و فعل متقدم المدرکات ذات مستجا
باین استجماع صفات است حالا لقرب تجلی حقیقة
غیر فطری و استحالتی فرمود سبحانه فانی قریب
و نحن اقرب الیه من حبل الورید ۞ در قرب صفة ظاهر
و باطن باستفاضه نوراتی لایه سائر توسنین
جزئیه یا کلیه است بنظر قدما و باعتبار خصوصیه

وصول نور این ولایت بحضرت موسیٰ علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام مستطلح بتسمیه ولایت ابراهیمی است ومقام ظلمانیه برحمة وسرت تجاة است وتور وفیض این ولایة در مرکب بحکمة الله تعالی جانب راست مقابلا قلب تسمیه اصطلاحی بالمنظرة بش ای بانکه روح مظهر صفات متعالت است هم سمی بروح است زیرا پس بتوسط ما حصل سش وبسط ما حصل ازانست که دلالت ارجاوت بر فعلیه است وارز فعلیه تحقیقیه وشانیه از احتیاج من وجه تحقیقیه چنانکه در ذکر کیفیت اسماء الله تعالیٰ صفاته مذکور است هم انکشافی است بولایت سوم شهود مرتبه تعین شانیه که عبارت است از اضافات ذاتیه متضمنة الذات لصفة ظاهر وباطن معبر بجمال وجلال در حسب صفات حقیقیه یا محبوبیه ومحبتیه صفاتی مع الذات ونور ودفتر این ولایة روح سائر تجرید بامطابقة جزئیه یاکلیه است نظراو قدما با همان قرب

ولایت ابراهیم

حجابی حقیقة و باعتبار خصوصیت و وصول نور این ولایة
بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
مصطلح بتشبیه ولایت موسوی است و مقام اضطراب
در بیت محبت است و محو حیثیات حب و انس قوی اند شد
و صدور فیض این ولایت در مرکب بحکمة الهی تعالی از
جانب حیب زیر قلب بتشبیه اصطلاحی بالمظهریت
حق است بلکه مظهر صفات ثانیه است و لطیفه
صفات ثانیه بمقابله صفات حقیقیه مسمی است
هم مسمی بسر است زیرا که سیر توسط با صحل شئ و
با صحل از انست که تنزیه منتزع است از بین منزهات
یعنی فعلیه و حقیقیه و ثانیه هم عروج است و ولایة
چهارم مشهور در مرتبه تنزیه انتزاعی من المنزهات
با محبوبیت و محبیت صفاتی مع الذات و در وی لطیفه
تنزیه باستفاضه نور این ولایت ساتر و تمسک با سطه
جزئیه با کلیه است نظرا و قدما با سیان قرب حجابی

حقیقة و باعتبار وصول نور این ولایت بحضرت
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مصطلح بتسمیه
ولایت عیسوی است و مورد فیض این ولایت در مرتبه
تجلیات الهی تعالی بجانب ربست زیرا روح بتسمیه
و اصطلاحی بالمظهریت پیش است یا آنکه مظهر مرتبه خفیه
تنزیه است هم مسمی بخفی است زین پس توسط ما حصل
پیش و اسطه ما حصل از آنست که معرفة ذات موقوف
بر صفات است هم عروج است بولایت بچشم شهود در مرتبه
ذات مستجمع جمیع صفات با محبوبیت و محبت ذاتی مع
الصفات و عروج بمرتبه ذات باستفاضه نور این
ولایت سائر قوسین بامطابقه جزئیه یا کلیه است
نظر ادق باتجان قرب حجابی حقیقة و باعتبار
خصوصیة وصول نور این ولایت بحضرت سید الانبیا
محمد رسول الله تعالی صلی الله تعالی علیه و علی جمیع
الانبیاء و علی آله و صحابه و اتباعه و سلم مصطلح

بہ تسمیہ ولایت محمدی است صلعم ومقام استجماع
کمالات جمالیہ و جلالیہ و تنزیہیہ بالاصالت است
و مورد فیض این ولایت در مرکب بحکمۃ الہی تعالی
در وسط سینہ میان قلب و روح بتسمیہ اصطلاحی
بالمطہریۃ ش اسے باینکہ مظہر مرتبہ خفیا ذات است
عظیم برہانہ ہم مسمی باخفی است و باید دانست
حصر ولایۃ پنجگانہ برین وجہ است کہ دیگر مرتبہا قدس
از تفرع این اصل پنجگانہ است و نیز باید دانست کمالا
ت ملکیہ عبارت است از ظہور تنزیہی منزہات وشہود
جمال و جلال حسب ظہور مشاہدہ از روی تعبد در ذات
و کمالات رسالت و نبوت عبارتست از ظہور منزہات
و شہود جمال و جلال حسب ظہور مشاہدہ از روی
قرب در قرب و سیر این کمالات شامل سیر
ہر ولایۃ است در جای آن و ہم جدا تواند شد
زین پس بتوسط ما حصل ش و اسطہ ما حصل از ذات نسبت

که آن موقوف علیه معرفه تشخص نفس مستجمع با علیه و بالذات
هم عروجست بسوی تشخص نفس و مورد فیض بحکمه الهی تعالی
در مرکب بسالت هم دماغ است و سیر است در مراتب اعتباریه
ذاتیه از انست حقائق انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام باید دانست حقیقه نبوت عبارتست از مرتبه
اعتباریه ذاتیکه توجهش بوصفها از جهتی بجهتی با مرکزیه
منتزعات خودش قیام حقیقی یا مجازیست پس حقیقه
آدمی و حقیقه ابراهیمی و حقیقه موسوی و حقیقه عیسوی
در ضمن آنست و حقیقه رسالت عبارتست از مرتبه
انفعالیه ذاتیکه توجهش بنفسها از جهتی بجهتی با مرکزیه
منتزعات خودش بقیام حقیقی یا مجازیست پس حقیقه
محمدی در ضمن اوست فصل بیان حقیقه نبوت و
حقیقه رسالت در ذکر کیفیه الرساله و النبوه مفصل
تر ازین گذشت هم پس اولا سیر است در مرتبه اعتباریه
ذاتیه مینشاء تعین حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة

والسلام است پس در مرتبۂ اعتباریۂ ذاتیہ منشا تعین
حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام است
پس در مرتبۂ اعتباریۂ ذاتیہ منشا تعین حضرت موسیٰ
علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام است پس در مرتبۂ اعتباریۂ
ذاتیہ منشا تعین حضرت عیسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوۃ
والسلام است پس در مرتبۂ اعتباریۂ ذاتیہ منشا
تعین حضرت محمد رسول اللہ تعالیٰ صلے اللہ تعالیٰ علیہ
وعلی جمیع الانبیاء وعلی آلہ واصحابہ واتباعہ وسلم
پس بیان تعیین حقائق انبیاء علی نبینا وعلیہم الصلوۃ
والسلام از منشای معینہ در ذکر کیفیۃ وجود اول ظہور آنحضرت
صلعم توان دانست ہم باید دانست در حقیقۃ محمد
صلعم با ستجماع حقائق انبیاء یعنی فعلیہ وحقیقیہ وشانیہ
وذاتیہ ہم اصلا اعتباری ممتزج است باعتبار
خصوصیتہ منشا حرفی صفۃ وخلۃ ومحبۃ وتقدس منفرد
واعتباری غیر ممتزج است بحقیقۃ خودش پس

یعنی مرتبهٔ ذاتیه هم و باعتبار خصوصیت خاصهٔ محمدیه
محبوبیت صرفه نیز و نفس با استفاضهٔ نور این کمالات سایره
توسین بطبقهٔ جزئیه یا کلیه مراتب اعتباریه ذاتیه
حجابیه باعتبار منشأ نبوت و رسالت است نظر او
قدما و ازانست حقائق الهیات باید دانست حقیقت
کعبه عبارتست از حقیقت نور تکیفات نفس شطر المسجد الحرام
فرموده شد آن نور حجابی است از حقیقت خودش که معبر
بذات متعال است شرح آنکه حقیقت کعبه در ذکر کیفیه
حاضری در دهلی بر آستان حضرت ایشان و ذکر کیفیه
اسرار تعیین قبلة الکعبة الشریفه مرقوم است هم نفس
سالک بهمین نور حجابی تعلق و استفاضه یافته همه
کائنات متضمنه موجودات و مطلوبات را در وجه تخلیق
و دیگر صفات که از مرتبه فعلیه است ش همچو ترزیق
و ابداع و انشا و تکوین هم متعلق بهان اختصار
مستجمع در خودش می یابد و حسنات [illegible]

جزئیه یا کلیه نظرا و قدما است و عروج قلب که معبر
بولایت اولی است بسیر قدمی متعلق و منتهی باین حقیقت
حجابی است و حقیقت صوم عبارتست از تنزیه منزهات
و درینجا در برابر نور کعبه شاید تنزیهش در مرتبه حجاب
وجودی یافته است نفس سالک بواسطه تمکین نور
حجابی کعبه متعلق و استغنا ضد آن یافته ساتر و منزه
مطابقت جزئیه یا کلیه است نظرا و قدما و تواند شد
که در برابر یکی از حقائق الهیات مشهود شود و حقیقت
قرآن عبارتست از حقائق ثبوتیه اعنی تجلی
حقیقی و شانی و تنزیهی و ذاتی که در مرتبه
حجاب وجودی یافته و هم از حقیقتش که کلام مجید
تبیان آنچه است و از حقائق سلبیه نیز تجرد
از کلام نفسی است نه عبارت از تجرد کلام متقطع
نظرا از دیگر حقائق ثبوتیه و سلبیه هم مشتمل باشد
بیان حقائق ولایات خمسه النفس سالک بتمکین نور

حجابی لتعلق و استفاضه داشته سائر قوسین مطابقه
جزئیه یا کلیه بی لزوم استجماع بل بر وجه اشتراق
نظر او قدما است و عروج لطیفه روح و سر و خفی
و اخفی بسیر قدمی متعلق و منتهی باین مرتبه حجابیست
از روی عموم اصالت انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة
و السلام با استجماع قلب و حقیقه صلوة عبارتست
از حقیقه مستجمعه حقائق ثبوتیه لازم محبیه و محبوبیه
صفاتی و ذاتی که در مرتبه حجاب وجودی یافته
است نفس سالک بعین غیر حجابی متعلق و استفاضه
یافته سائر قوسین مطابقه جزئیه یا کلیه بلزوم
استجماع محبیه و محبوبیه نظر او قدما است و عروج
اخفی بسیر قدمی متعلق و منتهی باین مرتبه حجابست
از روی خصوص حقیقه محمدی صلی الله تعالی علیه
و علی جمیع الانبیاء با استجماع لطائف تحته و حقیقه
معبودیه عبارتست از حقیقه استجماعیه تشخص نفس

بما علیه و ماله که در مرتبه حجاب وجودی یافته است نفس
سالک سائر قوسین بمطابقه جزئیه یا کلیه است نظرا
و قدما نزین پس سیر است در مرتبه تعین واحدیه حجابیه
که ہست از ہست بوجود عوارض صفاتیه و اعتبارات
ذاتیه در مرتبه لاعین نظرا و قدما بمطابقه جزئیه یا
کلیه قوسین تعین وجودی ہم عبارتست از نسبت سما
که مرتبه اجمال صفت ظاہر است و ہم تواند شد که درینجا
سائر شود در مرتبه اعتباریه ذاتیه ربوبیته که بالتطابق
و بتعلق بمرتبه واحدیه از ماله است نظرا و قدما بمطا
بقه جزئیه یا کلیه قوسین اگرچه علحده سیر کند پس تعرف
صفت واحدیه و وجه بتعلق مرتبه ربوبیته بان از شرح
و حاشیه ذکر کینیته التوحید توان دریافت ہم زیرا
پس سیر است در مرتبه احدیه حجابیه که غیر ہستی است
بوجود عوارض صفاتیه و اعتبارات ذاتیه در مرتبه
لا عین نظرا و قدما بمطابقه جزئیه یا کلیه قوسین

ولاتعین ہم عبارت از آنست ہمانا کہ مرتبہ اجمال حقیقت
باطن است و ہم تواند شد کہ درینجا ساتر شود و در مرتبہ
اعتباریہ ذاتیہ استغنا کہ با انطباق و تعلق
بمرتبہ احدیۃ اثنا مالہ است نظر او قد با نبطا لقہ بمرتبہ
باکلیہ قوسین اگرچہ جداجدا سیر کندش تعریف صفۃ
احدیۃ و وجہ تعلق مرتبہ استغنا بآن از شرح وجا
ذکر کیفیۃ التوحید توان دریافت ہم باید دانست
قرار کمال حقیقۃ مستجمعہ جامعہ انسانیہ با نطباق
قوسین علی حدہا موقوف بر اعتبار استغنا است
و تعین اعتبار احمدیہ و محمدیہ با فرق وصفی کہ از
معنیش عبارت بر ماہیۃ واحدہ است کہ دلالت
دارد ببہمین فرق وصفی اعتبارین وحدت حقیقتش
یعنی مرتبہ حجاب زین لیس بفضل اللہ تعالی عزوجل
است بسوی ولایۃ اصلیہ مقصودہ اعنی حقائق
مراتب حجاب کہ اشارتش با وفی است بدلالہ مراتب

حجاب بسیار بطریق تشبیہ باید دانست کہ سلوک طریق اسلام بر پنج مقام است شہادتین صلوٰۃ و صوم و حج و زکوٰۃ پس باید دانست کہ در شہادتین عطف تفسیری است چنانکہ در ذکر کیفیتہ کلمہ مذکور است ہم ورنہ مصداق لما نفی عنہ الالوہیتہ و تعرض علی ما اثبت لہ الالوہیتہ باطل گردد پس شہادتین مع مغایرت من وجہ بنا بر تفسیر در حکم واحد ہستند ورنہ بنای اسلام بر ششش خلاف حدیث شریف بنی الاسلام علی خمس قرار باید بمعرفتہ حقیقتہ شہادتین و صلوٰۃ و صوم و کعبہ درین ذکر سلوک مفصل مذکور شد اکنون باید دانست زکوٰۃ پاک کردنست از آنچہ باید از انجا کہ انسان مخلوق است از ضمن موجودات و مخلوقات شبیہا عنہا زکوتش در موجودات باختیار احسن است و در مخلوقات تبرک نکردہ اخلاصا للہ تعالیٰ قال سبحانہ و نفس ما سوٰیہا فالہمہا فجورہا و تقویٰہا قد افلح من زکہا الآیتہ یا ایہا الذین امنوا انفقوا

نماز فنا کلم الا بیش این رزق الٰہی بخشیدن عام را
پس اتفاق حسب مرزوق اٰی شئی بخشیده شده باشد
هم باید دانست مذکوره مستلزم نزول از عروج سیر صعودیه عام است
موجودات است از اینجاست که فقیر تکمیل نفس به تشریع
است شاید که سایران سعادت عروج این نزول را
بسبب عدم شمولش بسیر عروج ذکر نکردند و حالانکه
این نزول در ایشان یافته میشود الی ما شاء الله تعالی
این اجمال را تفصیلی است در قرآن مجید و حدیث
شریف که این مختصر گنجایش آن ندارد تشبیه ای
مشتاق خدای عزوجل بدانست که صلوٰة را که بهترین
عبادات است و بهترین عنایات از رب تهذیب
ظاهر و باطن بجا آر تا بفلاحی رسی که در دنیا کانک
تراه و در آخرت انک تراه است   شعر

تو و طوبی و ما و قامت یار
فکر هر کس بقدر همت اوست

قال سبحانه قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم
خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون والذین هم
للزکوة فاعلون والذین هم لفروجهم حافظون الیح والذین
هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذین هم علی صلوتهم
یحافظون ه‍ واضافة صلوتهم بمراد خصوص و در
للزکوة فاعلون سبب آنکه مؤتون نیست که در حضرت
زکوة مذکور است و هر کس بآن نرسد و در اعطاف
تفسیر و در یحافظون تاکید جماعت چنانکه در ذکر کیفیه
تفسیر الایة الکریمة حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی
الایه مذکور است ه‍ والله تعالی اعلم بالصواب صلوة ابدست
که جمع شدها در نیت صوم و حج و زکوة است صلوة ایست
که سهو در وی نفی شیء ما تعلق بها توان بود قال سبحانه
وهم علی صلوتهم دائمون ای بر نمازیکه برای آن بیست
دائم اند بران وراوقاتش و نیز دائم اند بران صحبت
واین بمنا زراکه چون جمله است الله تعالی داند و توانند

که مصلی هم در این نماز را که چون وجه راست للعبد للتعلیم هم تواند شد و سر کس لا آن هست قال سبحانه و یعلمکم مالم تکونوا تعلمون باید دانست که صلوٰة را دو مرتبه است یکی از صلوات مخصوصه محمدیه صلعم و دیگرے از ظل موجودات قدیمه پس هر که بصلوات مخصوصه محمدیه صلعم نرسد بظل موجودات قدیمه چون رسد من الله التوفیق تشبیه وجود عنصر منتزع است از روح در معرض صلواتش تحقیقش در ذکر کیفیة حاضری در دیگر آستان رحمت نشان حضرت حبیب الله علیه الرضوان مذکور است هم تابع باشد مراد صاف روح را پس کمال التعین الانسانیة تا نزول بمرتبه صورت است و در صورت فروتر از همه خاک است که متاثر است از اثار آب و آتش و باد نه آنها متاثر اند از و باین اجماع اثار روح و عنصر و منتهای نزول باد از متقضای طین فائق گشت و در قلب مرکب با ثار یکه از روحش رسیده

بکیفیت خاص هر یک انکشافی وامتیازی تواند شد و بر قدر
نزول قلب در صدر هم قربای این اجمال تفصیلی است از
حقایق متضمنه موجودات یا مطلوبات اگر گفته شود و بعید بود
ولیکن مشترک بعضی نکر تواند بود تا تشبیه به قلب عنصری
در حیات و ضعیف در تفصیل با تعلق فیاض حقیقی مشهود شد
فالله تعالی اعلم بحقیقتها تشبیه اللطائف سته به جید اول
در حیات است درجه است که متعلق بعنصر است درجه دوم
است که به مرتبه مثال است و درجه است که در مرتبه
لا تعین روح است و درجه ... معرفة الله تعالی است
است با الله تعالی است تشبیه مینا بانکه گفته شد
انسان با ازده تعین از روح و عنصر همه عالم
خلق است و تحت مرتبه مرکبش را از عالم خلق و
بسیطش را از عالم امر گفتن احتمال دارد که امر
عبارت از روح است و مثال آنکه روح از امر است
کما قال سبحانه قل الروح من امر ربی تحقیقش

در ذکر کیفیة الرسالة والنبوت مذکور شد هم که بمیان
حاجتے ندارد پیش ازین نوشتم که لطائف روحی از قلب
و روح و سر و خفی و اخفی هر یکدام سمتے از عالم امر است
و نفس با آنکه از روح هست از عالم خلق فتنبه یا او
المعارف اللهم ارنا حقائق الاشیاء مصبا را و
انت العلیم الحکیم اللهم صل وسلم علی محمد النبی نورک
و علی انواره کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به تنبیه
صدر عبارت است از بیرون قلب که سمت تر است از
اثار قلب چنانکه بیرون زجاجه از مصباح و همین تاثر
تابع قلب است و عروج کند بیشتر قال سبحانه فمن یرد
الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام حق تشریح
صدر در ذکر کیفیت صدر است هم تنبیه ازین عروج
تشخص روحی تا عرش کبیر حاصل شود تنبیه است
و حصول حق صدر الی ما شاء الله تعالی دریافت شد
و گمان نبرم که رسول اشرف و اکرم ازین عروج تشریف

نہ حسنش غایتے دارد نہ سعدی را سخن پایان
بمیرد تشنہ مستسقی و دریا ہمچنان باقی

تنبیہ فنائے در شیخ است بسبب
منع اتحاد حقیقی شیئین نمودن نہایت بقا
از سرعت فنا سبب فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول
و فنا فی اللہ مکتسب لغت عربیت نہ بندد مگر بہ
اصطلاح صوفیان صافی آن ازالہ رذائل از
نفس است و اتصاف بشمائل شیخ ذات برکات
و شہود معیت و قرب اوست تا آنکہ دریابد نفس شیخ را از
نفس خود بعید دریافت نفس خود یا بعد نفس خود
یا مع نفس خود یا باستجماع این ہمہ نظر با اتصاف
و وابستہ بودن بذات وجود شیخ مثلاً در روحا تا آنکہ
نیابد نفس خود را در حالت حضور معلوم بمرتبہ نسبتیہ
علم یا عالم تا آنکہ حضرت شیخ ہم نیابد در نفس او
مگر خود را و قیاس کن ہمین در جہات دیگر را

تو در جائی واقع شود که شیخ از غلبهٔ احاطهٔ جذب مرید نیابد
در نفس خود دیگر او را تشبیه عروج قوس سفلی که در حد خود
جزئی است در تضمن قوس سفلی که در حد خود کلی است
با انطباق جامعیت بقوس علوی که مرتبهٔ حجاب است
از روی ظلیت است الی ما شاء الله تعالی
چون بی تمایز امر ودلاله و با نفیه میان قوس سفلی و علوی ایست
توحید وجودی است و آن بوارد اضطراری است و چون
تمایز امر ودلاله و با نفیه میان قوس سفلی و علوی است
توحید شهودی است من وجه و وجودی است من وجه و آن
بتحقیق اختیاری است من وجه و بوارد اضطراری است من وجه
و این همه تا عدم تمایز مسلوبات است و چون تمایز
مسلوبات هست توحید شهودی است خالصا تشبیه
هرگاه فراغ تام از تعلق وجود التزامی در کار وجود
التضمنی باشد و لیکن لا تیسا لقیه است تا تعلق
بمرتبهٔ حجاب ظلیه است متعلق بمرتبهٔ اصل حجاب

اصالیه مستتبعه عروج قوس سفلی بسیر قدمی شوقی تا مرتبه
سحاب است و سیر قوسین بانطباق کلی اصالتا مراد ول
الاولین را است و بانطباق جزئی اصالتا باحتیاج
وجودی متضمن اول الاولین مر غیر او را و بانطباق جزئی
تبعا مر تابعین را تتبعیه لنفس دلالة متعلق بدال است و
نفس رابطه خلق متعلق بخالق پس حکم کرده شود
بر آنها حکم متعلق به از روی حدوث و حجاب و قدم
تتبعیه آنجا که معرفة مدلول بدلالة از دال است
تجاوز بدلالت از دال بمدلول و تحقق معیت و قرب
احاطت بما به المعیة والقرب والاحاطة لی تجاوز
از حقائق معامله و زمان عموما و مکان خصوصا
در معرفة الله تعالی بنا بر احتیاج تجانس و
رسول و شیخ متعین وحی بنا بر اندراج برگزیده شان
جمیع تجاوز از یکی از جهات انقطاع مرابطت قضیه مقصوده
فیما بینهم باطل گردد یعنی تجاوز بدلالة از دال

بحلول و تحقق معیة و قرب و احاطه بسبب قطع
مرابطه که از یک بدیگر است باطل گردد و درین ا
معارف است از رسول صلعم بخدای تعالی و از ما
بخدای تعالی و رسول و شیخ صلی الله تعالی علی رسوله
و علی اتباعهم از دلالت معیة و قرب و احاطه بنا بر
احتیاج به نهایتش و مرکزیت روحی شان بکلام
تشبیه باید دانست که دلالة از حادث بر صفة فعلیه
است و از فعلیه بر حقیقیه و از حقیقیه بر ذات فقط در
ثانیه در حسب حقیقیه است که معروف شود و از فعلیه
در تنزیهیه شامل همه تعالت ذاته و صفاته پس
استجماع فعلیه و حقیقیه و ذات با حادث ضرور نیست
و الا دلالة باطل گردد و ملاحظ ذات بدلالة فعلیه
خاطی است و سر انجام این نهایت حق تعالی است
و امیدوار آن است که بدلالة حادث ناظر اجمالی باشند
اسمی است باید کما هو باسمائه و صفاته تشبیه

باید دانست حصول دلالت از دال از جهت عدم سابق
ممیز احتیاج وجود دال محتاج الیه است نه از جهت
عدم لاحق که حاصل نشود بی عدم سابق از آن که
از آنکه عدم سابق ضروری نباشد عدم لاحق باید
ممنوع باشد و از آنکه عدم سابق ضروری باشد
عدم لاحق نیز بر وی ضروری باشد پس از عدم لاحق
رجوع بعدم سابق لازم گردد و بر آنچه عدم لاحق
ضروری نمی نماید تشخصی است زائد بر ماهیت پس باید
که در معرفت تشخص نفس ایشان بهمین ذکر شناخته
هم تشبیه از اینجا که منظر تامه مراد اول الاولین
راست و ماخذ جمله کائنات مراد است صلی الله تعالی
علیه و علی اله و سلم پس غیرش درین مرتبه گنجایش
ندارد و تواند شد که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه
ملک مقرب و لا نبی مرسل الحدیث در معنی همین باشد
و لیکن مرتبین بر قدر استعداد ش بهره که دارد جز

و موسی به تعیین متناهی است در مرتبهٔ خود و عروج نبوی
حقیقة الحقائق که حقیقت محمدیست صلعم که آنحضرت صلی الله علیه و
عروجیه و تنبیهیه دارد پس احاطهٔ کلی به ما عدا ذات مر اول
الاولین است و جزئی مر غیرش را اگر امتیاز در کیفیت او
و غیرش نکرده شود نقصان نظر است و بهم آنکه نسبت غیرش
مر عیسی علیهم شهود اللهم وفقنا للحق واحفظنا من الزیغ والتقصیر
تنبیه بدلالهٔ قوس عقلی سیر قوس نفسی است که منتهای
ولایت ظلی و سیر قدمی است و بس است که به کریمهٔ فکان
قاب قوسین تعبیر نموده شد رسول الله تعالی علیه و
سلم متصل است به انفصال گوشه دو کمان است در تحقیق
این عروج از ابتدای ثم دنی مطلب با اختلاف
سخن بسیار بدلالهٔ نفس است اگر توجه خاطر بتوفیق الله
تعالی شد نوشته خواهد شد پس بدلالهٔ قوس علوی
سیر نظری در مقام ادنی که ولایت اصلی و اصل
مرتبهٔ حجابیه و مقصود است تواند شد و اشارت

عطف دلیل بر امکان تحقق وجودش بعدم شئ بل
سلب استحاله هم مانع تردیدش چه تردید منافی مردد
و مثبت مردد در وجه واحد است بخلاف عطف هم تحقق
قرب قاب قوسین او ادنی است در وجه مقصودیتش و
دلالة قرب قاب قوسین بسوی ادنی و حصولش میان
حادث و قدیم تا بجا ماند حد طرفین چه اشارت تردید مانع
عطفش چه عطف مثبت معطوف علیه و معطوف است
در وجه واحد بخلاف تردید هم منافی قرب قوسین است
در وجه مقصودیتش مقصدا و مثبت قرب ادنی است
در وجه مقصودیتش مقصدا و نیز باید دانست عطف
علم قطعی را خواهد و حال آنست که تردید بجمیع انام
آنست و تردید علم مشکوک را خواهد و حال آنست
که اینجا بطرف الله سبحانه علم محض بطرف غیر رسول الله
صلعم جهل محض مانع آنست پس ناچار توجه بانسان
مرقومه افتد و آنچه مرتبه قوس سفلی [illegible]

بسطا لبته را از هر مرتبه قوس تنزلی سیر بر تاسیش
بسطا لبته تواند کرد و این اتصال در نظر دردمند
باین صورت ○ است و شنیدم که باین صورت ⊘ است
ولیکن بر دون رفتن گوشه از جانبی بجانبی
خلاف تحقیق عرفانی است و در تحقیق این مقصد
کلام مطول است که محول بر عارف محقق نمودمش
تحقیقش از لفظ بسطا لبته و دائره توان فهمیدهم و
لفظ دائره که حضرات مجددیه رضی الله تعالی عنهم
میفرمایند موید صحت نظر دردمند است والله تعالی
اعلم بالصواب تشبیه سالک بعد فنای وجود تضمنی
مسلوبات مخصوصه محمدی صلعم از و باقی بوجود تضمنی
موجودات و مسلوبات مخصوصه محمدی صلعم است و
تشنج ارواح روح است و فنا سیری شدن است
آن کاسه ملاحق است مر وجود بین العدمین انعدم
سابق چه حکم فنا بعدم حقیقی تواند شد نه بعدم

حکمی و نه بر وجود فارغ از عدمین پس اگر دانش
دلالت آثر و بر وجود موجد و نفی بل وجود فارغ
از عدمین نگاه داشت مستفهم اگر فانی شد دلیل از پیش
و دانسته شدن خودش فانی شد دلالت و معرفت
مدلول و اگر فانی نشد دلالت و معرفت مدلول چیسانکه
فانی شد دلیل پس لازم است بدان که لقمی ایستکه
فناء دلیل و دلالت در شروع در معرفت مدلول است
باین طور که دلیل و دلالت بقت وجود سابق است
شروع بفناء در علم استقرار فانی میشود
مگر مدلول بسبب وجود قدیم باقی که مقصود است
نه بطور فناء دلیل و دلالت حقیقتا تنبیه اختلافی
در تعین حقیقت احمدی و حقیقت محمدی صلعم در ذکر
تعین احمدیه و محمدیه مذکور است دانستنی است والله
الموفق لمن یشاء تنبیه در مشکوة است فرمود صلی
الله تعالی علیه وسلم که رویت الله تعالی در عالم شهود

تحقیق علم با وست تعالی و فرمود صلعم انما الاحسان
ان تعبد الله کانک تراه ء همانا که تحقیق علم با وست
تعالی و قال سبحانه الم تر الی ربک کیف مد الظل الآیه
تری بمعنی رویت قلب ای علم بدلالة تعدیه بحرف خصوصیه
الی ربک و قال سبحانه قل هذه سبیلی ادعوا الی الله
علی بصیرة انا و من اتبعنی الآیه تنبیه سیر نظری
کشف بالاختصاص عبارتست از علم و سیر قدمی
و کشف خاص عبارتست از ادراک تنبیه حیرت که
عجز علم کنند تا تعلق به العلم است متفاوت است
تفاوت مناسب سر ذاتیه تنبیه نفس سالک
با انطباق حقیقت جامعه انسانیه تحت تو با فوقها
از حد تعین جزو بیرون نتواند شد بلکه قدر تشخص نفس بر
انطباق شود و از ما فوقها همچنان مستفیض است
که بود و پس اگر با همین انطباق کار از سر گیرد محجوب
گردد و از انکه عروج و نزول محصول معارف درجه

نفس عارف است و بس پس که تحقیقش در ذکر
کیفیة العلم والمعرفة والعارف والمعروف مذکور است
هم ابتداء و انتهاء کار همه در نفس اوست پس حصول
معرفة از غیر خود موصل بمعیة و قرب و احاطه بنفس
عارف نباشد و بخطای نظر در فتنه افتد و حصول
معرفة از خود موصل بمعیة و قرب و احاطه بنفس عارف
باشد و بخطاے نظر در فتنه نیفتد و نیز سالک ناظر
کرامات حضرت شیخ در نفس خود سعید است و بعد
ازان لعبد پس عروج بهر والاتیه کنند شود و اسطه قلب
منقطع نشود اگر چه از غلبه ما فی الوقت ممتاز نگردد
و قلب عروج کند تا حقیقة جامعه انسانیه پس
همه داخل قلب شود و کار بقلب بود و بس
پس این مرتبه حجاب را که ظلال هم توان گفت
توافق با صل واجب است پس اگر حادثی تحت
مرتبه حجاب نباشد بل ظهور عین حجاب باشد و بس

لازم است که ذات با صفات مشتملا شده و قدیم و بعد هم عالم
وجود واجب و دیگر هم برین قیاس در مشابهه و حال
آنکه چنین نیست پس این ایرادی بود صفات مسلوبه
هم مبنی بر اینست که وجود مستلزم مسلوبات بوجه
التزامی در تحت مرتبه حجاب است ورنه از لزوم مذکور
چاره نباشد و نیز از محکمات نقلی و دلائل عقلی معین
حجاب است تشبیه بوجود تضمنی و التزامی نفی
وجوب از وست بسبب دلالت احتیاج بسوی محتاج
الیه که فارق میان حدوث و قدم است و هم معرفت
موجودات واجبه است بسبب دلالت ظلیت و هم معرفت
مسلوبات واجبه است بسبب دلالت ظلیت بلکه تمیز و ظلیت
شناخته نمیشود مگر بدلالت احتیاج بسوی ذی ظل
پس اگر امتیازی درو دلالت ظلیت بوجود تضمنی و التزامی
نکرده شود و اثبات مسلوبات هم در مرتبه واجبه لازم
آید فنعوذ بالله تعالی منه پس لکن ضعیف لا استعداد

را دلالة باحتیاج امیون صحتاط است و اجتماع دلالتین

افضل تنبیه در معرفة صفات سلبیه که واجب است

همچو معرفة صفات ثبوتیه توحید شهودی لازم گردد

تنبیه باید دانست وجود فارغ از عدمین ثابت بنفسه وجوبا

این معرفة صفات ثبوتیه است پس عدم و حدوث که

مبنی علیه از حادث است از وجود ثابت بنفسه وجوبا

مسلوب ضروریست این معرفة صفات سلبیه است

ثم المقصد للاذکیاء واما الفضول للاغبیاء

پس ازینجا است امتناع جواز امکان مسلوبات

بوجود ثابت بنفسه وجوبا چه حقیقه واحده به ثبوت

مقصد

ضروری و سلب ضروری اتصاف نتواند ورنه

لا اله الا الله تحقیق و تخمیر نیابد و حق باطل گردد

تنبیه باید دانست صوف بمعنی بازماندن بدی

از کسیست صراح همانا مبالغه است بمعنی بلکه

بازماندن کسی از بدی پس صوفی منسوب بصوف است

و تصوف برگزیدن صوف است حقیقت پس تنزه
علم و عمل از شوائب کفر و شرک و صغائر و کبائر و
صغائر تا آنکه از کدورت و خبث تصوف حقیقی است
و اللہ تعالی یهدی الیه من یشاء و تنها صوفی
نور من اللہ تعالی است قال اللہ تعالی لقد جاءکم
من اللہ نور الایه و قال صلی اللہ تعالی علیه و علی اله
و سلم انا من نور اللہ باید دانست علم و عمل تصوف
شامل است باین علم و عمل ظاهر که می تراود از
نظم قرآن مجید و با آنکه دلالت نظم سوی وصول
بعلم و عمل تصوف است نتوان رسید تا تعلیم و تعلم
در کار نباشد قال اللہ تعالی یعلمکم الکتاب و الحکمة
و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون صحت علم و عمل ظاهر از
وصول بعلم و عمل تصوف است هرکه نرسد بصحت
علم و عمل ظاهر نرسد بعلم و عمل تصوف و با وجود صحت
علم و عمل ظاهر محتاج تعلیم و تعلم علم و عمل تصوف است

چنانکه فرمود و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون پس تصوف
بے صحۃ علم و عمل ظاهر تزندق است نعوذ بالله تعالی منه
برائے صوفی از علم و عملش حالات غریبه است که جز
صوفی متوافق باد را کش نتواند رسید تنبیه حدیث
نفس متعلق صفة کلام است که در قلب میگذرد
مانع اطمینان قلب بذکر میشود باید دانست هر چه من الله
تعالی نباشد همه از افعال نفس است که نفی بیان
افعال نفس هم متعلق به صفتی از صفات ذاتیه است
پس هر چه از خیر و شر بوجود آید از افعال نفس محل
قیام عوارض است پس نزاع از افعال نفس نفی
شیٔ و حدیث نفس از انست هم بی فنای نفس یعنی
ای خود بودن هم بملاحظه ربط احتیاج با موجد
نتواند شد و این راز کسی داند که باین معرفت رسیده باشد
البته بذریعه تعلیم و تعلم بسیر نظری که حصول
حسب چیزی محدود است نتوان رسید والله تعالی یهدی من یشاء

تنبیه در ذکر الهی تعالی نگاهداشت ذکر در وقت حال است هر کرا میسر گردد خوشا وقتش و فکر ماضی و مستقبل اضاعت وقت عزیز است که تدارکش نتواند شد مصرع

ما فات مضی و ما سیاتیک فاین

قم فاغتنم الفرصة بین العدمین

تنبیه چون در معرفت صفت عجز رو نماید ذکر امیش طمانیت بخش دل عارف شود تنبیه بسبب اختلاف روش سالکین که از اختلاف منشا تعین وجود ایشان است در کیفیت مواجید و واردات سخن بکرده شد و از بعضی آن دستنابه که خلاف تحقیق و جای خطر است تنبیه نموده شد و نیز احتیاط در اینست که متصوف بی حقیقت از تصنع در بلا نیفتد و نیگکند و مقلد از محقق ممتاز گردد

تنبیه تعیین مقامات و ترتیب سیر از روی حقائق تا تنبیهاتیکه مذکور شد ضروری است از روی تحقیق فاما مساوات سیر سائرین بعدم حصر سیر در معرفت

الهی سبحانه ضروری نیست و بعض را تفاوت بتعیین
مقامات متعلقه بعنصر و ترتیب سیر رسیده بود و ایا
بمقتضای نصیب است فاما تفاوت در ترتیب
سیر لازم نقصان معرفت است پس نتوان گفت
که همین و همچنین است و پس تنبیه باید دانست هر صفته با
ادراکش بی تفاوت است یعنی هر صفته را ادراک
است و صفته با ادراکش بی تقدم و تاخر است قال
سبحانه لا تدرکه الابصار الایه هم و از لفظ ادراک
علم شیٔ مقصود است پس تا انکه زبان و دل و فکر متعلق
بلفظ است همه مقال است و ادراک شیٔ مقصود حال
و این تقریر شامل هر لفظ و معنی است قدم و دم نیز
عبارت از مقال و حال است حضرت سعدی علیه الرحمه فرموده
بیت قدم باید اندر طریقت نه دم که اصلی ندارد دم بی قدم
چون در معرفة الله تعالی از مقال بحال رسد فانی
حسب حال مقامات معروفه شود از ینجا است که در تعبیر

حال حضرت مولوی رومی علیه الرحمة فرموده بیت

گم شدن در گم شدن دین منست   نیستی در هستی آیین منست

باین گم شدن و نیستی از هستی بی تعلیم از معلم بحق رسیده شد

چون عنایت حق تعالی به بنده شامل شود ملازمت صحبت

مرد بحق رسیده و تاثیر و تاثر حاصل شود بیت

بی عنایات حق و خاصان حق   گر ملک باشد سیه هستش ورق

نا رسیده بحق نرساند و خود در ضلالت بود ولا حول

ولا قوة الا بالله العلی العظیم تشبیه طریق تعلیم چنان

مناسب می نماید که بواسطه بروز و اظهار دفع غفلت

از تصدیق مرتبه اجمالیه الوهیة الله واجب الوجود

بدلالة حادثات کنانیده شود چنانکه مفهوم است

بتحقیق ایمان بالغیب سرمایه سعادت باشد شعر

دوربینان بارگاه الست   بیش ازین پی نبرده اند که هست

پس در تفصیل هم بواسطه بروز و اظهار کار کرده شود

تا سالک را حفظ و سلوک میسر گردد و اتباع متبوع

منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة الآیة
سبب سعادت متعلم و معلم شود و التوفیق من الله تعالی
ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا و لا تحمل علینا
اصراً کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة
لنا به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا
فانصرنا علی القوم الکافرین و صل و سلم علی محمد نبی الرحمة
و علی جمال کمال تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت اخلاق که برای تصفیه و تزکیه باطن لابد منها است با مطالب دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه
و علی آله و صحابته اتباعه اجمعین سخن در اخلاق است که برای
تصفیه و تزکیه باطن لابد منها است قسم ممدوح چنانچه
انک لعلی خلق عظیم ۝ مرادانکه خلق [illegible]

بایسته است و انّ دلالة می کند بر تحقیق و لام برای تاکید
در خلق عظیم سبب اجتماع اخلاق بالله تعالی و بالخلق
بنده هم عظمت در مقابل آنچه دانسته شود پس محصور نباشد
در جهتی و در نظر ظاهر بینت مثلی ارم که قصر طول جود
متخالف متنوع من جهتین است نه متضاد پس
اجتماع این چنین متخالفین در ذات واحد صلعم با امتناع
حصر و تحدد از اعجاز است و علی هذا القیاس شعر

ز فرق تا بقدم هر کجا که می‌نگرم
کرشمه دامن دل می‌کشد که جا اینجاست

و هذا بر آنکه گفته است شعر ندانم کدامی سخن گویمت
که والاتری زانچه من گویمت ۔ و زین بیش نتوان گفت
پس بمقتضای ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
دالا بر آنست که تکمیل محبت در اتباع اوست صلعم المقصود
آنچه بالله تعالی است ایمان بالله سبحانه کما هو
باسمائه و صفاته بقبول اوامر و نواهی است که کلّه

وصول بجمله حسنات وخیرات است وبعین جمیع
حسنات ای همه حسنات وخیرات هم تشریف بوجه
ذو الجلال والاکرام است وتحبیب [?] خدای عزوجل
ومحبة لازم خشوع وخضوع وشکر وصبر وتوکل وزهد
ورضا بصفات وذات محبوب است تا ملاحظه
عوارض خود وحقیقتش آنست که نخواهد غیر محبوب را
ونهایتش تا حب ذاتی مستلزم فراغت از نسبت است
فلا یبقی الا المحبوب باید دانست ابتدای محبت از
میلان است چون ازین برگذرد عشق است چون
ازین برگذرد محبت است چون ازین برگذرد حب است
میلان وعشق در وصف قدیم مذکور نشد مگر محبت وحب
وحادث بطلانش مستفاد است باسما الله تعالی
قال سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله الایه ویحبهم ویحبونه الایه محبت در مرتبه واحدیت
است وحب در مرتبه احدیت وباین حقائق خبیر

معارج سلوک معنوی معرفتی ندارد
در ثنا او سبحانه از روی صفات چه فعلی و چه حقیقی
و غیرها که تحتش در مقابل سلب خود است خود را
پس بفضله تعالی متصف بصفات الله
تعالی توانند شد و در تحتش ثنای خود بشهود استدلال
صفات و ذات است تا دل تحجیم و شکر تمکینی
قدردانی کما قال سبحانه و اشکروا لله ان کنتم ایاه
تعبدون در این آیه کریمه بنا بر تخصیص در شرط و
رابطه در جزا حظ دل در دست است فافهم یا اداه
و بهترین ثنا ایمان است پس توفیق ثنا او در دان
مرضیات او [illegible] ای ایمان و توفیق
هم [illegible] قربت و درجات بسته اند
تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیاده الایه و تکفیر سیئات
سیئات بتکفیر بقوله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون
عنه نکفر عنکم سیئاتکم و لقوله تعالی ان الحسنات

یذهبن السیئات الایه پس شکری بر شکری
متسلسل نامتناهی است و نتیجه آن زیادت نعمت است
لقوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم الایه و اگر شکر و در یابی
زیادت دریابی و قال شکر فضل او سبحانه لوجهه تعالی
است علی کیفیت است و در مرتبه الرضا و غایتش دیگر گشتن
از تمام کیفیت طلب چنین فقر است که انچه از دوست تعالی
بر وی شود انچه از خود است هم و وصول نعیم بهشت بواسطه فضلی است
و نهایت تصرفش تا ولایت اولی است الا که کیفیت معرفت
حقایق فناء سیر نظری تا ولایت پنجم سیوان کرد
و توکل در تحصیل احوال نفسی و آفاقی لقوله تعالی فتوکل
علی الله و نتیجه آن عافیت و کفایت کردن
او سبحانه است لقوله تعالی و من یتوکل علی الله
فهو حسبه الایه و اثرش قطع از غیر اوست تعالی
و غایتش فنای نفسی و آفاقی است تا ولایت اول
و نهایتش تصرف الاول و الاول علی الاول کما قال سبحانه

علیهم الامال الآیة و نتیجهٔ آن قناعت است و آثرش
بریدن طمع است که حاصل امل است و فائدهٔ آنکه
نتیجهٔ ذکر با عمل موجود و قطع الامال باید دانست چون
قطع تعلق دارد از طمع و امل فارغ شده قانع شود
و چون دل را از مشوشات ماسوای سبحانه فارغ
دارد همه اصحاب را از مراتب متضمنه موجودات در آن
یافته فارغ از مراتب متضمنه مسدود باشد و صبر
شد از نتیجهٔ عشق ای بر مومن مرتبت است از محبت آ
و شدت محبت اشد الله آمده و قال صلعم ما اوذی
نبی مثل ما اوذیت هم و صبر تکلیف جبار است
اوامر لقوله تعالی و ما آتاکم الرسول فخذوه الآیة و
نواهی لقوله تعالی لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن
الآیة و صبر بر قضا است مراد لقوله تعالی فاصبر صبراً
جمیلا و اصبر لحکم ربک الآیة و نتیجهٔ آن یکی از دو
نیکی است لقوله تعالی قل هل تربصون بنا الا احدی

الحسنین الایہ و قال صبر شکل او سبحانہ لوجہ تعالی

است علی کشف الحزن من الخصاء لقولہ تعالی

والذین صبروا ابتغاء وجہ ربہم و لربک فاصبر

و نہایتش در گذشتن از نہایت کشف طرفین من از وی

انچہ از دوست تعالی و انچہ از خود است هم بود از گذشتن

ذاتی ہمین اسلہ عقلی است لقولہ تعالی ان اللہ

مع الصابرین و نہایتش از بین ترقی نتوان کرد بخلاف

شکر کہ بے ابتغاء وجہ الرب تحقق صحبت صبر

بوصف نتواند شد و استغفار یعنی پوشش وجود

مسلوبی خود استن لقولہ تعالی واستغفروہ کہ لازم

استغفار و عجز است و نہایتش وصول بعجز حقیقی است

کہ سیر و سلوک توبہ یعنی رجوع از بندہ بخدای

عز وجل و از خدا است عز وجل بہ بندہ کہ نہایتش

فناء خود شہود افعال و ذات است فذکر

الجفاء بعد الوفاء جفاء و ترین بعد کار توبہ بشتن

که با فعال جوارح و قلب متمسک باشد و در کردنی دیگر نکند و از ناکردنی باز ماند و در کردنی انطباق ظاهر با باطن بحضرت هادی طریقت خواهد و از ناکردنی در سایه حمیتش پناه آرد و سخن تا اختیار است و خوردن و پوشیدن کسب حلال که از اعظم امور دین است متوقف جمله برکات و خیرات علم و عمل بر این فرمود صلعم طلب کسب الحلال فریضة بعد الفریضة فی المشکوة بر بنای الف و لام استغراق بعد فریضه همه فرائض فریضه طلب کسب حلال است متعاقبا و بر بنای الف و لام جنس بعد هر فرد فریضه فرضیت طلب کسب حلال است متعاقبا و از لفظ بعد واضح است که فرضیه طلب کسب حلال داخل ارکان خمسه نیست لکن زائد بر آن متوقف علیه برکات ارکان خمسه و این امر از اهل دل پوشیده نخواهد بود فرمود صلعم ان الله طیب لا یقبل الا طیبا و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل

کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا ط و قال یا ایها الذین
آمنوا کلوا من طیبات ما رزقنکم فی المشکوة تقدیم کلوا
من الطیبات بر اعملوا صالحا مشیر توقف مذکور است یعنی
مشتاقه سلبش از فضل تو بتوان دریافت و اختیار
قناعت که رضا و کفایت بحاصل است و ترک طمع که
امید زیادت بر حاصل است لقوله تعالی لا تمدن عینیک
الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم
فیه ط و رزق ربک خیر و ابقی و نتیجه آن القول علی
مرتضی است کرم الله تعالی وجهه عز من قنع ذل من طمع
و این عزت و ذلت عام در دنیا و آخرت است باید دانست
باینهمه که گفته شد فضل ظاهر و باطن بر این کیفیت حالی
است کما قال صلی الله علیه وسلم فی جواب سائل ما الایمان
رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن اماما و بالکعبة
قبلتا و بمحمد نبیا صلعم ترجمه شاد شدم بخدای پاک
از روی آنکه پروردگار است و باسلام از روی آنکه کیش است

و بقرآن مجید از روی آنکه مستوا است در مقام صدق معرفت
خدای پاک و اوامر و نواهی و تنبیهات و کعبه معظمه از روی آنکه
قبله سجود الهیها است و محمد صلی الله تعالی علیه و سلم از روی
آنکه پیغمبر است ختم الانبیا مظهر کبریا و قال سبحانه قل
بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون
باید دانست که فضل زیادت است پس مقابل باشد
بخلاف رحمت و تحقق رضا و فرحت در سلب و ثبوت
مقابل است و ما یجمعون غائب که عام است در فاعل و
مفعول بخلاف ما تجمعون مخاطب در مقابله یا ایها
الذین آمنوا آیه سابقه که خاص است ابلغ بمقاصد است
ای ما یجمعون غائب
و من منشی انفصال و اتصال شش معنی اشارت
انفصال و اتصال ما بعدش از ما قبلش میکند بخلاف
عن که منشی اتصال نیست چنانکه سبحان الله عما یصفون
حاصل آنکه سخنه جمع میکند باین از خیر باشند یا شر باشند
ثم پس معنی کرمیه در غایت الحجت بدلالة لغت و تائید است

بدعا و ثبوت خیر و بقا بلکه مشترک با مجموعه و علتد مشهور
اش یعنی هوای دنیا و هوای آخرت هم بمقابله اختلاف
معانی فضل و رحمت چنانکه در تفاسیر مذکور است یعنی فضل
قرآن مجید و رحمه اسلام با آن یا حضرت صلعم یا فضل توفیق
و رحمت عصمت یا فضل معرفت و رحمت توفیق دریافت آن
یا فضل نعم ظاهره و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان
و رحمت نجات نیران یا فضل کشف غطا و رحمت شهود
لقا این است قل بفضل الله بفرمای ای حبیب من فضل
خدای پاک که مشرف کردنش در دین بمحبوبیت صلعم
که جای حصول جمله حسنات و خیرات و برکات کامله
مخصوص است در مقابل دیگران من دون الاستحقاق
و برحمته و برحمت او تعالی یعنی حضرت رحمة للعالمین صلعم
بدلالة اللفظ مزید المعنی و تبیین تخصیص از دعای سابق با لقبه
چه او در لواحق شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین
که عبارت است از ذات با برکات حضرت صلعم مشار بموعظه

بدلالت عطف پس چنانکه فرمود یا ایها الناس قد جاءتکم
موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة
للمؤمنین هم بدانکه شفاء لما فی الصدور در معنی تعمیم رحمة للعالمین
است و هدی و رحمة للمؤمنین در معنی تخصیص بشارت و رحمة للمومنین
با بعثت حضرت صلعم دالا فکیف ما تکلم فیه ذلک پس باین
ای قرآن مجید لفظ ما عاطفه مفید تحقیق بواسطه ضروری
رسول الله تعالی صلعم بدلالت مناسبت ما سبق ای
موعظة من ربکم فلیفرحوا طیب باید که شاد شوند با نعمه
نعمتهای حق تعالی که رسانید بایشان فا قاریه
صیغه امر غائب بخطاب عام مفید وجوب اثبات
افادت معنی جزا و شرط متقدم ضروری یعنی اذ خصص المؤمنون
بفضل الله الخ میکند والا شک است و اگر نباشد
افادت معنی جزا و شرط هیچ مذکور هم مانع تعلق
مجرورات متقدم باهمال است فکیف و اگر معنی بهتر
ازین باشد مقبول هو خیر مما یجمعون ان فتح با نعمه

عطیات بہتر است از آنچہ اندوزند از اعراض عیش دنیا
و آخرت بانکہ حقیقۂ ایمان در رضا و فرحت بانہمہ است
و الا حقیقۂ نفاق و کفر متحقق است باید دانست کہ بنا
از خوردن و پوشیدن و گفتن و شنیدن و خفتن و با خلق
پیوستن چارہ نباشد پس حفظ در انہمہ بانچہ باید از رو
اخلاص با اللہ سبحانہ ای حلال خوردن بقدر ضرورت
و حلال پوشیدن بقدر ضرورت و حلال گفتن بقدر
ضرورت و حلال شنیدن بقدر ضرورت و در یاد
خفتن بقدر ضرورت و با خلق پیوستن بقدر ضرورت
موجب فلاح است در آنچہ باید و آنچہ با خلق است
عفو و امر بالمعروف و اعراض از جاہلان و استعاذہ
وقت نزغ شیطان در انہمہ از مسنونح تکالیف است
لقولہ تعالی خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاہلین
و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ باللہ
انہ ہو السمیع العلیم و سخن با کم گفتن وقت غنیمت

وحفظ از نزغ شیطان لقوله تعالی قل لعبادی
یقولوا التی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان
کان للانسان عدوا مبینا ۝ لقوله تعالی
یدرءون بالحسنة السیئة اولئک لهم عقبی الدار ترجمه
آنانکه دور میکنند به نیکی بدی را از نفس خود یا غیر چنانکه
نیکی میکنند بکسی که بدی کرد بایشان یا آنکه نیکی میکنند
بکسی که بدی میکند بایشان تا آنکه باز ماند از آن بدی
که حقیقتا برای اوست و همه وجوه رجوع میکند
بوجه اول ایشانند که برای ایشانست سر انجام خانه
دنیا و آخرت بد و پوشیدن عیب قال صلعم من رای
عورة فسترها کان کمن احیی موءودة فی المشکوة
بر حال خود ببینی تا قدر عیب پوشی بدانی و حسن ظن
بمومنین به لالة ایمان لقوله صلعم ظنوا بالمومنین خیرا
و جدا از ظن سوء بمومنین لقوله تعالی ان بعض الظن
اثم الایة خصوصا با نبیا الله تعالی و اولیا الله تعالی

که مبنا ست حقیقته خود تا کفر یا کبیره یا صغیره یا مکروه
از خیرات خواهد رسانید و ازینجا است که افعال و اقوال
اولیاء الله تعالی اگر خلافی از محکمات داشته باشد
سنجوش نباید رفت بلکه در جای متشابهات باید نهاد و اگر
توانند تاویل موافق محکمات بآن خبر نماید چه ایشان خیر الموجود
هستند ورنه هو الدعا عمل و قایل کنند چه تخطیه و تشنیع بایشان
نتوان شد که بهتان و اثم مبین باشد و البته بعض حسن
متشابه قبیح است چنانکه بعض قبیح متشابه حسن و نیز
میتوان شد که معصیتی بعض ایشان غیر ارادی باشد
چنانکه نسبت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
فرمود سبحانه و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی
و لم نجد له عزما ه و نیز در حق بعض ایشان قوله تعالی
فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات ط منطبق است
توجیهه پس آنکه بدل میکند الله تعالی بدیهای
شان را بنیکیها بفهم در نمیشد بدل چنانست که

سیات شان رنگ حسنات می یابد بصحۃ نیات چنانکہ

حضرت مولوی معنوی رومی قدس سرہ فرمودہ شعر

ہرچہ گیرد علتی علت شود ہرچہ گیرد کاملی ملت شود

در تحصیل این احمال ہیچ گونہ فہم جہال متعذر است یا از

جنبہ بالجنبیہ سیاتیکہ مناسب حال حق انبیا

معصومیہ محفوظیہ ہم شان است در مرتبہ مقبولیت

است چنانکہ از حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ

الصلوٰۃ والسلام یجادلنا فی قوم لوط الآیہ و از

حضرت موسی علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام قال

رب انی لما انزلت الیّ من خیر فقیر الآیہ ترجمہ گفت

ای رب من تحقیق من بسبب چیزیکہ فرود آوردی

بطرف من از خیر نادارندہ ام یا بخیہ می یابدم بد باید دانست

اگر لما سببیہ بحذف مشغول فقیر نگرفتہ شود مفعول شود

مر فقیر را پس معنی آنست کہ نادارندہ انم کہ فرود آوردی

بسوی من از خیر در حالیکہ الیّ متضمن اخبار خیر است کلام

بی مراد شئے باشد و اگر اِل بمعنی علی گرفته شود انضار
حاصل است و از حضرت سرور انبیاء صلی اللہ تعالی
علیہ و علی اخوانہ من الانبیاء وسلم اذا لا ارضی قط
و واحد من امتی فی النار در این آیات کریمہ و حدیث شریف
نازش بنیاز مندان است و انکار حضرت انس رضی اللہ تعالی
عنہ ازیجا اوری امر حضرت صلی اللہ تعالی علیہ وسلم
ظاہر و در مشکوۃ مذکور است عن انس قال کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من احسن الناس خلقا فارسلنی
یوما لحاجۃ فقلت واللہ لا اذہب وفی نفسی ان اذہب
لما امرنی رواہ مسلم شعر الکنون کرا مجال کہ رسد بزبانِ
بلبل چہ گفت و گل چہ شنید و صبا چہ کرد ۔ دیگر نیز باید دانست
کہ حسنات در ضمن موجودات است و سیئات در ضمن
مسلوبات پس حسنات و سیئات متفاوت درجات
در صفس خود تمام است نہ ہمینقدر کہ اطاعت از حسنات است
و عصیان از سیئات و بس آری اطاعت ہم از ضمن

موجودات است و دیگر نظیر تعصبیان هم از ضمن مسلوبات است
و دیگر نیز چنانکه استدلال بر عموم مذکور بقیر بود و حق سبحانه
بلوناهم بالحسنات و السیئات الآیه و دیگر آیات هم که از مطالعه
قران مجید و تفسیرش میتوان انست تنبیه شود تا این جا باید دانست
هرچه از مسلوبات هست اگر دلالت اختیار کرده شود معرفت
مسلوبات واجبه و موجودات واجبه از وجود الذی مثال
حسنات خواهد شد و نیز هرچه از مسلوبات است اگر استدلال کرده شود
یا آنچه از موجودات است مثال موجودات میگردد مثلاً
قتل و نهب جان و مال همه از سیئات است چون ابتدا کرده شود
به نیت اعلاء حق همه از حسنات است و نکاح با شرط
خارج از سیئات و داخل حسنات میشود و تا کل بسم الله
الرحمن الرحیم به نیت قوت در عبادت یا دیگر فواید
با ابتدا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم به نیت اجتناب
عبادت یا دیگر فواید و تبرز با ابتدا اللهم انا نعوذ بک
من الخبث و الخبائث به نیت طمانینت در عبادت یا غیره

دیگر و قیاس کن دیگر سیئات را که به در آوردن بجهت
حسنات داخل حسنات شوند و این میسر نشود مگر باتباع
قول و فعل رسول الله تعالی صلعم پس چه رحمت است در
اتباعش صلعم و چه زحمت در ترک اتباعش صلعم و این
اتباع و تبدیل میسر نیست از اسرار کریمه فلا یرغبوا بانفسهم
عن نفسه الآیه است باید که میل نکند بمرادات نفوس
خود شان تجاوز از مرادات نفس مبارک آن سرا برابر
خیر الاخیار صلعم و مرادات نفس مبارکش صلعم از
حق نفسه الکریم و حق الله العظیم همه بر وجه خیر است و
فائده اتباع ارشاد میشود ذلک بانهم لا یصیبهم
ظماء و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله و لا یطئون موطئا
یغیظ الکفار و لا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم
عمل صالح الآیه آنچه تبدیل سیئات بحسنات است
و این تبدیل بعد توبه و ایمان و عمل صالح است که از صدر
آیه یعنی الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا هویدا است

بحکم فا بتفسیر نه بجزا رست شرط محذوف و الا جزا بر ثواب
بر عمل پیش از توبه لازم بخلاف مش مربوط به خیان است
هم تفسیر دیگر مفسرین که آن محو سیئات است بسبب
حسنات یا بعدم اتیان سیئات است بتعاقب حسنات
نه بدل کما قال سبحانه ان الحسنات یذهبن السیئات
الایه و جای غور است اگر بدل بحسنات نا کرده است
موافق لفظ است و اگر بدل بحسنات کرده است آن
خود مستحق است بسیئات بمنزله حسنات والله تعالی
اعلم و نیز بعض الشان در حکم عفو و مغفرت محو بدر یا بشارت
بمعنی اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم مش ان الله قد
اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت
لکم و فی روایه فقد وجبت لکم الجنه الحدیث هم خیال کرده
نسبت با اهل بدر کریمه لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما
اخذتم عذاب عظیم الایه شاهد حال است ترجمه
اگر نبودی نوشته از الله سبحانه که پیشی گرفته است

و مغفرت است و اگر هیچ نتواند نظر خود از ان بپوشد
ورنه در وقوع استقصایش از ایشان چه تردد است
دیده شد که شیطان ملقی ظن سوء میشود تا آنکه بیشنود
می بینند تا گفته و ناشده از دور روزن وکید بوسیده اند که
کشف مغیبات است العیاذ بالله تعالی شنیده و دیده شد که
هرگاه ظن سوء کرده شد بعد تحقیق کیفیه ماجرا که خیر بود بنداست
برین تخطیه که عیب خود بود نصیب شد و عور تخبر که فاسق
رساند که دران مصلحتها است لقوله تعالی یا ایها الذین
امنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة
فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین و انتفاع خلق چه احیا و
چه اموات ترحما لقوله علیه الصلوة و السلام ارحموا
ترحموا چه بعکس این شود مسلم لا یرحم الله من لا یرحم
الناس فی المشکوة پس هر چه هست بفضل حق دعا نمااست
وای مسلمانان این قصه تا چند خوانم توفیق از
خدای عز و جل و علم و عمل از صحبت صلحا بجوئید

اگر چه اندک باشد بحقیقت خود صحیح باشد و در قبول امر
خدای عز و جل و رسول مقبول صلعم و اولیاء الله تعالی
در حق الله تعالی و حق العباد و تهذیب نفس بهر چه هست خدا
و طبقات شیوه سعادت لبسنا و طبنا جدوا و تقلید
کبر دیس امید توفیق و فلاح است قال سبحانه انما کان
قول المؤمنین اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم ان یقولوا
سمعنا و اطعنا و اولئک هم المفلحون ترجمه فرمود
سبحانه تعالی جز این نیست که هست گفتن مومنان
هرگاه که خوانده شوند بطرف خدای پاک و پیغمبر او تعالی
صلعم تا که حکم فرماید داعی میان ایشان گفتن شان
شنیدیم و فرمان بردیم و ایشان اند بهتری رسندگان
باید دانست که لفظ لیحکم زمان تحقق وقوع است بدلالت
اذا و توسع فاعل که مقتضی ضروریست بدلالت
مجهول این دعوت محقق الوقوع و مستمر الزمان
الی ماشاء الله تعالی از امام زمانه است و حکم تمام

از ینکه بر بنای عطف نسق باشد یا عطف تفسیر و نظر
بتحقیق و تحصیر و تاکید جزا بدلالت انما کان تکلفتین سمعنا
واطعنا مراد پذیرا کردن و بجا آوردن از خصائل منافق
است العیاذ بالله تعالی منه و حذر از عذر که همانا تبوا حیله
اشتغال دنیوی باشد والا خود شامل مراد داعی است
و چنان دیده شد سعید هرجا که رود سعید است و بحکم سعادت
عادتش اخذ ما صفا و دع ما کدر است و شقی هرجا که رود
شقی است و بحکم شقاوت عادتش دع ما صفا و خذ
ما کدر است والله المستعان لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم **متفرقات** مناسب آنکه بهر کس
نه پیوندد و چون پیوست وضع او خود را نگاه دارد
از آنست که از جبان شجاعت و از بخیل سخاوت
و از صالح ملاحت و از طالح صلاحت نخواهد بلکه فقط
خواست صلاحت بتدریج که لازم خیر است تا نوبت
بترک نرسد و اگر خود شجاع است و سخی و صالح و هم

خود نگذارد که بجانا از واوراست واز تو تراست

فی المشکوة قال صلعم لا تکونوا امعة تقولون ان احسن الناس احسنا وان ظلموا ظلمنا ولکن وطنوا انفسکم ان احسن الناس ان تحسنوا وان اساءوا فلا تظلموا رواه الترمذی ترجمه مشوید مرد هر جائی که خود را که بگوئید اگر نیکی کنند مردمان نیکی کنیم واگر ظلم کنند ظلم کنیم ولکن مقرر کنید نفوس خود را باینکه اگر نیکی کنند مردمان نیکی کنید واگر بدی کنند پس ظلم مکنید ۔ و در حذف مفعول سریست بتوسیع تعمیم مفعول از خود وغیر خود بمطلب جمیل کریمه ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساءتم فلها الایه وکریمه ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل ۔ آنکه از الفاظ حدیث شریف فهمیده تواند در یافت واز بدین بیشتر دو بدین زیاران خلاف ده فاست ۔ بایدهم نسبت اتحاد قلبی امری عظیم است در وجهی هم و دشوار است

و در هر وجه دشوار تر و درین جز اتحاد وجهی دیگر متصور
نیست نگهداشت آن بازالت موانع اتحاد لازم
دعا بر انکه گفت شعر نی تار عمر محکم و نی تار دوستی
ترسم ازین دو رشته که بسیار نازک است هد و صحت اتحاد
جز بترک خواست خود نتواند شد و این کار مردان کنند
چون دهد داند که بخشنده اوست تعالی پس از منت
و ایذا بر هد و خوش انکه شکر خدای کریم کند که ترا باو
و او را بتو واسطه فرمود و چون بیابد داند که بخشنده
اوست تعالی ولیکن بشکر خدای کریم واسطه را
هم نفراموشد قال صلعم من لم یشکر الناس لم یشکر الله
و اگر ندهد و نیابد داند که مانع اوست تعالی تا اضافات
حجاب حقیقت نگردد و از خبث نفس که در دادن و
ندادن و یافتن و نیافتن توان آمد مامون باشد
و خوش انکه سائل را عزیز و مکرم دارد باشد
که این عزت و تعظیم بعزیز و مکرم مستور

رسیده سبب قربت باشد مثل در حدیث شریف است
هرگاه کسی بچی برائے خدا عزوجل رسید هر اول بدست
ای عزوجل میرے افتد پس تعظیم و تکریم لازم است
هم قال صلعم یا عائشة احبی المساکین و قربیهم فان الله
یقربک یوم القیامة + و تا توانند رد بهر قال صلعم یا
عائشة لا تردی المسکین ولو بشق تمرة + و در شک
کنند بقوله تعالے واما السائل فلا تنهر الایه + و در ربط
این آیه واما بنعمة ربک فحدث اشارتی بشکر این است
کراو را پیش تو آورد نه ترا پیش او بر دگفته اند در
خدمت شاهان حفظ نگاه است از انتشار و در
خدمت علما حفظ زبانست از لغو و در خدمت
اولیاء الله تعالے حفظ دل است از خطرات
در همه مسند سی مسکو پیدا نمیده در خدمت اولیاء الله
تعالی لازم بود دل حفظ جمله خطا هرود باطن بموجب مقتضے
شرع شریف حتی الامکان و اگر نه توانند به انکه

و ومد باند چه شاهانند بی تاج و تخت و علماء ربانی اند
و مقربان خداوند ذو الجلال والاکرام شاهان چه توانند
مگر قتل و علما نتوانند مگر زجر اولیاء الله تعالی آن کنند که
کس نتواند در صفت ایشان است در سوره مریم قوله تعالی
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
الآیه و در سوره زمر قوله تعالی لهم ما یشاءون عند ربهم
الآیه و این هر دو کریمه بدلالت لفظ و نظم عام است
از دنیا و آخرت تحکم و قهر خدای بی نیاز در رحم
و قهر ایشان مستور است و اگر داند عیانست انحق دریا
اند بر کمالات رسول مظهر شئونات لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و
لو جئنا بمثله مددا ع زین بیش چه گویت که چنینه
اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی انوار و کمالاته
مترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به ذکر انبیاء الله تعالی
از ذات و صفات و افعال و دیگر عوارض الحقه حالی

شان است علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام بہ نیت استہدا
تا آنکہ واقعی باشد موجب برکات وخیرات در امور
معاش ومعاد است لقولہ تعالیٰ وکلا نقص علیک
من انباء الرسل ما نثبت بہ فوادک وجاءک فی ہذہ الحق
وموعظۃ وذکرے للمومنین پس ذکر احوال اولیاء
اللہ تعالیٰ از صحابہ وغیرہم نیز در تثبیت فی حد ہا ش
ای محفوظیۃ با تفاوت درجات ولایت صحابہ وغیرہم
است بنابر دلالت بر احوال انبیاء اللہ تعالیٰ علی نبینا وعلیہم
الصلوٰۃ والسلام با زیادت استفادہ اداب
درجات متفاوت درین ذکر البتہ قلبی رسا
وقلبی نارسا باید تا حقیقۃ مقصودہ ذکر بحسب حال
مقصود ومراد دارد بدلالۃ لفظ للمومنین کہ در آثار
ایشان ست کریمہ انما المومنون الذین اذا ذکر اللہ
وجلت قلوبہم واذا تلیت علیہم ایاتہ زادتہم
ایمانا وعلی ربہم یتوکلون الذین یقیمون الصلوٰۃ

و مما رزقنا هم ینفقون ۞ اولیک هم المومنون حقا ط
لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم ۞ پس
فاسق را جزا اساطیر الاولین یا حظ نفس نباشد و از
غیر واقعی حذر دارد اگرچه در وجه فضل باشد و اگر
حظ ار فضولی کند بحرمت ایشان جای عفو است
ارادت بر سه وجه است ارادت دنیا محض
کما قال الله تعالی و من کان یرید حرث الدنیا نوته
منها و ما له فی الاخرة من نصیب ۞ و نشان مرتبه
نزد تر آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان
دین راضی بودن و از درویشان و مسلمانان معرض
بودن و ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی و من اراد
الاخرة و سعی لها سعیها و هو مومن فاولئک کان
سعیهم مشکورا ۞ و قال سبحانه من کان یرید حرث
الاخرت نزد له فی حرثه ج و نشان درجه وی نزد تر
آن دو چیز است در سلامتی دین بنقصان دنیا رضا گرفتن

و سنت و صحبت با درویشان گرفتن و ارادت
حق محض کما قال الله تعالی یدعون ربهم بالغداة
والعشی یریدون وجهه الایة و نشان درجه فروتران
در گذشتن است از مقصودیت ما سوی الله تعالی بدانکه
ارادت دنیا ارادت مجهول است و ارادت آخرت
ارادت معلوم و ارادت حق ارادت موجود و حسرت
برای آنکه مرادش مجهول است و تاسف برای
آنکه مرادش معلوم و حسرت برای آنکه مرادش موجود
و نیز باید دانست فروتر از آثار ترک حرص متاع دنیا
است چون متاع دنیا حاصل شود فرحی
در دل نیاید مشوش نشود که از اسباب خطر است
اگرچه بصورت امور اخروی باشد و چون حاصل
نشود ملالتی در دل نیاید بلکه فرحی رو نماید که از
اسباب اطمینان بالله تعالی است اگرچه محروم
از خیرات اخروی باشد تا بجای

روزها در دعوت خداوندش دعوت خداوند اصطلاح
فقرا از نخوردن است و درین حال بوزی دل از نور خدا است
تعالی انشانه و عافیة از تشنگی و گرسنگی کما قال سبحانه لا یصیبهم
ظماء و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله الآیه ازین سبب
دعوت خداوند فرموده اند فائده که نصیب طالبان دنیا
هم بود حجاب از الله تعالی مرتفع نمیشد از مهتم خانه
پرسید چیزی هست گفت نیست متحیر و مشوش شد
بعد ساعتی آن حجاب مرتفع شد وقتی دیگر مهتم خانه
گفت جستم قدر یک توله برنج در ظرفی یافتم بجنگلان
انداختم همان وقت رفع حجاب بود مثل کیفیت این حجاب
و ارتفاع عشق اهل الله تعالی دانند نه غیرهم سبحان الله
سکینت خوشا سامان عشاق است شعر
خوشا وقتی و خرم روزگاری که یاری برخورد از وصل یاری
چون متاع دنیا گردش گیرد از و فارغ بوده سکینت
را مایه سبب سعادت خود سازد یارب توفیق فرمود

صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم اللهم احینی مسکینا
و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین الحدیث
گفته اند مسکین کسی است که از اسباب اطمینان نفس هیچ ندارد
گفت که از اسباب اطمینان نفس جز ذات حق تعالی هیچ ندارد
خوشا آرزوی آن حبیب الله بهترین ماسوی الله صلی الله
تعالی علیه و علی آله و صحبه و اتباعه و سلم و رند دین نایاب
دیده شد که از اسباب اطمینان نفس هیچ ندارند و نا داشت
بکفر رسانیده نعوذ بالله تعالی منه اللهم صل و سلم علی
نبی الرحمة و علی جمیع ما لک تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا

ذکر کیفیت ذکر اسماء طیبات شیوخ
دامت برکاتهم با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستغفره و علی
آله و اصحابه و اتباعه اجمعین باید دانست که در اثبات
ذکر اسماء طیبات شیوخ ادام الله تعالی برکاتهم

تعرض بالسبب استثنا با اعتصام میکنیم اولا بکلمه شهادت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و بدانکه تعبیر
بتخفیف اَن و تشدید اَنّ از آن مخففات رت است
بتخفیف ای تقلیل ذکر لا اله الا الله از انکه درین لا اله عامّ
از تضمن موجودات و مسلوبات است و معرفت مقصوده اجمالی
تحصیل المراد و از آن مشهود و اشارتست بتشدید ای
تکثیر ذکر محمد رسول الله از انکه درین لا اله خاصه از تضمن
موجودات است و معرفت مقصوده تفصیلی فزیاده بعد
زیاده فلا تحصی و مسلوبات منفیه علیها از آن است
که دلالة خاصه از وست مش ای از موجودات هم
پس اگر موجود نشود آنکه دلالت خاصه از وست بمعرفت
مقصوده منقطع شود و موجود نشود آنکه دلالة عامه از
تضمن وست مش ای مسلوبات هم ازینجا است
که محمد رسول الله مخصص للاستثنا است از عموم الا الله
نه موجودات بتخصیصی که نه ذکر میشد مش با ید دانست آن

مشدده در حال تخفیف از اقتضاء عملش ساقط گردد
ای اسم و نصب و خبر و رفع لیس واقع شود بر فعل و حرف
یا بقاء معنی تحقیق چنانکه علم ان سیکون منکم مرضی الآیه
ببلاغت تقلیل مرضی و ان کنت من قبله لمن الغافلین
ببلاغت تقلیل غفلت و ان هذان لساحران ببلاغت
تقلیل اشخاص و اشهد ان لا اله الا الله ببلاغت تقلیل ذکر
با آنکه جائز بود اشهد انه لا اله الا الله لیس تاویل به اشهد انه
لا اله الا الله با وجود صحت فصاحت و صراحت تخفیف
و بلاغت لطیف دور از دانش است و نیز تخفیف تحقیق با وجود
بقاء معنی تحقیق بعید از مقصود و نیز محقق نشود محمد رسول
الله نبی و نیز معارض شود در تحقیق الله به تخفیف تحقیق و
تشدید تحقیق بوسیلهٔ لیس تا جا بر سخن در تخفیف و تشدید
تقلیل و تکثیر ذکر لفظی و معنوی رود و اگر سر اشارت
تمنا پذیری از مقبول دعوی که از حقائق است چاره نباشد
علم و ثنا بنص کریمه و رفعنا لک ذکرک الآیه ترجمه

بلند کردیم برای تو ذکر تو تخصیصاً سش بدلالۃ لام
اسے باتناع اشتراک غیر مخاطب درین صفت رفعت
ہم بدانکہ ذکر حضرت نبی الانبیاء در مجالس انبیاء و اولیا
بودہ و بود صلے اللہ تعالیٰ علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام
و مفسرین گفتہ اند کہ ذکر اسم ذاتی یا صفاتی رسول اللہ
تعالیٰ صلعم با اسم ذاتی یا صفاتی خدای عزوجل است
مگر در آخر اذان و اقامت و تکبیر تحریمہ و تکبیر ذبح انتہی
و این سخن ای گفتہ مفسرین ہم از جہت مام اول
کہ اصل الاصل ایمان است ظاہر و استثنا ہیچ اسم
در وسند سے میگویند کہ استثنا نتواند شد بانکہ کاف خطاب
بذات است کہ مظہریت تامہ خودش دلیل کامل بر ذات
اللہ تعالیٰ و صفاتہ است پس ذکر اسم باسم گنجایش
استثنا نتواند داشت نہ ذکر ذات بذات و صفات
بصفات و نیز فکری در عموم رفعت بانواعش و عموم ذکر در
ذاکر و مقام ذکر بانواعش چنانکہ در ذکر کیفیت

تفسیر کریمہ اذکروا نعمت اللہ علیکم وما انزل علیکم من الکتاب
والحکمۃ یعظکم بہ مذکور است ہم بسبب لازم است
و کریمہ قد انزل اللہ الیکم ذکرا رسولا الآیۃ ترجمہ
فرود آورد اللہ تعالیٰ بسوی شما ذکر یعنی رسول ذکرا بنسبت
کہ میرساند بخدا کہ ہمانا دال است بر مدلول بدلالت عقلی
ولفظی و مراد از ذکر رسول است کہ دلالتی دارد بنفس
نفیس خود بر مراتب مثبتۃ الالوہیۃ واوامر و مراتب
منفیۃ الالوہیۃ و نواہی بمظہریت خود از موجودات بوجود
تضمنی و از مسلوبات بوجود التزامی و انتزاعی پس از
ذکر رسول بزبان بل بدل و جان چارہ نبود یارب صل
وسلم علیہ دائما ابدا و از کریمہ واذکروا نعمت اللہ
علیکم الآیۃ ترجمہ یاد کنید نعمت اللہ تعالیٰ را کہ برشما است
فرضیت تا بیدی ذکر نعمت اللہ کہ محمد صلی اللہ تعالےٰ
علیہ وسلم است برسالت خود مثل بمظہریت تضمنی از
صفات ثبوتیہ قدسیہ و التزامی صفات سلبیہ تنزیہ

محمدیہ صلعم لتقریبہ بالحق است و ما انزل علیکم من الکتاب
والحکمۃ لیعظکم بہ ط از انکہ توقف نزول وتحصیل ذکر کتاب
وحکمۃ برسول است ظاہر است عبادتا اللہ تعالیٰ واستثنا
حضرت مظہر اطہر صلعم کہ اعلیٰ النعماء است از عموم نعمت نمودہ
شدہ است و فی انوار التنزیل و اذکروا نعمۃ اللہ علیکم التی
من جملتہا الہدایۃ وبعثۃ محمد علیہ السلام و فی مدارک
التنزیل و اذکروا نعمۃ اللہ علیکم بالاسلام و بنبوت محمد
صلی اللہ علیہ وسلم ہم ذکر بعید یا ایہا الذین امنوا صلوا
علیہ وسلموا تسلیما ۵ ترجمہ ای آنانکہ گرویدہ اید صلوٰۃ بفرستید
برا و صلعم و سلام بجا آرید یعنی بجا آوردن یا بکثرت
است بنا بر دلالۃ مفعول مطلق و نوع بجا آوردن
او سبب است ہم ذکر رسول اللہ تعالیٰ صلعم و شمول صلوٰۃ
وسلام در حکم فرض یا وجوب است علی اختلاف العلماء
باید دانست تقدیم تصدیق ذات واجب تعالیٰ شانہ
بغرض بالذات است پس اقرار زبانی نیز در مرتبہ

اختلاف چنانکه معروف است پس بضرورتش حق است تصدیق ذات واجب تعالی هم تصدیق بذات محمد رسول الله تعالی صلعم و الالتا علی ذاته و صفاته تعالی بذاته و صفاته صلعم بفرض یا بسبب است و اقرار همچو اقرار مذکور و همچنین است تصدیق و اقرار بذات شیخ بصفه ولایت و الالته الی الله تعالی و رسوله تعالی صلعم در تبع رسول صلعم بذاته و صفاته شرفه الله تعالی شرفا وسنه قنا به اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة و علی اله کما تحب و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت حاضری در روضه مقدس با ستان رحمت نشان خواجه خواجگان حضرت حبیب الله معین الحق والدین محمد معین الدین حسن چشتی رحمة الله تعالی علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله
واصحابه واتباعه اجمعین در روز سه شنبه یازدهم ماه ذیقعده
سنه ۱۲۸۰ هزار و دو صد و هشتاد هجری مقدس آستان [illegible]
حضرت علیه الرحمة مظهر نور وجمال ظهور رب العالمین
سلطان حبیب الله محمد معین الدین حسن چشتی اجمیری شعر
فطوبی لباب کبیت العتیق حوالیه من کل فج عمیق
در سلوک پیشین حال در بعض کیفیت مخالفت رو نمود
و آن بر آمدن است از اشتباهات معارف مخصوص
انجمنی محصوله است بفضل الله تعالی نه تحصیله بکسب خود
چه معرفت علویات بکسب نا انجامد هم چنین و در ترتیب
و ترتیب ضروری نیست یا معین سلوک این طریقه علیاء
همچنین باشد رضی الله تعالی عن اهلها کرت سوم
که بماه جمادی الاول سنه ۱۲۸۱ هزار و دو صد و هشتاد و یک
هجری مقدس رسید تا سه روز وقت قصد پابوس

وفیض اجمالی بروحش میر سعید وفانی مثال نورتمثال
حضرت علیه الرحمه میگردید وتا چندی بحسب الاشاره
بود ویا تعظیم فیض از حضرت علیه الرحمه میر سعید ازینجا
پیدا ست که بشارت تعین تشخص حضرت علیه الرحمه ذات
تعالی شانه باعتبار شان العظیم است بنصیب جزئی
والله تعالی اعلم بحقیقة الحال پس متلقش بحضرت صلی الله علیه وسلم
وبحسب الاشاره ذکر کلمه طیبه مع الصلوة گرفت وتوجه
بصفات مشترکه وصفی تقسیمات ش در اشتراک صفی و
اتصاف بصفات الله تعالی تقضا ضروریست نه التزاما
پس تمام ش بصفة العلم که دران علم ذات واجب
تقضا ضروریست بین است بمقابله علمیکه دران علم
ذات واجب تقضا نیست هم رسید گاهی بملاحظه
عالم امر وگاهی مع فنایش بشهود عالم خلق وازا
بکامیات حسنه تعبیر میکرد واین فوق ماهیات مشترکه
اسمی التزاما است ش در اشتراک اسمی عدم اقتضا

بصفات اللہ تعالی تضمنا ضروریست مگر التزاما پس

تمایز ش بصفۃ العلم کہ دران علم ذات واجب تضمنا

ضروری نیست بین است بمقابلہ علمیکہ دران علم ذات

واجب تضمنا ضروری است ھ واین انوار ماہیات

حسنہ بسیر نظری از شش سال میشود و آرزو بیشتر میباشد

کہ اکنون بتضمین حضرت علیہ الرحمہ از آنحضرت صلی اللہ

تعالی علیہ وسلم بسیر قدمی نصیب شد اقتادن خیرات

از مرتبہ لاعین بمرتبہ لاغیر رسید و انقطاع کلی

از ملاحظہ عالم امر شد و آنچہ را در مرتبہ اعتبار زیرین بود

یافت نزدیں پس از ظل محبت کہ دران لحاظ نسبت

ہم است پس از ظل حب لقطع نسبت با تصاف

محض کہ اللہ سبحانہ را بذات خود تعالی است پس

بمحبوبیت بلا اعتبار نسبت بل لقطع لحاظ حب مشرف شد

و باشد کہ عروج حقیقت موسوی تا اینجا باشد علی

نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام و زیرین پس عروج شد

وکیفیت تفصیلی مشهود نشد پس تواند شد که بسبب عروج
بسوے اجمال ذات تفصیل نباشد هم وهم از
اشتباه باشد انتزاع اصول عناصر برآید در سلوک
همچنین باخذ انتزاع اصول عناصر مرتبه ذات مستجمع
صفات تعالت و تقدست شئونها عنها داشته بود
اکنون معلوم شد که مرتبه ذات مستجمع صفات محمد
صلعم باخذ انتزاع وجود عناصر است در معرض
سلوک باتش و همچنین دیگر ذوات بر تفاوت درجات
موجودات و سماوات و ذات مقدسه ایشان علیهم
باخذ انتزاع ارض است و باخذ انتزاع دیگر نه استغفر
والله تعالی اعلم بحقیقة الحال و زین پس سیر در مرتبه
اعتبارات شئون رب العالمین شد که در حیا لحاظ
ربوبیت نیست ما هم نیز از حقیقت محمدی صلی الله
تعالی علیه وسلم سیر قدمی یافت پس تعلق شد
به تجلیات عبد النبی رسول الله تعالی صلی الله تعالی علیه

وسلم وبه دلیلش فرمودند که ذات مسمی باسم مبارک
محمد صلعم منطبق است بذات مسمی باسم مبارک الله
سبحانه وتعالی شانه وفیض در وسط سرشان نزول
یافت پس درجمله بیانات وجدانی ودرضمن آن بعناصر
هم جاری شد ومعلوم شد که بهمین مرتبه بیانات وجدانی
دلالت بانطباق است وفیضی دریمقام خاص از
حضرت امام زین العابدین تا سه پاس بقوت سیر
پس مستقلا دربهمین مقام فیضی ازحضرت امام جعفر
صادق رح تا سه روز میرسید گاهی بقوت گاهی بلطف
پس چنان معلوم شد که فرمودند بآنحضرت صلعم متوجه
شوند بتعاقبش بتدریج درسه چهار روز ازان رضی الله
تعالی عنهما بسیده شد وبآنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم
پیوسته لاکن تسبیدی بتضمن آن هردو امام همام بود آن
حسنین بود وبتضمن حضرت ثانی الکرشتا نمیشد ودرین
مقام توقف شد وبعد شیخ میر در [illegible]

جمیع اعتبارات را حاصل شد از تشبیه تا استغنا ست
تنبیه شأن آن مظهر اتم صلعم و در بعضی لی مع اللہ
وقت الشیخ انکشاف بعین ولا لکہ بالانطباق است که
صفت نافعہ است و تکمیل معرفتش واضح باد که تکمیل
معرفت بمرتبہ انطباق و عجز ادراک است نہ ادراک
بالاحاطہ و کیفیتہ چہ عجز لازم انجا است هم اللہ تعالی
لی معرفتہ انمرتبہ ممتنع باشد و یائی متکلم مفعول بہ است
و ملائکہ اربعہ و انبیاء اولو العزم مقصود فی الکلام
علی نبینا و علیہم الصلوۃ والسلام فاعل لا یسع چہ ایشان
مرکزیات حوادث بعد تقرر مرکزیہ اولی بحضرت
صاحب مسندش تا بید و است مرکز خود را احاطہ مرکزیہ
بالا نتوانند کرد و تضمن خود نتوانند آورد مگر مشرف شود
بنیابت الٰہی بقدر استعداد خود هم فلهذا است ای لو قف
تکمیل معرفۃ اللہ تعالی بمعرفتہ محمد رسول اللہ تعالی صلعم
اقرار گرفتہ شد از انبیاء کما قال اللہ تعالی واذ

اخذ اللہ میثاق النبین لما اتیتکم من کتاب و حکمۃ ثم جاءکم
رسول مصدق لما معکم لتؤمنن بہ و لتنصرنہ ط قال ءاقررتم
و اخذتم علی ذالکم اصری قالوا اقررنا ط قال فاشہدوا
و انا معکم من الشاہدین ش تفسیر این کریمہ در ذکر کیفیۃ
تفسیر کریمہ اذ اخذ اللہ میثاق النبین الایۃ لما اتیتکم من کتاب
و حکمۃ الخ باثبات عظمت و فضل حضرت نبی الانبیاء
بر غیر شان علیہ و علیہم الصلوۃ و السلام مذکور است
ھم و اولیاء و سائر مومنان در تبع انبیاء بمعرفت آن
رسول کہ محمد است صلعم ش اقرار گرفتہ شدند ھم
در این فضل خدای تفضیل است بر ہمہ و در عجائب
معارف است و در ضمن ہمین معارف کیفیت بر آمد از
اشتباہات ہشت یکی در باخذ انتزاع اصول عناصر
دوم در حقیقت قرب خاص الخاص کہ استحالہ حقیقت
حادثہ با حقیقت قدیمہ پندا شتہ بود کما نزعم عن قولہ
علیہ الصلوۃ و السلام مازال عبدی یتقرب الی بالنوافل

بنابر سند اک حقیقتش فرمود و لکن الله قتلهم و لکن الله
رمی نیست جز استحاله مدعای دیگر نفهمیده و سند نیز سند
چنانکه آیه کریمه ید الله فوق ایدیهم و حدیث شریف کنت
یده التی یبطش بها و این هر دو کریمه موید مدعا گر بصیرت است
و اگر نه بپذیرندش بدانند که نفی مستند ما ثبت باطل است
مثل باید دانست که آیت و لم تقتلوهم اگر نفی در
سند ثابت است باطل است و اگر در خلاف ثابت است
تاویل پذیرد چنانکه از سند اکثر ظاهر است هم
و نفی فعل اختیاری عباد و انتسابش بفعل الله تعالی
در حقیقت بنا بر عدمین و انتفاء استحقاق جزاء موعود
عمل ثابت نیز دو گفته شود لم تقتلوه و لکن الله قتله
بل فرمود خلقکم و ما تعملون و اگر مقصود ست تیغ
فعل بفضل الهی تعالی و حقیقة تحقیق نیست بعموم تیغ
این تفصیل چرا است و ابهام چرا استدراک
شعر آنکه پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

که دل انزده نشوی ورنه سخن بسیار است + والله تعالی
اعلم بالصواب ش هرچند متن متضمن ایراد وجواب ایرادست
لاکن از انکه فهم هرکس بآن نرسد فضولی کرده میشود باید دانست
گفتن انکه گویا دست خدا بردست ایشان است وگوئی که این
قتل از خدا است وگفتی که این رمی از خدا است مفید تمثیل است
وحال انکه لاکن برائے تمثیل نمیشود وپس این نه محل بی دلالة
نظم است و در تمثیل اتحاد من وجه ضرور است پس اگر
تمثیل از ثابت نباشد است نفی مهمل است و چنین تمثیل
از نفی ثابت واتحاد ماهیت دلالت میکند بر تحقیق و تفسیر
که نظر المعنی صریح از متشابهات واجب التسلیم است
والله تعالی اعلم بالصواب هم اکنون هویدا شد که آن
حقیقت ام عادت غیر مخلوق است ورنه حقیقت ذات
وصفات تنزیهی وتشبیهی او تعالی شانه وداخل تحت
امر نیست بلکه از حجابات عبارت است از مرتبه
عادت غیر مخلوق هم مشتبه است ذات وصفات تنزیهی

تشبیهی او تعالی است که حادث میشود بقدرت و ارادت
او سبحانه از روی زیادت بر صفاتیکه قائم بذات است
کما یدل علیه قوله تعالی انما امره اذا اراد شیئا ان یقول
له کن فیکون اسے اذا اراد شیئا لکونیته الخارجیه من
من مرتبة العلم یقول له کن فیکون کائنا خارجا من
من مرتبة العلم بترتب وجود تضمنی او ابتدائی تکوینیه
سبحانه آذا بافادت معنی خود بتقیید زمانی که از خصائص
حادث است دلالت میکند بر حدوث شرط و شرط بر
حدوث جزاء و متعلقات آن و متعقب بتجاوز خود از امر
و یوم یقول له کن فیکون موید است بتقیید زمانی
ش تصریح تحقیقش در ذکر کیفیت اثبات مرتبة الحجاب
بین القدیم والحادث المخلوق مذکور است هم و از این
اسے حجابات را هم انواع غیر محصور است و معارف
درینجا است حقیقت تجلی جلوه بقوله تعالی فلما تجلی ربه للجبل
الآیة که دلالت میکند بر تقیید زمانی و مکانی که از خصائص

حادث است و حقیقت حادث قرآن مجید و کلام با موسیٰ
علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام کما فی قولہ تعالیٰ و
ما کان لبشر ان یکلمہ اللہ الا وحیا او من وراء حجاب الآیۃ
یکلم متعدی بمفعولین و لانہ یسکند بعد و ضمیر قوہ مضمر
ثانی محذوف برای مفعول اول و لقرینہ ضروری
و آن شئ ای عروض هم متجاوز بفعل کلام است
از منشاء کلام نفسی الا نفسی لا یکلمہم اللہ یوم القیامۃ
الآیۃ از کلام نفسی دون التجاوز و التشدید و ادراک
حادث بغیر حادث را نتوانند شد شئ موقوف میکند
دیث قیل را قول صاحب المعتبر و امام رازی در مطالب
العالیہ ان کلامہ یرجع الی ما یحدثہ من قدرتہ و ارادتہ
القائم بذاتہ تعالیٰ کما فی شرح الفقہ الاکبر لملا علی
القاری هم حقیقت قبلہ مکہ مبارکہ و بیت المقدس
بدلالت نشستین مسجودیۃ الیہا حیہ قدیم متوحد مسجود لہا
و حقیقت کعبہ عبارت است از مرتبہ تعین ذاتی کہ منشاء صفت

تعالی و لیکن حقیقت حقیقی است بنابر قرار تشکل بآن مرتبه
ذات حقیقتاً و رجوع حوادث بآن فهمیده بجانه تعالی الماهیه
فهی مرتبه سبب بوده ربوبیته مندرجه فی حقیقة المحمدیة
المستجمعة لاعتبارات الذات فانها مظهرة ماهیته الذاتیة
تنزعیاتها معها و الفرق بین حقیقة بیت المقدس
و الکعبة الشریفة انها من تنزیه مرتبة التی هی حقیقة
الکعبة الشریفة مندرجة فی حقیقة العیسویة المستجمعة لاعتبارات
تنزیه المنزهات مستجمعا فانها مظهرة الانتزاعیات
و ما بینها معها و حقیقة امر و تخلیق آدم بید مبارک
خود تعالی کما فی قوله تعالی قال یا ابلیس ما منعک
ان تسجد لما خلقت بیدی ط و قوله حقیقته قدس
از ینجا است که این استحاله صفات تعالی لعنا
مستحال و بقاء مابه الاستحاله از تشابهات ثابت شده
آری استحاله صفات قدیمه اگر شد از تشابهات
باشد پس این تبیان را نشاید و حال آنکه آن ممتاز است

و نیز فی ذاته حسبت کشت تمام اینج دلالت میکند بر حدوث
صحابت بی من بدلائل که در تفسیر کریمه انما امره اذا
اراد شیئا الخ مذکور شدم و هر که نرسد بکیفیته حقائق
درین مسئله نیست قدمی در ایمان اجمالی او و امنوا
که کیفیته این حقائق بعلم الله سبحانه سپارد و عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الا به
نیس رسول یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و تنزیه در مقابله
نقائص است که حقیقتش صفت تقدیس است که منتزع
است از حقائق عینیه بمقابله نقائص مسلوبه و
سبحانیته صفتی است فوق تقدیس فوقیت صفات
زائده آن تنزه است در مقابله شوائب نقائص
که از صفات زائده بر ذات در مرتبه لا عینها ناشی است
نیس هیچ تقدیس تا مرتبه سبحانیته باشد و این معا
مدلل نصیص نیافته شد والله تعالی اعلم بحقیقته
چندی در سیر هیات و صدائی آن منظر جمال حق

صلعم بودشبی بخواب دید پیشش بزرگی نقشبندی
و بجیب بزرگی چشتی نشسته اند و شخصی پیشش استاده می پرسد
که نقشبندی هستی یا چشتی بدل میگوید که ابتدائیش از
نقشبندیه است و انتهائیش از چشتی جناب انتساب خاص
بدل خود تا دم جوابش نگفت بزرگ نقشبندی فرمود

در دو هزار و پانصد مرتبه ذکر اسم به صفتی که سواد اعظم است

یکهزار و دو صد مرتبه + ذکر اسم + ...

و این سه سطر بهمین عبارت بخط نورانی نمودند و در مقابله
سطر اول سواد اعظم همچو قوس قزحی نورانی منقوش بودش
این نوشته نمودن دلیل صدق معامله موافق کشف بزرگان
نقشبندیه است رضی اللہ عنہم فکرها کرده معلوم شد که اسم مبارک
محمد است که صفتش سواد اعظم است بدلیل قوله تعالی
هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
کله ولو کره المشرکون ه ترجمه اوست چنانکه
فرستاد پیغمبر خود را متصف بوصف هدایت و دین حق

تا ظاهر گرداند او را بر همه ادیان اگرچه رنجیده باشند مشرکان
ومنتهی باید دانست اتصاف بمعنی لیظهره علی الدین کله دلالت
میکند بر مظهر جنس دین حق متضمن موجودات و باطل
ملتزم نقش اسی موجودات هم متضمن مسلوبات پس
ثابت شد مظهریت تامه و احاطه کلی آنحضرت مظهر اتم صلعم
در اوان منتزعاتش تقیضا و التزاما لقب اسم حقیقی و تحیا
و تفصیل از تفسیر این کریمه بجا ایش دریافته شود پس نقش تفسیر
این کریمه در ذکر کیفیة تفسیر کریمه یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم الآیة مذکور است هم تقدمی منشعد تسمه نور محمدی
نقش اسی مسلوبات که وجود یافته است در ذات مبارک صلعم
هم و انتزاعیات وجودی از مرتبه ربوبیت تا استغنا هو
شد صلعم و در جانب مصداقیة باب النفی ملحوظ نیست بل آخر
لا الٰه الا به الاثبات است و معارف نامتناهی است
در انتزاع از منتزع شد در جانب عدمیات تنزلا و در
جانب موجودات ترجیا له حاصل شود تا همه است

او تعالی دیده انکه ازین همه سطر اشارتست به تعداد ذکر اسم
تا وقت مناسب دبار هر چه تواند و مرتبه سواد اعظم منطبق بر
ذات واجب نتواند شد چه سواد مقتضی حد حادث هست و او
تعالی ازین محدودیه منزه است پس این انطباق بر مرکز
دائره حوادث یعنی ذات مبارک محمد صلعم منطبق باشد
که محدودیه آن در حد حدوث است نه در حد ذات و عوارض
چه تشخص بد وحی حضرت مظهر جمال حق صلعم بحکم ظلیت [illegible]
ظل او سبحانه و تشخص عنصری در تبع روح مقتضی وجود ذات
بمعرفت سلوک بائن در معتابه تنزه ذاتش متخذ از دست
و هر چه از سلوک باطن مخصوصه محمدیه صلعم موجود خارج در آنحضرت
صلعم یافته شود غیر مقصود المحل است و ازینجا بهاست
تا دلیش بعلم الهی سبحانه باید سپرد و آنجاست دفع منافات
انکه سببیت و اولیت ذات مبارک صلعم ممکنات را مرکب باشد
بسیطا مانع تسبیق صلعم از عالم کبیر است و تسبیق از
عالم کبیر مانع سببیت و اولیت او صلعم در العینه در قوت دوم

و کیفیت اتحادش به چهار و ذوال سقوط طلمتین هم عنصر اند و
فکر بشیر نارسا است و معارف کمال سعه صفات حق سبحانه
درین واسطه توسع روح و اتحاد عنصر اند و هست هر که نشناختش
من ای کیفیت توسع و اتحاد عنصری هم نشناختش من
ای آن معارف را هم پس عنصر اشرف حضرت مظهر اول
صلعم اطهر و الطف از عنصر غیر خود است و همانا نبودن سایه
عنصر مبارکش را صلعم که ازین اتحاد است من ای از
اتحاد عنصر در تبع روح هم دلیل فضیلت نهایت تنزه عنصر و
روح مبارکش صلعم بر مقابل است و اگر پرسد کیفیت
اتحاد عنصر دریابد که فضلات امعائی حضرت النبی الاطهر
علیه الصلوة والسلام طاهر است بجمیع موجودات از
سماویات و حجر با و فرق مراتب تنزه میان حقائق حضور
و محفوظه و سببه که حقائق متجانسه بر قدر تفاوت تنزل
از جانب موجودات بسوی سماویات است پس این طهارت
در دیگر انبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام نیز اند

جوازاست دلیل بر وجوب و جواز از ذکر کیفیت تخلیق نور
محمد صلعم من نور الله سبحانه الخ قران دریافت هم
پس بنگر بحقیقت ناقضة الخفظ و جائزة الخفظ بحکم امتزاج
حقیقت وجودی و عدمی مش حکم در امتزاج حقیقت وجودی
و عدمی چنانست که حکم کرده شود بر عدمی چنانکه ایمان و
کفر و شرک بهم کند در نفس خود پس حکم کرده شود بر کفر
کما قال اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت
اعمالهم الآیه و لئن اشرکت لیحبطن عملک الایه و در اجتماع
عمل با طاعت و عصیان کبیره حکم کرده شود بفسق هم
پس ممنوعة الخفظ ممنوعة الطهارت است فالحکم من
الحقائق و ما من الاحکام عند الله تعالی و رسوله تعالی
صلعم کما فی قوله تعالی انما المشرکون نجس الایة ترجمه
جز این نیست که مشرکان عین النجاسة اند حضرت
ابن عباس فرمود نجس العین اند همچو کلاب پس اگر موثر
نباشد معتبر نشد مش اشارت در اختلاف حنفیه و شافعیه

در نهایة البحث برین حکم راجع در جانب حنفیه پس خلاف
شافعیه است هم باید دانست فضلات اعالی صاحب
الطیب الطیب صلعم با وجود طهارت رائحه طیبه میشدند
پس فضلات لطیفه را چه باشد ع نغمه چه گل تر ست
حقا نه بهار عالم دیگر ست :: و نوشیده بول حضرت حبیب
الرحمن صلعم را ام ایمن خادمه حضرت حبیب الرحمن
صلعم تبسم فرمود و امر نفرمود بغسل دهن و نهی نفرمود از
بار دیگر بلکه فرمود شکم تو هرگز درد نکند و نوشیدند خون
دیگران نیز و مالک ابن سنان پدر ابو سعید خدری مکیده
خون زخم دندان مبارک حضرت حبیب الرحمن صلعم را
بروز احد و فرو برد فرمود صلعم هر که خواهد دیدن مرد
از اهل جنت را باید ببیند سوی این مرد و خواند و دیگران نیز
مشهور برا باید کرد و آن در کتب اهل سنت و جماعت کثیرا
طهارت را از خصوصیات حضرت حبیب الرحمن صلعم
گفتند و دلیلی بر خصوصیت نیاوردند و قدر دست

بدلیل از صفت حقائق از خصوصیات نه پندارد مگر بعزق
وجوب وجوا ز ذکر کرده والله اعلم بحقیقة الحال و کیفیته رایحه
نفحات معانی ونفحات لطیفه بعض اولیاء الله تعالی
همچو حضرت ابراهیم ادهم ودیگران نیز رضی الله تعالی عنهم کرده
وقتی بوده باشد از کتب سیر دریابد و اگر ذکر مصداق
دعوی بغیر حضرت سید الانبیاء الموصوف بطیب النشر
صلعم در کتب نیافته شود دعوی مسلم که از حقائق تابعه
بدیهیه باشد هم ذکرش باطل الحقیقة نتواند شد پس
روزی در تفکر بود از حواس ظاهر فارغ میشد قوت
نیافت سر تکیه بنهاد دید که از رسول الله تعالی صلعم
که بر بالینش تشریف میدارند فیض نقلبه تمام میرسد
و قل هو الله احد الله الصمد میخواند باز بهوشیاری هم تا دیر
بر تماشی علیه ما معلوم شد که اشارتست بفیض صمدیه
را صمدیة لیس واضح شد که صفت صمدیه هم منزه است فوق
سبحانیت بلا اقتضا بمقابله وتمائز مراتب نعت النفس

در مرتبهٔ استغنا و واحدیت خود صفتی است که تمیزش
صمدیت است چنانکه از فحوی عبارت قوله تعالی ش
ای قل هو الله احد الله الصمد هم عیانست که تجرد ذات
از صفات بل لزوم وحدت است بقطع نظر از شوائب
صفات مستلزمه در مرتبهٔ تمائز غیریت صفات بدلالت لفظ
ش چه صیغهٔ صفت مشبهه دلالت میکند بر لزوم هم
بخلاف واحدیت ش که دلالت میکند بر تعدد شئونهم
فهو سبحانه فی ذاته مع صفات فی اعتبار عینیتها احد والله
تعالی اعلم بحقیقته و از طور دیگر رو داد مفهوم میشود که
سلوک این سلسلهٔ عالیه بر شش مقام معین است
قلب و روح و سر و خفی و اخفی و نفس در مرتبهٔ جبال
والله تعالی اعلم روزی متفکر بود حواس ظاهرش
بیکار شد سر تکیه نهاد اشارت شد بذکر محمد رسول الله
لا احصی ثناء علیه ازینجا واضح میشود که فکر درد مند
در اشارت مذکور از بزرگ نقشبندی سجا بی خود

رسیده بود درین ذکر مقصودی بی‌نهایتی مرتبه سوای تعظیم
در نظر عارف مع مقصودیه دلالة بلحاظ امر و خلق هست
و ادراک دلالة بر نوعین است ادراک دلالة از دال بمعرفة
مدلول و ادراک دلالة بمعرفة دال از مدلول و صحة ملاحظه
نظر با دراک ربط واحد در طرفین ممتاز از طرفین بر نوع
است پس بر نوعین متعلق ممتاز هست مربوط هست
بادراک که مضاف ربط مع متعلقات ربط هست نه بربط
هم و در کیفیة تجدد تمایز امر و خلق دشوار است چه کیفیة
تجدد در امر و خلق در تحت اعتبار ربوبیة بطلبت وجود خلق
فرصت تمایزش نمیدهد پس چه جای تمایزش در اعتبار
استغنا است که فارغ از امکان اعتبار ربوبیة است
تا حاصل اینجا مرتبه استجماع بی نهایتی هست کما یدل
علیها الحدیث الشریف لی مع الله وقت لا یسعنی فیه
ملک مقرب ولا نبی مرسل الحدیث فالاستجماع اصلا
ممنوع الغیره مسلم الاتجابه مسلم لغیبا خبریا"

تا آنکه تحیا نظر کرم و لطیف اعتبارات صفاتی و ذاتی از میان برخیزد
سخن بلغ بلغ و تکمیل النفس در بین انصاف است و ازینجاست که در رد
گفته الفقر تکمیل النفس علی ما قیل عنه صلعم الفقر اذا تم
فهو الله اعلم ان الفقر وصف جبلیة هو احتیاج الی ما احتاج
الیه فی الموجودات و المسلوبات کما قال صلعم الفقر فخری
و الفقر سواد الوجه فی الدارین و هما مصروفان بالموجودات
و المسلوبات فالذی بالموجودات اذا طابق باحسنه باحتیاجه
الیه فی وجوده بنسبة تقتضاه مستجمع باوصافه تم فهو الله
غایة المشابهة باوصافه تعالی علی الاستعارة للمبالغة
و مستفادة الاستجماع و آن السلم غیری ما قال و الله
تعالی اعلم باید دانست که تشخص ممکن منتزع بقیام مجازی
است از تشخص قدیم مع لزوم مسلوبات تا هرگاه ظهور ظلال
جانب قدم است از شغل هستی خود فارغ است با آنکه
علم هستی خودش تا مرتبه عبودیتی می باشد و بدانکه تعین
انسانیت التعینات است با آنکه فارقی است در مرتبه

باجمیع

اشتراک اسمی و وصفی پس فارق در اشتراک وصفی در
بحسب النبوت و بحسب الولایة با فرق از مرتبه ولایة
اولی تا ولایت خاصه و بحسب العروج از افعال تا ذات
و از ربوبیه تا استغنا پس بحسب النزول و فراغت تام از علم
ہستی خودش در مرتبہ استغنا است و استجماع در نزول
و ہرگاہ ظہور جانب مسلوبات از علم ہستی خودش چارہ
نیست و انتزاعیات عدمی مخصوصہ محمدی صلعم مثل ای مسلوبا ئیکہ
وجود یافتہ است در ذات مبارک صلعم ہم لازم اوست
پس اگر بعلم ہستی خودش ظہور تشبہات بموجودات قدیمہ
یا انتزاعیات عدمی غیر مخصوصہ محمدی صلعم مثل ای مسلوبا تیکہ
در ذات مبارک صلعم وجود نیافتہ ہم ہست ان عیب ثابت
یا صغیرہ یا کبیرہ یا کفر یا شرک علی تفاوت الدرجات در
شریعۃ یا طریقۃ العیاذ باللہ تعالی منہا اللہم صل و بارک
وسلم دائما ابدا علی محمد رسولک حبیبک و علی انوارہ
کما تحب و ترضاہ و تشفعہ فینا و ترحمنا بہ

ذکر کیفیت کلمهٔ طیبه لفظاً و معناً
با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده و نستعينه و نصلي على رسوله محمد و نستشفعه و على آله
و اصحابه و اتباعه اجمعين سخن است در تحقیق لفظ و معنی کلمهٔ طیبه
لا اله الا الله محمد رسول الله مقصد مشتمل بر تنبیهات است
تنبیه نفی جاری میشود بر ترتب آثار متاخر ثبوت ذهنی که حاصل
شود از مصداق متقدم ثابت نه بر عین ثبوت که خلاف بداهت
و عقل است و نه بر عین عدم که علم و حکم بر عدم غیر معقول است
شرح این اصل در ذکر کیفیة الاصول در اصل ذکر کیفیت النفی
مصرح است هم فکیف الحکم تنبیه مقصود در باب
اثبات و نفی از عوارض میشود نه از ذات من حیث ذات است
نکرده شود مگر بعوارض و نیز مخبر به بودن ذات مهمل است
وهم نفی ذات نفی بر عین ثابت است یا بر عین عدم

ولیکن نفی عرض منطبق بالحقیقیه بما قام بهش کالوجود
الاسم مشتمل بر تعیین ثبوت از روی نفس عرض و با قام
به است یا بر تعیین عدم لازم نظام و حکم بر عدم و این همه باطل
نبود آن صفت نفس ذاتش چنانکه گرفته شود که وجود
نفس ذات است و صفات ذاتیه نفس ذات است هم معقول
نیست و مهمل اختبارش از آنکه مسند الیه و مسند حقیقة واحد شود
در حال آنکه شود هم و مبطل اصل مختارش یعنی مقصود
در اخبار اثبات و نفی عوارض است نه از ذات هم تنبیه
خبر صیغه صفت نتواند شد ورنه خبر بلیش بصفت آن جا مفید
اسناد حقیقی باطل است مگر تاویلاتش بودن خبر صیغه
صفت ضرور نیست چه تحقق اسناد حقیقتا در فعل و فاعل است
ازینجاست که اسناد حقیقی جز در فعل و اسم صفت و اسم
صحیح نیست و خلاف آن باول شود بفعل یا اسم صفت و اسم
مثلا بالمجازات چون الله نور السموات ای منور و زید عدل
ای عادل و آله واحد ای اله جاری مجرای اسم است

وقوعها بالمقدرات چون زید حجر ای زید متصف بصفة الحجر
و این کلام مستعار است مبالغة و زید ابوه قائم ای زید وجد
اباه قائما و ضمیر در ابوه بر بنای اسناد مجازی برای تخصیص نکره
بنابر استقامة معنی مخصوص او است نه برای صحة اسناد حقیقی
بسوی زید که مفید معنی صحة مبتدا است و ابوه مرفوع است
بر بنای قیام مقام خبر چنانکه حجر و قائم تابع او هم تشبیه
لفظ اله صفة مشبهه است بمعنی پرستیده شونده از الهة
بمعنی پرستیده شدن که اصلش متبوعیة جانبی است هر
جانبی را تجربتا تا متبوع هر تابع را الفتها او الشتدانا
پس آن حقیقتا است بصفة با نعمه کقوله سبحانه انما الهکم
اله واحد الایة پس درین آیه کریمه لفظ اله مستانع است
ای بنسبة ما قبلش اسم صفة است و بنسبة ما بعدش
جاری مجری اسم آنجا است که لفظ اله اسم جنس شده تواند
هم اینجا از است بصفة جامعه نه اسم جنس بوجود
اشتقاق و عدم جمود پس گفته شد الهی معبود

مهموز فا است اصلا و الف زائده از آلة لصنیع و الهه
کتابه بمعنی عبادت چون امام بمعنی ماموم و اسم غیر مشتق
نیز بمعنی اسم مفعول نزد محققین گفته شد از آله بکسر بمعنی
تحیر در معرفته و بمعنی فزع ای پناه جستن و گفته شد از
و اله بمعنی تحیر پس اصلش و لاه است بدل کرده شد
واو بهمزه چون در اشاح از وشاح درین صورت ها
بمعنی مفعول خواهد شد از آنکه عبادت و فزع و تحیر
می آرد عابد و عائذ و مشتاق و عارف بسوی او تعالی
انتهی البته از الهداولی المقاصد تحقیقا است تا بخیه درین
مسئله رشته و باختیارش غیر مشتق بمعنی مفعول تعذر است
با آنکه موضوع له صرف لغت است که لفظ عبارت از نیست
پس در صورت غیر مشتق بمعنی مفعول وجهی مدلل از صرف
مجهول است مگر در صورت اشتقاق دلالة ربطی مجوز
معنی مجازی تواند شد چنانکه مسعید به و صفه مشبهه بمعنی
مفعول و فاعل بمعنی مضارع و دیگر هم برین قیاس

وشتق سماعیات یعنی نقل یا جعل و وضع سماعی است لفظ ان
ربطی که در اشتقاق وغیر آن است بخلاف الکه اشتقاق آن
از اختلاف و مادهٔ ظاهر است انتهی و گفته شد اسم جنس
است برای آنکه صفت صفت کرده نمیشود و تذکره و شد یا آنکه
صفت جاری مجری اسم شد و بسبب صفت کرده شود انتهی
واگر ذکر کرده شود یا آنکه اسم جنس یا است متصف
بمفهوم مقصد جعلی مشتق میشود و مشتق مناسب که
اقرب باشد هم تنبیه الا برای استثناء است و تغایر
ش در تقابل نفی و اثبات و تنکیر و تعریف یا
وجهی دیگر هم در ارکان ثلاثه استثناء ش یعنی
مستثنی منه و مستثنی و وجه استثناء هم اگرچه تغایر آن
ضرور نیست ورنه بسبب اتحاد محل و تخمین خبر وغیره
هم مفید استثناء است تنبیه لفظ مبارک الله حقیقة
مبالغه صفت مانع است ش بیں نخواهد جنس و عموم را هم
واسم معرفه مناسب ذات واجب بتسمیه فتدبر نه

الہ تخصص یا لام کہ نکرہ تخصص شود بنا بر ازالہ تنکیر وان
در مرتبہ قدم نتواند شد چہ ذات مبارک اللہ جل جلالہ باقتضاء
افراد مستغنا بلد در تعریف خود فی حد ذاتہ چنانست کہ حاجت
بتغیر ندارد و تعریف وتنکیر لفظ بر بنای تعریف وتنکیر
معنی است و تخصیص نکرہ اقتضای جبلیش است کہ عموم است
هم باطل نکند پس باوجود تخصیص الہ وجود منکر در
قدم وا نماید فعوذ باللہ تعالی منہ هم و حذف همزہ لفظ
مبارک اللہ باتصال ما قبل خلاف قیاس است
از انکہ اصلی است هم مدعا بعد تفہیم تنبیہات معتقد منکر
کہ درین کلمہ طیبہ لفظ الہ اسم لا جنس و موجود خبر محذوف
نتواند شد ورنہ نفی مطلقا و بعضا صادق نمی آید زیرا
در مطلق نفی از مثبت و در خبر و اثبات از منفی بہ در استثنا
است وآن هر دو غیر معقول و در بعض وجہ نفی ما استثنا
ثابت نمیشود چرا کہ ہمہ افراد در مقصود تا اتحاد و مجاز
معنے معہد جبلی مساوی اند باید داشت بحکم جبلی

باتحاد مجازیست افراد بعید گراست معنی سعد جبلی یکدیست
معنی بعینه منطبق‌اند باآن نه باتحاد حقیقی چه اتحاد در
حقیقتین است نه در حقیقت واحده و اتحاد حقیقی حقیقتین
ممتنع مگر وصفا و آن مجازیست پس اله اگر اسم جنس است
لابد از افراد اوست یا نه اگر نیست باطل شد القصر
بالکلیه و اگر هست متحد مجازیست یا حقیقی اگر متحد مجاز است
باطل شد وجود متوحد به بطلان اتحاد حقیقی و اگر متحد
حقیقی است فرضا باطلا باطل شد تعریف جنس به بطلان
افراد به قصد اتحاد مجازی و تحقق انست که وجود افراد
البطلان وجود متوحد و وجود متوحد البطلان وجود افراد
میکند و چون همه افراد در مقصود اتصاف بمعنی مقصود حملی
بحکم واحد هستند لیس الا سند شد که این نفی و اثبات
متضمن و بعینها تحیر صورت بندد و فردی که مستحق اثبات
شد نه دیگران در تعین تردد لاحق است بمعنی جامعیت
الا بقطع نظر از ما نحن فی مقصود نفی در خبر و اثبات

در استشعار ماورای الوهیت باشد و حال آنکه سخن امیان
در الوهیت واجبة الوجود است نه در غیر واجب الالوهیة پس
خبر اسم لا تقدیرش حقیقة الموجود و معبود نتواند شد از سبب
افادت معنی منطوق بالعینیة مسند الیه تضمنا و تخمین مقصود و
مثل آن که مستفیش مقصود در الوهیت است التزاما و تخمینیه
وجود و مفهوم حقیقة الحقیقی در افراد وجود رود چنانکه در افراد
الوهیت است و در صورت تقدیر موجود این نفی را ثبوت
متقدم اگر از وجود حادث است اثبات وجود قدیم و نفی
وجود حادث و غیر الله سبحانه است و تحقیق و تحصیر وجود حادث
بالله سبحانه فنعوذ بالله سبحانه منه و اگر از وجود قدیم است
ناچار اثبات وجود حادث و نفی وجود قدیم در غیر الله سبحانه
است و تحقیق و تحصیر وجود قدیم بالله سبحانه که منافی حقیقة
الله سبحانه بالله است تحقیق و تحصیر الوهیت مقصود ایمان
و اگر وجود واحد است نفی از ما ثبت و اثبات از منفی
است و جنسیة انراسم باطل بود و اگر وجودی نیست نفی

واثبات بر عدم است باید دانست که مراد خبر عام ش ای
مشترک الغیر م محذوف که گفتند ش ای نحویان م
ای یا مستقیم المعنی ه منطبقا بالعینیه بمسنده ش همین انطباق
بالعینیه مفید دلالت بر حذف خبر است و اگر نباشد دلالت
بر حذف خبر کجا است م نفی ثابت در خبر و اثبات منفی ه
در استثناء است و ش هر کلام که تام است م بعدم قطعیة
خبر بعدم تنفیش ش است م و حال آنکه قطعیة خبر بالوجوب
مقصود است ه و در بعضی یا مستقیم المعنی ه منطبقا بالعینیه
بمسنده اگر خبر خاص ش ای مانع الغیر م گفته شدی
موافق فصاحة کلام و بلاغة مرام بودی و مراد خبر غیر تام
اعنی تعین غیر منطبق چون قیام و مغایر بالعرض چون وجود
فی الدار اگر چه نفی اثبات که در ضمن مسند الیه است نیست
ولیکن لا اله واجبه لقرینه حالیه یا مقالیه بر حذف خبر نیست
و در بعضی تعین غیر منطبق که مشترک الغیر تواند شد اگر
خبر عام گفته شدی مناسب بودی فعلیک التامل

سے فی الکلام و ہمچنانکہ در استثناء متصل در وجہ انطباق

بالعینیہ خبر اثبات منفی بہ لازم الاہمال است در منقطع انقطاع

جنسیہ مقصود ش لازم الاہمال است بانکہ نفی الوہیۃ

در ذات اللہ تعالی خواہد شد بقطع جنسیہ ھم اگرچہ اثبات

از منفی بہ لازم نہ و اختیار الا بمعنی غیر ہم مفید استثناء است

فالقصر اسمین القراء و اگر در غیر عائد گرفتہ شود در کریمہ ولو کان

فیہما الہۃ الا اللہ الآیۃ تخالف مرجع ش ای الہۃ با عائد

ھم چہ توان گفت و اگر عائد نگرفتہ شود در لا الہ الا اللہ و

لا الہ غیرک بضرورت عائد ش سوی الہ ھم چہ توان گفت

و اگر لفظ غیر نفیس عائد حال یا صفۃ بواسطہ ضمیر خبر محذوف

برائے اسم است پس حال و صفۃ عرضا در وجہ صفۃ شامل

و تابع ذو الحال و موصوف است فضلۃ و مقصود فی الکلام

اصلا ذو الحال و موصوف است نہ حال و صفۃ پس مقصود

فی الکلام اصلا اثبات الوہیۃ برای اللہ سبحانہ نشد ش

بل نفی الوہیۃ مطلقا خواہد شد ہم در صورت وجود ان

فضلة وهم عدم ان ثم وحال انما یجا اثبات الوهیة برا
الله سبحانه ونفی الوهیة از غیر او سبحانه مع تقدم نفی تحصیراً
للاثبات وتحقیقاً للمقصود ش ای مقصود نیست که اول نفی
کفر وشرک کرده شود وپس آن اثبات الوهیة تا ایمان متحقق
بالله سبحانه کرده کما قال سبحانه فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن
بالله الآیة ورنه تا ثبوت کفر وشرک ایمان متحقق بالله سبحانه
نگردد هم فی الاستثناء مراد است ولی واسطه ضمیر خبر
کلام مهمل است وهم نفی افادت معنی جنسیة مقصوده میکند
ش الا المستثنی غیرهم یا آنکه فرض تمامه مفعول بالم التسلیم فانه
خبر محذوف نیست پس در خبر ضمیری سوی مسند الیه فاقد است
فکیف الخبر وخبر عینه به فقد عائد وبا همان معنی باطل جیه جا
این است که افراد اله غیر الله نیند ای تعین الله مستند تفصیل
اجمال اینست که مدلول الجنس است ومدلول المعرف فرد
از افراد جنس ش ای مدلول اله هم پس نگیرند افراد
با فردی اند اندراج کل در جزء است واضحا تحقیقی

معبود شش و فرد آخر معبود نتواند شد بانعدام عابدیت
پس چون نظر کنی همه افراد مشترک الحکم در عابدیت و معبودیت
است نه مخصوص الحکم فکیف التصدیق الذی هو علم جازم
علی الحکم المخصوص المقصود فی ایمان العابدیة والمعبودیة الا
فی الفرد الاول للمعبودیة وفی الفرد الآخر للعابدیة فحینئذ
زال حکم العابدیة من الفرد الاول وحکم المعبودیة من الفرد
الآخر مع وجوب الاشتراک فی الحکم بالجنسیة و در اینجا
اقتضای عابدیت و معبودیت تجویز نتواند شد وجودیست
فارغ از نسبتین پس بر دیان چه حکم توان کرد از انجا تقدیسش و تشبیهش
بالله سبحانه و نیز اگر ثبوت عابدیت و معبودیت بربط تبع
خاص است که حادث را با قدیم است این منفی است
فافهم و مقصود ایمان بالله تعالی است و اگر بربط تبع عام
است که مشترک و منفی یا اسمی است این منفی است چه
که مقصود ایمان بالله تعالی نیست و نیز اگر فردی را ربط
تبع با فرد است برای عابدی معبود را است و نیز اگر

فردی با فردی با یکدیگر ربط تبع دارد دور عابدیت و معبودیت
باهم گرا است فکیف الحکم فیما بینهما من الاحکام و اگر افراد نگرفته
شود ربط تبع در وجود واحد نتواند شد و نیز فرمود حق سبحانه
انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون
پس برین اعتبار که هر عین من جهة عابد و بوجهی معبود است بحسب الایة
همه افراد فی النار هستند نه فی الجنة کیانند و اگر این ورود نار
برای تمامی ایشان معبودان من دون الله است نه برای عابدان
و معبودان عین الله پس انهمه عین الله هستند من دون الله کدام اند
و نیز حق سبحانه استدلال بنفی الهیة ما تعبدون من دون الله بایة
لو کان هولاء الهة ما وردوها ط و کل فیها خالدون فرمود پس
چسان گفته شود این الهه و عین الله و نیز عجب است بدلیة
لفظ مبارک الله بالغاء الا زیرا که مبدل منه در محل نفی است
و لفظ الا مانع اتحاد مقصود و التغایر لی عطف نتواند شد
نه هم بدل با مبدل منه کلام تام نتواند شد و حال آنکه کلام تام
بودن این کلام واجب است بنا بر دلالت بر آنچه ایمان بالجمیع

به توسع مسند الیه معبود ذهنی پس قیاس کن همچنین
اله را که صفت مشبهه بر وزن فعال باشد بلزوم الوهیت
مانعه بمعنی استجماع کمال بالکمال ورنه بمعنی معبودیت حقه
چون تواند شد و نیز ثبوت متقدم نفی لفظ اله را بمعنی
مذکوره خواهد نه اسم غیر مشتق بی ضمیر بمعنی صفت جامعه و نه
اسم جنس چنانکه مذکور شد و باید دانست که جامعیت باشتراک
وصفی یا اسمی مانع یا مقتضیه نیست حکم کرده شود موافق
حکم ما قاست به چنانکه در انما الله اله واحد بصراحت
و در لا اله الا الله باستثنا لفظ اله صیغه صفت و خبر واقع
است و اگر درین بحث لفظ اله صفت مانعه نباشد تکلیف
یستقیم المعنی فی انتفاء الشرک فی الالوهیة و اگر این ترکیب
مسلم نشود همه وجوه مذکورة الصدر عارض خواهند شد
و در صورت مانعیة الا بمعنی غیر که حال یا صفت از ضمیر الیه را
تعریف و تخصیص ذو الحال یا موصوف باشد هم تواند شد
به نتیجه کلی حصول اثبات اله الله سبحانه بدون نفی

نہ مناظرہ و مکابرہ چون بہ تعبیر باہیات از لفظ گریز ے

نیست بنا بر صحت مدلولات الفاظ مخترعہ و تصحیح الفاظ بقواعد

صرف و نحو و نقل و عقل سخن واجب آمد پس سخن دران وجوہ

کہ گفتہ شد بفکر باید فہمید و اگر متعجب و نشود و ازان وجوہ بجا نما

نرسد تشبیہ انیقہ بحقیقی بود موافق علماے الفاظ ظاہرہ

اکنون اشارتی موافق علماے حقائق باطنہ میشود کہ

این کلام را بکلمہ نا سید تہ پس واجب آید برای آن معنی مفرد

و معنی از اقسام ثلثہ پس اسم است باعتبار لحاظ معنی قائم بنفسہ

پس مدلول مفرد وش ذات قدیم باوصاف ثابتہ با تعلق

متعلقات حادثہ کہ در کلام اسم مبارکش اللہ است و صفتش

لا الہ الا ہو و فعل است باعتبار لحاظ معنی قائم بالغیر

اصالۃً پس مدلول مفرد وش صفت است در مرتبہ قدیم با تعلق

متعلقات حادثہ و حرف است باعتبار لحاظ معنی قائم بالغیر

تبعاً پس مدلول مفرد وش صفت است در مرتبہ قدیم با تعلق

متعلقات حادثہ پس محمد رسول اللہ ہم کلمہ است با معنی مفرد

کہ بیان است مر اقسام ثلثہ را دلالت پس محمد رسولؐ خود دلیل
است مر معنی مفرد اسم را ذاتا با تعلق متعلقات متنزعہ خود
و مر معنی مفرد فعل را وصفا با تعلق متعلقات منتزعہ خود
و مر معنی مفرد حرف را ضمیمۃ با تعلق متعلقات منتزعہ خود
قال سبحانہ مثل کلمۃ طیبۃ کشجرۃ طیبۃ اصلہا ثابت وفرعہا فی
السماء تؤتی اکلہا کل حین باذن ربہا پس تفسیر این آیہ
در ذکر کیفیۃ الرسالۃ والنبوۃ والولایۃ الخ مرقوم است
و از تعریض کلام بکلمہ مراد معنی مفرد است و الا تکلیف تشبیہ
معنی مفرد اسم نصیب محمد رسول اللہ تعالی نور اول ما خلق اللہ
تعالی است صلعم و معنی مفرد فعل نصیب انبیاء اللہ تعالی است
صلعم و معنی مفرد حرف نصیب مومنین است رضی اللہ تعالی
عنہم تشبیہ در حذف اسم لا اشارت است کہ مکرر دیدنش
بلا حظ الوہیۃ اللہ سبحانہ و این صحت نہ پذیرد مگر بشرف
معرفۃ صحیحہ و لایت دوم و ما فوقش و تعلقش بنا بر دلالۃ
واجبہ بسوی الوہیۃ اللہم صل و بارک و سلم علی محمد

رسولک متبینیک وعلی انواره کما تحبه وترضاه وتنفعنا به

نفسنا وترحمنا به

ذکر کیفیت تعین احمدیه محمدیه با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفع به وعلی
آله واصحابه واتباعه اجمعین باید دانست که اعتبار
احدیت فوق اعتبار محمدیت فرمودند چه اصل اعتبار احمدیه
اعتبار احدیت و اصل اعتبار محمدیه اعتبار واحدیت است پس مرو
این اعتبار احمدیه مرجع و مآب اعتبارات کلها متضمنه محمدیت است
چنانکه اعتبار احدیت مرجع و مآب اعتبارات کلها متضمنه
واحدیت است پس اعتبار احمدیه منشاء انتزاع ماهیات است
و اعتبار محمدیه منشاء اعتبارات محضه و این تسمیه اعتبارین با احمدیه
و محمدیه موافق تقریر قدما است و در اصطلاح بعضی بدین معلوم
در دست نیست لیکن مراد لفظ مبارک یعنی محمد رسول الله
الا به وسیله [illegible] باقی [illegible] اسمه احمد الا به [illegible] وجود

مسمی محمد و احمد صلعم شخص وحی فی حده درین عالم شهود
موجود و مقصود واحد است مع فرق اعتبار ها که مفهوم
خودش دلالت میکند بران ای محمدیه بظهور موجودات
مع لزوم مسلوبات و احمدیه بمعرفه موجودات و مسلوبات
الا اذا اعتبار محمدیه صلعم از روی بالنعتیش پس مقصود معروفیه
اعتبار محمدیه است و مقصود عارفیه اعتبار احمدیه چنانکه
رسول صلعم من عرف نفسه فقد عرف ربه ببین که
نفس عارف است و هم معروف و عارفیه از اوصاف
معروف هم و تحقق ایمان بر اعتبار محمدیه است گفته می شود
محمد رسول الله صلعم پس اعتبار محمدیه و احمدیه است و بالنعتیه
در حد خود و از روی جامعیه در حد خود برین بنا میگویند
والبته اعتبار محمدیه فوق اعتبار احمدیه است از روی فضل
چه ظاهر است که احمد تفضیل فاعل است و محمد مبالغه مفعول
حکم تا تسمیه تفضیل و مبالغه افضل است از تفضیل بانکه
تفضیل در حد خود بافادت معنی محتاج باشد بغیرش

پس محدود باشد در حد اضافه بخلاف مبالغه که در حد خود
بافادت معنی محتاج غیر نباشد بعدم اقتضای اضافه پس
محدود نباشد پس فضل مبالغه از تفضیل بالا براست و هم
کمال مظهریت و مقصودیت مخصوص است که از اعتبار محمدیت است و هم
منحصر در حصر معرفت کمال از اعتبار احمدیت است و وجود منحصر
با انتزاع تفصیلی از مرجع است بعرض مسلو بالتن پس ای روحم
بدانکه محبوبیت محمدی باعتبار نسبت از ابتدای انتزاعیات عدمی
مخصوصه محمدیه تا غایت انتزاعیات وجودی از ابتدای ربوبیت
تا استغراق اعتبارات اجمالی حدها و همه داخل محبوبیت است
بفرق نسب اعتبارات و آنکه گفتیم و گوییم از انکشاف حقیقة
مرتبه سواد اعظم حاصل میشود و ازینجاست که محبوبیت محمدیه
به محبوبیت احمدیه و محبوبیت انتزاعیات وجودی به محبوبیت
انتزاعیات عدمی مخصوصه محمدیه فضل دارد و در حد اعتبارات تنها
و تفصیلات در فرق نسب اعتبارات نا متناهی است
تقیید بیان نپذیرد و اگر خواست او تعالی است بوقتی اجمالی

از فرق نسب می نویسد اللهم صل وسلم علی محمد النبی نورک و
علی افواره کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا بتمته موعوده

بسم الله الرحمن الرحیم

حامدا و مصلیا و مسلما قال صلعم الله جمیل ویحب الجمال بدانکه وصف
جمال منقسم الاضافة است بعدم ذکر تخصیص اضافة واجب الی لابه
القیام پس متوسع المعنی است باضافة سوی قدیم و حادث
متضمن بالموجودات و ملزومش متضمن بالمسلوبات نیز واگر بنظر بریده
بنیم چه بیگوئی پس تفاوت محبة بر قدر کیفیة جمال است که موضح
می شود بتوفیقه تعالی بدانکه محبوبیة ذات و صفات خود محبت
ذات و صفات خود هست ازینجا ست که محب نخواهد غیر محبوب را
ورنه باشد میان محب و محبوب مگر محبة ازانجاکه متصور گشت کنز ا
مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق پس گفت این
تتمیه ندانسته شد برای این سیع ضعیف و تتبع کردش
زرکشی و عسقلانی لکن معنیش صحیح است که مستفاد است
از قوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ٥

ای لیس قوانی کما فسره ابن عباس رضی الله تعالی عنهما بچنین
گفت ملا علی القاری انتهی گفت آنکه هدایت میکند مراکه
سزاوار نیست که برآورده شود وقتها از حدیث نبی صلعم ازانکه
مشتهر شده است عدم حصر حدیث نبی صلعم لیکن هم حصول آن وقت
برای بعض بیرون نمیکند از احتمال حدیث نبی صلعم گفت
که معبود نیست مطلق است بصفات ذی الجلال تحقیقش خود معبود است
پس متضمن باشد معرفت محبت و غیرهارا هم مشعر است از ین علت
پس مقتضای محبتیه خود و محبتیه محبوبه خود معرفت است و نحو دیگر
بدلالت صیغه مجهول بر لطافت توسیع فاعل و تقیید مفعول با استغنا
توسیع معرفت منافی بدلالت تخصیص معرفت از علم فالله
سبحانه فی نفسه محمود و نفسه احمد محمد صلعم فی نفسه محمد و نفسه
احمد مفصل الدلالة بربط الفصل بینهما معرفتها و درین مقصود
نظر ما از محکمات است مبادا که تبیین نظر از محل معرفت در
متشابهات افتد خلاصه از نتیجه ایشان که ماخوذ است از
آنکه بعض در دهند مرتبه صحبت انجم شبه ممنوع از

ممانع چنانکه فرمود صلعم خلق الله الانسان علی صورته شنوانید
و فی المشکوة خلق الله آدم علی صورته باید دانست که این حدیث شریف
متفاوت بمعنی هستند بلفظ انسان و آدم که عارف حقائق فرموده
گفته شد که رجوع ضمیر در صورته بسوی الله است و حاصلش
علی صفاته است و این حق است و گفته شد بسوی
انسان آدم است و حاصلش کما فی علمه است این محمل آنست
از آنکه مشبه و مشبه به واحد است پس محبیه و محبوبیه حسب
تفاوت درجات مناشی موجود التزامی متضمنه مسلوبات
و موجود تضمنی متضمن موجودات لازم حقیقتش باشدش پس آنکه
انسان ماخوذ است از آنکه صنعة الله است برای
ذات او تعالی پس انسان حقیقی است چنانکه ظل است
از موجودات و جمیع مقتضیات آن موجود است پس انسان ممیز
افضل است بفضیلتش در موجودات از غیرش از آنجا است
لقد کرمنا بنی آدم به نبوت و ولایت کرامت حضرت آدم علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام و چنانکه ظل است از موجودات

و وجه التنزل او از مسلوبات واجبه متضمنا و ان کافر است
پس ایشان کافر فضل است بقلبه ایش در مسلوبات از انعام
از ینجا است اولئک کالانعام بل هم اضل پس تعلق معرفه
بهره ور است برای معرفة الله تعالی بصفات ثبوتیه وسلبیه
بدلالت وجود متضمن التنزیه چنانکه واقع شد احببت ان اعرف
فخلقت الخلق متوسع فاعل معرفة بصفات ثبوتیه وسلبیه
هم و اختیار کرده شد لفظ صورت که عبارت است از جمع
تشبیه خا به استجماعش مرتبه تنزیه را پس صورت انسانیه تا
عالم مثال منتهی باشد و تا فقط کیفیه صورت ذی ظل متغایر
کیفیه صورت ظل و از آنجا است لقد کرمنا بنی آدم به ثبوت
با ولویه کرامه حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
و از ینجا است انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان ط انه کان ظلوما
جهولا لا لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات
ویتوب الله علی المؤمنین والمؤمنات ط وکان الله غفورا رحیما

بآیه دانست امانة بدلالة الف ولام استغراق بر انواع یا عهد خود
بر تعیین معرفة توحید الله تعالی و معبودیة اوست تعالی و محبة و عبودیة
برای اوست تعالی و انسان هم بدلالة الف و لام استغراق بر انواع
عام است از منافقان و مشرکان و مومنان پس ظلوم و جهول که صیغه
انسان است نیز بحسب تخالف کیفیة انسان متخالف معنی است
پس ظلوم و جهول نسبة بمنافقان و مشرکان یعنی آنکه ظلم کفر و شرک
بر خود کرده و جاهل از کیفیة شرافت امانتها و اهانت عذابهای
نسبة بمومنان عاصیان آنکه ظلم بر خود کرده بعصیان و غافل
از شرف بجا آوری حق اجابة امانة و عذاب نافرمانی و نسبة
با انبیاء و اولیاء تابعان سنة انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوٰة
و السلام آنکه ظلم بر نفس خود کرده بمشقة مجاهدات در بجا آوردن
حق اجابت امانة یا عارف بمرتبه ظلمة رسیده از جهل کیفیة
و کنه ذات الله تعالی و حکمة در امانتها سه تفصیل این اجمال
با استدلال و ایراد در ذکر کیفیة تفسیر کریمه انا عرضنا الامانة الایة
توان یافت هم چنانکه نظم شریفه لیعذب الله الخ و بتوجه ا

مشیر است بسبب آنکه در بیان امانت انسان ظلوم و جهول

هم است و از همه فحوای محبت است قل ان کنتم تحبون الله

فاتبعونی یحببکم الله ایا بحکم اصالت رسول در مطلوبیت محبت تکمیل

مستلزم محبوبیت تبعیت و تقدم موجودات بر مسبوقات سر آنجا

که تا نه یغفر لکم ذنوبکم بتاخر مسبوقات هم و تقییم محبوبیت آنجا

است پس مقصود فاتبعونی اتباع در محبت ذات و صفات

الله تعالی است که لازم گشت محبوبیت تبیع را و این کریمه

دال است بر افضلیت محمد رسول الله تعالی صلعم و توابعش

صلعم بمحبوبیت محبوبیت و مغفرت جمیع ذنوب شق بدلالت

جمع کثرت و مغفرتی فی روابط موثره موجوده در اتباعش

صلعم پس ثبوت محبوبیت حضرت صلعم با ولویت است

چنانکه از لقد کرمنا بنی آدم اولویت کرامت حضرت آدم علی

نبینا و علیه الصلوة والسلام هم بخلاف دیگر انبیاء

علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام حتی که اتباع شان

موعود محبوبیت نیست البته موعود مغفرت است چنان

در قرآن مجید است ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
و نیز اشارت است به اعتبار تحبب ذات و صفات رسول الله تعالی
صلعم چه اتباع مقتضی محبت متبع است تا بر دلالة مقصود و مطلب باشد
حصول مرتبه مجتمعه کمال مخصوصه حقیقة محمدی صلعم مربوط بنماز
عشا است و تهجد در مخصوصها تابع اوست و نوافل شبین نیز
بخلاف صلوة مغرب که دران حصول مرتبه مجتمعه انتزاعی از
حقائق ثانیه مخصوصه حقیقة عیسوی است علی نبینا و علیه الصلوة
و السلام و نفل او این تابع اوست پس برکات نماز عشا سبب
زیادت و نزول برکات در نماز غیر خودش باشند و غیرش سبب
ترقی و عروج سوی حصول برکاتش و اصل درین معامله
سیر ای ترقی و عروج هم نماز فجر است مخصوصیه حقیقة
آدمی و این سبب حصول برکات نماز ظهر و این مخصوصیه حقیقة
ابراهیمی سبب حصول برکات نماز عصر و این مخصوصیه حقیقة
موسوی سبب حصول برکات نماز مغرب و این سبب
حصول برکات نماز عشا صلی الله تعالی علی نبینا و علی اخوانه

من الانبیاء قیل لرسول الله صلعم متی کون مومنا صادقا
قال اذا احببت الله فقیل متی احب الله قال اذا احببت
رسوله فقیل متی احب رسوله قال اذا اتبعت طریقته واستعملت
بسنته واحببت بحبه وابغضت ببغضه وواليت بولايته وعاديت
بعداوته ویتفاوت الناس فی الایمان علی قدر تفاوتهم
فی محبتی ویتفاوتون فی الکفر علی قدر تفاوتهم فی بغضی الا
لا ایمان لمن لا محبة له الا لا ایمان لمن لا محبة له الحدیث ازینجا
حقیقت ایمان محبة است که لازم علم است نه علم مجرد که لازم محبت
نیست چه تواند شد که علم با عداوت باشد ونیز تواند شد
که نه محبت باشد ونه عداوت پس شرط در ایمان وکفر محبة
وعداوت لازم العلم است نه علم وجهل مجرد چنانچه است
که لاریب شیاطین و روم با چنین اعتقاد است ولیکن هندیان را با وجود
چه سرو کار و عدم الکمال استقامت ایمان به مجرد علم مجرد وتسلیم ذات
وصفات سبحانه معنا مجازیا وتسهیلا للعوام است ودر صحت
صحت معنا حقیقیا وتکمیلا للخواص شرط بیان مجاز وحقیقت

لزوم ظہور محبت است از انجا کہ محبت اصل ہمہ مقاصد است
صد حیلہ وصول بجاے آرد کنت کنزا الخ ازینجا است
محبت سبب امید وبیم است الایمان بین الخوف والرجاء
ازینجا است آری شعر محبت است کہ دل را امید ہاکرم
دگر نہ کیست کہ آسودگی نمیخواہد ۔ پس بدانکہ محبتی است موجود
التزامی موجودات متضمنہ مطلوبات پس مخصوصہ محمدیت
صلعم کہ شائبہ از حقیقہ محبہ متضمنہ موجودات وارد یا غیر
مخصوصہ کہ فارغ از انست العیاذ باللہ تعالی منہا وارایت
من اتخذ الہہ ہواہ از حقیقہ این نوعین است و محبتی است
موجود متضمنی موجودات حسب تفاوت درجات اعتبارات
خمسہ متضمنہ موجودات شرفنا اللہ تعالی بہا دیحبہم و
یحبونہ ازین حقیقہ است پس معصومہ است کہ انتفاء بیش
نتواند شد و محفوظہ است کہ نقیضش جائز و معدومہ است
کہ ہستی عالی ہمہ ضمن انعقادش است پس نزول معصومہ
تا محفوظہ و نزولش تا معدومہ و نزولش تا مخصوصہ نزولش

تا غیر مخصوص صد العیاذ باللہ تعالیٰ منہا و تا آنکہ تواند رسید این
اصول را بر فرد و عالتش عموما از تواند یافت و با وصف اتحاد
امانت بمتکلم بصفت جامعہ انسانیہ باشتراک اسمی و وصفی بوجود الغزا
و تضمنی تفرقات انسانیہ را از یکدیگر بصفت مانعہ بر بنای اصول مذکورہ
تواند شناخت پس از تفرقہ تعینات انسانیہ تفرقہ نسبۃ
محبوبیۃ خود عیانست هم ان شاء اللہ تعالیٰ اللہم صل وسلم علی محمد
نبی الرحمۃ و علی جمیع آلہ کما تحبہ و ترضاہ و تشفعہ فینا و ترحمنا بہ

ذکر کیفیت احاطہ علم آنحضرت کثیر العلم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ بستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستعینہ و علی آلہ و
اصحابہ و اتباعہ اجمعین تخمین احاطہ علم آنحضرت کثیر العلم
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم است مرکل حوادث را باید دانست
اگر برای مصنوع اول حیثیت ذات و صفات ضائع ضروری
نباشد مصنوع مجعول و ممتنع الوجود باشد

وانگه مظهریة تامش فی حده از ابتدا تا انتها با آنوان در
تضمن تشخصش تجدد واجب نباشد مقصود بمعرفة تا فیض
باشد و با بطال تجدد لزوم احاطه کل بهرچه درضمن مصنوع
درآینی وعدم احتیاج دربقا وافعال است پس چون
توانند شد احاطه کل درآینی از روی ذات و
صفات و افعال در حد مصنوع اول و محال است
که احاطه کل درآینی خلاف بداهتست در وجود اوست
صلعم و چون توانند شد علم الی ممتنعات آدانه
که از واست صلعم و نیز باید دانست آنچه دیده و دانسته
میشود در عالم مثال خیال مثل بیانیه و مربوطه دیده و دا
میشود هم که آنی از این عالم شهود است و آن در عالم مثال خیالی
مثل بیانیه و مربوطه دیده و دانسته میشود هم است که لو
کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا پس امثال با فی حده
مثل این مجهود متعلق وحده و قمیص احتیاج اول

که خود دانا تر نیست از بداهت با فی حده عیانست کلی آوانی تواند

وقال الله تعالی وانزل علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم

ترجمه فرو داورد الله تعالی بر تو کتاب که عبارتست از علم احکام

واخبار وحکمه که عبارت است از رسیدن بحقیقة کار و دانا نید

ترا هر آنچیز را که نبودی که دانستن بزبان حال ومستقبل نمی

تواند شد که این تعلیم عام است از حقائق الهیه امکانیه سوای

معلومات عادیه وغیرعادیه بسبب تحصیل حاصل بنزول کتاب

وحکمه وبامتناع عدم جهل برای عالم وبضرورت ثبوت

متقدم در مصنوع اول بنا برنفی ترتب از معنا هر از پیش

ذهنیش در غیرش واین تعلیم در بدو وجود نتواند شد

حیثیت از ان حکم ما لم تکن تعلم بر معدوم باطل است

وبعد وجود مقتضی ترتب آوانی است من حیث الوجود

واحاطه علم بر کل حوادث آوانی تواند شد بنا بر تجدد جز

حیث التعلیم من جزء مجهول بزعوم شود بدینسبکه معلوم

بود پس ما لم تکن تعلم کیف واقع است میان علم متجدد

برای محلوین متصلین ومنفصلین بعد وجود خارج آنحضرت
صلی اللہ تعالی علیہ وسلم ورنہ خطاب ما لم تکن تعلم نسبت
بمصنوع اول نتواند شد چہ نشبہ وجود خارجی مسلوبات
را ثبوت متقدم نہ از صانع توان یافت کہ مسلوبات در
تقابلش سبقی علیہ نیست و نہ از مصنوع اول کہ اجتماع منافات
نسبت بصفاتش و عدم سعہ وجتماع تا نوتیہ با ادلیہ از حیثیت
حصول نشبہ وجود خارج مسلوبات از ثبوت متقدم آخر انہ
اول ہش اعنی این ثبوت متقدم بنا بر حصول وجود خارجی
مسلوبات کہ در مصنوع اول یافتہ شود دیگر باشد
از ثبوت متقدم اول کہ در صانع یافتہ شود و این مطلب
نسبت بمصنوع اول در ذکر کیفیہ تخلیق نور محمد صلعم من
نور اللہ سبحانہ اوضح است ہم در حد مصنوع اول
لازم گردد نہ از غیرش کہ با اجتماع مذکور دور اولیت
سیان نہ برد ہش ای مصنوع اول و غیرش ہم
دائر شود و اولیتہ باطل و اگر این نہ بجای ما لم تکن تعلم

نتوانی فہمید ہست کہ از متشابہات شماری و تاویلش

بخدای دانای راز بسیاری وکان فضل اللہ علیک عظیما
ترجمہ ہست فضل خدا بر تو بزرگ این تحقیق فضل
عظیم در مقابل غیر منقطع تعلم دالہ بر قطع انحیاز او
صلی اللہ علیہ وسلم در مقابل در ہر وجہ بعموم لفظ و در وجہ
تعلیم بخصوص محل پس دردمندی در حالت تحیر و خوف
باعتقاد احاطہ کل آنی یا ادانی رسید از کسیکہ دلیل
ظہور خود است بسوی مقصود وش فرمود ہو کثیر العلم فقط
صلعم این چہ قول جمیل جامع و محفوظ است تبارک اللہ
احسن الخالقین باید دانست ہرگاہ اشیاء بوصف
واقع دانستہ شد محاط علم شد در آنی پس جہل از وزائل
ولیکن ہرگاہ علم بمعنے مختص شود قطع تعلق علم از دیگر
لازم گردد بوجہ اختصاص بوجہ دیگر پس تحقیق سید کثیر العلم
ولوفی الوہمین است در آنی وہم در اوان چہ لفظ کثیر
توسیع دارد تا احاطہ کل در آنی وہم در اوان از انجا کہ

سخن در شان حبیبی است اللہ اسمہ فی شانہ و مدلول متخالف
شد بتخالف دلیل بر ترجیح این انزاحمل بعلم الہی تعالی
داشتہ اعتقاد بکثیر العلم کہ دعوی اظہر از بداہت ما فی
و محاط و محفوظ است اولیٰ ترتیب قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ان اللہ قد رفع الدنیا فانا انظر الیہا و الی ما ہو کائن
فیہا الی یوم القیامۃ کانما انظر الی کفی ہذہ رواہ الطبرانی
پس قد رفع اسے اظہر و ما ذکر بعد الرفع ملاخذ فثبت الحکم
علی الاستمرار الدنیا سے عالم الشہود فانا انظر الیہا
علی اصل المضارع و ما قال صلعم نظرت لیدل علی توقیت
زمانا و ما عامۃ علی اصلہا ہو کائن فاسم الفاعل یدل
علی الاستمرار علی اصلہ و بخصوصہ تمویتہ لاستمرار المضارع
فیہا الی علی اصل بغیر حسب یوم القیامۃ کانما انظر الی کفی
فالتشبیہ یدل علی تحقیق المشبہ استمرارہ فالحدیث بتمامہ
یدل علی استمرار رویتہ صلعم بکیفیۃ الکائن العام زمانا و شخصا
بوجودہ الشہودی واللہ تعالی اعلم بالصواب

وفی المواہب عن ابی ذر لقد ما ترک رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
سلم ما یحرک الطائر بجناحیہ فی السماء الا ذکر منہ علما ولا شک
ان اللہ تعالی قد اطلعہ علی ازید من ذلک والقی علیہ علم الاولین والآخرین
الحدیث وفی حدیث عن عبد اللہ ابن عمرؓ قال خرج الینا رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم وفی یدیہ کتابان فقال اتدرون ما ہذان الکتابان قلنا
لا یا رسول اللہ الا ان تخبرنا فقال الذی فی یدی الیمنی ہذا الکتاب
من رب العالمین فیہ اسماء اہل الجنۃ واسماء اباءہم وقبائلہم ثم
اجمل علی آخرہم فلا یزاد فیہم ولا ینقص فیہم ثم قال الذی
فی شمالی ہذا من رب العالمین فیہ اسماء اہل النار واسماء اباءہم
وقبائلہم ثم اجمل فی آخرہم فلا یزاد ولا ینقص فیہم ابدا رواہ
الترمذی وقال الامام النودی فی فتاواہ لا یعلم الغیب
استقلالا الا اللہ تعالی اما الکرامات والمعجزات فحصلت باعلام اللہ
تعالی للانبیاء والاولیاء وما جاء فی الحدیث انی لا اعلم ما وراء
جداری ولا یعلم ما فی الغد الا اللہ تعالی فہذا کان قبل حصول العلم
الوسیع وقال فی المواہب انی لا اعلم الحدیث ذکرہ بلا سند

الجوزی فی کتبہ بغیر اسناد وان صح فالجواب عنہ بان نفی العلم
فی ہذا علی اصل الوضع وہو ان علم الغیب مختص باللہ تعالی
وما وقع منہ علی لسان نبی صح بالالہام والوحی او معنی لا اعلم
ودرایۃ عنداللہ یعنی بالاستقلال اللہم صل وسلم علی محمد نبی الرحمۃ
وعلی جمیع آلہ کما تحب وترضاہ وتشفعہ فینا وترحمنا بہ

ذکر کیفیت تفسیر یریدون لیطفئوا
نور اللہ بافواہہم الآیۃ در اثبات
احاطہ حضرت نبی الامی صلعم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ وعلی آلہ
واصحابہ واتباعہ اجمعین بعد ازاں قال اللہ تعالی یریدون

لیطفئوا نور اللہ بافواہہم واللہ متم نورہ ولو کرہ الکافرون
ترجمہ میخواہند یہود تا فرونشانند نور خدا تعالی را کہ رسول
او است تعالی صلعم بدہانہای خود یعنی بگفتار ایشاں ہدیہ انکار
رسالت وے ما نمیست کہ اللہ تعالی کامل کنندہ است نور خود را

یعنی ظہور کمالات پیغمبر بدلالۃ لفظ متمم چہ تعدیہ و نقصان و
لازم او بنعت اضافہ تکمیل را در نورہ دلالتی مبین حدوث و
مغایرت باضافہ میان نورہ دارد و اگرچہ رنجیدہ باشند کافران

ہو الذی ارسل رسولہ بالہدی و دین الحق لیظہرہ علی الدین کلہ
و لو کرہ المشرکون ۵ ترجمہ اوست چنانکہ فرستاد پیغمبر خود را
متصف بصفت ہدایت و دین حق تا ظاہر گرداند او را بجمیع
ادیان اگرچہ رنجیدہ باشند مشرکان ہ این کریمہ ہو الذی
ارسل رسولہ الخ دعوی مع الدلیل است بر اثبات توحید
خود تعالی و حقیت رسول خود صلعم و شرک مشرکان بدانکہ
ہو یعنی اوست واحد انکہ فرستاد رسول خود را و ہر نہ بہ تناقض
انعدام رسول لازم آید و آختیار لفظ رسولہ اشارہ است
بسوی حقیقت رسالۃ کہ عبارت است از مرکزیۃ یعنی کہ نشا
افادۃ استمزعات خود است بقیام حقیقی و مجازی ان
رسول باین نسبت معروفہ دلالۃ میکند بہ نقص نفس خود
بر ذات و صفاتہ مرسل بحکم حدوث و حصول شبہ

صنع خود از ذات و صفات مرسل تو اتصاف او بصبغة هدی
بمعنی حاصل بالمصدر دلالت بر ثبوت و اتصاف او بدین حق
ای حنیف دین حق که عبارت است از ایمانیات و عملیات
دلالت میکند بنفس باضافه فاعلش اتصاف هم بحیثیت رسول که از عوام ضمیر
متضمن بالموجودات اوست و ملتزم مخصوصه اوست و اتصاف او
بمعنی لیظهره علی الدین کله دلالت میکند بر مظهریت حنیف دین حق
شی بی اضافه بسوی هم متضمن بالموجودات و باطل بالتزمیه غیر مخصوصه او
متضمن بالسلوبات ثابت شد از لفظ متم نوره و لیظهره علی الدین
کله مظهریت تامه و احاطه کلی در او ان بمنتزعات تضمنی و التزامی او صلعم
بقیام حقیقی و مجازی و نتوانند نفی وجود بدیهی را اگرچه اقرار نکنند
و ندانند که ابطال او ابطال است از آنچه قبول کرده اند از دین
توحید که آنچه در تصدیق این مظهر تام مصدق توانند شد و در انکار
آن ان همیشه مکذب شتبتنا که بر رسول مصدق لما معکم لیس حق ان
مومن باشند بآنچه میگویند و الله تعالی اعلم و الیه المرجع اللهم صل
سلم علی محمد نبی الرحمة و علی صحبه و آله کما تحبه و ترضاه و تشفعه و فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت اتحاد من وجه و تغایر من وجه میان ایمان و عمل و تقلید و تحقیق با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه علی آله و
اصحابه و اتباعه اجمعین باید دانست اصلی که مذکور میشود مفید دلیل
دعوی مطالب است اصل در عطفی که تفسیر از عوارض معطوف
علیه باشد مع مقصودیت معطوف علیه و معطوف در مقصد واحد استلزام
اتحاد وصفی معطوف علیه و معطوف فی نفسهما مقصود است مع تخصیص
و الا تفسیر باطل شد در اعطاف دیگر بسبب جواز تردید فارق باشد
و در تفسیر ذات واسطه عطف حذف کرده شود بنا بر دلالة اتحاد
چنانکه در جاء عمرو ابو حفص و این بدل نیست زیرا که در ابدال بدل
مقصود است نه مبدل منه فقط نه در تفسیر عوارض بنا بر ضرورت
فارق تغایر ذاتی در معطوف علیه و معطوف زیرا که عطف در متغایرین
است چنانکه ضرب زید و عمرو آخر نقل در این تجویز —

تردید صحیح نباشد مطلب بر بنای این اصل در امنوا و عملوا
الصالحات عطف تفسیر از عوارض است و الا مغایرت عطف
مانع اتحاد مستقل صلاح عمل است مطلب همچنین در اطیعوا الله
مراد از اطاعة امر است و اطیعوا الرسول و اولی الامر مشکلم که مراد
از اطاعت فعل است که اتحاد سے وارد از امر با مغایرت
من جهة بدلالة خاصه عطف تفسیر و من یطع الرسول فقد اطاع الله
موید او ست فهذا حق ش ای اتحاد اطاعة صوم مطلب
اتحاد در وجه تردید است و هذا باطل ش ای عدم اتحاد اطاعة
هم پس فرضیة نفس تقلید مطلقا ظاهر او باطل او در اعتبارات
فرض و واجب و سنت و مستحب همچنان ش ای همچو آن
اعتبارات نیز تقلید فرض فرض باشد و تقلید واجب واجب
و هلم علی هذا هم ظاهر و آثار است تا اولی الامر نیز تقلید و
اتحاد فرمن ان قرب نظر بی الی الله تعالی که در ضمن و
نموانه شد و این دلیل است قوے بر صحة تقلید و اتحاد نیز مشکوة صحیحه
در عمل بر قربه است و قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله

وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون ترجمه

ای کسانیکه گرویدند بترسید از خدای عزوجل و بپسندید یعنی

اختیار کنید بسوی او تعالی وسیله و بکوشید در راه تقرب او تعالی

امید است که فلاح یابید ای فلاح علمی و عملی که موجب ثواب

آخرت شود یا مراد ثواب آخرت + باید دانست لعل در کلمات

مشتمل بر علمی و تدبیر

بحواله حضرت اختیار میکنم بعباد و غلبه وجود و فلاح را از روی شفقت

و مرحمت نه بجز و یقینی قد مفید تقلیل است و آن درینجا باطل

و صحیح اینست که لعل درین فعل بمعنی آید نه قد بر اسم پس لعل بمعنی قد

چون تواند شد و باید دانست کوشش در حصول هر مقصود

موقوف بر معرفت است و معرفت کوشش در حصول تقرب

معبود حق موقوف معرفت محمد رسول الله تعالی است صلعم

و الآله و تقدیم تصدیق ذات واجب تعالی شانه مفروض بالذات

است پس اقرار نیز در مرتبه اختلاف چنانکه در ذکر کیفیت العلم

والمعرفة مذکور شد پس بضرورت شرف ای تصدیق ذات

واجب تعالی هم تصدیق و اقرار بذات محمد رسول الله تعالی

صلعم در توجہ ابتغاء وسیلہ است دلالۃ الی ذاتہ وصفاتہ

واوامرہ ونواہیہ تعالی شانہ بذاتہ دعوا رضہ صلعم ازینجاست

کہ ذکر محمد صلعم رسول اللہ تعالی مفید تصدیق واقرار لا الہ الا اللہ

است چنانکہ بعد امر ابتغاء وسیلہ امر مجاہدہ بعطف تفسیرے

بر اتقوا اللہ است توقف مجاہدہ بر ابتغاء وسیلہ و توقف

ابتغاء وسیلہ بر تقوی و توقف تقوے بر ایمان فلو کان

کالقطرۃ من البحر روح در ینجان جلی قدرہ وہمچنین بتصدیق

واقرار بذات شیخ بصفۃ ولایت در توجہ ابتغاء وسیلہ است

دلالۃ الی اللہ تعالی و رسولہ تعالی صلعم بذاتہ دعوا رضہ شرعیہ

اللہ تعالی شرفاً وشرفاً بہ ازینجاست کہ ذکر شیخ در تبع

ذکر محمد رسول اللہ تعالی مفید تصدیق واقرار لا الہ الا اللہ است

محمد رسول اللہ مراتجہ اختلاف در معنی ابتغاء وسیلہ است

غایتہ انست تصدیق واقرار بذات محمد رسول اللہ تعالی بنفسہ

بالذات در سببیت است زیرا کہ موضوع عوارض ظاہرہ

وباطنہ مقصود ہمان ہست بسر شیخ وقت نیز در تحقیق قال اللہ

تعالی اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول واولی الامر منکم بعطف تفسیر
ازینجا است کہ در آمدن در سلسلہ از حلاسل موصلہ کہ انہار منبع
اصلی رحمت رحمۃ للعالمین صلعم ہستند بوسیلہ صاحبش فرض
لاسبب است تفسیر آیہ کریمہ قد انزل اللہ الیکم ذکرا رسولا
یتلو علیکم ایات اللہ مبینات لیخرج الذین امنوا وعملوا الصالحات
من الظلمات الی النور در تائید معنی وسیلہ یادگیر مطالب بدانکہ
در تاویل ذکرا رسولا اختلاف است سخن بی تاویل میگویم غالبا
مقبول سلیم القلب شود ترجمہ تحقیق آورد اللہ تعالے
سوی شما ذکر یعنی رسول ذکر است کہ میرساند بہ ذکر رحمان الرحیم
است بدلول بدلالت عقلی و لفظی و رسول بدل آن کہ
دلیل است بدلالۃ عقلی از نفس نفیس خود بر مراتب مثبتہ
الالوہیۃ و اوامر و مراتب منفیۃ الالوہیۃ و نواہی مظہریۃ
خود از موجودات بوجود تضمنی و از مسلوبات بوجود التزامی
و انتزاعی چنانکہ ظاہر میکنند بہ شما دلائل از صنائع بر معرفۃ
صانع کہ ظاہر گردیدہ شدہ اند و اظہر ہمہ نور رسول است

از دلالت بذکر تعلیل و علی که محتاج سوال است لیکن جمع ضمیر
لیخرج بسوی لفظ مبارک الله در تعلیل انزل انسب است
والله تعالی اعلم و ولی التوفیق اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة
وعلی آله واولاده کما تحب وترضاه وشفعه فینا وترحمنا بتفسیر کریمه
وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا ونزل
من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
و در تمامیت تفسیر وتسهیل با دیگر مطالب ترجمه ولفظ ما آمد حق
که مراد است از ظهور حق عموما و بحسب المقام محمد رسول الله تعالی
است صلی الله علیه وسلم خصوصا که دین حق را بذات وصفات موجوده
متضمنه موجودات وموجوده الزامی مخصوصه محمدی صلعم
متضمنه سیادت خویش صورتی است ع من وجه صفه نور لعبه
من غیر انت حسن الحکم و تبارک الله احسن الخالقین والحمد لله رب العالمین
وازینجا است که کلمه طیبه را باثبات فنای حقیقت تامه محمدی
صلعم در مرتبه حق الیقین کلمة الحق نامند و هر گاه عوارض

حادثه بالضرورت باشد فلیضا الاحتراز عن الحشو و تموید آیتی
کریمه و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم الآیه است ترجمه
وگرویدند بآنچه فرود آورده شد بمحمد صلعم یعنی قران مجید و
حال آنست که او صلعم حق است در ذات و صفات خودش
صلعم از پروردگار ایشان بانتزاع تضمین بدلیل آنکه اگر جمله
و هو الحق من ربهم حال از صفت محمد صلعم گفته شود رجوع میکند
بما نزل و حال آنکه حقیقت قران به پیوستاج تقدم حقیقت محمد
رسول الله تعالی صلعم است و همچنین کریمه ان الذین اتبعوا
الحق الآیه ترجمه تحقیق آنانکه پیروی کردند حق را یعنی محمد صلعم را
بدلالت مفعولیه بالحق و حذف مفعول ثانی تابع که از عوارض
صلعم بدلالت اقتضای فعل الا مفعولیه بخلاف مذکورش
مفعولیه متعلق
مذکور است بدلالت عدم مفعولیه بالحق و عدم حذف مفعول ثانی
اتبعوا الحق یعنی غیر مذکورهم غیر صحیح است بآنکه متبع نشود
مگر ماهیته در عوارض حق نه ماهیته بر ماهیته نه عرض
[illegible]

باقتضاے فعل مفعول ثانی را و آن باطل است یا ماهیة
مجرد از عرض است پس ماهیة تبع نشود در حکم ماهیة گرفتن
هم و نیز سرانجام امر نفعل موقوف اتباع رسول است پس
پس اتباع امر کتاب بی اتباع فعل رسول صلعم صورت نه بندد
هم نفوذ سخن لازم السببیت + دیگر شد باطل که مراد است از سلوبات
موجوده التزامی غیر مخصوص صدق صلعم و این اجمال در حقیقت
حق و باطل متوسع التفصیل است فادرک ما ذاتدرک تحقیق
باطل گم شونده است + زهوق تعبیر است از مغلوبیت باطل
باعتبار وجود غالب حق نه زهوق مطلق که خلاف بداهت
و مقصود من جهة در معرفة امتیاز خود شش موجودات است
سش مقصود من جهة در معرفة امتیاز موجودات باین است
که معرفة امتیاز بالضد است هم و فرو می آریم ای اثبات
می کنیم سش کما قال سبحانه انزلنا الحدید فیه باس شدید
الایه ای بوجود آوردیم آهن را هم بدلائل از قران مجید یعنی
چیز که شفا و رحمت است برای مومنان + شفا و رحمت

که عموم شفاء و رحمت به هر مراد تواند شد ع فکر هر کس بقدر همت اوست
و نمی افزاید قرآن مجید از حد برون وندگان را مگر خسارت به مشابه
مفهوم تفضیل به کثیر او زیادت خسارت زیان به محرومی از شفاء و رحمت
بعقاب و عذاب و حصر و تحقق و موکد است علی تفاوت الدرجات
العیاذ بالله تعالی پس باید دانست که لفظ ظالمین به نحوی که شفاء
و رحمت را به مراد اول مثلا نه به ثانی و لفظ خسارا نیز چه خسارت
مخصوص در انکار همین مراد اول است در نجا لطیفه به مراد ثانی
که خلاف مراد اول تخییریت شفاء و رحمت ثابت است بحکمت
خدای حکیم و علیم و نیز هر کس را که حصول شفاء و رحمت به مراد
اول از قرآن مجید نباشد و نه به مراد ثانی ظالم است نعوذ بالله
تعالی من امراض القلب اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی
آله کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به این حکایتی است
اتفاقی با کسی جنونی می داشت گاهی که هر شش بسکرفت
گرفتاری از درد داشته بود چنین می نهاد باتحال شفاء می یافت و ای
محرومی از شفاء و رحمت تبلیلی مجتبی که سید هم اطلاع هم و عادت

من لا شیخ له فشیخه الشیطان در این منشا را فادت منتزعاتش
و باید دانست تقلید در لغت قلاده بگردن انداختن است و در اصطلاح
فقرا تقریبی پس لازم قرار است در دائره تبع صاحب مرکز که ماخذ تقلید
است پس تقلید حسن حسن است و تقلید قبیح قبیح و تلفیق بهم در آوردن
دو چیز است در اصطلاح مخالطت ملت و مذهب پس لازم خروج از
دائره تبع صاحب مرکز است پس تلفیق مبطل تقلید محکوم به نقاوت
تعیین مرکز پس برانہ متعلق تقلید یعنی دیگر از آنکه متعلق محکوم
است و مرده مقصود قوا نشد هم است و اگر رجوع کند باصل
مبطلات تقلید لازم متعارض احکام باطل شد یافتن صحبه و سیاق واقع شد
استیابر بیجا تا هوای نفس را در پرده شریعت تابع است نه شریعت
را قال الله تعالی و من یشاقق الرسول بعد ما تبین له الهدی
ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا
ترجمه فرمود خدا تعالی و هر که مخالفت کند رسول را صلعم پس
آنکه ظاهر شد برای او هدایت و پیروی کند غیر راهی را از راههای
مومنین بگردانیم او را با آنچیز که دوست داشت اندازیم

او را بد و شنیع که جای بد است + باید دانست الف و لام تعریف

یا عهد ذهنی بر لفظ رسول است بنا بر خصوص محل و مقتضای

صیغه عموم واقع از روی عموم لفظ الف و لام استغراق هم توانند بسبب

با شمول خصوص و توانند بود این الف و لام تعریف یا عهد ذهنی نیست

یا اعجاز بیشتر گوئی که بر مذهب چهار مفید یقین باشد که مرتبه اقل

جمع کثرت تا چهار که در شهادت بر نفس خود و بر غیر خود و در جماعت جمعه

و در قول عوام محبت طلاد معتبر است پس باید دانست گفته اند که

جمع قلت و جمع کثرت در جانب کثرت متفاوت است نه در

جانب قلت پس مرتبه اقل جمع که سه است در هر دو معتبر است

انتهی و توان شد که مرتبه اقل جمع کثرت چهار باشد چنانکه در جانب

کثرت متفاوت است در جانب قلت نیز نظر کنی بر قول سبحانه

اربع شهادات بالله الآیه و فاستشهدوا علیهن اربعة منکم الآیه

و بر قول فقهای بعض قرار جماعت در نماز سه با امام و دو مقتدی

گفته اند و بعض سه با امام و دو مقتدی پس محمل اول بر بنای

مرتبه اقل جمع قلت است و ثانی بر بنای مرتبه اقل جمع کثرت

که در نماز جمیعه محتاط و معتبر است و بر قول عوام که میگویند که آنحضرت

چهار کس نگویند هم انطباق نپذیرفته نه الف ولام استغراق بنا بر

آنکه صحت عموم واقع مستلزم مشاقة است و منافی تبیین و بعد

ما تبیین له الهدی شرط صحت مشاقة و تلفیق است ش ای تبیین

هدایت مشاقة و تلفیق صورت نه بندد هم و لفظ ش ای یشاقق الرسول

دال است بر مخالفت مرکز اصلی و یتبع غیر سبیل المومنین عطف تفسیر

اتحاد فی العوارض از مشاقة است مع مغایرة من وجه بتعیین مرا که

تابع مغایر هم گر من وجه باخذ تلفیق که مستفاد است بدلالة اقتضای

جنسیت سبیل بمقابله جمع ش باضافة سبیل بسوی مومنین هم مراد

راحت که واحد بمقابله واحد از مرتبه اقل جمع کثرت تا چهار انطباق

نپذیرد که مقتضای الف ولام تعریف یا عهد ذهنی در محل بنا بر

ارتفاع لزوم مشاقة است ورنه ش ای اگر نباشد عطف تفسیر

از مشاقة باتحاد فی العوارض مع مغایرت من وجه

بتعیین مرا که تابع مغایر هم گر من وجه هم بمغایرت

من کل الوجوه بجواز تردید مفهوم مستور استعارض و حکم جزا

متخالف مسلم است و ملتقی دیگر ثابت و ثانیا اتحاد من کل الوجوه که مستلزم
است و لا له سبیل یعنی را اصد مفید نتیجه اجماع و با ضافتش با غیر هم
اندراجش مشاقه با رسول علیه السلام است و متحد من بعض الوجوه
ش ای غیر سبیل جمیع مسائل خلافی هم باطل و مشاقه
شامل و خیانت مش که مسائل خلافی باطل و مشاقه
گردد هم بخلاف مغایرت من وجه بتعیین آنکه مقصود و مصحح عطف
و متحد من بعض الوجوه است باید دانست مخالفت اتباع مراکز
اصلیه مشاقه آرد و مراکز تابع مستلزم المشاقش عطف است
بر مراکز اصلیه هم تلفیق مش آرد هم و تنها مخالفت در مرکز
واحد نتوانند شد مگر در مرکزین پس مستلزم مخالفت یک بدیگر است
بلزوم خروج غیر متعارض از مرکزین ش ای نه مستلزم موافقت
هم موافقت یک بدیگر با تباع دخول متعارض در هر مرکز
پس مخالفت با تباع مراکز خروج لازم است و مخالفت
با تباع مراکز خروج ملتزم مش تفاوت لازم و ملتزم تحدید است
و پس هم مبین این کریمه مسح مشاقه با رسول و اتباع

غیر سبیل المومنین باشارت تحقق جزا بشرط و حسن موقت
با رسول و اتباع سبیل المومنین در خلاف شرط و جزا ثابت است
و از انجا که برای صحت اضافه در منکر تخصیص لابد هست که ناشی
از همین اضافه است چنانکه نزدش تا استقامت معنی ضرور نیست
پس چه اضافه در منکرات غیر مخصصه مهمل المعنی است هم از
اشارت تخصیصی که باضافه بین سبیل المومنین منتج افراد است
حقیقه و مغایرت مراکز تابعین سلف هم موصله خلف
بسلف هم مومنین یعنی مذاهب اربعه مرتبه اقل جمع کثرت که
معبر بسواد اعظم است پس سواد اعظم عبارت است از وجه
با وجود حضرت محمد رسول الله تعالی صلعم چنانکه در ذکر حاضر
در دسته آستان رحمت نشان حضرت حبیب الله معین الدین حسن
چشتی اجمیری رحمة الله تعالی علیه گوهر شاهی محمدیه درین چهار
است یعنی مذهب حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین و فضیلت این چهار مذهب و سلاسل منتهیه
آنها و فضل صاحبان مذاهب و سلسله و کیفیت اجماع بر حقیقت

اینهمه در قدرون که باطل نتواند شد بل منکرش خود باطل است
به باهر کتب اہل سنت وجماعۃ مخفی نخواہد بود ہم وسلاسل پیران
طریقت رضوان اللہ تعالی علیہم در احتیاج مرکز اصلی واتباع
یکی ازینہا باقتضای خلاف شرط واضح است کما ہو المشہور سلفا
باجماعہم بقصد بقاما بین ایدیہم ہش درین عبارت مختصر از کمالہ
تا ابدیہم سخنے طویل بدعوی متضمن دلالت بر اثبات مقصود است
ببینید تا جواب بینید ہم پس رد قش بر او گردانیده شود تا آنکه
مفہوم جملۃ مہمل گردد ودر حال آنست که مہمل نتواند شد ونیز قوله
سبحانہ ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منہ ہم وہو فی الآخرۃ
من الخاسرین ترجمہ وہر کہ اختیار کند بہ پسندیدگی غیر اسلام را
اندر وی دین پس ہرگز قبول نکرده شود آن دین از وی وآن
در آخرت از خاسران است ہ معنی خسارت بمقابلہ نفع است
باید دانست کہ اسلام دین محمدیست صلعم چنانکہ در سوره حج است
ہو سمٰکم المسلمین ہ پس غیر اسلام غیر دین اہل سنت وجماعہ محمدیہ
بدلیل آنکہ بعد اقرار شہادتین دلیلے بر تخصیص وتحقیق اسلام

ما در این دلائل نفی اجماع است پس اجماع بر تقیین دین اسلام
جز درہمین چہار فرقہ حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی و سلاسل
متضمنہ اینہا از یک بدیگرے بتصدیق ما بین ایدیہم یافتہ نشود
و اجماع از دلائل قطعیہ است کما ہو المقرر پس کہ خلاف اجماع
از تخصیص و تحقیق قطعی اسلام مجمع علیہ بیرون شد بخلاف
فرق دیگر کہ اجماع بر کفر ہر فرقہ بتکذیب ما بین ایدیہم از
یک بدیگر است پس تخصیص و تحقیق دین اسلام نباشد
مگر در ہمین چہار و سلاسل متضمنہ اینہا و بنا بر استدراک سبیل المومنین
فرمود تعالی شانہ فاسئلوا اہل الذکر ان کنتم لا تعلمون
ترجمہ پرسید از اہل ذکر اگر ہستید کہ نمیدانید باید دانست کہ ذکر ا
کہ بذکور میرساند ہمانا دال است بر مدلول پس اہل ذکر آنند
کہ میدارند دلائل عقلی موافق دلائل قولی و فعلی و حالی
بر مدلول و لیکن بہترین دلالة حالیست کہ خاصہ ما
خاصان است پس فعلی پس قولی پس تقدیم جاہل بعلم ممکن
از احتیاج اہل ذکر چارہ نباشد پس تقلید امری بدیہی

از عادت خلق است که انکارش نتواند شد ازین پس باید دانست اگر تنازعی شود در امری از اولو الامر بهتر آنست که بگردانند او را بسوی خدای عز و جل و رسول مقبول او تعالی صلعم تا تشفی فرماید لقوله تعالی فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلا باید دانست تنازعی که با غیر اولی الامر است منفصل در ضمن اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم است پس این تنازع با اولی الامر است نه با غیر و تنازع با رسول صلعم نتواند شد از آنکه آمر و ناهی است اصلا و هم رده الی الرسول با فرع تنازع برسول است صلعم و لفظ رسول بمعنی صحیح است با مکان و معنی رسول پس تا دلیل دانا باشد و تنازع نشود مگر در آنچه نیافته شود در کتاب و سنت صراحتا و در تنازع و تنازع غیر مرید هم الیه نتواند شد و ازین تا استدلال است به تحقیق معنی این شبه و ازین که هم دلیلی بر لقای حیات و شعور بل جمله صفات ذاتیه رسول الله تعالی صلعم

بحالہ کما تحبہ و ترضاہ و تشفعہ فینا و ترحمنا بہ

ذکر کیفیتہ وجود اول و ظہور آخر آن حضرت صلعم فضل بعض انبیاء بر بعض با دیگر مسطار

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی آلہ و اصحابہ و اتباعہ اجمعین باید دانست چون آفرینش مقصود معرفت خواستند مقتضای حصول نشأة وجود خارجی تعینات خمسہ بار کہ یعنی مرتبہ ذات مجمع جمیع اعتبارات است اولاً و اصلاً و صفات حقیقیہ کہ متحد ذات بر نسبت انتزاع و صحت تخصیص منفصل از ان ثانیا و شانیہ کہ متحد ذات بدان نسبت تقدم و تاخر وجود از حقیقیہ از ان پس در استقرار خود در برابر حقیقیہ است ثالثا و تنزیہ کہ منتزع است از تنزیہات ذات و صفات وصفا للوجود لا احتیاجا للوجود پس در استقرار خود در برابر ذات است با انتجاع رابعا و فعلیہ کہ منتزع است از حقیقیہ احتیاجا للوجود پس در استقرار برابر میشود با حقیقیہ و شانیہ و ذات و موثر عالم اثر خامسا ہمہ با اعتبار زیادہ تسا

بہ ذات وجود ہر متعین جامع و مانع ضروری ست جامع
بنا بر اتصاف عام و مانع بنا بر تعین خاص کہ ہر متعین را از جمیع
وجوہ چارہ نیست بنا بر احتیاج قیام کسبوے ذات و استجماع ذات بعد را
ہم ظاہر شد و بحکم آنکہ ظہور تعینات وجودے علمی را بطرف حدوث
تقدم بتعلق مصفقہ فعلیہ کہ تعین آخر است بنا بر تاثیر ضروریست تعین اخر
ظاہر اول شود و تعین اول ظاہر آخر ضرورتا للترتیب فی الموجود الاحتیاج
فی الظہور پس مرتبہ صفتہ فعلیہ را کہ منشا تعین حضرت آدم علم است ظہور
اول ہمین واسطہ شد و ہمچنین مرتبہ صفات حقیقیہ را کہ منشا تعین حضرت
ابراہیم علم است ظہور ثانی ہمین واسطہ شد و ہمچنین مرتبہ شانیہ را کہ منشا
تعین حضرت موسیٰ علم است ظہور ثالث ہمین واسطہ شد در برابر صفات
حقیقیت و ہمچنین مرتبہ تنزیہ را کہ منشا تعین حضرت عیسیٰ علم است
ظہور رابع ہمین واسطہ شد در برابر ذات و ہمچنین مرتبہ ذات را
کہ منشا تعین حضرت سید الانبیا محمد رسول اللہ تعالیٰ صلعم است
ظہور خامس ہمین واسطہ شد پس عبدیت تامہ مراد او است صلی اللہ
تعالیٰ علیہ و علی اخوانہ من الانبیاء و آلہ و اصحابہ و اتباعہ اجمعین

حقیقت ظهور است از آنکه ظهور اثر فعل است و تعین صفات حقیقیه حقیقت
ظهور است از آنکه صحت و تخصیص فعل از وست و تعین شانیه حقیقت
ظهور نیست از آنکه موجب ظهور حب معرفت خود است و تعین ذات حقیقت ظهور را
باستجماع نسبیه که مذکور شد پس تعینات فعلی و صفات حقیقیه و شانیه
همه حقیقت محمدیست صلعم بوجه بخصوص پس جایز است همچنین گفتن مصطفاها
ست ای جایز است گفتن آنکه حقیقت آدمی و حقیقت ابراهیمی و حقیقت
موسوی حقیقت محمدیست صلعم و حقیقت محمدیه حقیقت آدم و ابراهیم و موسی
است علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام هم و نیز باید دانست که اختلاف
در انکشاف حقایق انبیاء اولو العزم صلی الله تعالی علی نبینا و علی
اخوانه من الانبیاء و آلهم و اصحابهم و اتباعهم اجمعین بحکمة الهی
جل شانه تواند شد و تحقیق حقایق و این مسئله تعین حقایق الفنا فی
صوفیه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مسلم الثبوت است ش
چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت است هم و ان الله ولی التوفیق
لیهدی من یشاء روانه الی الفضل العظیم و نیز باید دانست از کریمه تلک
الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات

مراد شود هر یک بفضل خود ممتاز هست و اگر تقابل
کرده شود تعارض مسقط فضل یکدیگر است ناچار مقصود
این که هیچ فضل کلی یکی بر دیگری مقصود نیست چنانکه تعارض مقتضی
باشد پس کلی بعض انبیا را اولو العزم موافق نتواند شد و در مقصود فضلنا
بعضهم علی بعض ظاهر است که منهم من کلم الله حضرت آدم علیه السلام هستند
چنانکه فرمود قلنا یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة الآیه حضرت موسی
علیه السلام هستند چنانکه فرمود انی انا ربک الآیه کلم الله موسی تکلیما و حضرت سرور
انبیا صلعم هستند چنانکه فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی الآیه رفع بعضهم درجات
حضرت ابراهیم علیه السلام هستند چنانکه فرمود تلک حجتنا اتیناها ابراهیم علی قومه
نرفع درجات من نشاء الآیه این که هیچ نرفع الخ مخصوص بوجه است
و عموم بوجه بدلالت خصوص محل و عموم لفظ پس نوع است مخصوص
اصلا و جامع عموم عرضا و اگر فضل جدا جدا یک یک شود حقیقة این
خصوص نوع و عموم جمع از معرفه حقیقة است مسمی مصطلحی که
حقیقة ظهور اثر است صحه فعل از فاعل و تخصیص فعل از تخصیص است
و فعل متنوع است از ذات معطل است بلی او توان دریافت

وآتینا عیسی ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس ظاهر است باید دانست
که درینجا ترتیب بخصوصیت صفات خاصه است حصر آن بتفضیل بعض
بر بعض پس اگر این خصوصیت بالصفات بدیگری هم یافته شود چه زیان
باشد زیرا که فضل بعض بر بعض مخصوص بانبیاء اولو العزم است و پس
باید دانست افضل ایشان حضرت محمد رسول الله تعالی است پس حضرت
ابراهیم پس حضرت موسی پس حضرت عیسی پس حضرت آدم علی نبینا
وعلیهم الصلوة والسلام و این ترتیب تفضیل بعض بر بعض باعتبار فضل
بهمدیگر صفات [illegible] تعین انبیاء اولو العزم علی نبینا وعلیهم الصلوة
والسلام چنانکه مذکور شد واضح لیکن در فضیلت بهمدیگر حضرت موسی
و حضرت عیسی [illegible] دلالت لفظ ظاهر سکوت از اقتضای دلیل است واذ
اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی
ابن مریم الآیة ترتیب یافتن [illegible] نگاه کرده شد [illegible] تخصیص [illegible] مناسب
حال [illegible] خصوصیت [illegible] نوح [illegible] ابراهیم [illegible]
است [illegible] پیغمبران [illegible] خصوصا آنحضرت صلعم و خصوصا
[illegible] ابراهیم و موسی و عیسی [illegible] مریم علی نبینا

و علیہم الصلوٰة والسلام موضح ترتیب ظہور بتخصیص اولوالعزم
است نہ ترتیب فضل و رتبہ خلاف اجماع و ترتیب حقائق
تعین خود بتفضیل حضرت نوح علیہ السلام بر حضرت ابراہیم علیہ السلام توان گفت و
این تقدیم آنحضرت صلعم خلاف ترتیب تشریف بتخصیص بعض خطابات است
و در آن حقیقت کہ بجای حضرت آدم علیہ السلام حضرت نوح علیہ السلام را ممتاز فرمودہ
وجہش اشتراک جد در حقیقت واحدہ ہم خصوصیت محلی است کہ ظہور بر این ترتیب
بنا بر مماثلت اشتراک است پس گفتہ اند کہ ہرگاہ حضرت آدم علیہ السلام پس از
طوفان ثابت بہ ظہور رجوع بسراندیپ کرد بقطعان بجای دیگر بجوا
رفت اللہ سبحانہ از تنفیس علیہ السلام ارواح انبیاء و علماء و مومنین
عالم برآورد اول از ہمہ روح مبارک سید الانبیاء محمد صلعم پس روح
مبارک حضرت نوح علیہ السلام پس روح مبارک حضرت ابراہیم علیہ السلام پس روح
مبارک حضرت موسی علیہ السلام پس روح مبارک حضرت عیسی علیہ السلام
پس روح انبیاء علی نبینا و علیہم الصلوٰة والسلام و مجتہد گرفت این ہمہ
صاحب اسرار خود لشکری تواند دریافت واللہ تعالی اعلم و
نغفر ربنا مغفرة لما نسینا و اخطانا اللہم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی آلہ

اورا بهشتها داده است یا بهشتها را حاصل اینست که او پاکیزه است
از دریافت و آگاه باید دانست یافته محاط است و احاطه بر او تعالی
ممتنع و ابصار جمیع بصر عام است از شهود مثال و روح و جسم
بصر مشهود مجرد و الا مجرد از ادراک ایشان و روح خلاف اقناع مسلم
تواند شد و تلطیف دلیل دعوی است و جمیع متوسع المفعول منه
و هم بغیره تواند شد با آنکه نداند او را بنفسه سبحانه نگر او بی غیر او را ادراک
بلا آلت است نه بنفسه سبحانه و ظاهر است که دلیل مغایر مدلول است
باید دانست در آخر سوره توبه فرمود والسابقون الاولون من
المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا
عنه و اعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
ابدا ذلک الفوز العظیم ترجمه آنکه پیشینیان نخستین و لاحقین
سابقه در قرن اول حال ایشان اینست که از جدا شوندگانند
از همه جهت باید در فی التنزیل السابقون و المهاجرین بهجرت انشد
نکند انصار هست و از مردگان باشند بر غیر خود در دین بهجرت
تفسیری و آن جمعی اصحاب کرام است مقدم تقدیما و غیرهم

رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین پس اول الاولین این جہار
سرآمد روزگار صدیق اکبر است پس دیگران ہم علی تفاوت
درجاتہم وازانانکہ پیروی کردند صحابہ را درین ہجرت ونصرت یا
حضور دل بحمد اللہ تعالی ورسول اللہ تعالی صلعم بعطف تفسیری
مع استثنا از اولین بلفظ اتبعوا ہم آن تابعین ہستند وتعمیم الذین
اتبعوا ہم تا انتہاء دور زمان ایمان گم اند شد والا الاولون حلقہ
کاشف السابقون سودی ندارد واللہ تعالی اعلم و استفادہ
عموم بشارت ضائع خوشنود شد اللہ تعالی از اصحاب و پیروان
ایشان وخوشنود شدند ایشان از وتعالی واین رضا ہمہ گر مستفاد
است از معنی حیثیت یا بہ ربا وبالاسلام دینا وبالقران اماما
بالکعبۃ قبلۃ وبمحمد نبیا صلعم ومقرر کرد برای ایشان بوستانہا بکہ
رود است زیر آنہا جہ یادائم باشند گانند در آنہا ودا ابیت
رستگی بزرگ و نیز باید دانست تانکہ احتیاج دستقرار
خود یکی از خصوصیات خمس مبارکہ و احتیاج وجود و تبع با حتیاج
وتبع بی احتیاج یا استجماع تبع با حتیاج وبی احتیاج

در هر زمان متضمن حضرت صلعم بحضرت صلعم دارند اصحاب
اند و آنانکه متضمن عیسی دارند توابع اند بخلاف انبیاء در احتیاج
استقرار و تبع علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام پس آنانکه تبعیت
باحتیاج دارند محتاج اند و آنانکه تبع بی احتیاج دارند صدیق اند
و آنانکه استجماع تبع دارند ذی النورین اند پس آنانکه مشرف بنور بینه
اند تشخص زاید با خود برتافت و نیز باید دانست که فیض نور ولایت
صدیقیت را مخرجی است خود در جنب مخرج فیض نور نبوت
که بزرگتر است چنانکه در سرا لحجی دو باب مثلا بخلاف فیض
نور ولایت بالاحتیاج که مخرجی خاص ندارد پس حضرت ابوبکر
رضی الله تعالی عنه درین لایت صدیق اکبر و اول است
بحکم اولیت انتشار رسالت و نبوت حضرت سرور انبیاء صلعم
حضرت عمر رضی الله تعالی عنه درین لایت در پی صدیق
اکبر اصالتا فارغ از نسبت ولایت بالاحتیاج فاروق اعظم است
و حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه باستجماع نور ولایت
بالاصالة والاحتیاج کالبرزخ المجازی ست ای وجود

متاخران سنخاترین مستجمع بآثار طرفین و تفصیل این در ذکر کیفیت
برزخ باید دریافت هم و استقرار فی المحل فهی المنوین است و
حضرت علی کرم الله تعالی وجهه در ولایت بالاحتیاج فارغ
از اصالت مرتضی است و خاتم الولایت است بحکم خاتمیت منشأ
نبوت حضرت خاتم الانبیا صلعم نه آنکه ولی بعدش رضی الله
تعالی عنه نیست و ازینجا است که تشریف بولایت احتیاجی
درین امت مرحومه و بتضمن حضرت مرتضی است نه بامم دیگر
زیراکه خصوصیت مرکزیت نبوت فارق از همدیگر است و حقیقت
اختلاف درین مسئله سلیم الفکر ازین تقریر تواند دریافت
وچون حصول معارف رحمانی بر طریق ولایت بالاصالت
است یا بالاحتیاج لاجرم بحری کار حضرت صدیق اکبر بود
یا حضرت مرتضی رضی الله تعالی عنهما و باشد که حضرت مولوی
معنوی رومی قدس سره اشارتی در همینی فرموده باشند

صدیق را تو چه دانی جاهلی — تو گرفتاری به بوبکر و علی

را از ان محل ارشاد الف و لام عهد ذهنی بر السابقون مفهوم میشود

واولیاء جمیع ملل از ولایۃ عامۃ الاختصاص بالمعانی که دلالۃ
میکند بر معنی قربۃ و مدد و مالکیۃ و دوستی و تکفل کار مقصود انکه
هرگز مگیرید یهود و نصاری را بولایت از هر جنس که باشد بوجوب
تحذر از منهی عنه بعموم اختصاص بالمعانی و هر که گیرد بحکم اقتضای
مخالفۃ خطاب نهی فانه منهم از ظالمان است پس مقتضیه این نهی
بر قواعد فقه و عقاید در معنی ولایۃ عامه ارتکاب صغیره و کبیره
تا کفر دائر خواهد شد چنانکه لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن الآیۃ
پس مقتضیه نهی عام است و تفاوت در حقیقۃ منهی عنه
در مقابله یکدیگر از روی حقائق ثابته است و تاکید نهی
بنزول متواتر و تاکید اجابت بوقف لازم و وقف النبی
صلعم و دلالت بر مغفرت محبان از وقف غفران ظاهر است
پس اعراض از این نهی کفر است چه وقوع کفر با نکار
نص قطعی مقتضیه اقرار های دیگر است العیاذ بالله تعالی منه
مگر آنکه با تسلیم و اقرار این امر خود را گنهگار در عدم ادای شرع
بهوای نفس داند البته احکام مخصوصه تکفیرش نتواند شد

مگر میرسانند اصرار بر معصیت بصغیره و بر صغیره بکبیره و بر کبیره بقرب
کفر و بدین بنا بر هر کلی دو مواخذه متحقق یکی در مقابله سوء عملی
عمل و دیگری در مقابله مخالفت نهی آیت مذکور فانه منهم
انتاکید تشبیه استعاره مستفاد در فهم قاصر همین است که در
صورت عدم توبه مغفرتش داخل تحت مشیت نخواهد شد بلکه
عذاب سبب خواهد یافت بقدر استحقاق خودش و از معنی ان الله
لا یهدی القوم الظالمین مستفاد می شود که توفیق مرضیات
نیابد بدون قطع از این تعلق ولایت و ظاهر است که توبه بدون
قطع از این علاقه توبه نیست یا راه نماید بسوی جنت بعد عفو
آن یا از یافتن توفیق مرضیات تشبیه باید دانست
که دعا در حصول هدایت بی سود است تا حالت بقای
این علاقه و اگر مفید شود همانا آنکه تائب شود و در دعای آن
قبول از جنس استدراج است قال الله تعالی سنستدرجهم
من حیث لا یعلمون ۝ مرتبه ثابت میکند در عصیان
تشبیه ضعیف است بر دائمی لنفسه لغیره در دعای هدایت

که با دعوی ولایت و ایمان اینقدر هم نمی فهمند که شبهه بهر دو
استدراج است آه مسلمانی مسلمانی را در تنذیر فانه منهم وان الله
لا یهدی القوم الظالمین میخواهد و یاد نمی آرد و قال الله تعالی من
یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها الآیه و باین استدراج بر قبولیت
دعاهای خود بنازند اللهم احفظنا و وفقنا لما تحب و ترضاه و تتمه
کلمات طیبات را در خصوص حصول سیئات وسیله آوردن طلبی
دیگر است بر خود با وجود استدراج زیرا که کلمات طیبات را غالبا
خصوصیتی در حق خویش با قاریش حضور حق تعالی باشد
مردم آخرت را فراموش شده شعر چون بگیرد با دگر کس سر کشتی
آخر همه خاک تیره پا نشستن است * اللهم تعالیت یا حلیم ربنا
فاغفرلنا ذنوبنا و خطایانا وانت الغفور الرحیم وصل و بارک وسلم
دائما ابدا علی محمد رسولک حبیبک علی افراده وشفعه فینا و ترضنا
ذکر کیفیت تفسیر آیات کریمه اجعل الالهة الها واحدا
و کریمه اعبدوا الله ما لکم من اله غیره الآیه و کریمه
هو الله فی السموات و فی الارض الآیه و کریمه هو الذی

فی السماء الٰہ و فی الارض الٰہ الآیۃ کریمہ
کل شیء ہالک الا وجہہ الآیۃ و (یعنی) تاویل باطل

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستغفرہ علی الہ و اصحابہ
و اتباعہ اجمعین یا رب شعر نگہدار ما را از راہ (خطا) خطا درگزار و ہم (صوابم) نما
باید دانست فہو سبحانہ اجعل الالہۃ الٰہا واحدا (یعنی) مستعد انہ
ہمہ گر پسندید آیا گردانید محمد صلعم الٰہ متعدد (معبود) معبود ہا را یک الٰہ
﴿ ان ہذا لشیء عجاب ﴿ تعجب این چیز عجیب است یعنی تو
در نگر خلاف عقل و ہدایت ﴿ و انطلق الملاء منہم ان امشوا و اصبروا
علی الہتکم (یعنی) روان شدند سرداران قریش کہ آمدہ بودند گویا
کہ بروید و صبر کنید بر معبودان خود ہا درین مخالفت کہ میان ما
و محمد کہ جای خطر است ﴿ ان ہذا لشیء یراد ﴿ بہر آئینہ این مخالفت
کہ میان ما و محمد است چیز خواستہ شدہ است از طرفین کہ ترک
نتواند شد ﴿ ما سمعنا بہذا فی الملۃ الآخرۃ (یعنی) چون کہ نشنیدیم
کہ نشنیدیم اینکہ یا اختیار تثلیث توحید اعتقاد کنند در ملت

پیشین که اشارت است بملت نصاری ع ان هذا الا اختلا
ق ٥ نیست این سخن محمد مگر برساخته ٥ ازین گفتن کافران یعنی
اجعل الالهة الها ظاهر است که از لا اله الا الله نفی الوهیت از
الهه متکثره باطله تحقیقش یابنها در دلهاے خود شان تصدیق
و اقرار باله واحد حق نفهمیده اند و نیز از کریمه ما سمعنا الخ دلالت
برین عبارت است ورنه میگفتند که نفی الهه که سلف ایشان می پرستیدند
با ثبات اله واحد نشنیده اند و این جاے استبعاد نیست که نفی
متکثر و اثبات متوحد خلاف عقل و بداہت نیست گو استبعاد
ورزند باین حق از مشاهده کیفیت باطله ملت پیشین المقصود محل
استبعاد توحد در تکثر است و بعکس این چنانکه اجعل الواحد
اثنین که از مقتضیات عقل و بداہت است یا رب چه رو داد این
مولانا را که بانچه کفار استبعاد ورزند ایشان بحسب خود بر اثبات
توحید وجودے سازند که متواند شد وحدت قدیمه را که
مبرا از شائبه حدوث است در توحد و تکثر حادث الهه باطله
پنداشتند این چه اعتقاد است دور از حقیقه نعوذ بالله تعالی

از الهها لکم که مغیر معنی مراد مادل است ای ادیب در ترکیب
نظم منعقت و تدبر بنگر و نیز باید دانست که الله عزوجل اصنام را
الهه نفرمود البته یعنی الهه فرمود لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا
الآیه پس تفسیر این کریمه در ذکر کلمه طیبه گویست هم و تعبیر
کفار اصنام را باله باطل است فکیف این اصنام را اله بلکه عین الله
گفتن و الله تعالی اعلم بالصواب هو الله فی السموات و الارض الآیه
باید دانست لفظ الله متعلق به نتواند شد و نه مادل باسم صفت
نابخردیش پس متعلق مستقیم معنی فی السموات و الارض که ضمیر است
بحقیقتش متوسع است اگر متعلق به لفظ ظاهر گرفته شود فی السموات
و الارض ظرفیت مجازی باشد و ظاهر از تقیید حکم ظرف و مظروف
حقیقی یعنی که ظرف متوسع و مقدم و مغایر باشد مظروف را
ظاهر است فما نحن و رفیه الا دلیل علیه اینکه سموات و ارض مظهر
و هم همین ظاهر باشد بنا بر پس تعلق اینکه احکام ظرف و مظروف
حقیقی و تخصیص یکی متعلقات بها مستقیم معنی جا شده و نسبة
متعلق به لفظ الله اسم علم است تخصیص [illegible]

در ذکر کیفیت کلمهٔ طیبه مذکور است هم بنا بر شق تشکیل انتساب علم قرینه
معنی وصفیه بلفظ الله که علم موصوف است بالغه است تعالت
اسمائه وجلت صفاته والله تعالی اعلم بالصواب هو الذی فی
السماء اله وفی الارض اله هو الذی فی السماء الخ بنظر فقیه و منطوقیه
مجازی است از احکام ظرفیه و منطوقیه حقیقی مش چنانکه
در تفسیر کریمه هو الله فی السموات والارض گذشت هم بتجویز
شیء فی الدار قائم حاصل آنکه ان ای الله در آسمان اله است و هم
در زمین اله است نه غیر او و آنچه بعضی میتوان گفت که سر الهی
که در آسمان است و سر الهی که در زمین است عین الله است
و معلوم نیست که الله در آسمان کیست و اله در زمین کیست الله تعالی
نفی الهیت غیر باید ولو کان معه آلهة کما یقولون اذا لابتغوا
الی ذی العرش سبیلا لاکن از قول او ولان الهه اصح باشد
بکه در زمین اصنام را که معبود مشرکین اند الهه قرار داده اند
و در آسمان ملائکه هم آلهه شنیده باشند که این همه الهه سوا الهی
را عین الله گویند فنعوذ بالله تعالی من ذلک تعالی الله عما

کل شیء هالک الا وجهه الآیه باید دانست که هلاک عدم لاحق است بوجود سابق العدم نه بوجود فانع العدم ونه بعدم پس هلاک بمعنی عدم مطلق شیء سخن مستبعد فیه است زانکه علم وحکم بر عدم مطلق نتواند شد والله تعالی اعلم بالصواب اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا

ذکر کیفیت وقف لازم بر آیه وما یعلم تأویله الا الله

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله و اصحابه واتباعه اجمعین قال الله تعالی هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله ج وما یعلم تأویله الا الله ط والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب ۝ ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة

انک انت الوهاب ترجمه اوست که فرود آورد بر تو کتاب

بعض ازان آیات محکمات اند ای استوار کرده شده در افادت

مقصود آن همه اصل کتاب اند یعنی از مقاصد صریحه و دیگر متشابهات

اند ای ذو معنیین موقوف علیه اشتباه تا تبیین آن بالذات یا

بدلالة اللغة بمعنی موضوع یا بالعرض همچو استعاره بدلالة محاوره

بمعنی غیر موضوع پس اختیار کرده شود تعیین المقصود و از این آیه کریمه

واضح است که جمله آیات محصور است در محکمات و متشابهات

پس لیکن آنانکه کجی است در دلهای ایشان در پی میروند آنچه

را که متشابه است ازان کتاب بنا بر خواست فتنه و خواست تاویل

متشابه و حال متشابه اینست که نمیدانند تاویل آنرا جز خدای تعالی

والراسخون فی العلم الخ و استوارانند در دانش متشابه که

میگویند ایمان آوردیم متشابه بالتقلید قطع نظر از خواست فتنه و خواست

تاویل موافق مراد جمیع از محکم و متشابه از نزد پروردگار ماست و

ما یذکر الخ و هرکه بداول مخصوص متشابه نمی رسد مگر آنانکه صاحبان

عقول هستند و محصور حصر متشابهات مستثنی منه و مستثنی و سیاق

در خاصیت باب ربنا لا تزغ قلوبنا ای پروردگار ما محفوظ
دار از کجی دلهاے ما را پس آنکه راه راست بخشیدی ما را بعلم
و عمل و ببخش ما را از نزد خود رحمتے یعنی اجابت یا علم دیگر انک انت
تحقیق تو بسیار بخشنده ای مستفهم اگر این عطف والراسخون
بر جمله باشد منع تعلم تاویل متشابه بغیر الله تعالی است و حال آنکه
دانستن انبیاء تاویل متشابه را خلاف شان ثبوت است و نزد بشر
ثبت و اگر مستثنی باشد گو فارق در حد نفس صفت علم حق
سبحانه عن متشابه و علم راسخین است نه در حد معلوم چه اشتراک
در خصوص است ای معلوم الله تعالی و غیره تعالی هم ضروریست
نه در حد مجهول است اسے مجهول غیره تعالی هم پس عدم اشتراک
در معلوم تخصیص است ای معلوم الله تعالی فقط هم است نه در
معلوم تعمیم است ای علوم الله تعالی و هم معلوم غیره تعالی هم
و بر آنکه تعلم تاویل مقصود متشابهات در اصل محتاج بمحکمات وحی
است یا الهام چنانکه قطعی است همچو الهام انبیاء رحم هم باشد
یا ظنی است همچو الهام اولیاء رض هم پس دلالتی بر صحت تعلیم

و تخصیص مذکور ست یعنی کدام متشابه بعلم العلم است بین الله
سبحانه و غیره سبحانه و کدام مخصوص العلم بالله سبحانه هم بی وحی
و الهام نتواند شد و بدانکه این وقف لازم و وقف النبی صلعم
و وقف غفران مبنی است بر اسرار خود از متشابهات است
اگر نه ثبوت قطعی صریحی است ای از ارشاد پیغمبر علیه السلام باشد
فهو المراد و الا ظنی خیالست که وقف لازم تفصیلی است بنا بر
تخصیص ضروری است ای آنچه علمش خاص است برای الله
سبحانه هم و عطف موصلی است بنا بر تعمیم ضروری است
ای آنچه علمش مشترک است بینه تعالی و غیره تعالی هم پس
از فصل امتناع فیما فیه الامتناع و از وصل اشتراک فیما فیه
الاشتراک لازم و حقیقت وقف النبی صلعم و وقف غفران از
سر وقف لازم خود پیدا است پس وقف بر و الراسخون فی
العلم موجب انحکمات و متشابهات بلزوم یا بی لزوم است
است به وجه وقف محکم لازم یا غیر لازم و بوجه وقف متشابه
لازم یا غیر لازم هم بفهم در در نمی آید مگر وصل بنا بر

مقصود است و اگر این فصل یا وصل نباشد اشتراک فیما فیه امتناع یا امتناع فیما فیه الاشتراک

و توصیف نه خبر که لازم عطف جمله بر جمله است پس که مفید یعنی اینها
در تعیین متشابهات است چنانکه مذکور شده هم قول آمنا مقصود
متشابهات علما است در خلاف ابتغاء فتنه و در ابتغاء تاویل آن
موافق بود لا عطف آنکه ایمان بر مجهولات ممتنع باشد و بر نفی آن
متشابه بلی نفع و ربنا لا تزغ قلوبنا الخ دعا بعد اتقانش هست تحقیقا
و عملا نیز که نفس او در خوض تاویل آن لا بتغاء الفتنه راهی هست تحقیقا
و عملا و هب لنا الخ دعا بر قبولش با زیادت علم بدانکه از راسخون
فی العلم علما متشابهات غیر انبیاء مقصود هستند که دلالت بران خود
از و الراسخون فی العلم بعد اختصاصش با انبیاء و الف لام تعریف
بر علم است و نیز از ما یذکر الا اولوا الالباب و دعای ربنا لا تزغ الخ و
شان نزول پیدا است پس انبیاء درین اشتراک با جهال ممتنع
باشند و اگر الف لام جنس گفته شود از تعمیم علم اشتراک فیما فیه
الامتناع لازم و الله تعالی اعلم بالصواب اللهم صل و سلم علی محمد
نبی الرحمة و علی آله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به -
ذکر کیفیت تفسیر السجدة حدیث الشیر لا تصلوا الا شفعه یا فیها

عصمت از کبیره است و مبطل ترقی و اگر مصروف شود نفس
مبارک حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بصدق
بالتصدیق اضراب باطل است و مقوله فاسئلوهم ان کانوا ینطقون
مبنی بر تبکیت ما ذا یحیرون فیا ایها المومنون اتقوا الله العلی العظیم
فی الانبیاء صلی الله تعالی علی نبینا وعلیهم وسلم و نسبت بعضی
در کلام بعضهم چه و در شب هجرت حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه چون ا
پرسیدند از شخص رسول الله تعالی صلعم که این کیست فرمود
رجل یهدینی السبیل و حضرت صلعم بجواب پرسیدند که
کیستید فرمودند انا من ماء، از انجا که کلام صادق فی وجه محتمل
کذب فی وجه قصداً واقع نشد مقتضای کمال تنزه انبیا
نادم باشد و نفس خود را ملوم و ملامت سازد و قال صلعم فیقول
انی لست هناکم و یذکر ثلث کذبات کذبهن و نیز باید دانست
که تقریر کذب بالعمد اگر قبل از نبوت است جایز است و بعد از
نبوت و تحمل کذب سهواً جایز باشد و اگر تعمداً از نبوت است کبیره و صغیره
جایز نتوان داشت مگر کلام مأول والله تعالی اعلم بالصواب

بی نیاز قطع نظر از فارق مغفیر باید و تحقیق است که بلاحظه

موجودات تخصیصاً قطع نظر از مسلوبات است و تجربه کسی که

عکس قولی اینجا فرما است بانتساب ذنب غیر ممنوع الاشتراک

مستلزم الوهن چه جا است ش چنانکه فرموده اند از ذنبک ذنب

امت مقصود است هم و نیز مخالفت لفظی ش ای اضافه لام

که مقتضی ذنب خاص است نه ذنب غیر هم و معارضت اصل

شرعی یعذب من یشاء ظاهر ش چنانکه فرموده اند هر گناه و ذنب

است منسوب بحضرت محبوب مرحوم مطلق است بهمه مغفور است

موید ان الله یغفر الذنوب جمیعا است پس معارض شود

یعذب من یشاء را هم و جای دیگر فرموده استغفر لذنبک و

للمؤمنین این خود مفارق همدگر است و الا تکرار معنوی

مهمل ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ۰ آنجا

بدیدن محمد صلعم دیدن خدا است تعالی شانه و النسیم

را صلعم دیده جان بین باید الله سبحانه جز او را دانسته

دیدن روی او دیده جان بین باید × این کجا مرتبه چشم جهان بین

هر کس حقیقة مغفرت و ذنب آن معصوم از مسلوبات غیر مخصوص
محمدی صلعم نرسد و تمیز نتواند شد که این بشارت است
بدلجوئی حبیب خود تعالی صلعم درانده و ذنب باعتبار آنکه حق
عبادتک وحق عبادت است که مقابل شود بالوهیت کامله غیر
محصوره در ظهور موجودات و مسلوبات الا مخصوص محمد
صلعم و آن بلزوم عدم ظهور او انی موجب نقص حضرت
تکلیف تحقق حق العبادت و آلا تکلیف و عبودیت معدوم ظاهرا
و باطنا و آنچه گفته شد از روی حقیقت محمدیه است غیر ازا
و نیز شامل بشارت کثرت اتی زمان استقبال بفضل و
تنصر کا لنصر عزیز موکد بمفعول مطلق هم و فتح که
مبارکه بقرینه حمل نمودن آن استقبالیه را فتح مبارک که قال
و مغفرت ما تقدم و ما تأخر من الذنب مخصوص نباید این مغفرت غیر محرم
بوحی نتواند شد و از اینجاست که صلح حدیبیه که بود و اسباب
خفیه فتح مکه است ما دام فتح باشد محمول بر خلاف العیاذ
بالله تعالی منه قال الله تعالی لقد صدق الله رسوله الرؤیا

بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله تعالی آمنین محلقین
رؤسکم و مقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلک
فتحا قریبا ۰ پس این قصد و صلح حضرت حبیب کبریا صلعم که متضمن
وقایع ظاهر و باطن است از اسرار عام ما لم تعلموا است و تعبیر صحیحه
مقصود سن است ابتلاء عام که از اسرار علم ما لم تعلموا است
هم اخبار صداقت و اوصاف حضرت رسول مقبول خود
تعالی و اصحابش صلعم چنانکه فرمود تا آخر رکوع خود ظاهر است
والله تعالی اعلم بحقیقة الحال والیه المرجع والمآل اللهم صل
وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحب و ترضاه و شفعه فینا
و ترحمنا ۰

ذکر الکیفیت فی معنی سورة النصر و الفاتحه
والکافرون علی ما هی علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نشفعه وعلی آله
واصحابه واتباعه اجمعین اعلم انا نجری الی معنی سورة

بان اذا کان متعدیا حقیقته متضمن الشئ یا مجازا او جهانا بمعنی ما حصل التشبیه

المفعول للتعدیة ولضرورت تخصیص ما هو المقصود للنصر و الفتح متوسطا

بحذفه فهو کم لا غنا بالاستثناء صلعم منه فیشیر الی معنی اذکر و کنشهر

هو فی ایجاد الموجد اثر اس ش تمیز من الایجاد و من النصر هم تفصیل الیه

اسم المفعول

حمید الفعال بلطفه س ش متعلق بالایجاد و النصر هم و الفتح

هو انکشاف الحقیقة جلالت القدم تضمینا منطبقا باصله و الترا سیاسته

س ش متعلق کا شنا و الضمیر المجرور الی القدم هم علی تفاوت

الدرجات فتخصص صلعم لشرف الخطاب لاظهار جنبه العلیاء

صلعم و رایت بمعنی ابصرت حال المفعول المخصوص من التوسیم

و الناس مفعول موصوف و یدخلون حال الصفته لا المفعول

الثانی لمعنی علمت لفضیلته س ش الضمیر راجع الیه یدخلون هم و

دین الله عامه فیستفاد منه حقیقته المستجمعه المتضمنه جمیع الاضداد

المسلوبه المنزهه بها س ش الواو حالیه لبیان حالت الاضداد و المسلوبه

بانها المنزهه حقیقته المستجمعه المتضمنه صلعم هم و التسبیح بمعنی

التنزه عن شوائب النقص و الحمد بمعنی مجبول ای محمود یه علی ما

والاستغفار لطلب الستر وحذف المفعول للتوسع بمعنى لهم

ذلك والامران بالاشتراك فطلب تاكيد من غيره صلعم وتشريف

باستغفاره صلعم والتوبة هي رجوع مطلق فتقييد محل كما تاب الله عليه

والتاييد بطلبه فالمعنى اذكر حين اذا جاءكم نصر الله والفتح في وقت

الازل وعبرت الناس يدخلون في دين الله اتصافا افواجا

من آدم عليه السلام الى آخر الزمان فهو من اي وقت الازل

يتعلق بعبرت هم نذا تذكيره صلعم بما وقع في وقت الازل من

رتبة صلعم من شرح الصدر فالم نشرح لك صدرك اشارة اليه

ومما ذكر في القرآن المجيد وبعضه مبين لبعضه تا بعد شرح الصدر

الا اذا جاء نصر الله والفتح ورايت الناس يدخلون في دين الله

افواجا تخصيصا على المراد من اي مراد اختيار الاية على ما نزيد

او مراد ذكر دين الله المقصود لتضمنه بالموجودات والاضداد

المستوية بالنسبة فلا حاجة الى ذكره بالخصوص [illegible] فهذا هو

[illegible] اي شرح الصدر هم واخبار بما وقع ويقع في عالم

الشهود من دخل الناس في دين الله افواجا من كل جهة

سنہ ولکن لما فرق بمعنے رجوع مطلق تشبیہ تحقق کما ذکر

اللہم صل وسلم علی محمد نبی الرحمۃ وعلی حبا لہ کما تحبہ وترضٰہ

وشفعہ فینا وترحمنا بہ ثم الی معنی سورۃ الفاتحۃ بان الحمد مصدر

مجہول بلام المعہود الذہنی او التعریف والفاعل لہ متوسع فکان اللہ

سبحانہ او غیرہ فالحاصل ان المحمودیۃ المستقلۃ لا تحتاج فی

مقصودیتہا الی فاعل بخلاف المعروف ش ای المصدر

المعروف فی مقصودیتہ یحتاج الی فاعل م من اسے فاعل

لہ علی خلقۃ الخیر والشر فی تربیۃ العالمین کما قال رب العالمین

الوصف باستدلال العقل فلفظ الرب شامل لمعنی الخلق

والعالمین مبنی عن تنوع العالم والعالم ہو المربوب الرحمن الرحیم

مالک یوم الدین الوصفان باستدلال النقل ذکر صفتی الرحمۃ

قبل ذکر مالک یوم الدین للاطمینان قلب المرید فالرحیم بالمومنین

مسلم ش ہو صلعم ص فالرحمن خاص للاسم تعالیٰ لخصوصیۃ

الوصف بہ تعالیٰ بمبالغۃ فمنع لغیرہ تعالیٰ اسما ووصفا

فالوصف خاص باسمہ صلعم علی ہو بنیۃ الاولیٰ صلعم

علی الرحمانیۃ فقائم الضمیر علی الاسم صلعم ففیہ اشارۃ الی متشابہ

الرحمن علی العرش استوی لکنھا بصفۃ تقدس العرش ای تسلطا

بصفۃ رب العالمین تقدست وصف الرحمن ثم بدلالۃ وجودہ صلعم

کما ہو فحوی وصلعم البیان انی متشابہ الرحمن علی العرش استوی ثم

فانظر اذا تری من تخطیۃ صلعم والرحیم بما یقابلہ خصوص الرحمن فلا یجوز

التخصیص وخاص بما یقابلہ تعمیم الرحمن فلا یجوز لہ العموم فلما تحقق

الایمان بالوصفین المتصوفین استغرقۃ اللہ تعالیٰ من ربوبیۃ والیوم

الآخر اجمالا بالاستدلالین من تحصل بالعالم من ربوبیۃ ودلالۃ خاصۃ

وانتقل منہ الاقرار بایاک نعبد لتخصیص بالعبادت الخاصۃ لہ تعالیٰ

من حیث انہ سبحانہ خالق لا تشمل العامۃ والاخلیفۃ ان اشکرلی

ولوالدیک مع واشکروا للہ ان کنتم ایاہ تعبدون واسجدوا لآدم مع

اسجدوا للہ الذی خلقھن ان کنتم ایاہ تعبدون واعبدوا اللہ ان کنتم ایاہ

تعبدون فیہ ضمیر المتکلم مع الغیر مع ان کل لہ قانتون بکل قنوت

وفی اشتراک الغیر فی الفضل مسائل التی لا یسعہا المحل منہا

العبادۃ التی تکمل تاویل لغیرہ فہی شرک ای العبادت الخاصۃ لہ تعالیٰ

من حيث انه سبحانه خالق لا يشمل العالم هم تابثيت مع ثقت هم
تعريفهما وتصديقهما على اقرارهما من الحمد لله الى يوم الدين الا الاقرار
على المجهول فكيف واياك نستعين لتخصيص بالاستعانة التي بنه
تعالى من حيث انه سبحانه خالق لا يشمل غيرها والا فكيف من يتحد
الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون وضمير المتكلم
مع الغير كما وضع اهدنا الصراط المستقيم الاستهداء الى الصراط المستقيم
الذي هو ايمان به بمعرفته بنبيه ربّ شيخه كما قال سبحانه قالوا
امنا برب العالمين رب موسى وهارون والا لبطل التقليد فنفى الحاجة
والايمان لو كان برب انكاه نبيه كما قال سبحانه قال امنت
برب الذي امنت به بنو اسرائيل فبرب محمد صلعم تخصيصا بخصوصيته
على مركزية العامة على مظهرية الرحمانية التي هي بمعبده ومعاده والا لبطل
الاستجماع المقصود وضمير المتكلم مع الغير كما وضع وحذف الى اقرب
المفعولين لشارة الاتصال بينهما واللام للعهد الذهني فتوافق
البدل اعني صراط الذين انعمت عليهم الانعام هو ايمان بربه
بمعرفته بنبيه ورب شيخه فبرب محمد صلعم كما قال سبحانه

واذ اخذ الله ميثاق النبين لما اتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم
رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه فالانعام عليهم وعلى
من تبعهم والا فكيف تخصيص الملت الواجب لعموم المبدل في وجه الاحكام
واستعمال حاصل في وجه معرفة الله تعالى غير المغضوب عليهم ولا الضالين
في الوصفين اشارة الى تنزه ايمانهم وعاقبتهم في الدارين و اشارة
الى مغضوبية وضلالت من ضل عن الصراط المستقيم عموما ولو يشير
الى الخصوص بلا غش ولو الى اليهود والنصارى م والا فكيف استغناء
الاستغناء لغير المخصوص وكيف اشتماله بصراط الذين انعمت عليهم انتهى
هذا ما كتب اجمال بالاشارات التي تشتمل مفصلات القران المجيد
يا ايها المرء لا تفهم الاجمال الا معرفة حقيقة الرسالة المحمدية ولا تفهمها
الا على قدر الوصول حقيقة الولاية الصديقية اذ الولاية الاصطفائية
اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى جماله كما تحبه وترضاه
واشفعه فينا وارحمنا به ثم سئل في معنى سورة الكافرون قال
اعدا اعدوك نفسك التي بين جنبيك اشد كفرا من الكافرين
لا اعبد ما تعبدون من هوى النفس بمرضات الله تعالى هي الجهاد الاكبر

ذکر تحقیق تفسیر آیۃ الکریمۃ الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا واقعۃ فی سورۃ المائدۃ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ وعلی آلہ واصحابہ

اما بعد آنچہ بین الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا الآیۃ لابد من مصداق الثلثۃ المذکورۃ فی الآیۃ الکریمۃ دینکم ونعمتی والاسلام دینا فان لم یفرق بینہم فالتکرار یصنعا وان یفرق تا لم القصد فی الباب وزمانا وحالا فکیف الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا تحقیقا فالیوم اکملت لکم دینکم من الاعتقاد بما ہو الحق عموما مما سبق الی ما تحقق زمانا وحالا لانہا لان دین احد ای من شریعۃ آدم الی شریعۃ نبینا محمد صلعم دین احد قال سبحانہ ان الدین الواحد ای مما سبق الی ما تحقق ثم واتممت علیکم نعمتی ہو اتمام نعمت النبوۃ بنی التلبیا

متوقفة علیہا لما من اللہ تعالی والیہ تعالی بمحمد صلعم ورضیت

لکم الاسلام دینا بالتخصیص ہو دین محمد صلعم مستجمع مما سبق ومالم

یکن کذا فہا الفرق وکیف اکمال الدین بدون اتمام النبوت ہی

موقوفة علیہا للاسلام دینا فکیف الرضا بالاسلام دینا بدون الموقوف

علیہ لا کمال الدین علی اشتمالہ فالکریمة تدل علی ختم الرسالة

بمحمد صلعم رتبة وزمانا اذ لا یبقی بعد التکمیل والتتمیم شئی منہ اللہم صل

وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آلہ کما تحب وترضاہ وشفعہ فینا بجمیعنا

ذکر کیفیة تفسیر آیہ کریمہ واذکروا نعمت اللہ علیکم

وما انزل علیکم من الکتاب والحکمة یعظکم بہ ط

واتقوا اللہ واعلموا ان اللہ بکل شئی علیم ؕ واقع

سورہ بقر

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ وعلی آلہ و

اصحابہ واتباعہ اجمعین قال اللہ تعالی واذکروا نعمت اللہ علیکم

من الکتاب والحکمة یعظکم بہ واتقوا اللہ واعلموا ان اللہ بکل شئی علیم ٥

باید دانست که ذکر میر سانذ مذکور بنا بر ربط و مضاف بمضاف الیه
بنا بر اضافه و در اینجا اضافه حادث بسوی قدیم مفید این ربط تواند شد
و نعمت الله محمد است صلعم برسالة مظهریة متضمن صفات ثبوتیه قدیمه
و التزامی صفات سلوبیه مخصوصه محمدیه صلعم بقرینه یا الحق اسمی
ما انزل علیکم من الکتاب و الحکمة یعظکم به از انکه توقف نموده در
تخصیص ذکر کتاب و حکمه برسول است و استثنا ر حضرت مظهر الظهر
صلعم که اعلی النعما است از عموم نعمت چون تواند شد که فرمود
سبحانه لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلو
علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل
لفی ضلال مبین خصوصا از مجمل که دلالتی از ما سبق
بر خلاف استثنا است و یاد فرمود الله تعالی محمد
رسول الله تعالی را نعمت الله که شامل جمیع نعما الهی است
مقصود اصلا و ما انزل من الکتاب و الحکمة تفسیر نعمة الله است
بعطف تفسیری فی العوارض مع عطف تفسیری فی العوارض
حکمت بر کتاب بنا بر تخصیص و تاکید لیس منشا استفاده نعمة محمدیه

و در تحکیم اذکار یاد اذکار روح لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و ذکر جوارح را انواع است به تنوع جوارح و اذکار تبع ربط به اسم
قلب مرکب و قلب بسیط و تبع ذکر روح و ذکر قلب مرکب را انواع است
به تنوع اذکار مناسب مرکب مع ربط بقلب بسیط و تبع بذکر روح
و در عبادت نامتناهی است به تنوع اذکار مناسب بسیط مع ربط
و تبع بذکر روح و ذکر روح را تنوع است به تنوع مقاماتش و
به تنوع نعمت و نهایتی نیست از کمال بسط و بی نهایتی نعمة
الله و اینه مرتبه قلب بسیط که یکی از مقامات روح است لهذا
فضل تنوع ذکر روح بهره بر قدر وسعت خود می یابد الی ما شاء
الله تعالی و مرتبه قلب مرکب و جوارح آنچه که گفته شد
شامل و تفسیر ما انزل علیکم من الکتاب والحکمة است که تفسیر
فی العوارض از نعمت الله است پس تنوع اسباب قرب الهی تعالی شانه
تابع محمد رسول الله تعالی است صلعم بموافقت کتاب و حکمت پس
مرتبه [illegible] چنین ذکر محمد رسول الله تعالی صلعم مشرف نشود و
تحقیقه معرفه [illegible] شکر نعمة نیز و نیهات هیهات از اضافه

موهوبات سبحانه الیه غایة المقصود و چون درین ذکر
مشرف شود و تکمیل عنایت حق تعالی بواسطه خاصانش در ضمن
تصلیه بر قدر مقدور اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة و
علی جمیع آله کما تحب وترضاه وتشفع فینا وترحمنا

ذکر کیفیت تفسیر آیه کریمه لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث
فیهم رسولا من انفسهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم
الکتاب والحکمة الخ واقع سوره آل عمران

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه
واتباعه اجمعین قال الله تعالی لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث
فیهم رسولا ترجمه مر آیه تحقیق منت نهاد الله تعالی بر مومنان
باینکه فرستاد میان شان پیغمبر را که فائق است بعطای الهی
تمم احسان بعثت پیغمبر است محمد صلی الله تعالی علی نبینا
وعلی جمیع الانبیاء وسلم که منت است بر همه عالم و مومنان را
خصوصیت خطاب این منت بشرف معرفت قدر و ده است مخصوص ...

سبب وجود وحصول خیرات معاش ومعاد ودر صدد مرکز خود
است خصوصاً بظهوره وعموماً بوجوده مقیداً علی الصفات
خصوصاً بعثت محمد رسول الله تعالی است صلی الله تعالی علیه و
جمیع الانبیاء وسلم خصوصاً بظهوره وعموماً بوجوده مطلقاً علی الذات
پس احتیاج از یکدیگر میان انبیا هم هست چنانکه ذات را
حصول واظهار کمالات احتیاج بصفات هست وصفات را
حصول کمالات احتیاج بذات وهم بصفات دیگر مرافقان را
با انبیا تا آنکه ملائکه نیز درین سنت واحتیاج سوی انبیا بحصول [illegible]
من القسم سیم جمع از جنس بشریت شان اینجا مقصود این است
جامعه تاثیر محبت ومعرفت است واستثنا بدین تخصیص
از غیر شخص [illegible] نه استیلاد الاشال سنت خواهد شد
آری اگر نبودی صفت جامعه تاثیر محبت را گنجایش نبودی پس
اشتراک سنتی که محتاج تاثیر محبت است تشرف نشده بود
شفیع وانیس ودشمنان نبی سنت مرسنت است الحمد لله
سنت [illegible] تعلیمهم آیاته ترجمه بیان میکند بر شان [illegible]

بیش و کتاب خود شامل حکمه است پس این عطف تفسیر
فی المعارض بنا بر تخصیص تاکید است و ظاهر است که عمل ظاهر
بی باطن بحقیقت کار نا پسندیده است و بعطف غیر تفسیر حکمت
مراد شود و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین ترجمه
حال است که تحقیق بودند پیش از بعثت و تلاوت و تزکیه و تعلیم
مر آنها در گمراهی جدا کننده از نهج یا ظاهر + واو حالیه است و ان
مخففه ان مثقله در دلالة لام تاکید و استقامة و تخفیف مضاف الیه
است یعنی مقصود است پیش بعثت یا تلاوت آیات و تزکیه یا
تعلیم کتاب و حکمه یا انبیه پس بر آمد از ضلال مخالف الوجه
بر توافق مضاف الیه است فراغت تام از تغیرات ضلال
تعلیم حکمه است و از اینجاست هر که بذریعه تعلم بدین صفات پیغمبر
نیافته خلیفه نتواند شد و چون متصف شود خلافتش در حکم لقد
من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم داخل
است اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی خلفائه الکرام
و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت تفسیر کریمه هو الذی بعث فی الامیین
رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب
والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین
وآخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله
وصحابه واتباعه اجمعین قال سبحانه هو الذی بعث فی الامیین
رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة و
ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین وآخرین منهم
لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم ترجمه آن است که فرستاد
و دانا ملک منصوب باصل انه پیغمبری را که از ایشان است
یعنی امی حسبانکه بیان میکند بر ایشان دلائل از صنائع
بر معرفت صانع بهر جه مشاید و پاک میسازد از بهر جه نماید

دمی آموزد ایشان را کتاب یعنی علم عمل و حکمة ای تحقیقه
کار سیدن تحقیق بود نا پیش از ین همه ای بعث و
تلاوت و تزکیه و تعلیم در گمری چه کننده از نهیه یا ظاهر
و دیگران از ایشان گاه از پس بپیوندند با یشان سابقین و حالا
که او سبحانه تعالی صاحب حکمت است الخ باید دانست
ای پیامی نسبت منسوب با صل هر چیز است پس آن بنیاد و
حاصل شد نسبتی بذات واجب تعالی شانه مر معین را اندرو
منشا انتزاع بقیام حقیقی یا مجازی و در مجاز ذات محمد
رسول الله تعالی صلعم منتزع اول است و نسبتی بذات محمد
رسول الله تعالی مر معین اندروی منشا انتزاع بقیام حقیقی یا
مجازی و در مجاز ذات ایشان صلعم منتزع اول است و بدین توسط
نسبتی با صل الاصل دارد پس از ایشان صلعم و ایشان
صلعم را بدین نسبت شرافتش صلعم بر پیغمبران عم و شرافتش
صلعم بر امم واضح است و بدین معنی الف و لام جنس باشد
یا استغراق یا عهد ذهنی یا معرفه و تعیین و فی مفید

مشترک فیما بین ایشان است بعموم زمان یا تخصیصا در هر کدام ازیشان بحسب شان

و عطف آخرین منهم لما یلحقوا بهم بعموم زمان بلا الما

بر امیین سابقین با تضمن حکم معطوف بر ضمائر متصله مجروره

و منصوب متابعا تاکید اثبات استمرار تلاوت و تزکیه و تعلیم است

در صورت خصوص تعلق بیکی ازینها مقصود بعثت حاصل

نشود و پس ازین تلاوت و تزکیه و تعلیم اعجازیست وجودی

و معنوی از عالم شهود و روح نسبته ببعض بلا واسطه و نسبته

ببعض بالواسطه که هر کس حسب حال تواند دانست و بقا

همین بعثت خاتم حیات النبی صفته یافته است خلاف حیات

انبیاء و اولیاء صفته جامعه صلی الله تعالی علی نبینا و علیهم

وسلم و اوسبحانه تعالی شانه صاحب حکمت است عموما و خصوصا

در وقوع اینچنین اعجازها تا که میه هو الذی بعث الخ نوید

شرافت و کرامت است امت حضرت سرور انبیا صلعم

است ازانکه صلعم و نیز باید دانست اگر گرفته شود امیین بمعنی

ناخوانده و نانویسنده تغلیبا شاملت تعمیم عموم بعثت تا

وعلى حبالك كما تحبه وترضاه وتشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية اسرار التعيين قبلة الكعبة الشريفة في عالم الشهود والتولية اليها واتمام المقصود بها وما هو المقترح من مطالب اخرى

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه واحبائه
اجمعين ثم الكلام في اسرار تعيين قبلة الكعبة الشريفة في عالم الشهود
والتولية اليها واتمام المقصود بها وما هو المقترح من مطالب اخرى اعلم
ان نور الحق في الكعبة الشريفة عبارة عن تجليات شئون القدسية تعالى من
مرتبة تجلية الربوبية الذاتية الالهية الاصلية الحقيقية التي وجودها
التي هي منشأ التعيين وجوده ومتشاكل اشعة تجلية وظهوره الى
من المرتبة الفعالية التي هي محل الظهور الى الحادث وتعلق العرش
متعرفة الى الصنم اذ هي التجلي في ظهور مرتبة الربوبية الذاتية
والاختراعيات الشريعية في عالم الشهود في البيت المحرم
كما قال سبحانه ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا

وهدی للعالمین ثم رفع الی السماء ثم اثبت الکعبة الشریفة
مقامه کما قال سبحانه جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس
الآیة ونوره الذی فی بیت المقدس حجاب حدث لقدرته تعالی
من مرتبة التنزیة المستمعة من المرتبة المستجمعة المذکورة فی ضمنها
فی المرتبة القدیمة وظهور الحجاب والمعرفة منهما بها التی هو
منشا للتعین ثم عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و
البیت ایضا الظهور للعروج اذ هی لا التحق علیه فهو ظهور
مرتبة الربوبیة المستندیة الانتزاعیة والماهیات المنتزعة منها
فاما نفسها من الماهیة فتفرق بین النور الذی فی الکعبة الشریفة
ومناسبته لمحمد صلعم ونور الذی فی بیت المقدس ومناسبته
لعیسی علیه السلام کما تبین فاستبقوا الخیرات اشارة الی
خیریة نور الذی فی الکعبة الشریفة باستجماعه الخیرات لعلیة
اصله فیاسر سر المعرفة والمحبة اعلم الحکمة التی فی ظهور مرتبة
الربوبیة فی عالم الشهود ان الروح الشریف نورا قدیم لعینها فا
الی غایة مثاله لا الجسد ولو کان الجسد الشریف اخذ منه فتظهرت

الا الربوبية الحجابية عينها في عالم الشهود لتشرفت خاص الجسد ولو كان
الروح بشرفت آخر معه كما يشير اليه النص المجيد ان اول بيت وضع للناس
الى آخره واول الناس محمد رسول الله تعالى حبيبه تعالى صلعم ومع هذه
حكمة اخرى هي اظهار محبته من ربه تعالى في مراده بتمامها لكن كما ورد
في الحديث القدسي لولاك لما اظهرت الربوبية وفي رواية الحاكم
ربوبيتي ش قال من يهدي بني هذا حديث النبي صلعم فلما اقر بعدم
حديث النبي صلعم فعدم حصول رواية البعض لا يخرجه حتما من حديث
النبي صلعم وقالوا ما حصلنا رواية لكنه موافق معنا لما حصلنا رواية
كما روى الديلمي عن ابن عباس مرفوعا اتاني جبرئيل فقال يا محمد
لولاك ما خلقت الجنة ولولاك ما خلقت النار وفي رواية ابن عساكر
لولاك ما خلقت الدنيا فيؤيده معنى اه وما يؤيده لعدم استقامة معناه
على توافق معنى لما حصلوه بل هو مستقل في معناه كما هو الظاهر من
المتن ثم ايراد على غيره فاعلم ان الربوبية مستحيلا من كامل
على حال كصبر وشكر في صفته لذا تسمى كتفا انيه قلبيت
يعني مربوبية المربوب ان كانت مبنيا بافعالها واردة في المتن فيوفي

واضافتها الی یاء المتکلم علی روایة الحاکم تشبیها بمعنی المربوبیة

بعینها فی عالم الشهود ومنها اقعد تقعد کما قال صلعم یدنینی الله فیقعدنی

معه علی العرش به فی الآخرة هذا مقام محمود فلذلک رسول الله تعالی

صلعم یحب قبلة الکعبة الشریفة ویرضاها کما قال سبحانه قبلة ترضاها

واعلم ان هذا الاظهار یحب اظهار الذی بوجود محمد حبیبه تعالی صلعم

لان اظهار الربوبیة فعل الرب فهو علة متقدمة لوجود مربوب فهو معلول

متاخر ولابد من اول فیه وحینئذ اظهار الربوبیة لیس اظهار مربوب

فکیف تحقق شرط متقدم بوجوده الواقع من شئ المجازهم

بوجود مربوب من الذی معلول متاخر هم وجزاء متاخر بوجوده

الواقع من علی الشرط هم تا ظهار ربوبیته من الذی علة متقدمة

هم ولان الاول ظهور الربوبیة فی نفسه تحت الامر کن من حیث

انه مربوب الذی کان جمالا لکل ما انتزع منه وحینئذ المربوب

لیس بعین ظهور ربوبیته من الذی غیر مربوب هم فلا یمکن

ان یکون الوجود مشروطا لوجوده الذی هو جزائه من ای

جزاء الشرط هو الوجود هم ومتقدما بوجوده الذی متاخر بشرط

ای متأخر بوجوده ثم اذ هما متغایران فی واقعیة وجودهما
من حیث التقیید واقعیة وجودهما ارتفع الزعم عن تجرد التغایر فی مفهوم
الشرط والجزاء منقطعا عن الوجود الواقع ثم ان الشرط متقدم علی
جزائه بوجودهما الواقع فلا یستقیم الکلمة الا بظهور الربوبیة الحجابیة
عینها فی عالم الشهود ومن ثم کشف الابواب من تعقب فعلیة الجواب
وان اول ابو الاک مراد فاین السبیل من لفظ وقرینة علی القصدیة
بل یعم الخبر بجواز غیره بحیث کی لمنع غیره بخلاف القصدیة یوجد
اذ یوجد لو لم یختص باسم الغیبیة المطلقة بانه غیره فان تمام النعمة
تشریفها الروح والجسد باشرف محمد رسول الله تعالی حبیبه صلی الله علیه
وسلم فلذلک خص صلعم لنفسه صلعم وامته وخصه الا ختم الخصیصة
الکتب الشریفة ولما ثبت صلعم لها فالانبیاء وتابعیهم والملائکة
کلهم طفیلیون فی هذه النعمة تحت تبعیته علی نبینا وعلیهم الصلوة
والسلام قال سبحانه فول وجهک شطر المسجد الحرام الجملة جزاء
حیث معتبرة اذ کان الامر کذا ای قد نری تقلب وجهک فی
السماء فلنولینک قبلة ترضیها تحقیقا باختصاص ترضیها بجملة

تعالی صلعم وتشریفا بالکلام اصلعم واظهارا للعلامة المخاصة
نبی القبلتين واستلاء لغيره صلعم کما قال سبحانه وما جعلنا القبلة
التی کنت علیها قبلة ہی مفعولة ثانیة محذوفة تقتضیها جعلنا
وان کانت التی فی مقام محذوفة قبلها مفعولة ثانية فکیف
اللام علی القبلة الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه
وقد نری تقلب وجهک فی السماء ای انتظارک الی الله تعالی
لوجهه تعالی لتولیة الی قبلة الکعبة الشریفة ولا تسئلها رضائم علی
حکمته تعالی التی فی الخروج من مکة وامر التوجه الی صخرة
بیت المقدس فلنولینک قبلة ترضاها بعد التوجه الی صخرة
بیت المقدس کما روی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان
یصلی بمکة الی الکعبة ثم امر بالصلوة الی صخرة بیت المقدس
بعد الهجرة تالفا للیهود ثم حول الی الکعبة ثم یقول الحزین تالفا
للیهود وظاهرا واستحیاء وتبرکه صلعم بالنورین فی البیتین
المقدسین باطنا والله تعالی اعلم بحقیقته والمسجد الحرام هو الحرم
المحترم فیه قبلة الکعبة الشریفة والامر المطلوب لغیره صلعم

الا حتی تحقیق تحقیقنا الامکان من التعلیل المنفی هم جوابه خلاف
الشرط الذی یمنع الجزاء الثابت من ای قول حبیبه صلعم
فی الخروج من تعلق بامکان هم علی معنا مع تحقیقه للمستقبل
والمقصد الآخر هو استمالة حبیبه تعالی صلعم فی تالم الخروج من
محبوبه صلعم کما قال صلعم والله انک لخیر الارض واحب ارض الله
ولولا انی اخرجت ما خرجت منک وقال سبحانه قبلة ترضاها
والتعریض بالخطاب بمحبوبیته صلعم فی مسببه حیث مع اشتمالها
الظرفیة بانه المرام بالمقصد الآخر المذکور وان لم یکن لک
شیئا ان یقال حیث ما کنت محققة للمستقبل لامتناع جزاء
خلاف الشرط الذی یمنع الجزاء الثابت من ای قول حبیبه
صلعم فی الکونیة من تعلق بامتناع هم علی معناها ولا معنا
حیث الظرفیة مع الماضی بمثابة الجزاء مستقبل فیها مع هذا
تحقیق للتوکید اذا امر السابق ولا حاجة لتاکید النسخ وارتفاع
الشبهة بتکرار الامر له صلعم ولغیره صلعم باتباعه صلعم
فلا تستقبلوا فی تبدیل الاستقامة الامر وحیثما کنتم فولوا وجوهکم

ولاتم انما الاتمام يقتضي نقصانا في البداية وكمالا في النهاية
فمعنى النعمة رسالة محمد رسول الله تعالى الذي وجوده مستجمع الدلائل
باستجماعه فضائل الانبياء عليه وعليهم الصلوة والسلام اي حقيقته
هي الذات تعالت مستجمعة حقائق الانبياء على التعينات المرتبة
على الصفات في القدم ثم ظهر الخيرات كلها من الله تعالى الى الخلق
فاي نعمة خرجت من ضمنها وفضلت منها كما تنبئت من قوله تعالى
لا حقاق اي كما ارسلنا فيكم رسولا منكم وعليكم اتمام النعمة
عليكم لشرف معرفة رسالته صلعم واتصافكم بكمالات رسالته
صلعم الى ما شاء الله تعالى ولعلكم تهتدون الى النعمة فالترجي
شفقة ورافة على جهة الاختيار العباد الذي صلعم بقوله تعالى
ما تعلمون كما ارسلنا بيان النعمة التي سبق ذكرها لا التشبيه
باتمام النعمة اذ التشبيه يقتضي الوجود باتمام النعمة فالاتمام بعد
الاتمام يحصل الا بخير ما وهو لا بد منه ولا الا من نقصان وقرينة على
تشبيه الاتمام وتاويل النظم الشريف في التشبيه اي كما انعمنا
بارسال الرسول فعليه ان لا حاجة الى التاويل بوجود القرينة

ارسله الله تعالیٰ اصطلاحا شرعیا وہو محمد ن الذی سبق ذکرہما
و کما انہ صلعم منکم ای من جنسکم بشارۃ الیٰ نعمۃ اشتملت فی النعمۃ
فلو لم یکن صلعم من جنسکم ما تحققت مرتبۃ اتحاد الذی بالجامعیۃ الجنسیۃ
التی ہی واسطۃ معرفتہ وجذب مراحم یتلو علیکم آیاتنا بین جلیسکم دلائل
من الصنائع من نفسہ وغیرہ صلعم علیٰ معرفۃ الصانع وان لم یرد
الآیات الصنائع فاجال التکرار بالکتاب فالتلاوت نعمۃ بینہا
من انتزاعیتہم و یزکیکم ای باطنکم لانہ حصل لرجس الطغیان
والعصیان بالایمان والاحسان بالہمۃ علیاہ صلعم فالتزکیۃ نعمۃ
منہا من انتزاعیتہم ویعلمکم الکتاب والحکمۃ ای علم عمل ظاہر
من عبادت ومعاملۃ اذ العمل لا یدرک الا بعلمہ واصابتہ حقیقۃ فالتعلیم
نعمۃ منہا من انتزاعیتہم والحکمۃ عطف تفسیر یفیدہا تخصیص والتاکید
لتعلیمہا اذ العمل دون الحکمۃ لیس بمقصود او نسق یفید تعمیمہا و یعلمکم
ما لم تکونوا تعلمون ای اسرار النظم الشریف من کما فاماتیکم
منی الخ من اسرار حقائق امکانیۃ والہیۃ فی ابطان القرآن
المجید التی لم تکونوا تعلمونہا اذ علمہا لا تحصیل الا بتعلیم النبی صلعم صلاتہم

مستجمعه اعتبارات ذاتیه بالصفات ثم بتحت حقیقة نور الکعبة
بالذی فوقها منها فالتوجه الی حقیقة نور الکعبة علة لاتمام اثار نور
حقیقة محمد صلعم فی نفس المتوجه بدلالة وجوده صلعم الیها لقد
مع احتیاج وجوده الیه صلعم فلما تحقق اصل حصول المعرفة
وآثار المعروف بالدلالة التی ذکرت قال سبحانه فاذکرونی
بالصفات الثبوتیة والسلبیة ذکرا لتعقب الدلالة بنفس الرسول
صلعم التی توقفت علیها معرفة المذکور ومفعولیة یاء المتکلم
تشیر الی اخلاص المفعول مقصودا واعلم ان الذکر لا یحصل
الا بتوفیقه تعالی فالتوفیق نعمة سرمدیة یلزم شکرا لاجزاء افقدم
فعلکم لا لتزام جزاء احسانا کما قال سبحانه اذکرکم فهو نعمة اخری
ومفعولیة ضمیر الخطاب تشیر الی اخلاص المفعول رحمة فمن کان
الله سبحانه له فالجزاء خیر الجزاء فطوبی لمن ذکر افضل الذکر
اسمه لفظا ومعنا هو لا اله الا الله عبادتا مع محمد رسول الله
دلالتا فذکر اسمه له معه سبحانه واعلم ان هذا شق ای فاذکرکم
جزاء شرط محذوف ای ان تذکرونی فقطلبت فرضیة المذکر

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وأصحابه وأتباعه

أجمعين قال صلى الله تعالى عليه وسلم أنا من نور الله والمخلوق كلهم من نوري

الحديث أقول وقع تنازع من بين من حيث أنها التبيين ومن حيث

أنها الانتزاع هم فبطل تعلق المنافاة فإن بين قديم وحادث بتوحد الذي

تبيين فتحقق انتزاع الذي غير تخليلي باتحاد مجازي بأن الله سبحانه خلق

حقيقته صلعم في معرض سلوبات تعالى بانتزاع تضمني بحصول شبه

خلقته صلعم عن موجوداته القديمة بتقابليه المجازي بهاش أي بموجوداته

المقدسية هم فإن لم يك حصول الشبه لزم الجهل عن الله بصنعه الكيف

تمكن التسلسل والتنع إذ لا يجهل إلا بعد المجهول هم وإن كان تقابليه

التحقيقي بها فبطل التنزه بل يوجد سلوبات مخلوقة أو تخلق من سلوبات

وجوبها بأن خلق خبره صلعم في معرض سلوبات صلعم بانتزاع تضمني

بحصول شبه خلقته عن وجوداته صلعم وانتزاعي بحصول شبه خلقته

عن سلوباته اللازمة صلعم لتقابليه المجازي بوجوداته صلعم في الجواز

ش أي التضمن دون الالتزام إذ وجه الالتزام متعلق بوجوده

مستنبط من قوله المذکور صلعم واما الاحاطة فمدللة من قوله سبحانه
فظنا من انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الآیة واکتفینا من
من یتول الله ورسوله والذین امنوا الآیة ش تفسیر الآیتین الکریمتین
مذکور فی ذکر کیفیة الرسالة والنبوة الخ هم ما مذکور ش ممن ذکرهم من
تخصیص التعینات علما ش لا وجودا خارجا هم وتقسیم التعینات
وجودا خارجا ش لا تخصیصا علما هم لیس بحق ش اذ تخصیص
التعینات علما لا یقتضی وجودا خارجا غیره وتقسیم التعینات
وجودا خارجا یقتضی بقاء غیر محتاج الی موجد وهما باطلان وان
قیل تخصیص التعینات علما مع وجودها الخارج وتقسیم التعینات
وجودا خارجا مع تخصیصها علما فهذا مطلب آخر منهما ولزم بقاء
غیر محتاج الی موجد هم لکنه ش ای وجود غیره صلعم هم ماخوذ
علی جعل شیء خلقه عن نوره صلعم تضمنا والتزاما والا لزم ما ذکر
فی المنافیات وان قیل کیفیة الخلق مجهولة نعم لا لکنها مجهولة
من حیث الخلق من عدم بغیر مادة لا من نوره سبحانه ومن نوره
صلعم ومن قال بالتخصیص والتقسیم لا یستطیع ان یقول مجهولیتها

ش اذ هما معلوماه بقوله التخصيص والتقسيم م ثم شرع في التفصيل فهيه

الى قبيل فيكفي له اعتقاد المجهولية بالاجمال ش التخصيص والتقسيم م والله تعالى

اعلم بحقيقته وقال سبحانه لقد جاءكم من الله نور وكتاب مبين ش

هذا تأييد على قوله صلعم انا من نور الله م والاحسن ان المجرد حال

مقدم التخصيص فهو حال في تضمن موجودات وتجرده من تضمن

معلوماته تخصيصه ويمكن ان تحقيق بما ش فاعلم انه لما كان

شيخي في الاول صلعم من خالقه المقدس كمالاته الثبوتية

مع صفاته لازمة فيه صلعم مترتبة عليها من وجوده صلعم على عدم

سابق له ذهنية ضرورتها ولا يمكن وجودها في الخارج فيه مبادئهم

افلم تحقيقه ثبوت متقدم بحصول شيء خلقية من خالقه المقتدر

لامتناع حصول معلوماته تعالى بمقابلة موجوداته القديمة فمن

ههنا كانت لصفاته صلعم مقدمة لا تنتهي على حد الاصلي حد ملك ش

كما سبقت مدته صلعم في ضوء وظلمة حتى كلفي ابن مخلدية

عن عائشة رضه كان النبي صلى الله عليه وسلم يرى في الظلمة

كما يرى في الضوء م ومن خلفه واما ش قال صلعم

انی اری من خلفی ومن امامی کذا فی المشکوٰۃ وفیہا روایات کثیرۃ

ھم ومن قریب وبعید من مکان من شہودہ کرویۃ النجاشی حین مات

حتی صلی علیہ وروئیۃ بیت المقدس حین تفقدہ لقریش ورویۃ الکعبۃ حین بنی

مسجدہ ویری فی الثریا احد عشر نجما ای فی النہار تخصیص الثریا علی صفتہا

بفضیلۃ اولیۃ الرویۃ غیرہا وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ

قد رفع الدنیا فانا انظر الیہا والی ما ہو کائن فیہا الی یوم القیامۃ کانما

انظر الی کفی ہذہ رواہ الطبرانی وہذہ کلہا دالۃ علی رویۃ العین

لعدم امتناعہا المفصل ثانیًا وورد فی بعض الروایات انی لا انظر

ولا یبصر من الکلام اشارۃ الی استدلال رویۃ العین وہکذا قول احمد

بن حنبل وغیرہ ولا امتناع فی ذلک ای رویۃ العین ھم وشامل من

عطف علی شہودہم کرویۃ الملائکۃ والمغیبات المشاہدۃ وکذا سمعہ

وعلمہ وقدرتہ صلعم کاستماع صوت فتح باب السماء وتصلیۃ المصلی

علیہ صلعم وعلم المغیبات والتصرف علی الاشیاء کلہا مذکورۃ

فی اذکار اصحابہ صلعم ھم کلہا علی الصحۃ وانہ خلقہا ای ہذہ

الصفۃ وانہ خلقہا لا فی حین من الاحیان خرقا عادۃ وفی الاشیاء

ابن عباس قال لم یکن لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ظل ولم یقم مع شمس الا غلب ضوءہ ضوءہا ولا مع سراج الا غلب
ضوءہ ضوءہ الحدیث قالوا عدم الظل لغلبۃ ضوءہ علی ضوء غیرہ
انتہی وہذا الاثبات عدم الظل حقیقۃً وقالوا عدم الظل لوجود
نورہ روحا وجسدا انتہی وانہ جرم نوری یقتضی ظلا حسیۃ فلا
نفی عن الظل مطلقا والتحقیق انہ لا ظل ظلمۃ لعنصرہ اللطیف
حقیقۃ صلعم کما قال لم یکن لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ظل ولم یقم مع شمس الخ ولا مع سراج الخ مقصد آخر ہم وذلک
عدم الظل حجۃ علی نورہ اول فانہ فی ثانویۃ من حیث منشاء شبہہ
من ثابتا بالروح وسلوبہ وفی اولیۃ من حیث مقابلہ تخفیفہ
وان قبل حصول شبہہ وجود السلوبات خارجا فی الاول صلعم
من ثبوت متقدم مبنی علیہ من وجودہ صلعم فلزمت منافات
فی البقعۃ وندمہا ذاتیت ثانویۃ باولیۃ من حیث حصول
شبہہ من ثبوت متقدم آخر من اول خالق فی عدمہ صلعم
شئ وبہا الا یجوز ان ہم او من غیرہ صلعم علی سلم الخالق

الاول مع غیرہ فثبت المنافاۃ والاجتماع المذکوران فوقع دور بینهما
من ای الاول مع غیرہ فی اولیۃ حصول شئ منهما من بعضهما وبطلان
اولیۃ فما یوجد فیه صلعم من مسلوبات التی لها وجود خارجی من المتشابهات
لما قیل فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و
ابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا به
کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب ٥ وفی غیرہ صلعم جاز وجود خارج
المسلوبات بحصول شبهة من ثبوت متقدم مبنی علیه من وجودہ صلعم ولولا
من یوجد او وجد انه صلعم فیه فالاصل علی ما اشار الله تعالی من عصمة
فی الانبیاء وحفظ فی الاولیاء وستر فی المومنین غیرهما فقط فانظر
ماذا تری فی امتناع نظیرہ صلعم فی وجوداته ومسلوباته صلعم اللهم صل و
سلم علی محمد النبی نورک وعلی آله کما تحب وترضانا وتشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیت تفسیر آیت یوم یقوم الروح والملائکة صفا
لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا اثبات
شفاعت اختیاری حضرت رحمة للعالمین صلعم وتفسیر یومئذ
لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضی له قولا ٥

هم و فاعلی دیگر معلوم نه و سخن در سلام ص به مفعول له هم و مقید
ش مستثنا شای لشفاعة من اذن له هم و شهادت ص بفایده
قول صواب هم و احتمال ش اذن هم همچنان ش که بالا مذکور شد
هم و نیز بدانکه صواب در مرتبه ابتدا ش مجوز جواز هم است که خالصش
خالص است و شهادت بحق در مرتبه وجوب ش مانع جواز هم
که خالصش عاصی پس صواب بمعنی شهادت بحق نتواند شد و نیز
بتقدیر تکلم اخراج بعض ملائکه از قول صواب مراد شهادت بحق
که باشارت خلاف شرط است باطل مگر اخراج روح انسان
از بنجاست که از روح روح انسان مراد است و از صواب کلام شفاعة
منصب بقول یا رب امتی امتی حضرت رحمة للعالمین صلعم و
شفاعتش صلعم نیز معطوف بر جمله بالاختیار ش نه باذن هم و
شجرت مستعد هم مرلفو لا یتکلمون را و از فصاحت و بلاغت این که بست
که جواب مدعیان ش ای آنکه اعتقاد کند شفاعة را از غیر شاهد بحق
و آنکه اعتقاد کند شفاعة را از شاهد بحق بی شفاعة حضرت نبی الرحمة
صلعم هم از ان بید است که نفی کلام شفاعة از غیر شاهد بحق است

قائل شیئا و آن رضی له قولا ظاهر است که استثنا برای مؤمن
از رضیا استثنا است و نیز باید دانست که درین آیه اگر واو حالیه
گرفته شود استثناء مخصوص اذن بمقابل قول رضا نتواند شد در صورت
عطف است نه احتمال و لکن صحت نفی مثل لا تنفع الشفاعة هم بعدم
ثبوت معتقد هم نتواند شد و نیز باید دانست در صورت تقدیر نظم
به لا تنفع الشفاعة احدا الا تنفع لمن اذن له الرحمن و هو رضی له قولا
مخصوص بمقصود از استثناء من اذن له الرحمن است لاکن عموم فاعل آن
از قائل مقوله رضا مخصوص آن که در استثنا در طرف غیر قائل مقوله
رضا صادق بر مشتبه میشود اعنی که غیر قائل مقوله رضا
نیز شامل تخصیص نتواند شد هم است تخفیف العموم و دلیل
بخصوص قائل مقوله رضا یافته نمیشود و تخفیف الخصوص و مقوله
رضا هم ظاهر است از آنجا است که فاسق بفعل خلاف رضا
متصف میتواند شد نه فاسق بقول خلاف رضا مثل درین
[illegible] قول معتزله که باستدلال این آیه گفته‌اند که فاسق
بفعل [illegible] شد هم در صورت تقدیر نظم به لا تنفع الشفاعة

پوشند و توسع مقعول ثانی نظر کرده شود شفاعة عامة الزمان و
عامة المشفوع است هم والله تعالی اعلم بالصواب اللهم صل وسلم علی محمد
نبی الرحمة وعلی حبیبک کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر لطیفه بتفسیر کریمه اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم
من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
لتؤمنن به ولتنصرنه الی آخر الآیة فاولئک هم الفاسقون
باثبات عظمت و فضل حضرت نبی الانبیاء بر غیرش علیه و
علیهم الصلاة والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه واتباعه
اجمعین شفعا بیین عظمت سرور انبیا حبیب خدا مظهر کبریا
بدانکه یاد دهانید الله تعالی حبیب خود را تشریفا بالخطاب غیرش را
تنبیها بالمراد از عظمتش بر غیرش باوصاف کاملش بنا بر مظهریت
تامش بسبب تکمیل معرفة الله تعالی بمعرفة ذاتش صلعم و بنا بر ظهور
شش الی آن عظمت را هم در عالم شهود چنانکه ظاهر گردش در وقت

ومخصوص الخطاب بالمعاتبه غیر حضرتش صلعم است بدلالة تضمیر
جمع مخاطبش فی طلقتم هم ولئن اشرکت لیحبطن عملک مخصوص
الخطاب باللطف حضرت حبیب الرحمن است صلعم بدلالة تخصیص
صلعم ومخصوص المعاتبه غیرش صلعم بدلالة امکان شرک نه بخطاب
فرضا وتقدیرا مخالف عظمتش صلعم ونیز تحقق شرط وجزایش
بدلالة از ماضی ای اشرکت ومضارع بالام تاکید ونون ثقیله
هم مانع فرض تقدیرش چه فرض وتقدیر در غیر محقق تواند شد
نه در محقق هم بخلاف ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک
نجزیه جهنم ش که مانع فرض تقدیر نیست هم چه این کلام است
مقابله آنکه ملائکه را اله گفتند نه آنکه خطاب است بلا آنکه پس فرض و
تقدیر را گنجایش هست در معاتبه وصیغه غیر محقق وآیات کتاب
اصالتا بالذات باشد یا اصالتا بالعرض به تبع دون الاحتیاج
واتیان حکمت که اصالتا بالذات هست ونیز مش بدانکه آیات
کتاب باعتبار اصالتا بالذات چنانست که تورات بحضرت موسی
عم واصالتا بالعرض به تبع دون الاحتیاج چنانست که

توراة بحضرت عزیر وغیره علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام وآتیناه حکمه
اصالتا بالذات است ودیگران اصالتا بالعرض وبغیر انبیاء بتبع مع الاحتیاج
هم از خصوصیات انبیاء است پس بغیر ایشان که عرضا بتبع مع الاحتیاج است
بی دلالتی منسوب نتواند شد پس ثانی ایتاء کتاب حکمت هم چنانکه در کریمه
وان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم الآیة دلالت بقرینه
محل بر غیر انبیاء است و در کریمه الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما
یعرفون ابناءهم وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون الآیة دلالت
از نظم بر غیر انبیاء است و این میثاق غیر است از میثاق ربوبیت و
عبودیت که ظهورش پیش حین تعرف عالم شهود ومحل تکلیفات نه عالم
برزخ است پس ایمان بربوبیت وعبودیت بحالت یاس که از مبتدای
عالم برزخ است معتبر نباشد هم و این خاص است بانبیاء بغیر
رسول خاتمی از میثاق ربوبیت وعبودیت عام است بانبیاء وغیرهم
علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام پس خصوص را نخواهد ونیست بمعنی
قسم چه اخذ میثاق و دلالت لتعد و هم از قرینه نظم بر معنی قسم میکند
ونون تاکید در لتؤمنن به ولتنصرنه ساده جواب قسم چه در جواب قسم الا هم لام ونون

کافی بود پس بر لتنصرنه زائد خلاف فصاحت بی بلاغت
است و مفعول لتنصرنه ضمیر جمیع انبیا بجهت ذکر لاحق و چون انبیا و مسند
شیرینه یا مسند مسنده است استفهام لاحق از بهر جهت النبیین جمع
اسم صفت عام است و الف و لام عهد ذهنی دران باقتضای سیاق
معنوی فاعل مضاف الیه مصدر است و تواند شد که ازین عهد
مراد انبیاء اولو العزم باشند بدلالة ایتاء کتاب و حکمة اصالتا
بالذات نه دیگران که تبع ایشان باشند باصالت و لام تاکید
شبیه است از فعل آتیت فصاحت و بلاغت برای تحکیم
تخصیص مفعول مقدم از فعل یا موصول مع متعلقات لاحق
مفعول مصدر میثاق ای میثاق هم تنازع و تعیین یا موصوله
احد المفعولین مقدم از فعل آتیت است و ضمیر واحد متکلم فاعل
مشیر به مرتبه اعتبار تجرد ذات بحت است که منشا تعین وجود
با وجود حضرت محمدیست صلعم و کم خطاب لنبوت النبیین که منشا
تعین وجود شان صفات ذات است حقیقة این معانی
عارفان حقایق میدانند هم مفعول دیگر آتیت ش ا

صیغه ماضی مجازی مضارع هم بمراد تحقیق وقوع فعل بزبان
مستقبل است ورنه مستقیم المعنی نتواند شد و این فعل از فاعل واحد
در مقابله مفاعیل مخالف الاوقات دیگر دیگر است و ازین است
هر یا صیغه ولا احد المفعولین بالکتاب حکمه و این جمله لما انه یکم متضمن شرط
معنا ابار منقاضی خبر است مستقیم المعنی است بقرینه مابعد هم بیاید
بالتنوین به و التفسیر لیس محذوف است ش ان خیرا هم
اختصار کلام و مبالغه تبع مرام است بتحول التبلغه و تعلمه
در غیر ایم مس بوجود دلالت بحذف تقاضای شرط و قرینه ذکر
که از آداب فصاحت است هم لیس بعث مر ولد التعبیر
مصدر ش ای میثاق هم معطوف علیه است نه درشت فعل لا
ش ای اتیت هم و ثم ای تعقیب بالمهلت صفت است
محکیا و حیات ش ای ماضی مجازی مضارع هم بمراد تحقیق و وقوع
فعل بزبان مستقبل است ورنه عدم استقامت معنی خود ظاهر است
رسمیه متصل صیغه مخاطب مفعول و رسول بتنوین معرفه فاشر
معروف فی المیثاق ش فی وجه الحاجته هم موقوف بمعرفه

وآن سرّیست که در ضمیر مستتر متصل انتیکم مذکور شد سوال یعنی
فاعل جاء مظهر مرتبهٔ اعتبار تعیین ذات بحت است که فاعل اشیا
است و مفاعیلش که همان مفاعیل اثبات است مظهر مراتب مقتضیات
صفات هم و تحقق وقوع فعل احد از فاعل احد بر مفاعیل حیثیات
که بعین فعل و فاعل و در مقابل مفعول است تنبیه بدانکه از جاء
اگر مراد شود جاء احدکم دلالتی از نظم بر آن نیست و بر بیان او حاجت است
که مجیئت آن رسول در وقت حیات احدی از انبیا بود پس آن که اقتضا
دارد لیته نظر و تعقیب بالمهلت و ضمیر جمع لتؤمنن و لتنصرن است
پس مجاز می بایست نه ثم جاء و لتؤمنن و لتنصرن بضمیر واحد
نه جمع یا آنست که مجیئت واقع شد بر احدی از اهل برزخ بمهلت
پس آن که اماند و تعذر جمیع اهل برزخ و در ایمان و نصرت
از ایشان چه راست سوال چه وقوع مجیئت بر واحدی از اهل برزخ
و ایمان و نصرت از وی و جمیع ایشان برابر است هم و این اخبار بشارت
از کتب الله تعالی و رسل الله تعالی نسبت در پیش آینده چرا است
تا آنکه از کریمه کان مبشرا برسول یاتی من بعده اسمه احمد الآیة

منافی صریحست و از ختم نبوتش صلعم مستفاد که مراد از ختم جاری کم مانعت
صلعم پس اگر بعد زمانش حال بعث انبیا وقت حیات یا بعد رحلت آنحضرت
فرض کرده شود هم بجهت اتفاق نشد باطل شد خبر محقق الوقوع مخبر صادق و اگر
مراد شود فعل دیگر که از فاعل یا احد بسبب مفعول از مفاعیل مخالف
الا دال پس آنکه ابعد اعتبار فاعل بوجود دیگر شدن است لزوم تناسخ ا
نافی تحقیق اعتقاد اهل سنت و جماعت و اگر ببقای فاعل است
فعل دیگر باطل و آنکه باعتبار وجود در زمان متوسط خاتم الانبیا
نباشد یا باعتبار وجود در زمان آخر خاتم الانبیا باشد پس واقع شد
مراد اعتبار شخص واحد پس تا ان ایمان آورده شود که خاتم الانبیا
نیست و هم ایمان آورده شود که خاتم الانبیا است فحینئذ الانبیا
و دیگر احتمالات مشوش خاطر در این محبت از فاعل و احد مفاعیل
راجع شود بهمان احتمال سابق و اگر مراد شود از این محبت بعضهم
به بعض مناسب نظم جنان نبود جای بعضکم ببعد بعض مصدق لما
معکم لتؤمنن به لتنصرنه بصیغه واحد نه جمع و بعد بعض مفعول فیه
و مفعول به بضرورت محذوف خواهد شد و این معنی جای دیگر

واین در وقت حیات پیغمبر سابق باشد یا بعد حیات و در شان
اولو العزم ان نسخ معطل اولو العزم مخالف عظمتش و عظمت ملتش و اقدم
شود یا تبع بالاصالت و ازینجاست که بعثت اولو العزم بعد
زمان فترت است باید دانست که این تحقیق فارغ از انبیاء سابق
نتواند شد چه فراغ در فاصل و منفصل تواند شد چنانکه بعثت هر پیغمبر
فارغ از پیغمبر سابق است پس ما رجع بعبارت نظم یعنی توقع
منفی احد از فاصل و احد به تفاصیل کند و این لازم عالم برزخ است
و اگر این میثاق از هر واحد در وقت نبوت عالم شهود است شامل
احتمالات سابق است لتؤمنن به و لتنصرنه مضارع موکد و محقق
بلام تاکید و نون ثقیله مستمر را و اخبار است یعنی امر است و اقتضا
استفهام نیز پیش مشار الیه است و الاستفهام معارض شود و
خبر محقق را نفر سود با مرتبه نبودن عالم تکلیف ازلا و برزخا
پس ایمان انبیاء علیهم بکمالات آنحضرت صلعم در حالات شهودشان
علیا بوجوده صلعم بنا به میثاق است که مفید تکمیل معرفة الله
تعالی بمعرفت ذات و صفات آنحضرت صلعم است عز و جاه

الحقیقة المحمدیة ونزد لابد فنزل نمیشود در عالم برزخ پس ایمان
ایمان ونصرت از عالم برزخ علما شهوده صلعم بنا بر محل است
که نصیب ترجیح بعضی درجات فاضله ایشانست این فایده بلاغه
باستمرار مضارع است و این ایمان ونصرت باصالت است
نه باحتیاج ترجیح نمیشود واصالت باحتیاج وغیرهاست از ایمان
بربوبیت و مثل معبودیت که متعین متوقف عالم شهود است چنانکه
خود از لتؤمنن به ولتنصرنه در اینجا ضمیر متصل مفعول حق
است و در لتؤمنن به ولتنصرنه هم راجع برسول است نه بما موصوله
در آیت مصدق لما معکم ای میثاق هم تا قبل من ای آیت
هم چه نبی با وصول مرتبه نبوت انشان کتاب وحکمة بمجرد
ایتا بر فقط است نه تدریجا ورنه لازم منقصت در مرتبه نبوت
است پس لتؤمنن به ولتنصرنه جزا محقق الوقوع از شرط
محقق الوقوع ثم جاءکم است و اگر راجع شود بما موصوله تحصیل حاصل
با ثبات ذکر است و جمله ثم جاءکم مهمل التعلق و اگر شامل
باشد بما موصوله بنا بر تغلیب پس ضمیر جمع می بایست کما قال ایضا

قال ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری است بنا بر تفسیر و از ذلکم اشارت
است بعمل بکتاب و حکمت و ایمان بنصرت مذکور و اقررنا بحذف مفعول
فرموده ساخته بنا بر دلالت نظم بر آن باید دانست که از صراحت نظم این کریمه
نظر بوحدت فعل محبیه تحقیق و توضیح آن فاعل احد بسیار تعیین
و سببیت این محبیه برای لتؤمنن به و لتنصرنه و استشهاد فاشهدوا
منصوص و واضح است که محبت رسول با انبیاء اهل برزخ و اتباعشان
و آن رسول برتبه علیا خاتم الانبیاء و نبی الانبیاء است همانا آن
سید عالم محمد رسول الله تعالی است صلی الله تعالی علیه و سلم
کما قال سبحانه ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم
النبیین الآیة بتمامها و قال صلی الله تعالی علیه و سلم فضلت
علی الانبیاء بست الی ان قال ختم بی النبیون رواه مسلم فی کتاب
المساجد و تعلق اهل عالم برزخ با اهل عالم شهود است و با
اوصاف ذاتیه و فعلیه در عالم برزخ و انتفاع و انتفاع اهل
عالم برزخ و اهل عالم شهود از یکدیگر و این محبیه رسول الله
تعالی صلعم با انبیاء اهل برزخ و ایمان و عمل ایشان بدین مستحضر

از شیون و تصرف و استمدادِ ببتای تحصیل بعض درجات
فاضلہ انبیاء است کہ بعد تحقق بوجودِ مسعودِ حضرت نبی امی شد
و تشریف ایشان بشرف آن پس مخصوص الوجہ است بآنچہ مذکور شد
بخصوصیت تکلیف ملہ و متبع بالاحتیاج و ازینجا است کہ حضرت سید الانبیاء
صلعم نبی الانبیاء و ممنوع النظیر است بختم نبوت و علو مرتبت الصلوٰۃ
والسلام علی محمد افضل الرسل ۔ الصلوٰۃ والسلام علی محمد خاتم الانبیاء
الصلوٰۃ والسلام علی محمد لم یخلق مثلہ ۔ الصلوٰۃ والسلام علی محمد
لن یخلق مثلہ ۔ اللھم صل وسلم علی محمد النبی و برکت علی انوارہ بعظمت
کمالاتہ و ترضاہ و شفاعتہ فینا و ترحمنا بہ تا ابد و انبیاء علی نبینا و علیہم
الصلوٰۃ والسلام بوجود نبوت در عالم برزخ زندہ و متصرف اند بما شاء
اللہ تعالیٰ اعجازا چنانکہ این عقیدہ مجمع علیہ اہل سنت و جماعت است قال
سبحانہ ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللہ امواتٌ بل احیاء و لکن لا تشعرون
و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احیاء عند ربہم یرزقون
فرحین بما اتٰہم اللہ من فضلہ الآیۃ تفسیر این دو کریمہ در ذکر حقیقۃ
الرسالۃ والنبوت است علم و قال صلعم الانبیاء احیاء فی قبورہم

است الستایش متضمن مقدمهٔ اثبات تعظیم و تفضیل حضرت سلطنت
و تفضیل مخلوقات است و مبنی ترتب امر بشارت مقدمهٔ چنانکه
قوله تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی الآیه مقدمهٔ اثبات تعظیم
و تصلیه است و مبنی ترتب امر ش ای یا ایها الذین امنوا صلوا
علیه و سلموا تسلیما هم و جملهٔ و من تولی الی قوله هم الفاسقون متضمن امر
بالاشارت موافق مقدمهٔ مثبتهٔ المراد و حکم معترض است و درین
کریمه اعجاب نیستین گوے حال و مال معترضان است با آنکه از معترضان
بسیار باشند باشارت تحقق تولی از ماضی و اشارت جمعیهٔ اولئک
هم الفاسقون بطرف کثرت از جنسیه منتبا نوع بسبب دلالت
بر معنی قلت و کثرت میان تولی و اولئک منشاء لبس
اولئک هم مستدرم و تعارض میان شرط و جزا رفع شده و
کثرت موجود و بعض شان اجب العتاب است بعض ناجی
و بعض شان جائز العفو است بعض نافرمان لا الله فاسق
چه فسق شامل است کفر و کبیره و صغیره و مکروه را بخلاف کفر که
که شامل نیست کبیره و صغیره و مکروه را هم و تواند شد که

بنابر شرط این جمله فعلیه اذکر باین تقریر بودند که باثبات وارد

وجواب ایراد است در اختلاف مفسرین اگر نظر قرآنی کرده قرآنی رسید ایراد بود در دانشمندان

ان شاء الله تعالی باید دانست اختلاف مفسرین انشاء الله قطعیه از بر جانب ساخته

توسیع اختلاف تا آنکه خلاف عقائد محققه اهل سنت و جماعت نباشد بود اداشده

ولیکن اختلافی که بدلائل صحیحه باشد اولی و احری باجابت است تحقیق اختلافات

تفسیر کبیر است و از انست تعالی موافق مراد در رسند ومن العلماء من التزم

فی هذه الآیة اضمارا آخر واراح نفسه عن تلک التکلفات التی حکیناها عن

النحویین فقال تقدیر الآیة واذ اخذ الله میثاق النبیین لتبلغن الناس ما آتیتکم

من کتاب وحکمة قال الا انه حذف لتبلغن لدلالة الکلام علیه لان لام القسم

انما تقع علی الفعل فلما دلت هذه اللام علی هذا الفعل لا جرم حذفه اختصارا

ثم قال تعالی بعده ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم وهو محمد صلی الله علیه

وسلم لتؤمنن به ولتنصرنه وعلی هذا التقدیر یستقیم النظم ولا یحتاج الی تکلف

تلک التعسفات واذا کان لا بد من التزام الاضمار فهذا الاضمار الذی به ینتظم الکلام

نظما بینا جلیا اولی من تلک التکلفات انتهی اللهم صل وسلم علی محمد

النبی نورک وعلی انواره کما تحبه وترضاه وتشفعه فینا وترحمنا

ذکر کیفیت تفسیر الکریمۃ الم تر الی ربک کیف مد الظل ج ولو شاء لجعلہ ساکنا ج ثم جعلنا الشمس علیہ دلیلا لا ثم قبضنٰہ الینا قبضا یسیرا ہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی آلہ و اصحابہ اتباعہ اجمعین

قال سبحانہ الم تر الی ربک کیف مد الظل ج ولو شاء لجعلہ ساکنا ج وجعلنا
الشمس علیہ دلیلا لا ثم قبضنٰہ الینا قبضا یسیرا ہ اعلم ان الاستفہام
للثبوت ثبت والرؤیۃ من قلب بالی الی رب بمفعولہا رب بصلۃ الی کیف
مد الظل فالی تشیر الی معرفۃ نظریۃ الرب بالدلالۃ وکیف لبیان الدلیل الذی
بہ الدلالۃ والالف واللام فی الظل العہد الذہنی وان کانت لاستغراق علی
الجنس فیکون المضاف الیہ وجود ظل توسعا بحذفہ وحینئذ الشمس
مع ظلہا مستعملۃ فی کلام الصمد فکرا یا دلالتہا علی السیادۃ مہمل والظل
بمقتضی ذاتہ معدوم منہ لولا ذاتہ وصفاتہ بظلہ فالظل حادث
بقدرتہ تعالی زیادۃ علی صفاتہ الزائدۃ علی الذات قیاما حقیقیا
بدا ولو شاء لجعلہ ساکنا اذ یکون من المعہود الذہنی تنبیہا الی انہ

تحیر بالکن فیکون ان تغیر او هو حجاب بین القدیم و الحادث المخلوق ش
کما فی ذکر کیفیته مرتبة الحجاب بین القدیم والحادث المخلوق هـ ویشیر
علی ان المدد یحصل اختیارا بین ش لا بما اضطراریات هـ والظل النظر
فلذا قال وجعلنا الشمس علیه دلیلا اعلم ان تعلق الدلیل بالمدلول هو جهة الدلالة
التی تدور بینهما والا لا تحصل فالجملة فی مقصود تشبیه وجه تشبیه قیام الظل
بذی ظل حقیقیا ش لا مجازیا هـ واستمداده به ودلالته الیه فی
حالة النظر ش لا فی حالة بدایته هـ ولا یوافق التشبیه فی وجه
غیر المذکور فوجه التشبیه متعلقة بین مشبه ومشبه به وجه الدلالة وصلة
علی تدل علی ان جهة التشبیه اقرب التشبیهات ویمکن ان یکون المراد
بالشمس وجود محمد صلی الله تعالی علیه وسلم اذ هو تحت مرتبة الحجاب
ظلها فدلیل علیها والی اصلها فی الغایة والاستعارة بالشمس
متوسعة لمقاصد التشبیه التی یعلمها الله تعالی بصوابها ثم تعقیب
بالمهلة علی کیفیة مد الظل فقبضنه بعد مده لما یشاء تحقق الوقوع
ش بالماضی للتحقیق والا الاستقبال معنی النظم هـ فی مستقبل
بیان للمد وقبضنا الی نفسه سبحانه یشیر الی ان الظل متضمن لقیام

حقیقی کما ذکر بحث حادث بقدرتہ تعالی زیادتہ تعلی بصفاتہ
الزائدۃ علی الذات قیاما حقیقیا وہو الحجاب ثم ضمیر المتکلم مع
الغیر یشیر الی ان القبض الی صفاتہ الزائدۃ اذ ہی مبتدأ المد فالتغیر
وقت الی ما قال سبحانہ کل شی ہالک الا وجہہ الآیۃ فالقبض
مقابل المد وفی الحال یصدق قبضا یسیرا بدلالۃ ظل الظل
فشرع فی استدلال الذی تحت مرتبۃ الحجاب قال ہو الذی
جعل لکم اللیل لباسا الآیۃ الی ما اشار واللہ تعالی اعلم بالصواب
وان قیل ان الظل تحت مرتبۃ الحجاب فیکون ظل الظل بقیام
المجازی بہ واستدادہ بہ دلیل الی ربک الذی ہو ذو ظل فی الغایۃ
تہ فالخطاب یشیر الی ان المخاطب ظلہ فمعرفتہ ذی ظل الاشیہ
نظیل ظل الذی متضمن الموجودات والذی ملتزم بالموجودات
متضمن المسلوبات والذی ہو ماخذ لغیرہ وان کان المخاطب عالما
فالاستفہام تثبیت فیہ لا الصدق باختلاف حال بعض
من ای الناس ولکن الاستدلال لغیر المخاطب کما جعلنا الشمس
علیہ دلیلا فی وجہ التشبیہ من التبعیض ہم مقاصد نظریا

نزلت فيه ش اي الظل ثم نعلمها الله تعالى بضوابها فالقبض
وقت البعث بمعنى الجمع في مواقف القيامة ولكن قبضا يسيرا اشعارا
ذا الجمع دفعة فالترجيح لمعنى الظل لقيام حقيقي يتضمن نفي طول فيه
الحال لا حاجة الى تاويل النظم المتعلق الى بالظل والظل بالاسفار الذي
هو شيء متوسط بين ضوء خالص وظلمة خالصة والكدورة برؤية العين
كما قيل ش اي التاويل النظري في تفاسير الآية الكريمة م فان الاسفار
ليس بظل اذ لا ذو ظل له وليس من لوازم الوجود بالشمس لفقدان التعلق
بينهما بل هو مفقود بوجودها ولمعرفة شيء بديهي لا حاجة الى غيره اذ هو
يعرف بنفسه لكن ثباته بغيره الا لمعرفة نظري باحتياجه من ا
حاجة الى غير المعرفة شيء نظري لا بواسطة الاحتياج يحتاج المعرفة م
ووجود الاسفار بديهي قائم بنفسه ش فليس نظريا ومشتبها م تظهر
بنفسه وهو من الصبح الكاذب قبل طلوع الشمس ش فلا يحتاج الى دليل
في معرفته لانه بديهي لا يكون تحت الدليل لا من حيث فلا يصح
الاشكال ان معرفة شيء بنفسه اذ البديهي لا يحتاج في معرفته ا
غيره والنظري يحتاج في معرفته الى غيره باحتياجه والمشهور فانهما

فالحاصل ان لا تکون معرفة الاسفار بدلالة الشمس هم و وجود الحمد الوا
نظری فی حال دوران دلالة الیه فلزم ان الاسفار وجود نظری
ولیس کذا کما ذکره الله تعالی اعلم بالصواب اللهم صل وسلم علی محمد
النبی وبارک وعلی انواره کما تحبه وترضاه وتشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیة تفسیر الکریمة وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم الآیة

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه
واتباعه اجمعین قال سبحانه وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم الآیة ای یسبح بحمویته تعالی بافعاله تعالی بدلالة مفعول من
خیر وشر والافعال من مبادی المفتقر الی ما فوقه اعلم ان من التسبیح
متضمن بالموجودات وهو مقصود الایمان الذی بعث الانبیاء علیه
علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام فهو مشترک وصفی وتتضمن الصفات
ما شرا بالموجودات وهو لیس مقصود الایمان الذی بعث الانبیاء
علیه علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام فهو مشترک اسمی فتخصص التسبیح بانه

متضمن الموجودات ما تخصص وترتب عليه الحكم المخصوص من كما للانس
والجن والملائكة هم وتخصص ما بالتسبيح متضمن المسلوبات ملتزما بالموجودات
ما تخصص وترتب عليه الحكم المخصوص من كما لغير الانس والجن والملائكة هم
وان لم يفرق فيهما لم يثبت الحكم المخصوص فيجاز خلود مؤمن في النار
وخلود كافر في الجنة لعدم الاستحقاق للحكم المخصوص ولو لم كذا وتيسير
الى ما فسرته قوله تعالى الم تر ان الله يسجد له من في السموات ومن
في الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب الاية
فالتفصيل بعد الاجمال لدفع احتمال ان يسجد من كان اهله كالملائكة
والجن والانس وان لا يسجد من ليس اهله كالشمس والجبال وغيرهما
ولو سجدوا وتفصيل تسبيح الله من تضمن موجودات ومن الذي هم
من تضمن مسلوبات ملتزم موجودات بما من حاسة ذي عقل و
غير ذي عقل هم مخصوص به من متضمن موجودات ومتضمن مسلوبات
ملتزم موجودات هم والحكم المخصوص من اي تفصيل الحكم المخصوص بما
مخصص من الملائكة والجن والانس والشمس والجبال وغيرهما هم ومن بها
تسبيح الله متضمن مسلوبات ملتزم موجودا تقيضه ظلاله عن اليمين

والشمائل سبحہ اللہ وبہم داخرون الا یہ تفتن التسبیح حالی وفیہ حالات
ومقالی وفیہ مقالات وبالمعنی یکون حمدہ خاصا با فراد شتی نظرا
الی شہود الافراد من متشابہ ویتصل الی غیر متشابہم متشابہم والخطاب
خاص اذ نفقہہ البعض فعلی تغلیب مقالاتہم بالتسبیح شتی آخر والتعبیر التسبیح
شتی آخر کما کانت بالنسبے وصحابہ واتباعہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیہم
وسلم واللہ تعالیٰ اعلم بصوابہ اللہم صل وسلم علی محمد النبی وبارک و
علی افرادہ کما تحبہ وترضاہ وشفعہ فینا وترضنا بہ ۔

ذکر کیفیت تفسیر آیہ کریمہ انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض
والجبال فابین ان یحملنہا واشفقن منہا وحملہا الانسان ط
انہ کان ظلوما جہولا لیعذب اللہ المنافقین والمنافقات
والمشرکین والمشرکات ویتوب اللہ علی المومنین والمومنات و
کان اللہ غفورا رحیما ۵

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ وعلی آلہ واصحابہ
واتباعہ اجمعین قال اللہ تعالیٰ انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض

بمعنی متخالف بمعنی خاص که صفت انبیاء و اولیاء است علی نبینا و علیهم
الصلوة والسلام و بمعنی غیر متخالف بمعنی خاص بکفار و فجار هم واقع شود
و حکم خاص منسوب بانبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و کفار و فجار
باطل گردد هم و اگر انبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
مراد نیستند غیر ایشان ای منافقان و مشرکان و مؤمنین بالایمان
هم والّا لفظ بین اشتراک و ظلوم و جهول بمعنی غیر متخالف بمعنی
خاص منسوب بانبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام هم
خواهد شد و حکم خاص باطل می شود اعنی ظلوم و جهول بمعنی
متخالف بمعنی خاص صفت کفار و فجار است و بمعنی غیر متخالف
بمعنی خاص بانبیاء و اولیاء هم واقع شود علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام و حکم خاص منسوب بانبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام و کفار و فجار باطل گردد هم و نفاق فی نفس الامانة صحت
نپذیرد و نه عرض امانة اتمام حجت باشد و نه نفاق سبب عذاب
و نه ایمان سبب مغفرت و رحمت و ربط لیعذب و یتوب بغیر فنا
و عموم استغراق منافقین و مشرکین و مؤمنین مهمل و بغیر استغراق

ولا التجی الیٰ واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب تحریر فضولی متعصب جواب
ازین مختصر توان گفت البتہ دانا باید و تدبر در فصاحت و بلاغت آیہ
کریمہ کہ از اعجاز است و در کلام در د مسند نشستہ نماید و ما یضل بہ الا الفاسقین
الذین ینقضون عہد اللہ من بعد میثاقہ مش ازین کریمہ تائید بر دعا
کریمہ انا عرضنا الامانۃ الخ میتوان یافت اللہم صل وسلم علی محمد النبی
نورک وعلی الہ وازواجہ کما تحبہ وترضاہ وتشفعہ فینا وترحمنا بہ

ذکر کیفیۃ تفسیر الحدیث الشریف یا سر سر یا نور نور یا خزائن سر فتی افدیت ملکی علیک یا محمد من لدن العرش الی تحت الارضین کلہم یطلبون رضائی وانا اطلب رضائک یا محمد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ وعلی الہ واصحابہ
واتباعہ اجمعین قال صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ وسلم عن اللہ تعالیٰ
یا سر سر یا نور نوری یا خزائن سر فتی افدیت ملکی علیک یا محمد
من لدن العرش الی تحت الارضین کلہم یطلبون رضائی وانا اطلب

فی الخبر الی المبتدء وتبعیضیۃ فیہا تامل فیہا ما دامت السموت والارض
وہما دائمتان فی النار والجنۃ بوجود الارض والسماء بعد فنائہما فتاکید
للخلود علی محاورۃ وان ارید السموۃ والارض فی الدنیا لبطل الخلود بالتقیید
والا الاستدراک من یخلدون الا الاستثناء منہ علی اصلہا بل کما ذکر
فی تحقیقیۃ الاصول فی اصل کیفیۃ الاستثناء والاستدراک ثم ما
ظرفیۃ وقیاس کما اولم نعمرکم ما یتذکر فیہ من تذکر ثم فبالحال بعضنا
الی اشارۃ بمعنی مسدد فی اصلہ لکن لا یخلدون فی النار وفی الجنۃ
الی وقت مشیئۃ الرب ای محتاجون بمشیئۃ الرب فی الدخول
ومن ہاہنا ثبت ان دخول النار والجنۃ متفاوت زمانا علی تفاوت
عمل فیما دل الاستثناء البعض لضرورۃ صحتہ فی اصلہ الا لا یدخل
بعضہم قدر وقت مشیئۃ الرب وما دل الاستدراک البعض لضرورۃ
صحتہ فی اصلہ لکن یدخل بعضہم وقت مشیئۃ الرب فاعلم ان کان
الا الاستثناء من خالدین کما قالوا فتشویش فی عدم خلود مومنین
فی الجنۃ وفی عدم خلود کافر فی النار بخلاف الثابت المجمع علیہ
ولزم ان یکون من خاصا الذی عمل الذی یستحق الجنۃ ولیس

ذکر کیفیت تفسیر حدیث شریف لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة رواه مسلم در مشکوة باب الاستغفار والتوبة

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین

قوله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله

فی الیوم مائة مرة ترجمه حجاب کرده میشود بر دلم و هر آئینه استغفار میکنم

در یک روز صد مرتبه در مقصد این حدیث شریف اختلاف است گفته‌اند

هرگاه آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم عین ذات الله تعالی است غین را

چه جا است فقط در بیان تجلی است ظاهر بمخالفت عقیده خیلی است لیغین

گفته‌اند در ترقی بر شی مراتب اولی در حکم حجاب میشود فقط این را از سالکان

طریق کشف شهود دیده‌اند لاکن این خیلی نیست بلکه ترقی مرتبه در معرفت

الله تعالی در حال انبیا علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام که لازم نقص مرتبه اول

نادرست است زیرا علم انبیاء علیهم در معرفت الله تعالی لی تدریج است چنانچه

کمال شان نبوت وللآخرة خیر لک من الاولی مدام و مراد از آن حضرت است

است مخصوص بعدم دلالت مثل این کلمه یا این تفسیر که گفته شد

مدعی است که این کریمه استدلال بحجیت تحقیق دارد هم وگفته شد که استغراق
در ذات محبت بسبب عدم امتیاز نیز در حکم حجاب است فقط دران نظر نیست
باینکه استغراق در ذات محبت بی دلالت از حادث و از اوصاف قدیمه صحیح نیز نیست
بین تا موجود دالت حجاب نتواند و بعد تحقیق دلالت حالته باطله است تکلیف
الحجاب بالاستغراق وگفته شد حجاب بقضا حادث با نقطاع دلالت
از حادث و از اوصاف قدیمه است فقط درین نظر نیست باینکه دلالت
صحیح در معرفت الله تعالی بغیر دلالت از حادث و از اوصاف قدیمه
است در آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بهره و در کمال معرفت تحقیق
بی تدریج است بنابرشان نبوت تکلیف الحجاب گفته شد که بحجیت
بنابر حقیقه و آنچه لازم نبوت است حجاب از مرتبه تقرب اگرچه از
مرضیات الله تعالی است پس انتفا است از حجاب فقط در راه
انا طلب چنین است مثل ... جمیع خلق حجاب از تقرب است
هم همین اند پس تحقیق تمام نظر نیست باینکه قلب اشرف مظهر تجلیات
رب العالمین از جمیع خلق از مرتبه تقرب حجاب ندارد این از
آن واند که معارف حقیقیه مقدسه با انطباق کلی منطبق شده بالکلیه

رب العالمین باشد همانا ما سوای الله تعالی در جنب جمال با کمال رب العالمین
ناکه قطره است بل کمتر از آنکه دانی و حقیقت جامعه محمدیه صلعم هم حجابات
و آن حقیقت جامعه محمد صلعم با استغراق بقیام حق تعالی و حجابات حقیقت خود بیش
پیشما است تکشف الحجاب و از حال نا مقاماتست که به جمیع تجلیات حجابها
از قدر مرتبها در نهایت بی نقص با این تحقق رسد و نیز باید دانست
که این معنی وصف آن الله تعالی صلعم از متشابهات است این معنی
است که این معنی احواله بعلم حضرت نبی کریم صلعم نمائیم نه قیاس حاله
نفوس خود که ترجیح لازم اوست بنا بر نقصان استعداد و هم احتمال
انفصال منقطع دلالت و نیز ظاهر است که فاصل لفظان هم مفصول
تا بین که سبب حجاب است نا مذکور است پس حکم صریح محقق و مخصص میان آنها
بحث انی فاصل و مفصول ثانی هم نتوانند شد والله تعالی اعلم بالصواب
و تحقیق سوال آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم در حالت نماز از
متشابهات است بحث بدلائلی که در تفسیر این حدیث شریف گفته شدیم
اللهم صل و سلم علی محمد النبی لوریک و علی انواره کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا
و گذشته تفسیر الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین

حدیث عن عائشۃ رض قالت قدم زید بن حارثۃ المدینۃ ورسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فی بیتی فاتاہ فقرع الباب فقام الیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عریانا یجر ثوبہ
واللہ ما رأیتہ عریانا قبلہ ولا بعدہ فاعتنقہ وقبلہ رواہ الترمذی کذا فی المشکوۃ باید دانست
بروایت حضرت انس رض نہی از معانقہ وتقبیل وارد شدہ حدیث عن انس رض قال قال
رجل یا رسول اللہ الرجل منا یلقی اخاہ او صدیقہ اینحنی لہ قال لا قال افیلتزمہ ویقبلہ
قال لا قال افیاخذہ بیدہ ویصافحہ قال نعم رواہ الترمذی کذا فی المشکوۃ پس بدانکہ
تعارضی واقع شد در جواز تقبیل والتزام بنابر حدیث حضرت عائشہ وحضرت
انس رضی اللہ تعالی عنہما واین فعل مخصوص بآنحضرت صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ
وسلم نتواند شد چہ در افعال صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم نیز یافتہ شد چنانکہ
مرویست قبل النبی صلی اللہ علیہ وسلم فا را ابی بکر رض بعد عانقہ حین اقبل علی و
وافق مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال علی اقبل فا را ابی بکر فقال صلی اللہ
علیہ وسلم یا ابا الحسن منزلۃ ابی بکر عندی کمنزلتی عند ابی الحدیث منزلۃ الاب
عند ابنہ فی المائدۃ والشفقۃ از ینجا است کہ بوسہ بر سر جائز است پس ہر
در مقابلہ ثابت شد کہ از فعل آنحضرت صلعم وصحابہ رضی اللہ تعالی عنہم است
ماول شود یا بجہت رفع تعارض نسخ ونہ ثابت در معانقہ ورنہ چہ نہی نہ ثابت شد آنچہ

جائز باشد بهیچ نوع نتواند شد بنا بر آنکه پیغمبر صلعم منع بالخصوص نتواند شد
صم و در وجه ما را شیعه را یا قبله و لاابعده سخن در آنجا است تا آنکه یقین فیصحت بریز
تحریکه تاویل کرده شود در حالت التزام بر آن تحریم اینجا است که معدا لقد عریان الاسم
هم جائز است اگر تغییر اسم نباشد و معاذالله عریان بعریان یکی و دو بیش کشتن
است باید دانست عزیز و صلی الله علیه و علی آله وسلم خالطوا الناس باخلاقهم
وخالفوهم فی اعمالهم رواه ابن عساکر کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق
و از اینست تحسین باکرام کسانیکه رسم اکرام ایشان است جائز است این
در تحسین عام نتواند شد مگر با دل رسم اهل عرب باشد که در ملک ایشان رسم اکرام
تحسین نیست هم نیز باید دانست که اگر انحنا مطلقا حرام گفته شود بعضی
که از ینجا هم نصیبی نداشته باشد و اگر بعضا حرام گفته شود و هیچ خاطر
که چون آن حرام نتواند شد و ظن حرام در فعل مومن صحت نیز بر پیش از این
انحنا که وقت سلام واقع شود جز بر رسم اکرام نتوان فهمید و آن جائز است
باید دانست که بنا بر رسم عرب ترک انحنا سنت است و انداز سلام ترک انحنا بنا بر
رسم اکرام هم ترک سنت بنا بر تحرز از حرام اولی است تعلیله المقصود از قواعد شرع
است کل ما یجر الی الحرام حرام از اینجا است که تلاوت قرآن بجهر اگر سنت

لیکن وقت تاذی مسلم حرام است پس از تعیین مسائل آنچه ترک سنت با تجویز
ایذای مسلم در هیچ نتوان یافت هم فقهای منع انحنا را مکروه فرموده اند نه حرام
پس در فتاوی غرائب است الانحناء للسلطان وغیره مکروه کره الانحناء عند التحیة
هم و اختیار بکرده او یعنی مقابله انحنا حرام و الله تعالی اعلم بالصواب و انحنا در
در دیار هند رسم ادب و اکرام است ترکش معمول نیست خلاف ادب و اکرام است باید دانست
چنانکه علما از تقبیل حجر اسود تقبیل معظم استنباط فرموده اند پس قال ابن حجر
استنبط بعضهم من مشروعیة تقبیل الحجر الاسود جواز تقبیل من یستحق التعظیم
من آدمی وغیره هم از طواف و التزام کعبه جهت تبرک از جانب او
طواف و التزام معظم و جهت تبرک از جانب او مستنبط میشود و الله تعالی
اعلم بالصواب و نیز جعبت تبرکی افعال از صحابی سلف و خلف یافته
پس جعبت تبرکی جبال الغیب جانب حضرت غوث اعظم محمد عبد القادر
محبوب سبحانی در بهجة الاسرار مذکور است و حضرت شیخ سید مرشد جعبت
تبرکی خود از جانب حضرت مرشد خود پیشان معنی بود رضی الله تعالی
عنهم و باید دانست که جعبت تبرک وقت وداع از بیت الله تعالی و حرم محترم
حضرت نبی الله تعالی صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم از سنت ثابت نشد

ازین سبب بعض علماء بحث نکرده فرموده‌اند و بعض علماء جائز و توارث

صلحاء بران فرموده‌اند از سنت امام زیلعی در تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق در

اداب زیارت بیت الله بجا آوردن استلام و رجوع قهقری فرموده و تتبع جواز

قهقری از جانب اکابر و مشائخ را سکابر و فی المستخلص الحقائق ثم قالوا ینبغی ان

ینصرف و هو یمشی وراءه و وجهه الی البیت و ملا علی در مسلک المتقسط الیسیر جائز

و توارث صلحاء بران نقل نموده‌اند باید دانست تقبیل و معانقه و طواف

با مومن و رجعت قهقری از جانب او که ربط ظلیت با نور الله تعالی و رسول

الله تعالی صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم دارد شعار است پس چنانکه در

ذکر کیفیه اشتراک مومن با الله سبحانه و در ذکر کیفیه العلم و المعرفه مذکور است

تفاوت مراتب است پس این تقبیل و غیره که مذکور شد هم بنا بر معرفت و دانست

عارف متقبل و معانق و طائف و راجع در معرفت مقبل و معانق و مطوف

و مرجوع عنه از سنت تقبیل و معانقه و طواف با مومن و رجعت قهقری

از جانبش تقبیل و معانقه و طواف الله تعالی است و رجعت قهقر از جانب

او تعالی همچه بالله تعالی دانا است که تقبیل و معانقه و طواف با مومن

و رجعت قهقری از جانبش تقبیل و معانقه و طواف رسول الله تعالی است

حضرت پیر طریقت و حضرت پیغمبر خدای تعالی صلعم بالاولویت مستفیض شود
بنابر شرف ایشان منظور بود که با هم [illegible] تحریر از حکم کریمه ما کان لبشر
ان یوتیه الله الحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی تخصیص با صلعم
باید دانست نهادن سبابتین بر لب و چشم وقت استماع اسم مبارک محمد صلی الله
علیه وعلی آله وسلم درست است باسناده عن علی المرتضی کرم الله تعالی وجهه انه کان
اذا سمع المؤذن یقول اشهد ان محمدا رسول الله قال نحو ذلک قال رضیت بالله
ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا و قبّل باطن الانامل السبابتین
و یضعهما علی عینیه و در روایتی از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه
وضع ابهامین و سبابتین بر لب و چشم مذکور شد و در بعض روایتی وعده شفاعت
از حضرت صلعم مر این فعل را مذکور شد و در روایتی تقبیل ابهامین و وضع بر عینین
آنحضرت صلعم بنابر سنت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مذکور است
علما تقبیل و وضع مذکور را مخصوص باذان تصور نموده اند بلکه وقت استماع اسم
مبارک محمد صلعم تجویز فرموده اند باید دانست این بسبب تعظیم و محبت است
متأخرین میگویند که این فعل بیهوده باشد مانند خوشامد [illegible]
و محبت باشد هم جا [illegible]

سلام مسلم بذمی باشاره جائز است در بخاری است لما سلم عبد الله علی
الدهاقین اشارة و تسلیم مسلم بمسلم هم باشاره جائز است قال رأیت النساء
علینا فیومی بیده الینا فسلم وقالت اسماء الوی النبی صلی الله علیه وسلم بیده
الی النساء بالسلام آلبته اشاره بی لفظ هیچ نیست لیکن این کسانیکه عادت اشاره
بالفظ است از اشاره مجرد هم آنچه در عادت است توان فهمید علما اشاره
مجرده را مسلم نکرده فرموده اند که درین یک لفظ مسنون است اللهم صل وسلم
علی محمد النبی وذریته وعلی ازواجه کما تحبه وترضاه وتشفع فینا برحمتک

ذکر کیفیت صدر و شرح صدر

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه اتباعه
اجمعین باید دانست تخصص نفس از مرتبه ذات وصفات تا افعال متعلق
ش اسم فاعل هم صادر است یعنی چه صادر شود بوجود قضی است یا انترا
به صدر است که بمعنی مصدر است بمعنی فاعل و مفعول عام است ش چنانکه در ذکر
کیفیت تفسیر سید الصدور اشارات شرح صدر است هم ازینجا است بسبب بدر ابی
سیما و آن هم نسبت بتعلقات جهات است ش چنانکه در ذکر کیفیت اثبات

مرتبۂ الحجاب بین الخالق والمخلوق مذکور است هم و صدریست برای انبیاء
علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام و صدریست برای اولیاء رضی الله تعالی عنهم و
ان منتزعات شان یعنی ای انبیاء و اولیاء هم است بقیام حقیقی باشد یا قیام مجازی
یعنی چنانکه در ذکر کیفیة العلم والمعرفة و در تعریف مسالة نبوة و ولایة مذکور است
هم بل برای جمیع مشخصات حسب حال یعنی فضل توسیع عام صدر محمد صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم بر توسیع خاص صدر غیر یعنی است صلعم و شرح صدر کشف حقائق
تقتضی و اکثر احوال صدر است از ینجا است الم نشرح لک صدرک من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره
للاسلام و آنچه در ظاهر شرح صدر جسدی صلعم واقع شد تواند شد که از اسباب کشف
حقائق صدر باشد یعنی مخالفت مقصود نباشد از یمن شرح صدره للاسلام یا در او دیگر
باشد والله تعالی اعلم بالصواب باید دانست که لغت صدر را معانی است یا معنای
حقائق آن یعنی ای این معنی هم است که گفته شد و شرح صدر بمعنی کشف
حقائق از اوصاف ذاتیه است و شرح صدر جسدی از اوصاف عارضیه و فضل تو
به اوصاف ذاتیه است نه عارضیه یعنی یعنی اگر فضل با وصاف ذاتیه نباشد
و فضل با وصاف عارضیه باشد و بس چگونه که ذات فضلی در حد ذاتها با وصاف
ندارد و محتاج در فضل خود با وصاف عارضیه است پس فضل فی الی متحقق نشود هم

[illegible] در بی سوالی [illegible] و شنیدن علی الله [illegible]

فرمود سبحانه ان الله وملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه

وسلموا تسلیما ۰ یعنی بدرستیکه الله و ملئکته یصلون علی النبی مقدمه است بنابر تعظیم نبی

صلی الله تعالی علیه وسلم و صلوة رحمت است پس صلوة الله تعالی علیه انتزاع

وجود محمود اوست صلعم از نور الله تعالی و درین انتزاع اسرار صفات نا متناهی است

هر کس بقدر نصیب خود دانسته آن هنوز لا تحصی است و این صلوة صفت نافعه

است و صلوة ملئکه دعا است پس مراد صلوة الله تعالی [illegible] ای اللهم صل علی

محمد و مراد از ایشان مصلین هستند بنابر علت شان بجا آوردن

تسلیم که عبادت شانست و مصداق مقدم مبتدا امنوا صلوا بنابر صفت جا[illegible]

سش نه صلوة الله تعالی که صفت نافعه است باید دانست که مصداق مقدم

امر صلوا درین آیه کریمه مذکور شد پس مصداق مقدمش عام است بالعموم

و عموم صله و عموم مفعول ثانی پس مفید مطالب ما باشد باید دانست سلام

بفتح تحیه [illegible] گردن نهادن است و این لغت مفید است بمعنی سلم

بفتحتین گردن نهادن و تسلیم بکسر ای آشتی و صلح و سلامتی و پاکی از عیب

پس تسلیم بجا آوردن تحیه [illegible] داشتن [illegible] ناشایسته و سیرت [illegible]

فلما ثبت اللهم صل وسلم على محمد النبي نورك وعلى انواره كما تحبه وترضاه وتفضله فضلا جميلا

ذكر تحقيق معنى اقوال ما رأيت شيئا الا ورأيت الله قبله وما رأيت

شيئا الا ورأيت الله بعده وما رأيت شيئا الا ورأيت الله معه

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونسلم عليه وعلى آله واصحابه واتباعه اجمعين

تنبيه قال سيدنا ابو بكر الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه ما رأيت شيئا الا ورأيت الله قبله

وقال سيدنا عمر الفاروق الاعظم رضي الله تعالى عنه ما رأيت شيئا الا ورأيت الله

بعده وقال سيدنا علي المرتضى رضي الله تعالى عنه ما رأيت شيئا الا ورأيت الله معه

اعلم ان كلا الاستدراكين للتحقيق ش اي النظر في اصل كيفية الاستدراك في ذكر

كيفية الاصول هم لا للاستدراك لعدم مغايرته اجنبية في اركان ثلثه فيه ش

النظر في كيفية الاستدراك في ذكر كيفية الاصول هم ورأيت بمعنى عرفت ورد

المعرفة والواو حالية لبيان حال مستدرك منه محذوف ش اي رأيته لاقتضاء

النظم والحال لا ينفك من ذي حال هم فحاصل الكلام ما عرفت شيئا لكن عرفته

في حال معرفتي ان الله قبله ومعه وبعده بدلالة الشيء المخلوق الى خالقه الخ

فتجلى معه بوجودها وبعده بفنائه ش فالاقوال ثلثة في معنى من عرف

اسمائے طیبات مشائخ سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ رضی اللہ
تعالیٰ عن اہالیہا حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ وسلم علیہ وعلیٰ آلہ
والصحابہ واتباعہ اجمعین حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت سلمان فارسی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ بایزید بسطامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
خواجہ ابوالحسن خرقانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ ابوالقاسم گرگانی رضی اللہ تعالیٰ
عنہ حضرت خواجہ ابوعلی فارمدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ ابویوسف ہمدانی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ عبدالخالق غجدوانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ
محمد عارف ریوگری رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ محمود انجیر فغنوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
حضرت خواجہ عزیزان علی رامیتنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت بابا سماسی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
حضرت سید امیر کلال رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ بہاؤالدین نقشبند رضی اللہ تعالیٰ عنہ
حضرت خواجہ علاؤالدین عطار رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ مولانا یعقوب چرخی رضی اللہ تعالیٰ
عنہ حضرت خواجہ عبیداللہ احرار رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ محمد زاہد رضی اللہ تعالیٰ عنہ
حضرت خواجہ محمد درویش امکنگی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجگی امکنگی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
حضرت خواجہ باقی باللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد

فاروقی سرهندی رضی الله تعالی عنه حضرت ایشان عروة الوثقی خواجه
محمد معصوم رضی الله تعالی عنه حضرت شیخ سیف الدین رضی الله تعالی عنه حضرت
سید نور محمد بدایونی رضی الله تعالی عنه حضرت شمس الدین میرزا مظهر جان جانان شهید
رضی الله تعالی عنه حضرت مولوی محمد نعیم الله بهرائچی رضی الله تعالی عنه حضرت مولوی
محمد مراد رضی الله تعالی عنه تهانیسری حضرت شاه غلام رسول رسولنما رضی الله تعالی
عنه سالار فتحپوری فقط این سلسله عالیه بدرد محمد عبد الوحید مخاطب ابو عفو الله
ذنوبه سپیس آباد است که در دست در ابتدای تعلیم بیعت درین سلسله عالیه یافت
و مما طیبات مشائخ سلسله عالیه چشتیه رضی الله تعالی عن الاولیا
حضرت سید الانبیاء محمد رسول الله صلی الله تعالی و سلم علیه و علی اله و اصحابه و اتباعه
اجمعین حضرت علی مرتضی رضی الله تعالی عنه حضرت امام حسن البصری رضی الله تعالی
عنه حضرت عبد الواحد بن زید رضی الله تعالی عنه حضرت فضیل بن عیاض رضی الله
تعالی عنه حضرت ابراهیم بن ادهم رضی الله تعالی عنه حضرت سدید الدین حذیفه مرعشی
رضی الله تعالی عنه حضرت امین الدین ابو هبیره بصری رضی الله تعالی عنه حضرت ممشاد علو
دینوری رضی الله تعالی عنه حضرت ابو اسحاق شامی چشتی رضی الله تعالی
عنه حضرت ابو احمد رضی الله تعالی عنه حضرت ابو محمد بن ابی احمد رضی الله تعالی عنهما

حضرت ابو یوسف رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ مودود چشتی رضی اللہ

تعالی عنہ حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ

عثمان ہارونی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ محمد معین الدین حسن سنجری رضی اللہ

تعالی عنہ فقط این سلسلہ عالیہ بطریق ترتیب نسبی او بدردمند محمد عبد الواحد سعید

بدانکہ در سلسلہ عالیہ چشتیہ احمدیہ ہم ترتیب باید دانست کہ در دین سلسلہ عالیہ بطریق اویسی

در آخر فقط ترتیب یافتہ اسماء طیبات مشائخ سلسلہ عالیہ نظامیہ رضی اللہ

تعالی عن اہالیہا حضرت محمد معین الدین حسن سنجری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت

قطب الدین بختیار کاکی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت فرید الدین مسعود گنج شکر رضی اللہ

تعالی عنہ حضرت نظام الدین محبوب الہی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت نصیر الدین محمود

چراغ دہلی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت سید عبد الرزاق بانسوی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت

مولوی احمد عبد الحق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت مولوی احمد انوار الحق رضی اللہ تعالی عنہ

حضرت مولوی حافظ عبد الولی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت مولوی حافظ محمد عبد الرزاق

رضی اللہ تعالی عنہ فقط این سلسلہ عالیہ بدردمند محمد عبد الواحد سعید عنایت آمیز

باید دانست این سلسلہ عالیہ بطریق اویسی بحضرت سید عبد الرزاق بانسوی رضی اللہ تعالی

عنہ رسید اسماء طیبات مشائخ سلسلہ عالیہ صابریہ رضی اللہ تعالی عن اہالیہا

اجمعین حضرت سید الاولیاء امیر المومنین علی کرم اللہ تعالی وجہہ حضرت
امام حسن بصری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ حبیب عجمی رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت داود طائی رضی اللہ تعالی عنہ شیخ الاسلام حضرت معروف کرخی رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت شیخ عبداللہ سری سقطی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ جنید بغدادی
رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ عبداللہ ابوبکر شبلی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت
شیخ عبدالعزیز یمنی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ عبدالواحد یمنی رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت خواجہ ابوالفرح یوسف طرطوسی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ الاسلام
شیخ ابوالحسن علی ہکاری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ ابوسعید مخزومی رضی اللہ
تعالی عنہ حضرت میر سید محی الدین محمد عبدالقادر رضی اللہ تعالی عنہ حضرت میر سید
عبدالرزاق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت میر سید محمد بن ابوصالح رضی اللہ تعالی
حضرت میر سید احمد رضی اللہ تعالی عنہ برادر میر سید محمد بغدادی رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت میر سید علی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ موسی قادری رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت میر سید حسین رضی اللہ تعالی حضرت شیخ ابوالعباس احمد رضی اللہ
تعالی عنہ حضرت شاہ بہاء الدین رضی اللہ تعالی عنہ حضرت سید محمد قادری
رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ جلال قادری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت میران

سید بخش بھکری رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت سید شاہ ابراہیم ملتانی رضی
اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شاہ ابراہیم بھکری رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شاہ
امان اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شاہ حسین خدا نما رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
شاہ ہدایت اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شاہ عبد الصمد خدا نما رضی اللہ تعالیٰ
عنہ حضرت سید شاہ عبد الرزاق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت مولانا
مولوی احمد عبد الحی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت مولانا مولوی احمد انوار الحق رضی
اللہ تعالیٰ عنہ حضرت مولانا حافظ محمد عبد الوالی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
مولانا مولوی محمد عبد الرزاق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقط بہ آنجناب حضرت معروف
کرخی را از حضرت امام علی موسیٰ رضا ابن امام موسیٰ کاظم علیہما السلام و ایضاً از حضرت
[illegible] حضرت شیخ معروف کرخی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
موسیٰ رضا ابن امام موسیٰ کاظم علیہما السلام حضرت امام موسیٰ کاظم ابن امام جعفر
صادق علیہما السلام حضرت امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیہما السلام حضرت
امام محمد باقر ابن امام زین العابدین علیہما السلام حضرت امام زین العابدین ابن امام حسین علیہما
السلام حضرت امام حسین ابن امیر المومنین رضی علیہما السلام حضرت امیر المومنین
علی ابن ابی طالب کرم اللہ تعالیٰ وجہہ حضرت امام المرسلین محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و آلہ

ذکر کیفیت ختم بقصد ترک تحریر نامہ درد با دیگر مطالب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی آلہ و
اصحابہ و اتباعہ اجمعین درین سال کہ آغاز چہاردہ صد است
بقصد ترک تحریر این نامہ درد تا پایان پذیر گشتن ذکر است
نمودم مگر آنچہ او سبحانہ خواہد فاوض امری الی اللہ
لا حول و لا قوۃ الا باللہ شیئا

یارب تو طبیب درد مندان ان | آوازہ درد من بہم آوازہ سیان
و این نامہ درد را از شر موافقان و مخالفان محفوظ داشتہ
مشرف نظر محبوب پاک اللہ تعالی فی جبالہ رسان و بدنیا ...
ما را مشرف مغفرت گردان ربنا لا تواخذنا ان نسینا او
اخطانا اللہم صل و سلم علی محمد النبی و بارک علی ازواجہ
کما تحب و ترضاہ و تشفعہ فینا و ترحمنا۔

تمت

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۳	موجوده	موجودة
۶۵	۶	فقبلن	فقبلَن
۶۶	۹	فيما	فيهما
۶۷	۸	فتشا قطاسما وحصه يقومات	فتشا قطاسما وحقيقة يقومات
"	۱۲	فتاته	فتاته
"	۱۳	استحالته	استحالته
۶۸	۱	الثالث	الثالث
"	۳	غيرهما	غيرهما
"	۶	عنيهما	عينيهما
"	۱۰	بينهما غيرية	بينهما غيرية
۶۹	۳	نهي	نهي
"	۸	تفرقة ومعرفته	تفرقة ومعرفته
"	"	هو	هم
"	۹	فيرد	فيردُ
۷۰	۶	بخصوصيته	بخصوصيته
"	۱۳	اشتراك لايعاند ولا تعتبر	اشتراك لا يعاند ضده ولا تعتبر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۱	۱۱	حقيقتا	حقيقتا
۷۲	۲	الاولى لصراحتها	الاولى لصراحتها
		دلالة	دلالة عليه
۷۳	۵	موجود شي ولم يذكر	موجود ولم يذكر شي
"	۶	بصفته هي مثلا	بصفته شي مثلا
"	۷	تعالى بخلاف	تعالى ثم بخلاف
"	۱۱	فمهل	فمهل
"	۱۳	بضرتكم	لضرتكم
"	۱۰	اسيرا وعادك	اميرا وعادلا
۷۴	۲	والله اكبر	الله اكبر
"	۹	في ادراك	في الادراك
"	۱۲	بضرورت	بالضرورت
۷۵	۱۴	هو	هم
۷۶	۳	ما به	ما به
"	"	حقيقية	حقيقته
"	۱۲	مختاصين	مختلفين
۷۷	۵	كثير ولو مختصر	كثير ولو مختصر
۷۸	۳	عما	عما
"	۱۵	كان	كان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۵۴	۲	مسپاوی	مساوی	۲۹۲	۱۵	اکلاش	آکلاش
۲۵۶	۱۵	بتقابلش	بتقابلش	۲۹۹	۸	ودسانی	ارسانی
۲۶۱	۱۵	معرفد	معرفۃ	۳۰۰	۴	ادار	[illegible]
۲۶۱	۱۳	جوارشش	جوارشش	۳۰۱	۳	منقب	منقیب
۲۶۳	۶	اخقل	اخقل	۳۰۲	۱۴	حسنہ	حسنتہ
۲۶۴	۱	وحال الکہ	دحال الکہ	۳۰۳	۷	وفی الدراللمنتظم	وفی الدرالمنتظم
۲۶۵	۱۲	دنا	دنا	۳۰۸	۲	حسنہ	حسنتہ
۲۶۸	۱۰	دآن	وآن	۳۰۹	۱	واعلموا	واعلموا
۲۶۹	۱۲	والمخفضون	والمخفضون	"	۲	مجالس	مجالس
۲۷۰	۸	جبوان با	حیوان با	۳۱۰	۴	یتحدث	یتحدث
۲۷۲	۵	برا	برآ	۳۱۲	۵	لتعارض	لتعارض
۲۷۴	۱۲	الشتعبد	الفتعبد	۳۱۳	۱۴	حالہ	حالہ
۲۸۳	۹	حامل	حامل	"	۱۵	فتتخفض	فتتخفض
۲۹۱	۱۱	ذکواہ	ذکواۃ	۳۱۴	۵	فذکر	فذکر
۲۹۲	۱۴	باسم اللہ سبحانہ	باسم اللہ سبحانہ	"	۲	بشتہا	بشتہاہا
۲۹۳	۳	سیاحیہ	نسبتہ از صلہ	"	۸	صلعم	صلعم
"	۵	ضر	مضر	"	۹	قوقرودہ	قوقرودہ
"	۱۳	نسب	نسب	"	۱۲	وتقید	وتقید
۲۹۵	۱۳	تخصیص	تخصیص	۳۱۵	۱	لعدم لاتحقق	لعدم الاتحقق

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۴۰	۱۵	بیانات	بہ بیانات	۵۶۷	۳	متشابہ	متشابہ
۵۴۱	۱۳	بنہان	پنہان	۵۷۱	۲	تعالقرار	فالقرار
۵۴۹	۳	حجاب	حجاب زر	۵۷۳	۲	تعالی	سبحانہ
"	۱۳/۱۱	مسجودیت	مسجودیتہ	۵۷۵	۹	تاتعبدون	ماتعبدون
۵۴۹	۳	مسدرۃ	مستدیرۃ	"	۱۵	ایمان [illegible]	ایمان بربوبیت
"	۳	منظہرہ	منظہرۃ	۵۷۹	۴	داضافۃ	واضافۃ
"	۹	و	و [illegible]	"	۱۳	نصدیق	تصدیق
۵۵۲	۱۳	لالۃ	ولالۃ	۵۸۱	۱۴	دلات	دلایت
"	"	نامتناہی	نامتناہی	۵۸۳	۷	عرث	عرف
"	۵	لہ	کہ	۵۸۴	۹	ربوبیۃ	ربوبیۃ
۵۵۵	"	ینجبلن	ینجبلن	"	۹	استنبار	استغفار
۵۵۶	۷	بنجیل	بجنل	"	۱۱	موبدا	موجودا
۵۵۸	۹	رودا	رودار	۵۸۵	۵	بالموجودات	بالموجودات
۵۶۰	۵	فجری	فجری	۵۸۶	۱۰	فالکہ	فالمعد
۵۶۱	۳	تام	تمام	"	۱۱	محمد [illegible]	محمد [illegible]
"	۸	نسلم	صلعم	"	۱۲	نخصل	نخصلت
۵۶۲	۷	الہیہ	الہیۃ	۵۸۸	۱۱	سعیتی	سعینی
"	۱۵	حمود	جمود	۵۹۰	۱۳	نبیتا	نبینا
۵۶۵	۳	الرنہ	الرنۃ	۵۹۲	۱	کوان	اکون
"	۹	الہ	الہیۃ	"	۷	الحدیث	الاالایمان [illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٦٧٣	٦	والمنفق	والمنفق معہ	٦٩٦	١٠	الاجواہر	الاجواہر
٦٧٦	٢	منکر	منکّر	״	١٢	قول	فول
٦٨١	٢	ابن عباسؓ	ابن عباسؒ	٦٩٧	٢	قول	فول
״	٣	قال	قالَ	״	٧	مجبوبتیہ	بمجبوبیتہ
٦٨٣	٥	ذات	ذات معہ	״	٥	اجب	احب
״	١٥	ار	از	״	٨	بالمقصد	بالمقصد
٦٨٤	٣	سیپازد	سپازد	٦٩٩	٧	وعلیکم	علیکم
٦٨٦	٣	مسببین ٥	مبین ٥	״	١٣	لا یدری	لا تدریٰ
״	٣	یلحقوا ابہم	یلحقوا ابہم ط	״	١٥	بان	بان
״	٥	یشاء	یشاء ط	״	״	التاویل	التاویل
״	١١	الحکیم	الحکیم ٥	٧٠٠	١٠	فیکم	فیکم
٦٨٧	١٠	تعالیٰ	تعالیٰ بسلم	٧٠١	١١	تفسیر	تفسیر
٦٨٨	١	راست	راست آمد	״	١٥	التی	التی
״	٣	مجرد	مجرور	٧٠٣	١	جوار	جواز
״	٦	اذین	این	״	״	بجوزہ	بتجوزہ
٦٩٥	٦	وقدتری	وقدتری	٧٠٣	٣	فلاتکفرون	فلاتکفرون
٦٩٦	٣	قوبت	تقویت	״	٦	علیۃ	علۃ
״	״	نظرفیتہا	نظرفتیتہا	٧٠٦	٨	خالی	فالی
״	٩	المحلر	المحل معہ	״	١٣	بمالخودہا	بمامخوذہا